

# شیرازنامه

تألیف

ابوالعباس محمد بن احمد بن شهاب الدین ابی انیرزر کاتب شیرازی

بیروت

مکتب احسان و اعطاب جوانی



کتابخانه ملی ایران



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





سال کوروش کبیر

و جشنهای دو هزار و پانصد ساله بنیان گذاری

شاهنشاهی ایران



132983

برای آنگاه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق  
انجام بگیرد نخستین کار آن است که ماخذ، مدارک مهم و معتبر دسترس  
محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در این مختصاف به زبان فارسی تألیف شده بهرجهت  
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با اتمتی شایسته انجام نگرفته است  
اما کتابها و رساله‌هایی که به زبانهای دیگر نوشته شده و نیز فراموش شده  
و البته هرچه در این زمینه می‌تواند با چندین زبان بیجان آشنایی داشته باشد.  
برای نفع این شکل بنیاد فرسنگ زبان می‌باشد که به فارسی  
را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و آنچه باقی‌مانده از دسترس  
علاقه‌مندان و در دست منتشرین و کتابها و رساله‌هایی را که به زبانی دیگر تألیف  
یافته است به فارسی درآورد و امثالها.

به زبان فارسی  
بزرگ بنیاد فرسنگ ایران



# شیرازنامه

تألیف

ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی انجیر زرکوب شیرازی

بناشر

دکتر اسمعیل واعظ جوادی



آشنایی با یادداشت‌های ایران

۱۲۲



از این کتاب  
۱۲۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۵۰ در چاپخانه داورپناه  
چاپ شد

## فهرست مطالب

سیزده- بیست و هشت  
۲۰-۳

مقدمه مصحح  
مقدمه مؤلف

ذکر مزایای بغداد ۶- شرح مزیت و فضیلت محروسه شیراز ۸- ذکر آب  
رکناباد ۹- سبب تألیف کتاب ۱۱- ذکر بی عنایتی اهل این زمان ۱۳

فصل اول (از مقدمه)  
۳۲-۲۱

در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقالیم دیگر ۲۱- حدود فارس ۲۲- ذکر کوره  
اصطخر ۲۳- ذکر ظهور رایت اسلام ۲۴- ذکر دنبه نوشت ۲۵- ذکر کوره دارا بجرد-  
ذکر کوره فیروز آباد ۲۷- ذکر کوره شاپور ۲۸- ذکر کوره قباد ۳۱

فصل دوم (از مقدمه)  
۴۰-۳۳

در ذکر شهر شیراز ۳۳- ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود ۳۳- ذکر  
طالع شهر شیراز ۳۵- ذکر نزاهت دارالملک شیراز ۳۵- ذکر فضیلت آب رکناباد  
۳۷- ذکر نزاهت قلعه فهندر ۳۸- وصف آب قلعه ۳۹- در ذکر قلعه فهندر ۴۰

فصل اول  
۱۲۲-۴۳

در ذکر بانی شیراز ۴۳- ذکر قانون خراج فارس ۴۴- ذکر ایالت مظفر در



خطلہ شیراز ۴۵- ذکر سلطنت آل بویہ ۴۶- ذکر عمادالدولہ ۴۶- ذکر رکن الدولہ  
 ۴۶- ذکر عضدالدولہ ابوشجاع فناخسرو ۴۸- ذکر عمارات عضدالدولہ ۵۰- ذکر  
 سلطنت شرف الدولہ ۵۲- ذکر سلطنت صمصام الدولہ ۵۳- ذکر خروج اسمعیلیان و  
 ظہور شبانکارہ ۵۵- ذکر سلطنت بہاء الدولہ ۵۶- ذکر سلطنت سلطان الدولہ ۵۶-  
 ذکر سلطنت عمادالدین ۵۷- ذکر سلطنت ابو منصور ۵۷- ذکر خروج فضلوئیہ  
 شبانکارہ - الملك ابوعلی بن کیخسرو..... ۵۸- ذکر سلطان البارسلان ۵۹- ذکر  
 سلطنت ملکشاہ ۶۱- ذکر کیفیت خروج شبانکارہ ۶۱- ذکر انشاء دولت آل  
 سلجوق ۶۲- فضلوئیہ ۶۲- رکن الدین خمار تکین ۶۲- ذکر جلال الدین چاولی  
 سقاویہ ۶۳- ذکر عماراتی کہ جلال الدین چاولی کردہ ۶۴- ذکر اتابک قراچہ  
 ۶۴- ذکر اتابک منکوبرس ۶۵- ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاہ ۶۶- ذکر زاہدہ  
 خاتون ۶۶- ذکر محاربت ملکشاہ با سلطان مسعود و سلطان محمد ۶۷- ذکر  
 سلطنت سلطان ملکشاہ ۶۸- ذکر عہد وزارت تاج الدین وزیر ۶۹- در ذکر سلطنت  
 و شرح ایالت آل سلغر ۷۰- ذکر مودود سلگری ۷۱- ذکر سلطنت اتابک سنقر بن  
 مودود ۷۱- ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود ۷۳- ذکر سلطنت اتابک تکلہ بن  
 زنگی ۷۴- ذکر سلطنت اتابک مظفرالدین ۷۵- ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان  
 پسرش اتابک ابوبکر ۷۶- ذکر عمارات و آثار خیراتابک سعد بن زنگی ۷۷- ذکر  
 وزارت خواجہ عمیدالدین ۷۸- ذکر اتابک مظفرالدین قطلغ خان ۷۹- ذکر ایامہ و  
 افاضل و مشایخ در عہد دولت اتابک ۸۰- ذکر نامہ اتابک ابوبکر ۸۲- نسخہ دعا  
 ۸۳- ذکر وزراء نامدار اتابک ۸۴- ذکر ابنیہ و عمارات ۸۵- ذکر مدت سلطنت اتابک  
 ۸۵- ذکر سلطنت اتابک سعد ۸۶- ذکر سلطنت اتابک محمد بن ..... ۸۶- ذکر سلطنت  
 اتابک محمد شاہ ۸۷- ذکر سلطنت سلجوقشاہ بن سلغر ۸۸- ذکر جلوس اتابک ابش بنت  
 سعد ۸۹- ذکر واقعہ سید شریف الدین ۸۹- ذکر امراء مغول در شیراز ۹۰- ذکر نزول  
 سوغونجاق ۹۰- ذکر حکومت ملک شمس الدین ۹۱- ذکر هجوم لشکر نکودار ۹۱-  
 ذکر آمدن سوغونجاق بہ شیراز ۹۲- ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ۹۲- ذکر مخالف  
 طاشمنکو و حسام الدین بابولغان ۹۳- ذکر تمکن نواب اتابک ابش ۹۳- ذکر قضیہ  
 سید عماد الدین ۹۴- ذکر هجوم حسام قزوینی ۹۶- ذکر تاریخ مقتل خواجہ نظام  
 الدین ۹۶- ذکر حکومت سید قطب الدین ۹۷- ذکر حکومت مجدد الدین اسعد رومی  
 ۹۸- ذکر حکومت ملک سعید ۹۹- در ذکر سلطنت محمود شاہ ۱۰۱- ذکر طایفہ ای

از اعیان و..... ۱۰۲- ذکر آمدن مسافر بیک به شیراز ۱۰۳- ذکر مخالفت میان مسعود شاه و کیخسرو ۱۰۴- ذکر هجوم امیرزاده پیرحسین ۱۰۵- در ذکر امیر جمال الدین ابواسحق ۱۰۸- ذکر توجه ملک اشرف به طرف شیراز ۱۰۸- ذکر تاراج کردن... ذکر ۱۰۹- ذکر هزیمت ملک اشرف ۱۱۱- ذکر مراجعت امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۱- قدوم یاغی بستی بن جو بان به شیراز ۱۱۲- تاریخ مقتل امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۲- ذکر ایالت و ایام سلطنت شیخ ابواسحق ۱۱۳- ذکر مقارعت و متانالت میان شیرازیان ۱۱۴- ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به سروستان ۱۱۵- ذکر محاربت ملک اعظم جمال الدوله والدین با خسرو اعظم یاغی بستی ۱۱۶- ذکر انتهاض لشکر امیرزاده اعظم و قضیه تاراج خطه ابرقوه ۱۱۷- ذکر ایام سلطنت محمد بن مظفر ۱۲۰- ذکر نزول مبارز الدین ۱۲۲-

### نصف آخر ۱۲۵-۱۹۵

در ذکر محمد بن خفیف ۱۲۵- شیخ ابو محمد جعفر الحذاء ۱۲۷- شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف ۱۲۸- ابو عبدالله الحسین بن محمد البصار ۱۳۰- شیخ حسین ابو علی بن محمد الاکار ۱۳۱- شیخ احمد کبیر ۱۳۲- شیخ احمد صغیر ۱۳۳- شیخ ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی ۱۳۴- شیخ محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ۱۳۵- شیخ احمد بن حسین النساج ۱۳۶- شیخ عبدالوهاب محمد بن ایوب ۱۳۷- شیخ شجاع حسین بن منصور ۱۳۷- شیخ منصور ۱۳۸- شیخ محمد بن عبدالله ۱۳۸- شیخ عبدالله بن حسین ۱۳۹- مؤمل بن محمد الجصاص ۱۴۱- شیخ محمد بن زیاد ۱۴۳- شیخ ابو الحسن احمد ۱۴۴- شیخ مرشد ابواسحق ۱۴۵- شیخ ابواسحق ابراهیم ۱۴۶- شیخ ابو الحسن علی به الکوادی ۱۴۷- شیخ ابونصر محمد بن یحیی ۱۴۷- شیخ ابو الحسن بن احمد ۱۴۸- شیخ ابی الحسن بن احمد بن سالیه ۱۴۸- ابو حیان التوحیدی ۱۴۹- ابو محمد الحسن بن الحسن ۱۵۰- شیخ ابوبکر احمد ۱۵۰- شیخ ابوالقاسم ۱۵۱- شیخ ابو عبدالله احمد ۱۵۲- شیخ ابوبکر هاشم بن الحسن ۱۵۲- شیخ ابو شجاع ۱۵۴- شیخ احمد بن سالیه ۱۵۴- شیخ ابوسعد بن عبدالملک ۱۵۵- شیخ ابوبکر بن عمر ۱۵۵- شیخ عبدالعزیز بن محمد ۱۵۶- شیخ ابو شجاع المبارک بن محمد ۱۵۶- ابو منصور بن عبدالرحیم ۱۵۷- شیخ شهاب الدین ابوبکر ۱۵۷- شیخ عبدالرحمن بن محمد ۱۵۸- شیخ ابوطاهر محمد ۱۵۸- شیخ ابو محمد



عبدالله بن علی ۱۵۸ - شیخ حسام الدین مجد بن عبدالله ۱۵۹ - ابو محمد روزبهان  
 ۱۵۹ - شیخ مودود بن محمد ۱۶۱ - شیخ نجم الدین عبدالرحمن ۱۶۳ - شیخ محمد بن  
 صفی ۱۶۴ - شیخ محمد بن صفی الدین عثمان ۱۶۵ - شیخ محمد بن فرید ۱۶۵ -  
 شیخ محمد بن فرید الدین روزبهان ۱۶۶ - شیخ قطب الدین مبارک ۱۶۶ - شیخ محمد  
 بن عبدالرحمن ۱۶۷ - در ذکر ایہ و جمعی از اصحاب حدیث کہ بسا شیوخ مذکور  
 معاصر بودند ۱۶۸ - سعد الدین محمد بن محمد ۱۶۸ - علی بن محمد التیریزی ۱۶۹ -  
 ابوطاهر عبدالسلام ۱۷۰ - ابوبکر بن یوسف ۱۷۱ - سعید سراج الدین ۱۷۲ -  
 مجد الدین اسمعیل ۱۷۲ - حسین بن محمد بن سلیمان ۱۷۴ - شیخ عبدالله بن عثمان  
 ۱۷۵ - شیخ علی بن بزغش ۱۷۷ - ابوالمعالی المظفر ۱۷۸ - داود بن السعید ۱۸۰ -  
 شیخ حسین بن محمد یعرف بسرده ۱۸۱ - فخر الدین ابی عبدالله ۱۸۲ - شیخ محمود  
 بن محمد ۱۸۳ - الزکی بن عمر ۱۸۳ - حسین بن الشیخ المقتدی ۱۸۳ - محمود بن  
 محمود ۱۸۴ - جمال الدین محمد بن المقری ۱۸۴ - محمد بن علی ۱۸۵ - ابوالقاسم  
 عبدالرحیم ۱۸۵ - عبدالله بن مسعود ۱۸۶ - عبدالرحیم بن محمد السروستانی ۱۸۸ -  
 محمد بن قطب الزمان ۱۸۸ - کمال الدین ابوالخیر ۱۸۹ - حاجی رکن الدین منصور  
 ۱۹۰ - عبدالرحمن علی بن بزغش ۱۹۱ - محمد بن صفی ۱۹۱ - محمد بن الحاج  
 عثمان خراسانی ۱۹۲ - ابوسعید محمد السیرافی ۱۹۲ - ناصر الاسلام ۱۹۳ - محمد بن  
 علی بن مسعود ۱۹۴

۱۹۶-۲۰۷

خاتمة الكتاب

احمد بن موسی علیه السلام ۱۹۶ - المخدرة المعصومه ام کلثوم ۱۹۹ - علی  
 بن حمزة ۲۰۰ - ابوالحسن زید اسود ۲۰۱ - جعفر بن الحسین ۲۰۱ - محمد بن  
 عزالدین اسحق ۲۰۲ - احمد علوی ۲۰۲ - ناصر الدین ابی القاسم الناصر ۲۰۳ -  
 حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳ - ابوالسایب بن اسحق ۲۰۳ - علی بن عربشاه ۲۰۴ -  
 عبدالله بن علی ۲۰۴ - جعفر بن ابراهیم ۲۰۵ - شیخ زیدان ۲۰۶ - شیخ محمد ۲۰۶ -  
 منذر بن قیس ۲۰۶ - شیخ ابراهیم کرجی ۲۰۷ - شیخ دولت ۲۰۷ - شیخ عروہ ۲۰۷ -  
 منذر بن عبدالله ۲۰۷ - معاز جبل ۲۰۷

۲۳۸-۲۰۹

حواشی و تعلیقات

۲۶۶-۲۳۹

فهرستها

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتابی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد یک اثر ادبی محض و بی‌شک متن تاریخی صرف و یا فقط تذکره و سرگذشت‌نامه باشد، نیست. این در هر سه مقوله مذکور وارد شده و از هر سه جهت نامبرده قابل دقت و توجه است. در نظر اول، دو قسمت تاریخی و تذکره‌ای کاملاً مشهود و در مدنظر خواننده قرار می‌گیرد ولی سه دیگر درح شایسته توجه آن که وجه ادبی باشد نیز در هر دو قسمت به‌احتمال شکی و دقت آشکار می‌شود.

قصد مؤلف بیان مختصر پدیدارهای تاریخی سرزمین شیراز و نشان دادن مقدمه علمی و عرفانی این سرزمین از نقطه نظر محفل و مزاج‌آمیز و عرفان بودن آن می‌باشد. در عین حال صنایع و نکات دقیق ادبی را هم بکار برده است. و لایه به لایه صورت یک اثر فنی متکلف درآورد و نه یک اثر ادبی روان و ساده به‌جای گذاشت. این کتاب از دیدگاه نثری بیشتر درخور اهمیت است تا از لحاظ شعری. با استمداد و اشعار از جانب اساتید صاحب نظر، پدیدگفت اشعار پارسی که در این نگاشته آمده است. سروده خود مؤلف باشد و یا شاهد مثال از قول دیگران (چندان حال و سلیقه ادبی ندارد ولی در عوض، ابیات عربی (که به حد امکان دوشیده شده است) در کنار آن، صریح آن‌ها مشخص گردد) بسیاره حکام و جزوی و پره‌هایی است و از قرین پیداست که تسلط نویسنده در ادبیات عرب بیش از تبحرش در ادب پارسی بوده است. آن مقداری از نثر فنی پارسی که بکاربرد علی‌التحقیق از تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار، بر روی



تاریخ و صاف بوده است که در قسمت منابع مورد استفاده مؤلف شیرازنامه اشاره خواهد شد .

از نقطه نظر تاریخی، به لحاظی که حاوی اطلاعات مختصر و مفید از لشکرکشی‌ها و رخدادهای سیاسی و نظامی در یک حدود مشخص جغرافیائی است، بسیار قابل استفاده و توجه است. لکن اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد که در مورد مناسبش به آن اشارت شده، حالیه به عنوان نمونه یک موردش ذکر می‌شود:

مؤلف در تتمه شرح حال شرف الدولة بن عضدالدوله می‌نویسد: «مدت پادشاهی شرف الدولة شش ماه بیش طول نکشید» در حالی که باید شش سال و نیم باشد. بنا بر نقل مستوفی در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ «در سنه اثنی و سبعین و ثلاثمائة (= ۳۷۲) به پادشاهی نشست... در جمادی الاخر سنه ۳۷۹ به فجأة در گذشت». چون جمادی الاخر ماه ششم سال قمری است لذا مدت سلطنت او شش سال و نیم می‌شود نه شش ماه.

در قسمت دوم که جنبه سرگذشتی و تذکره‌ای هست، اطلاعات بسیار مفید و در مواردی هم نادر را شامل است که درخور توجه می‌باشد و از این لحاظ که یک جاو به طور جمعی<sup>۱</sup> شرح حال عرفا و صالحاء شیراز تا قرن هشتم را به زبان پارسی شامل است، شایان اهمیت می‌باشد هر چند که در تاریخ شیراز کتابی در قرن پنجم توسط هبة الدین عبدالوارث بن علی، ابوالقاسم شیرازی (متوفی ۴۸۵ هـ) (۲) نگارش یافت که محتمل است در آن ذکری از بزرگان آمده باشد و نیز به زبان عربی کتبی به نام مشیخه نظیر مشیخه مقاریضی (که متأسفانه هیچ نسخه‌ای از آن تا کنون به دست نیامده است) نوشته شد و حتی مبنای کار ابوالعباس زرکوب هم واقع گشت و دیگر کتاب طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی (هر چند در خصوص عرفای شیراز نگاشته نشد) که در چندین مورد از آن نقل شده است.

۱- مراد غیر از کتبی است که بالانفراد شخصی را مورد شرح و بسط قرار داده باشد نظیر تحفة العرفان

فی ذکر سید الاقطاب روزبهان در ۸ باب و نگاشته شیخ شرف الدین ابراهیم بن روزبهان در تاریخ ۷۰۰ هجری (شذالازار حاشیه ۲۵۰)

۲- الاعلام زرکلی ج ۹ ص ۶۱ و کشف الظنون ج ۱ ص ۲۹۶

## شرح حال مؤلف

نزدیکترین منبع خبری که از مؤلف شیرازنامه شرحی دارد، کتاب شدالازار فی حطالاوزار عن زوارالمزار است که معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی آن را در سال ۷۹۱ هجری قمری یعنی ۲ سال پس از وفات زرکوب شیرازی تألیف کرده است. لذا بدون حاشیه پردازی، از آن چه که در این کتاب آمده و نیز به مدد اثر خود مؤلف یعنی شیرازنامه، بر احوال او آگاه می شویم.

مرحوم قزوینی در حاشیه ۱ ص ۳۱۷ شدالازار ذیل ترجمه حال مولانا معین الدین احمد بن ابی الخیر می نویسد: «نام و نسب کامل او (از روی مقایسه مجموع مواضعی که در شیرازنامه به نام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده، با یندیگر و نیز با مواضعی در کتاب حاضر که در آن اشاره به بعضی از افراد خاندان زرکوب شده) از قرار ذیل است:

ابوالعباس، معین الدین، احمد بن شهاب الدین ابی الخیر، حمزه بن ابی الفصد حسن (ظ) بن عزالدین مودود ذهبی مشتهر به زرکوب بن ابی الفضل محمد بن معین الدین محمود اصفهانی شیرازی.

جنید شیرازی در ذیل ترجمه حال شیخ عزالدین مودود، جد سوم مؤلف شیرازنامه، می نویسد که جد او معین الدین محمد اهل اصفهان بود (۱) و شیخ عزالدین ده تحت ارشاد شیخ روزبهان بقالی بود، پس از بازگشت از بغداد در شیراز متوطن شد و زاویه‌ای اختیار و با دختر شیخ روزبهان دوم ازدواج کرد (۲) در سن ۹۰ سالگی در سال ۶۶۳ درگذشت. او در سفر بغداد بسیار مورد اطفاف شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۶۳۲ قرار گرفت. لذا تخمیناً می شود گفت که در حدود سال ۶۳۰ خ. و یا در زرکوب اصفهانی‌الاصال، شیراز مسکن شد و از این تاریخ به بعد است که به شیراز معروف گشتند.

شهرت زرکوب که ترجمه عربی آن به ذهبی، الفقهی عزالدین مودود، زرکوب بوده، در کتاب شدالازار بسیار یادآوری شده است.

۱- شدالازار ص ۳۱۰ س ۲

۲- همان ص ۳۱۳-۳۱۴



تاریخ تولد ابوالعباس زرکوب مشخص نیست ، هرچند آقای کریمی در مقدمه شیرازنامه چاپی صفحه (ی) حدس میزنند که در تاریخ ۶۸۱ ابوالعباس به سن ۱۰ یا ۱۲ سالگی بوده یعنی در حدود سال ۶۷۰ متولد شده است .

### اسنادان زرکوب و کتبی که نزد ایشان خوانند (۱)

- ۱- حاجرکن الدین منصور بن المظفر روزبهان متوفی ۷۴۰ قسمتی از صحیح بخاری و از کتاب مصابیح نسا باب الترحل را در نزدش خواند و از او نیز اجازت حاصل کرد .
- ۲- ظهیرالدین عبدالرحمن عالی بن بزغش متوفی ۷۱۴ بخشی از کتاب عوارف المعارف سهروردی را در تاریخ ۷۱۳ نزد او خواند و از وی اجازت حاصل کرد .
- ۳- رکن الدین یونس بن محمد بن صفی متوفی ۷۱۷ . کتاب کنز الخفی تالیف صفی الدین عثمان (جدش) و نیز کتاب مصابیح را نزد وی خواند .
- ۴- نورالدین محمد خراسانی متوفی ۷۴۲ . کتاب الحاوی فی الفقه را به سال ۷۲۰ در نزدش خوانده است .
- ۵- قطب الدین ابوسعید محمد سیرافی متوفی ۷۲۱ . کتاب های توضیح کشف در تفسیر و مفتاح العلوم خوارزمی را در نزدش خواند .
- ۶- تاج الدین محمد بن ابراهیم زنجانی متوفی حدود ۷۲۲ . کتاب های منہاج و طوابع تالیف قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر را نزد وی خواند .
- ۷- امین محمد بن علی بن مسعود متوفی ۷۴۵ . در سال ۷۲۷ از او تلقین ذکر گرفت چنانچه مشهود است ، مرتب فضل و معلوماتش معتنا به و درخور توجه می باشد و در یک سطح بالائی از علوم شرعی را احاطه داشت همین طور هم در سیر و سلوک به مقامات شامخه ای رسید و سلسله ارشاد او را جنید شیرازی چنین بیان می کند (۲) :
- در طریقت پیرو پدران بزرگوارش شد و از شیخ صدرالدین عبداللطیف بن کھف الدین اسمعیل بن عمر قصری و از شیخ قطب الدین نامق جامی اخذ روش در سیر و سلوک کرد . و خرقه از شیخ فخرالدین خواهرزاده سیدی احمد کبیر و نیز از دست دائی خویش ؛

۱- نقل از گفته مولف در شرح حال طبقه ششم از عرفا در شیرازنامه

۲- شدالازار ص ۳۱۷

حاج رکن‌الدین منصور بن مظفر پوشید.

خلاصه این که زرکوب عالمی عارف و شیخی دانشمند بود و رساله‌ها نوشت و اجازت فراوان داد من جمله به جنید شیرازی (۱)

بحث در مذهب و عقیده دینی وی و این که آیا سنی مذهب بود و یا این که محامل‌هایی برای شیعه بودنش بتراشیم خارج از حد ضرورت بوده و لزومی ندارد چون در صدر تالیف کتاب کلامی نیستیم به همین قدر بسنده می‌شود که یک مسلمان عارف و فاضل از سرزمین شیراز برخاسته و چنین کتابی نگاشته است بی‌فایده نیست که متذکر شویم مؤلف در ابتدای کتاب که می‌خواهد از فضیلت فارس سخن گوید و این که ذکر آن در قرآن شده است، می‌نویسد: «در قرآن کریم...». از این عبارت که قول به قدم قرآن استنباط می‌شود یک مبحث عظیمی در علم کلام را می‌باید بررسی کرد که خارج از وظیفه در این کتاب می‌باشد ولی مختصراً گفته می‌شود: چنین می‌نماید که وی از فرقه امامیه و اهل تشیع نبوده است هر چند که در باره امامزادگان مدفون در شیراز با بینهایت درجه خضوع و ادب بحث می‌کند.

### وفات زرکوب

جنید شیرازی تاریخ درگذشت او را ذی‌الحجه سنه ۷۸۹ ذکر می‌کند (۲) و مدفون وی بقعه‌ای هست که پدر و برادرش در آن به خاک سپرده شده‌اند. قبر او پس آرامگاه آن دو می‌باشد.

### تالیف کتاب شیراز نامه

زرکوب پس از تکمیل تحصیلات و کسب معلومات و تیار به مقام فضل و سربلندی آفاق را بر نامه زندگی خویش قرار داد و این از گفته‌هایش در مقدمه شیراز نامه بر می‌آید که محیط سفله پرور قدر گوهر وجودش را نمی‌دانست و او دید که جوهر فضل در میان مردم ضایع می‌شود تا گزیر چندی از کتاب‌هایش را به اختیار کرده

۱- ندالازار ص ۳۱۸

۲- ندالازار ص ۳۱۸ اگر حدس آقای هوشی لزومی را به درجه سال نویسد...

حدود ۶۷۰ هجری قمری در اواخر قرن ۱۱۹۰ سال می‌شود

به مجمع فضلا و محفل ادباء آن عصر یعنی شهر بغداد روی می آورد ، ازین محفل ها بود که انگیزه نگارش شیراز نامه به وجود آمد چون یکی از بلغاء شهر همدان در مناقب شهر بغداد کتابی نوشت و در آن به وصف و ذکر مزیت این شهر بسیار قلمفرسائی کرد. این امر و نیز خواهش دوستان او را بر آن داشت که در برابر آن در وصف شیراز و تاریخ و مزارات و قبور بزرگان این شهر رساله‌ای تصنیف کند و نام آن را شیراز نامه گذارد .

از این نویسنده همدانی اطلاعی بدست نیاوردم جز این که خطیب بغدادی متوفی ۲۶۳ در تاریخ بغداد (۱) جائی که اقوال و توصیفات بزرگان و شعراء را در باره این شهر نقل می کند از يك اديب همدانی به این عبارت یاد می کند: و انشدنا التنبوخی قال انشدنا ابوسعید محمد بن علی بن محمد بن خلف التهمدانی لنفسه :

فدی لك یا بغداد کل قبيلة من الارض حتی خطتی و دیاریا

اما چنین شخصی اولا کتابی و یا رساله‌ای به نام بغداد نامه نگاشت و مضافاً این که حدود سه قرن پیش از زرکوب بوده و نمی توانست معاصر با او باشد . اما رساله‌ای که مستقلاً در وصف بغداد نگاشته شده باشد ، رساله‌ای هست به نام «مناقب بغداد» که منسوب است به جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن علی الشهیر بابن الجوزی المتوفی سنه ۵۹۷ هجری که آن را محمد بهجة الاثری البغدادی از روی نسخه‌ای که در خزانه تیموریه در قاهره بوده است تصحیح و بسال ۱۳۴۲ در بغداد ، مطبعة دار السلام به چاپ رسانید .

و این رساله قطعاً غیر از آن تالیفی هست که زرکوب ذکر می کند و با فحص ممکن معلوم نگشت و اثری از آن بغداد نامه نیافتم .

اما تاریخ نگارش شیراز نامه دقیقاً معلوم نیست و از عبارات مختلف مولف تاریخ‌های گوناگونی به دست می باید :

اولا ، مولف در قسمت ذکر اتابکان فارس ، ذیل شرح حال اتابک سنقر بن مودود می نویسد : «واز برکت معدلت و برات واحسان او حالة الحیوة بعد از دو بیست و هشت سال خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایای دینی حوالت سوگند آن جا کنند» .



و باز در همان فصل اندکی بیشتر گوید: «بعد از وفات مودود، مظفرالدین سنقر بن مودود لشکری گران از کنار و کران با هم آورد و در تاریخ سنه ثلاث و اربعین و خستمانه عنان عزیمت به صوب فارس مطلق گردانید».

و باز گوید: «مدت ایام سلطنت سنقر بن مودود در شیراز ۱۴ سال بود».

بنابراین، محاسبه چنین است:

سال وفات سنقر بن مودود  $۵۵۷ = ۱۴ + ۵۴۳$  سالی که زر کوب مشغول نگارش

این قسمت شیراز نامه بوده است:  $۷۶۵ = ۲۰۸ + ۵۵۷$

ثانیاً: زر کوب این کتاب را بدالقاب شریفه کریم عهد و حاتم زمان یعنی حاجی قوام الدوله والدین موشح و محلی ساخت. چون حاجی قوام الدین حسن در ایام محاصره شیراز توسط امیر مبارزالدین محمد در گذشت (۱) و امیر مبارزالدین در تاریخ سوم شوال ۷۵۴ به کماک رئیس عمر که از داخله شهر یار مساعد بوده و دروازه موردستان را بگشود، وارد شیراز شد و شیخ ابواسحق فرار کرد (۲).

بنابراین مسلم می شود که نگارش کتاب قبل از تاریخ ۷۵۴ بود در زمانی که میان شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد هنوز کدورتی که منجر به محاصره و فتح شیراز شود، روی نداده بود و آن زمان، حاجی قوام الدین حسن که دستور عادل و سخت مورد علاقه و توجه شیخ ابواسحق بوده است حیات داشت.

ثالثاً، در قسمت دوم کتاب فصل دوم در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر و اعیان که اسامی ایشان در افواه مردم است، ذیل شرح حال امام احمد بن موسی می نویسد: «تا درین وقت که به تاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت غایب باقیس عهد بر سر روضه مقدسه اوقیدانی عالی بر آورد».

رابعاً، در نسخهها: انتهای بخش اول چنین آمده: «و نام شد قسم از اول تاریخ شیراز نامه... تالیف مالک المشایخ والصلحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ و الامام عز الملقه والدین مودود زر کوب الشیرازی احسن الله عواقبه... فی التاریخ و المجلد...»

عشرین شوال سنه سبع و خمسين و سبعمائه (۷۵۷) و سام تسام...»

این سنه قطعاً تاریخ تالیف است نه کتابت چون در آخر قسم دوم تاریخ آمده:

سال ۸۳۳ قید شده است.

با این عبارات و قرائن حدس‌های زیر پیدا می‌شود :

- ۱- در تاریخ ۷۴۴ زرکوب شیراز نامه را نگاشته است .
- ۲- در تاریخ ۷۵۷ قسمت تاریخی را با تمام رسانیده است .
- ۳- در تاریخ ۷۶۵ تجدید نظر کرده ، البته این تجدید نظر در قسمت اول کتاب صورت گرفت ، آن هم فقط در یک قسمت محدود که ذکر شد چون اگر در تمام قسمت امان نظر مجدد کرده بود ، قطعاً متذکر سرانجام کار امیر مبارزالدین محمد می‌شده است .

### منابع کار زرکوب

#### الف - قسمت تاریخی:

- ۱- فارسنامه ابن بلخی که در زمان ابو شجاع محمد بن ملک‌شاه ( بین سنوات ۵۰۲-۵۱۰ ) نگاشته شد . چلبی درباره این کتاب می‌نویسد ( ۱ ) : «فارسنامه لابن-البانخی کان مستوفیا بهافی زمن السلطان محمدالسلجوقی» .

این کتاب چنان که از نامش پیداست ، برای روشن شدن تاریخ سرزمین پارس از دیرباز تا عهد سلاجقه نگارش یافته و نیز جنبه جغرافیائی این قطعه از ایران زمین که شناختن آن برای امور دیوانی و خراج و مالیات و هم از نظر لشکرکشی و تسلط برای دستگاه حکومتی عصر لازم می‌نمود کاملاً توضیح داده شد ( ۲ ) .

زرکوب از این کتاب بسیار بهره برده است که جهت احتراز از درازی سخن در صدد مقایسه بر نمی‌آئیم .

- ۲- تاریخ و صاف یا تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار تالیف خواجه فضل‌الله معروف به و صاف‌الحضرة است که وی آن را در تاریخ شعبان ۷۱۱ در ۵ مجلد به پایان رسانید . چلبی گوید ( ۳ ) که این کتاب در پارسی نظیر تاریخ عتبی هست در عربی . همو گوید و چنان که غرض وی را هم نقل می‌کند ، مقصود از نگارش این کتاب تنها برای بیان وقایع تاریخی تالیف نشده بلکه «نظر بر آن است که این کتاب مجموعه صنایع علوم

۱- کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۱۵      ۲- این کتاب به سعی و اهتمام و تصحیح گسای لیسترایج و

رینولدالن نیکلسون در کمبریج ، مطبعة دارالفنون به سال ۱۳۳۹ هـ = ۱۹۲۱ به چاپ رسید

۳- کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۰۹

و فهرست بدایع فضایل باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است در مضامین آن بالعرض معلوم گردد».

هر چند نام این کتاب در شیراز نامه نیامده است ولی با کمی تتبع و بخصوص در قسمت اشعار عربی (چنان که در قسمت آخر نمایانده خواهد شد) کاملاً آشکار می شود که مؤلف به این کتاب نظر داشته و از آن بهره ور گشت. مویذ این نظر گفته مرحوم علامه دهخدا می باشد: «قسمت عمده وقایع تاریخی آن مقتبس از تاریخ و صاف است غالباً برعین عبارت و صاف (۱)».

۳- تاریخ عتبی یا «یمینی فی تاریخ یمین الدوله محمود بن سبکتگین، لابی النصر محمد بن عبدالجبار العتبی الشاعر المتوفی سنه ۴۳۱» (۲). بر این کتاب شرح هم نوشته اند و نیز توسط ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرفادقانی به فارسی ترجمه شده است. زرکوب از این کتاب فقط در دوسه مورد که در محاشش یاد آور خواهیم شد، استفاده کرده است.

### ب - قسمت تذکره ای

۱- مشیخه مقاریضی، که کراوه مؤلف از این کتاب نام می برد. شرح حدیث هم در شیراز نامه وهم در شدالازار ص ۱۰۱ آمده است. شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان مقاریضی (متوفی در سنه ۵۰۹) این کتاب را در شرح احوال مشایخ فارس در سه طایفه نگاشته است اثری از این کتاب در دست نیست و حتی در کشف الظنون ج ۲ ص ۱۶۹۰ که نام ۲۳ کتاب مشیخه ذکر شده است، اسمی از این کتاب برده نشده است. مورد استفاده جنید شیرازی مؤلف شدالازار نیز بوده است.

۲- مشیخه دیلمی: که شیخ ابوالحسن عالی دیلمی (م. سر شیخ امیر متوفی سنه ۳۷۱) آن را در شرح احوال مشایخ عرفای شیراز نوشته است و جنید شیرازی هم آن بهره بسیار یافت (۳).

۳- طبقات الصوفیه (۴) ابوعبدالرحمن السامی متوفی ۵۱۲ که خواهد دید.

۱- لغت نامه دهخدا ص ۱۱۱۲ (همان از کتاب مؤلفین فارس تألیف قاسم امیری - ص ۱۳۹)

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۲۰۵۲ - شدالازار ص ۲ - این کتاب توسط زرکوب

ترجمه در مکتبه العالیه ص ۱۹۵۲ چاپ شده است.



انصاری آن را به زبان پارسی رایج در هرات برگردانده (۱) و بعد ها در قرن نهم عبدالرحمن بن احمد جامی آن را به پارسی روان با اضافات قابل ملاحظه‌ای رویهم کرده به نام نفحات الانس من حضرات القدس نامیده است. راجع به احوال سلمی در قسمت حواشی تحت عنوان طبقات سلمی اشاراتی شده است که جهت احتراز واجتناب از بدرازا کشیدن سخن به نشان مذکور ارجاع می‌شود.

### روشی که در تصحیح این کتاب بکار رفت

مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود (ج ۸ ص ۱۹۴) تحت عنوان شعاع الملك (میرزا محمدحسین شعاع شیرازی) می‌نویسد: «... مرحوم شعاع کتابخانه بسیار نفیس و جامعی در مدت عمر خود جمع کرده. دیگر نسخه خطی شیراز نامه مورخه ۸۳۳ که قدیمترین نسخه است که این جانب تا کنون از شیراز نامه دیده‌ام و محتویات او به مقدار ربع کتاب از نسخه مطبوعه زیادتر است». حقیقت نیز تا آنجا که این بنده تحقیق کرد چنین است و نسخی که از روی فهرس و یا از نزدیک بررسی شد زیلاً یاد می‌گردد:

۱- نسخه خانقاه احمدیه شیراز شماره ۲۰۱ مورخ ۱۳۲۸

۲- نسخه دیگر همان جا بی‌شماره نوشته شده در سده ۱۲ از روی نسخه ۵

شعبان ۸۷۱

۳- نسخه مجموعه الیس ، شماره ۱۸۳-۲۹۳ مورخ ۱۲۸۷ که دانشگاه آنرا از وزارت فرهنگ خریداری کرده و فعلاً تحت شماره (۵۳۳۷) در کتابخانه مرکزی موجود است (و از آن در دوسیه مورد استفاده شد با علامت اختصاری ف)

۴- نسخه دیوان هند شماره ۴۶۱۶ مورخ ۱۰۷۵

۵- نسخه‌هایی که ریو معرفی کرده در ص ۲۰۴ و ۲۰۵ فهرست ، مسورخ

۱۰۶۸ و ۱۰۹۹

۶- نسخه‌ای که بلوشه معرفی کرده در ج ۱ ص ۵۴ ، معیوب و ناقص از سده

۱۸ میلادی (۱۲ هجری)

۱- به نام ، امالی خواجه عبدالله انصاری که توسط عبدالحی حبیبی تصحیح و در کابل به سال

۱۳۴۱ به چاپ رسید.

132983

- ۷- نسخه برلین شماره ۶۳۱ مورخ ۱۲۰۸
- ۸- نسخه استراسبورگ شماره ۲۴ مورخ ۱۲۵۱
- ۹- فهرست درن ص ۳۰۵ نسخه‌ای که تا تاریخ ۲۶۳ را شامل است و نسخه ما چنان که اشاره شد تا تاریخ ۷۶۵ را نشان می‌دهد که سال تالیف کتاب باشد.
- ۱۰- نسخه لنینگراد B695 (ص ۳۵۶ فهرست) که تاریخ کتابت ندارد و تذکری به قدمت آن هم نشده است.
- ۱۱- نسخه دانشکده ادبیات، نستعلیق عبدالله کوشکائی در ۱۲۰۹ (شماره ۱۳۵ ج)
- ۱۲- نسخه چاپی که در ۱۳۱۰ توسط آقای بهمن‌گرمی طبع گردید و ملاک کارشان نسخ ذیل بوده است:
- الف- نسخه آقای شعاع‌الملک که در سال ۱۳۲۶ هجری کتابت شده بود.
- ب- نسخه آقای میرزاخان شیبانی که در سال ۱۲۸۸ هجری کتابت شده بود.
- ج- نسخه آقای میرزا احمدجواد کمپانی که در سال ۱۲۷۹ هجری کتابت شده بود.
- د- نسخه آقای حقیقت اردکانی که اول و آخر آن افتاده و می‌نامند که قدمت از دو نسخه مذکور باشد.
- ه- نسخه‌ای در حدود ۸۰۰ هجری (تاریخ تخمینی است چون سال کتابت نامشخص و ممکن است از آن متاخر باشد) و این را آقای احمد آرام در اختیار آقای گرمی گذاشتند.
- با در دست داشتن این پنج نسخه آقای گرمی بنا به کمتی خود در (ص ۱۰ مقدمه کتاب دو کار انجام دادند:
- ۱- عباراتی که به نظرشان ناسالم و ناشی از سهو نسخ می‌رسیدند حذف نمودند و گذاشتند.
- ۲- «بقیه را به ذوق خوانندگان محترم واگذار می‌کنیم»
- در تصحیح این متن، اقدم نسخ شیراز نامه را که مرحوم قزوینی معرفی کرده است، اصل قرار دادیم، این نسخه که در ۱۳۳۳ کتابت شده است، جزء کتابخانه مرحوم شعاع‌الملک شیرازی بود و مرحوم قزوینی جهت تصحیح شدالآثار آن را در دست

داشته و بهره‌ها بردند . بعداً در اختیار جناب آقای علی اصغر حکمت قرار گرفت و حالیه جزء کتب موقوفه خاندان حکمت به کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام ، تحت شماره (۳۰) و ثبت (۱۳۰) مضبوط و محفوظ است . این نسخه مطالب فراوانی را شامل است که نسخه چاپی آن‌ها را فاقد بوده و درموردش به این نشان نمایانده شد ؛ (ج-...) و در برخی موارد که نسخه چاپی یعنی مجموع نسخ قرن ۱۲ و ۱۳ کلماتی چند را اضافه داشت و نه تنها مغلط طلب نبود بلکه مفید به نظر میرسید در متن بین علامت [ ] قرار داده و در حاشیه با علامت (ح-...) یاد آورد شدم یعنی نسخه حکمت مطلب فوق را فاقد است .

متأسفانه با همه قدمت و کهنگی و مقرون به اصل بودن نسخه حکمت ، در بخش دیالمه بکلی مغشوش و در هم بود که بکمال کتب تاریخ و نسخه چاپی شیراز نامه ، پیوند مطالب حفظ شد ولی اختلاف عبارات نسخ در حاشیه نمایانده شد . غیر از نسخه چاپی ، با دو نسخه دیگر ذیل هم در برخی موارد که اندک اختلافی موجود بود ، مقابله شد :

۱- نسخه مجموعه الیس یا وزارت فرهنگ که با علامت اختصاری (ف) مشخص شد .

۲- نسخه دانشکده ادبیات با علامت اختصاری (الف) می باشد .  
این دو نسخه کاملاً مطابق با نسخه چاپی هست فلذا با ذکر (ج) بسنده کردم جز در یکی دو مورد نادر که به جایش علامت اختصاری (الف) یا (ف) ذکر شد . دیگر کاری که صورت گرفت خوانا کردن عبارات نامقروء ، و مشتبه و تحقیق در صحت ضبط آن‌ها ، مثلاً در جایی کاتب شعری را به صورت نثر و درهم و مغشوش نوشته است و بسیاری از کلمات را به نقطه ضبط کرد که نقطه گذاری قیاسی آن‌ها بی اشکال و زحمت نبوده است خاصه در بخش تاریخی ، طبقه هفتم که در هیچ نسخه دیگر ذکر نشد ، عبارات اعم از آیات و احادیث و جز آن بسیار مغلوط و ناخوانا بود و الحق در این مورد سپاسگزاری از مرحوم بی دریغ استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر بر بنده فرض عین هست که در تصحیح مساعدت جمیل و امعان عنایت بی مضایقه مبذول فرموده اند .  
برای لغات مشکل که در این کتاب به کار رفته است فرهنگ نامه‌ای تنظیم شد در این قسمت بسیار مورد لطف و ارشاد استاد ارجمند جناب آقای مجتبی مینوی قرار گرفتم که ادای دین ، خارج از توان من بنده می باشد .

لازم به توضیح است که حواشی کتاب در مورد غیر لغات ، مثلاً در باره اشخاص و یا توضیحات در باره نکات تاریخی هم ، در فرهنگ لغات به صورت الفبائی درج گردید تا اگر خواننده‌ای توضیحی راجع به يك شخص و یا مورد تاریخی بخواهد در ذیل همان عنوان مطلوب مراجعه نماید .

با همه این حال هیچ ادعائی ندارم بلکه تقاضای آن دارم که خواننده گرامی و فاضل با تذکرات مفیدشان بنده را رهین منت قرار دهند .

اسمعیل واعظ جوادی





متن کتاب



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امداد محمدتی موفور و وفود آفرینی نام حضور<sup>۱</sup> که ساخت اوست، عش  
مصون است از مساحت وهم تیزبین و احتاطت خیال عام کرد، جنب اقبس  
لایزال واجب الوجودی را که فیض صنع قدیمش آسمانه سقف زور کار  
سراپرده آسمان را در حل و عقد، مقصد اهل زمانه کرد.

قدیمی که قدرت بیچونش روشنان گاشن آسمان و اختران چرخ  
کردان را اسیر رجعت و محاق باز داشته در مملکت اسرار چشطح لا جویدی؛  
اختران چرخ گردون را اهل حاکمیتش

کرده در رجعت اسیر تنگنای عاقل و مبرود

دستبرد شدند قهرش بر آورده [بد حکم]

از سرگردن کشان بی خنجره بی تبع کر

کریمی که مهندس حاکمیتش اجراء شفاف این طوق است و مبرود

حجره هفت رفاف از شفاف کاف و نون به امر کن فیکون بیرون آورده،

بنات نبات و عروس نامیات را در کنار خار درشت، آثار اهل حاکمیت ابد و ابد

پیرورد؛ و بساط موزون بسائط و الوان و فرش بی وقامون صفت و الوان را

۱- ج : ما معصوم . ۲- ج : طاعت . ۳- درین اصل در پیش و طبع



بر این سطح ناهموار زمین و ساحت ناپا برجای زمان ، فراش قدرت بی علت  
او بگسترده<sup>۱</sup> با طایعہ تباشیر صبح تجلی آتاش ، نوش همخانہ نیش و دارو  
همزانوی درد ، و در تحت رایات عظمت آیاتش ، صعوة شکسته بال و پر  
با شاهین حملہ آور ، ہم نبرد ؛

جعبه دار لشکر قدر ظفر یاب وی اند

[۳ الف]

شحنگان عرصه این هفت طاق لاژورد

و صلات صلوات و افره ، و اریحیات تحیات متکاثره<sup>۲</sup> ، بر روح منور  
و شخص مطہر صدر ایوان صفا ، محمد مصطفی ؛ آن صدری کہ به شمشیر  
خونریز و خنجر گردون ستیز ، رقبه گردنکشان جهان را در ربقه مذلت و  
خضوع آورد .

اما بعد<sup>۳</sup> يَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَيْرِ  
الْمَدَنِيِّ بِمَعِينِ الْمَشْتَهَرِ جَدِّهِ الْأَعْلَى بِشَيْخِ زُرْكَوْبِ الشِّيرَازِيِّ أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ  
وَأَمَّا طَهُ عَمَّا شَأْنَهُ .

مخلص ایراد این منشآت و مخلص جمیع این متشتمات آن است که در تاریخ  
رمضان سنه اربع و ثلاثین و سبعمائنه ؛

ذکر بی وفائی چرخ و نامساعدی روزگار

این سالخورده خرف نهاد ؛ و این آتش طبع باد بنیاد ، این دارا کش  
رستم افکن و این عیب دوست هنر دشمن ، این دیر پیوند تلخ عتاب ، این  
زودگسل شیرین خطاب<sup>۴</sup> ، این تیز تاز تندرو و این دیر کار زود درو ، این  
سست مهر سخت کین ، این نزدیک نمای دور بین ، این سست رأی سخت  
کوش این زراق<sup>۵</sup> ازرق پوش ، مرا عنان کشان و افسار گسسته در خفض و رفع ؛  
فِي أَنْ أَبَيْتُمْ فَأَرْضُ اللَّهِ وَأَسِعَتْهُ  
لَا لِلنَّاسِ أَنْتُمْ وَلَا لِلدُّنْيَا خِرَاسَانُ

۱- ح : پیرورد . ۲- ح : متکاثره . ۳- ح : بعد . ۴- ح : شیرین فریب

۵- در متن : زرق

سر داد چون یاوگیان بی اندیشه پیش بینی مهار تسخیرم در بینی کأ لجمَلِ  
الْمَخْشُوشِ .

دوماً بحزوی فیوماً بالعقیقِ ودوً ما بالعذیبِ ودوماً بالخلیصاءِ [ب۳]

بی دلبر و دل ، همیشه در سودایی  
دل جایی و تن جایی و دلبر جایی  
بعد از آنک به قدم امکان ، گرد کان ارکان بر آمدم ، در آن میان  
تمنا تفرج مجر و سه بغداد دامن دلم بگرفت ، با قدمی که عشق سابق آن  
بود ، پیمودم .

وَلِلْمُهَيِّمِينَ فِي حَالِئِنَا نَذِيرٌ  
وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لَلَّهِ تَقْدِيرٌ

بادبان کشتی عزیزمتم از گرداب حیرت<sup>۲</sup> بد مستقر دارالامان<sup>۱</sup> مدینه -  
السلام انداخت .

سفر کعبه به بغداد رسانید مرا  
اوحش الله همه عمر آن سفره بایستی  
فَقُلْتُ :

وَإِذَا الْأَمْطِلُ بِنَابِلَغَنٍ مُحَمَّدًا  
فَطَهَّرُونَنِي عَلَى الرِّكَابِ حَرَامٌ

مدت دو سال در آن شهر مبارک اقامت نموده . روزی اتفاقاً در محبت  
گروهی از خاص اخوان صفا و جمعی از باغاء و هنرمندان آنجا بر سیرال  
مجاورت ، مناقضتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب می رفت ، و در ذکر  
مسالك و اقالیم شیراز و اقالیم ممالک و فضیلت آب زکندر و ذکر طریق  
حسنه و سیر پسندیده و آداب و اخلاق مستحسنه قطران آن خوب ، هر  
آن دیار خوض پیوستم<sup>۴</sup> . و قطعهای که در سلامت آب زکندر و سلامت  
هوای شیراز گفته بودم بر فور انشاد نموده . پس از جماعت فصحاء و باغاء  
آن مجالس بر سبیل استهجان بر طعن و معایب و ذکر ذماتم شهر شیراز  
زبان بگشاد و گفت : « حَدِيثٌ عَنِ الْبَحْرِ وَالْأَحْرَجِ »

[الف۴]

۱- ح ۱ : نمودم . ۲- ح ۱ : حیوة . ۳- ح ۱ : ادا . ۴- ح ۱ : نمودم . ۵- ح ۱ : نمودم .

وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْفَضْلِ ثُمَّ مَزِيَّتُهُ

عَلَى الْجَهْلِ فَأَلْوَيْلُ الطُّوَيْلِ عَلَى الْغَبْنِ<sup>۲</sup>

زهی حس ناسلیم و طبع نامستقیم در شرع هنرمندی میان خطه بغداد، در کنار دجله، خطایی عظیم و دجلی<sup>۳</sup> تمام باشد، ذکر نزاهت آب و هوا [ی] شیراز در معرض مبارات و مفاخرت کردن و به فضیلت آن دیار اصرار نمودن، این<sup>۴</sup> ره نه به پای این حدیث است وین خطه نه جای این حدیث است

### ذکر مزایا [ی] بغداد

خطه بغداد که باد هوا، تمیمه هواء آن چون تعویذ برگریبان جان تعبیه ساخته روح مجرد در سراچه قدس با آن همه پاکیزگی سرمایه طهارت از آن خاک پاک استعاره نموده؛ زمین و آسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار بساعرش مجید برابری کرده، و تختگاه کرسی تمثالش از بس دخمدهای سلاطین و خلفاء بنی العباس، اساس قومه طور گرفته؛

إِذَا كُنْتَ مِنْ بَغْدَادَ فِي أَلْفِ فَرَسٍ

وَجَدْتَ نَسِيمَ الْجُودِ مِنْ آلِ (بِرْمَكِ)<sup>۵</sup>

هر کس که از این خاک پاک ضرور آسا توتیایی سازد دیده معرفتش هرگز دردمند نشود، و هر آنکه بی شوب دجله قطرهای از دجله به حلق جان رساند، چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد. لمؤلفه:

با مساع خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بـر سر بازار دنیا ناروایی یافته

۱- چ: لم تکن . ۲- چ: الفضل، ظاهراً صحیح است . ۳- چ: جنائی . ۴- چ: از ابتدای این بیت و ذکر مزایای بغداد الی (استصغر الخبر الخیر) را ندارد لکن در ص ۱۳ تحت عنوان ضمیمه غلطنامه آورده شد . ۵- این بیت در متن ناقص و منلوط بوده از روی روایات الجنات ص ۱۲۲ ضبط صحیح آن آورده شد لکن با اندک اختلافی . رک: تعلیقات: اذا كنت ... ۶- چ: وحل

بسا صفاء آب در جله آفتاب اندر جهان

[۴ب]

چهره گلگون خود را کهر بایی یافته

مَنْ ضَرَبَ إِلَى عُقُوبَتِهِ أَكْبَادَ الْمَطِيِّ وَنَاخَ رَاحِلَتَهُ بِذَلِكَ الْكَنْفِ الْوُطِيِّ

خَلَصَ مِنْ أَثْيَابِ النَّوَائِبِ وَتَجَا وَفَازَ مِنَ الْمَطَالِبِ بِمَا أَمَلَوْا رَجَا ،

قَوَاصِدُ كَافُورٍ قَوَارِكُ غَيْرِهِ وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَقَلَّ السَّوَابِقَا

گر قصد کنی ، به کوی او باید کرد

و در آب خوری ، ز جوی او باید خورد

چون تسبیب تر قیب این سخنان در این مقام بد اطناب و اسهاب

پیوست من نیز بر مقتضی حُبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ و بر مضمون نظم بدیع :

فَمَنْ شَاءَ تَقْوِيْمِي فَاِنِّي مَقْوَمٌ وَمَنْ شَاءَ تَعْوِيْجِي فَاِنِّي مَعْوَجٌ

زلف عروس مقصد را پیچ داده ، و عنان سخنوری از دست او بدحسن بلاغت  
در ربودم و گفتم :

أَدِرُ فِي أَحَالَتِي نَظْرًا دَقِيْقًا لَتَعْلَمَنَّ كَمْ خَبَائِفِي الزَّوَانَا

از آن نظر تو در مزیت و فضیلت ممالک بغداد تصور آمده که بد

استقصاء نماید بغمی اخبار شهر شیراز و نیز احوال زوانه آن مدینه متبرک

معلوم و محقق نکر [ده] شعر :

وَقَسْتَجِبِرُ الْأَخْبَارَ قَبْلَ التَّقَاذِيْبَا فَلَمَّا وَصَلْنَا اسْتَصْفَرَ الْخَيْرَ الْخَيْرَا

مرغی که خیر ندارد از آب زلال

منقار در آب شو ، دارد همه سبیل

۱- ح: - فی + فی و ظاهرا (فی) درست است یعنی با نظر دقیقی در حال من نکر تقاضایی

که چه نهنتهائی در گوشه و کنارهاست ۲- شعر از منسوبی است در دیوان من ۳۰۹ به شرط

دیگر است (راك : تعاقبات)



## شرح مزیت و فضیلت محروسة شیراز

خطه‌ای که از هفت اقلیم ربع مسکون ، همچون فصل ربیع از چهار فصل ، به لطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده ، لمؤلفه فی وصف شیراز و اکناف فارس :

زمینیست رو شسته چون لاژورد  
 قدم بر قدم نقره افکننده فرش [۵ الف]  
 همه باغ و رانغش پر از بید و سرو  
 مبارک زمینی فلک پر تو است  
 در او یادگار بسی پادشاست  
 کلاه جهانگیر و اقنوم داد  
 دو جام است دروی یکی می‌فزای  
 دو خاتم بمانده درو یادگار  
 هواییست صافی دم از دود و گرد  
 منور چو کرسی ، مقدس چو عرش  
 چمن زار رنگین ، چو پرتذرو  
 قدمگاه جمشید و کیخسرو است  
 بر او دخمدهای بسی پارساست  
 سریر سلیمان و تخت قباد  
 یکی جام زرین گیتی نمای  
 یکی مالک بخش و یکی زینهار  
 هوای اهواء انگیزش مفرح جان علیل هر غلیل ، خاک پاکش تریاک  
 طبع هر لدیغ ، شمایل شمالش محرک سلسله آرزوی عاشقان ، نسفات صباء  
 صبوه آمیزش مروح دل غمگینان . شعر:

مُخَضَّرَةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ . وَ مُضَيَّبَةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمَقْمِرٍ

آثار نزهت گلزارش بر نعیم بهشت باقی منت نهاده ، و چرخ نیلوفری  
 بد تماشای باغ بنفشه او چشم بر گشاده ، غیرت اعتدال ربیعی که فلک راهب  
 آسا ، خزان بد تماشای بهار او بد زمین می‌آید . فصل زمستانش که غنیمتی  
 است بارد ، کانون حجره جان را به فضل قانون نسفات نسیم آثار در قلب  
 شتا چون قلب شتا . اِنْ قَلْبِ الشَّمَاءِ فَاكِبَهَا از آفت صرصر خزان اندهان

۱- ج : فواکها به صیغه جمع آمده است و ظاهراً باید (فاکبتها) باشد و در المنجد ذیل لغت (الفاکة) چنین آمده : فاکة الشتاء : النار . یعنی میوه زمستان آتش است و آتش هم قلب صریح (شتا) می‌باشد . راجع به (قلب‌الشتا) رجوع شود به مقاله دانشمند گرانمایه آقای فرزاد در مجله پنجم سال پنجم شماره سوم خرداد ۱۳۳۱ ص ۱۰۵

محمی و محروس می‌دارد .

ز اعتدال هوا و ز نازکی صبا  
شمار خوبی او خود نبود و پنداری  
گمان برم که خزان در بهار می‌آید  
یکی به چشم من اندر هزار می‌آید

### ذکر آب رکناباد و خصوصیات او

آب رکناباد به طعم سلسبیل و کوثر، به بوی مروح نسیم تسنیم مطیب و معطر، به صفا همچون آئیند خورشید انور، اگر نه کوثر است، پس چرا آب حیوان در او مضر است، و اگر نه در مزاج سلسبیل و تسنیم است، پس چرا ماده تفریح و سبب تفریح و تنعیم است .

[دب]

زال چشمه حیات است و من نمی‌دانم

کد چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد

مزاج روح جنان مضر است اندر وی

کد شهید باشد در کام طفل مادر زاد

تو گویی از قدمگاه خضر پدید آمده، یا از سرانگشت معجز

موسی ترشح کرده، بد حکم امثال فرمان گردون مطاع آیت «وَأَقْتَرِبْ» و مضمون: «وَلَيْلَهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ

وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»<sup>۱</sup> در حریم احرام آثار الله است

چندان روی بر زمین مالیده کد از سر چشمه چشم چشمه‌ها بر روی زمین

روان کرده:

إِذَا اخْتَصَرَ الْمَعْنَى فَشَرِبَتْكَ حَائِمٍ وَإِنْ رَامَ اسْتِهَاباً أَقْبَى الْفَيْضِ بِالْمَدِّ

طبع دجله و فرات، از رشک سیل زهاب او در خزان همچون چشمه

۱- آ ۱۹ - سوره الملق ۲- آ ۱۸ - سوره الحج (الم تر ان الله يوحى اليه من السماء)

۳- ضبط صحیح از روی تاریخ و صاف ص ۱۴ - و اضافه شد به : من ثم تم قول المهلبی (منی که از آن جا کفتار مهلبان با مان می‌بردند) ادا...

نیل ، نیل بر رخسار کشیده ؛ و در ربیع ، جویهای سرشک خونین از دیده گشاده ، بلکه به هنگام مبارات و مفاضات آب روی جیحون و سیحون رابه بار برداده .

از رشك تو پیر آب کند مقله فرات

جوید ز لب جوی تو يك قبله فرات

از بار چو بشنید حدیث لطف

افتاد بد سر ز شرم ، در دجله فرات

### فصل

بدانکه مجموع صفات و خواصی که حکماء و ارباب صناعت طب در شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند ، جمله در آب رکناباد یافت می شود و از جمله شش خصات که در کتاب کلیات<sup>۱</sup> و کتب دیگر معتبر داشته اند در این آب موجود است :

اول ، آنکه از منبع دور افتاده . دوم ، در ممری مکشوف<sup>۲</sup> می گذرد .

سیوم ، آنکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد . چهارم ، حیوانات از هیچ

جنس در این آب یافت نمی شود . پنجم ، بر کنار جویبار او درخت انجیر و

گردکان و کدو و آنچه مایه تغییر مزاج آب است ، نیست . ششم ، از طرف اعلی

برسبیل انحدار به صوب اسفل روان است ، و مع ذلك ادراك طعم و طبع این

آب حوالت به فطنت سلیم و مزاج مستقیم است ، و انکار محسوس دال است

بر انحراف مزاج ؛

يَجِدُ مَرَأً بِهِ الْمَاءُ الْزَّلَالاً<sup>۳</sup>

وَ مَنْ يَكْذِبُ مَرَّ مَرِيضٌ

۲- ح : مشكوف .

۱- مراد ( الكليات في الطب ) است ، رجوع شود به تعلیقات .

۳- شعر از منتهی . رك: تعلیقات .

## سبب تألیف کتاب

بعد از آن مجاورات و لطائف نکات و مفاکھات ، یکی از بلاغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی کتابی در فضیلت شهر بغداد مشحون بد فنون لطائف انیقه در سلك ترصیف و تألیف کشیده بود ، اتفاق مطالعه افتاد ، و بعد از ذکر خصوصیات دجله ، و شرح نزاهت هوای مجول و حار بید و در بیان مزایا و شرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان بد اشباع شرحی نموده و به ذکر مشایخ و ایامد و افاضل و اشراف آنجا مذیل گردانیده و بد شطری از مناقب و کمال حال آل برمک مجالی و موشی داشته و بد رشحات کلك بلاغت آرای و حسن براءت نمای :

بِحَلَامٍ لَوْ أَنَّ لَيْلَهُ هُرِّ سَمْعًا      مَالٌ مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْأَصْغَاءِ<sup>۱</sup>

عبارتی که نباشد ز نکته‌هایش بدیع      بدیع اگر عرق شرم در جبین آرد  
موشح بد فنون لطائف و موقوع بد صنوف بدایع ساختند ، حسن ترکیب و ترتیب آن کتاب که بد جزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزیین یافته بود ، مهیج شوق اندرون و سبب میل خاطر این ضعیف گشت .

بعد از مراجعت با شیراز ، جمعی از ملازمان صحبت بد شوافع اقتراح ، التماس نمودند که در فضیلت دارالامان شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می باید کردن ، که مشتمل باشد بد ذکر خصوصیات شهر شیراز ، طبقات سلاطین آن معاملات ، و مشحون بد شرح مزایای آن شهر ، و مشایخ این دیار ، عَنَى اَخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ ، موشح بد بدایع عبارات و مجالی به غرایب استعارات .

غیب |

۱ - ح : حار بیه (غلط است رجوع شود به تعلیقات)      ۲ - موشح بد بدایع عبارات و مجالی  
روزگار کوش بود از خوبی آن گفتار مادل به شیدانش مرشد      ۳ - ح : موشح بد بدایع عبارات و مجالی

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی

به حکمت نکته‌ها [ی] بکر را بر یکدگر بسته

هِيَ جَوْهَرٌ نَشْرٌ فَإِنَّ الْفَتَّةَ بِالشَّعْرِ صَارَ قَلَايِدًا وَعُقُودًا<sup>۱</sup>

به نوعی که هیچ حاسد فاسد رأی به خیره رویی و چیره زبانی دلربایی

آن ابکار، انکار نتواند.

بَيْضَاءُ لَمْ تَعْتَرِبْ بِهَاشِمِ الضَّحَى عَذْرَاءُ لَمْ تَطْمَثْ وَ لَمْ تَتَزَوَّجْ

چون يك سخن از صفحه او بنیوشند

بر هر حرفی از او شرابی نوشند<sup>۲</sup>

بر حسب مقترح و ملتمس، کلماتی چند به اصل بنو شتم، و مخدره‌ای

چند از پرده غیرت و صمیم خاطر پر حیرت بر منصفه بیاض جلوه دادم. مدتی

سواد دل و بیاض دیده را در درج آن صناعت و درج آن بضاعت صرف کردم،

وَحَدُّوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ، اصول و فصول، مقدمه و خاتمه آن را به رساله بغداد به

به نوعی مناسب و وجهی مطابق موازی ساختم. لکن در موردی که موازی

لطائف قصه جود و ذکر سخاوت آل برمک می‌بایست، توقف نمودم. چه

بدان نوع بخشش و پاشش و باخت و نواخت و آن معنی که از معنی زائد<sup>۳</sup>

مجلسی آمده و طریق معالی همت و فضل عطایا و صلت که از فضل بن یحیی

برمکی به حکم منظومه:

مَوَاقِعُ جُودِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ كَمَوَاقِعِ مَاءِ الْمَزْنِ فِي الْبَلَدِ الْفَقْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته، عجیب و غریب می‌نمود.

۱ - آن گوهری است پراکنده که اگر با نظم مرتب سازی به صورت گردن بندی درخواهد آمد.

۲ - کذا فی الاصل، ظاهراً از وزن شعری خارج است ۳ - ح: معن زیاد. رک: تملیقات عنوان معن



### ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنرمندان

سیما در این وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی به دوران دوران در قفس نقصان بدزدندان تنقص افتاده ، اطلال و دمن کرم ، سمت ؛ « خاویجه علی عروشهها » اگر فته ، ارباب مروا و اصحاب کرم ؛ « قیلک ائمه قد خلت » بیت : گمان برم که در این روزگار تیره چو شب

بخفت چشم مروت ، بمرد مادر جود  
 کفی حزناً الفضائل عطلت و آن ذوی الالباب فی الناس ضیع [الف] |  
 و در این حال سخن کمال ، برهانی به کمال نموده :  
 فرو شوم بد گل تیره و بد آب سیاه

چو کلاک از آنند چرا کلاک در بنان دارم

در آینه کز نمای نظر ابنای این عهد ، صورت عالم و جهان یاسان  
 نموده ، زیرا طبع طبع و فضل ، فضول و خط ، خطا و عقل ، عقیده بود .  
 شر البلاد بالاد لاصدیق له و شر ما یدکسب الانسان ما یدیم  
 و شر ما قنصته راحت قنص شهب البزاق سو اء فیه و الرحم

هر چند در این قصد به امعان<sup>۲</sup> نظر تأمل و تدقیق نمودم ، و در این عهد  
 این عهد و اهل این روزگار نظر همت و دیده اعتبار باز کشوده ، تا مگر هنرمندی  
 را از ابناء فارس بد راه معنی در برابر معن آرم ، یا بد فضل | و | جود را  
 را با فضل بر مکی در ترازوی آرزو بدیك جای بردارم ، پس کتاب شیراز  
 نامه را بد ذکر او صاف و خواص آن هنرور تمام گردانم ، تن نتوان در به تده  
 این اندیشه همچون شوشه زر ، زرد و نزار گشت ، و با خود این بیت می گفتیم :  
 عروس بخت را گر زیوری هست در این نه قبه آئینه کون نیست

۱- آیه ۴۵ ، سوره الحج .  
 ۲- آیه ۲۲ ، سوره البقره .  
 ۳- ج ۱ ، ص ۱۰۰ ، دیوانه .  
 ۴- ج ۲ ، ص ۱۰۰ ، دیوانه .

در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدایی به دست همت نمی افتاد  
و دیده نظر و فکرت تیز نظر از پر تو خورشید آن آرزو عکسی نمی یافت:  
عَلَى السَّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي      وَلَيْسَ عَلَيَّ إِدْرَاكُ النَّجَاحِ

خرد خرده بین که فارس میدان فراست است ، نقش کعبتین اندیشه  
از لوح مفکر بر خواند و گفت :

مَتَى أَدْبَالَ الَّذِي آمَلْتُ مِنْ أَمَلٍ      إِنَّ لَمْ قَنَلْ مِنْهُ مَا آمَلْتُ مِنْ أَمَلٍ

در این ایام گر دولت نیابی      به ایام کدام ایام باشی  
به بشارت ، « قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِي بِمَا أَرَادَ » گوش هوش و چشم امید را  
بگشای و به امید : « لِأَقْبِيَّاسُوا ۲ » عقل عقلمه را راه هدایت بنمای.

صد چشم گشاده کن ، که رویش بینی

ده گوش به راه نه ، که نامش شنوی

حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار ، و معاینه ، آثار مآثر و  
طراز مفاخر مکارم ببین . لمؤلفه :

[۷ب]

ببین در آستان صفدر ملك

ببین بر آستان مصدر جود

کریم ملك پرور مفخر جود

گل باغ مکارم عبهر جود

سپهر مهر سایه گستر جود

بگسترده به گیتی شهپر جود

محیط بحر کف و گوهر جود

که افکنندست سایه بر سر جود

صاحب اعظم دستور عدل اکرم وَالْيَ حِطَّةِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ ، إِفْتِخَارُ

زُورِ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ أَوْلَى الْبَرِيَّةِ بِمَعَارِمِ الْأَخْلَاقِ [و] الشِّيمِ ، الْفَائِزُ بِعِنَايَةِ

اللَّهُ تَعَالَىٰ بِأَوْفَرِ كَرَامَتِهِ وَأَوْفَىٰ دِعْمِهِ . بیت :

معنی انعام بر امانک کرم حاکم کف  
 فضل بخشایش یحیی قدم عیسی دم  
 آنکه در شیوه رادی و کمالیت جود  
 بر بود است ز حاتم به جهان گوی کرم  
 حاجی قوام الدوله والذین ، سیف العتاة (و) المتمردين ، كهف العفاه  
 [و] المستضعفين لزال لنظم الدين والدولة قواما ولو اسطه عقدا للمملكة نظاما  
 فاین المهلب من جوده و این معن و حاتم ، چه نزد جود وافر و کرم شامل

او ذکر معنی زائد چون الف زاید بی معنی است ، و پیش فضل انعامش بسیار  
 فضل بر مکی و احسان حاتم سخن بد بسیار کمتر از اندکی است ، بنده نماند معنی  
 لمن یتبغی الیعوض ولا یغرض . همواره دست و زبان به عطاء و صلا بر گشاده  
 و ندای ؛ « و آقاکم من کل مناسا لتموه » به گوش عالمیان اندر داده . اموات :

آنکه به تدبیر کار سازی دوات  
 قاعده نو نهاد جود و کرم را  
 همت او همچو خاک راه شمرده  
 حاصل میخسرو و خزانه جم را  
 بر کند آثار دوستگانی جودش  
 از دل درویش بیخ و ریشه غم را  
 جز به سر سفره مکارم او بر  
 پر نکند لقمه ، آرزو حرص شدم را

[الف]

تا به حدی در این معاملات فیض فضل کف موسوی در آثار سخاوت و  
 اظهار عطاء و مروت بنده وده که رسم نیاز از زمره مستحقان شیراز برداشت ،  
 و آثار اعواز و اصل اساس افلاس به نظر کیمیا آثار ؛ از جمهور فقراء ،  
 درویشان فارس منقطع و منقاع گردانید . بیت :

مرهم الطاف غم زداش ببرد  
 خستگی آرزو را از سینۀ درمیش  
 کیست بدم مقصود نارسیده در این دور  
 از کرم شاماش بگویی و نیندیش

چون شرح سخاوت و عطاء و اخبار معاملات و سخاوت آن جناب از منبری  
 غیب به گوش جانم رسید ، وصیت کرم و آوازه لامل مکارم و سیوغ نعم اولاد

چون برید صبا و جنوب چهار گوشه شش جهت هفت اقلیم در گرفته<sup>۱</sup> ، نفس صبا و دم سحر مشکین کردند ؛

فَسَاعِدْنِي دَهْرِي اِلَي مَا حَبْتُهُ      وَاَيَّدْنِي بِاَلطَّلَعِ اَلنَّجْسِ اَسْعَدَانِي<sup>۲</sup>

هم بدان طرز و منوال کتاب بغداد نامه، کتاب موعود مذکور را به اتمام رسانیدم و القاب شریفه این کریم عهد و حاتم زمان موشح و مجلی ساختم، و آن را کتاب شیراز نامه نام نهادم. چه مجموع اصول و فصول و ابواب و مقدمات این کتاب بد ذکر مزایا و خصوصیات شهر شیراز، شرح فضائل<sup>۳</sup> ائمه و مشایخ و بقاع و مزارات این طائفه به تخصیص بیان تواریخ سلاطین و خلفاء و اتابکان و وزراء ایشان تا به اکنون در این دیار بازمانده، چه بی شک بد حکم ؛

اِنَّ اَثَارَنَا قَدْلُ عَلَيْنَا      فَانظُرُوا بَعْدَنَا اِلَى الْاَثَارِ<sup>۴</sup>

نام نیک این طایفه بر روی روزگار مخلد خواهد بود، وَاَنَا اَرْجُو مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی

[ ۸ ب ] تَوْفِيقَ الصِّدْقِ وَالصَّوَابِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالْثَوَابِ ، اِلَيْهِ اَدْعُوْا اِلَيْهِ مآب

۱- چ : نفس صبا . . . تا اسعدا . ولی این جملات را اضافه دارد : از زبان منہیان غیب کرة بعداخری و مره بعدا ولی ، به گوش جانم رسید ، و حکایات عطاء و اخبار مآثر و سخا آن جناب که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع ربیع مسکون بهره مند گردانیده ، در سمع جانم نشست .  
۲- روزگارم مرا به نیل آنچه، که دوستدارم یاری نموده و به نیکو کردن طالع شوم و بد من ، مرا تأیید نموده .  
۳- چ : بجای ، شرح فضائل ائمه . . . تا مآب ، چنین آمده : و فضیلت آب و هوا و صحرا و بساتین و صوامع و اربطه و مدارس و بقاع و مزارات آنجا و تواریخ سلاطین و ائمه و مشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم ، و انی ارجو من الله تعالی الصّدق الصّواب و المغفرة و الثواب .  
۴- از ابیات مشهوره و متداوله است . تاریخ و صاف ج ۲ ص ۱۷۰ و در بسیار موارد و مواضع دیگر هم آمده است .

## فهرست الكتاب

### مقدمه

مشمول بر سه فصل :

- فصل اول : در شرح مزیت فارس و ذکر این اقلیم مبارك .  
فصل دوم : در ذکر آب و هوای شیراز و خصوصیات این شهر .  
فصل سوم : در شرح بناء شهر شیراز و تاریخ آن و شمه‌ای از ذکر  
محمد بن یوسف که بانی شهر بوده .  
وضع و ترتیب این کتاب مشتمل بر دو اصل و مقدمه و خاتمه است .  
هر اصلی مشتمل بر هفت طبقه بر این نوع که در حیز تحریر می آید .

### اصل اول

محتوی به ذکر تواریخ سلاطین و حکام از ابتداء سلطنت آل بویه و  
شرح مملکت دیلمه تا به انتهای امارت ملك اعظم سعید شرف الدین محمود شاه  
طاب ثراه ، مشتمل بر هفت طبقه <sup>۱</sup> :

۱ - ج اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیلمه تا به انتهای امارت ملك  
اعظم سعید شهید شرف الدوله و الدین محمود شاه طاب ثراه ، مشتمل بر مقدمه و شش طبقه . از اینجا  
اختلاف اساسی نسخه مورد تصحیح با نسخ مورد استفاده آقای کریمی آشکار می شود .



طبقه اولی. در ذکر سلطنت آل بویه و شرح جهان‌داری و معدالت  
عضدالدوله در شهر شیراز و ممالک فارس و آثاری که از او در شهر شیراز  
و اعمال شیراز هنوز بازمانده و شرح خروج شبانکاره .

طبقه دوم : در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح معدالت اتابک جلال -  
الدین چاولی که از انشاء دولت آل سلجوق بوده و ذکر آثاری که بعد از او مانده.

طبقه سیوم: در ذکر سلطنت و شهر یاری آل سلغور از ابتداء مملکت  
مورد تا به انتهای ایالت اتابک آتش و شرح معدالت اتابک ابوبکر بن سعد علیه الرحمه.

طبقه چهارم: در ذکر امارت سونجاق<sup>۱</sup> بعد از انقضاء مملکت آل سلغور  
و ذکر مقبل امیر عمادالدین ابوتراب و تبدیل احوال وزراء و ملوک شیراز و  
انقضاء حکومت ایشان .

[۹ الف]

طبقه پنجم : در ذکر ابتداء ایالت ملک اعظم سعید شرف الدین محمود  
شاه طاب نراه و شرح حکومت اولاد نامدار و بیان هجوم پیر حسین و ملک اعظم  
اشرف و یاغیسی و قضایای ایشان .

طبقه ششم: در ذکر ملک امیر جمال الدین ابواسحق و صورت غدر و  
چگونگی آن .

طبقه هفتم: در ذکر سلطنت پادشاه دین پرور مبارزالدین و الدین  
محمد بن المظفر<sup>۲</sup> .

### اصل دوم

در ذکر اعظام ایامه و اکابر مشایخ شهر شیراز و شرح مناقب اشراف

۱- ج : سوغونجاق مرحوم علامه قزوینی در جلد سوم تاریخ جهانکشی جویی ضبطهای  
مختلف این کلمه را نوشته و توضیح داده اند . ۲- ح : طبقه هفتم ... تا المظفر ، و این یک  
مبحث اضافه از امتیازات نسخه مورد تصحیح بر دیگر نسخ مورد استفاده آقای کریمی می باشد .

و اعیان فارس و تاریخ وفات ایشان و بیان مدفن و مزارات اولیاء که درین دیار و اقطار واقع است مشتمل بر هفت طبقه :

طبقه اولی در ذکر قطب الاولیاء ابو عبدالله محمد بن خنیف الشیرازی قدس الله روحه ، و ذکر مشایخی که در عصر او بودند ، و مولد و منشأ ایشان شیراز بوده .

طبقه دوم در ذکر سید الاقطاب ، مرشد الاصحاب ، ابی اسحق ابراهیم بن شهریار الکاظمی و معاصران او در شیراز و نواحی ، و ذکر وفات او .  
طبقه سیوم در ذکر کشف الصوفیه ، کاشف اسرار الطریقه ، ابی شجاع المقاریضی و الشیخ المقرئ المحدث ، ابی عبدالله الحریصی و مشایخی چند که معاصر ایشان بودند .

طبقه چهارم در ذکر شطاح فارس شیخ روزبهان و دهب المحققین ، عزالملة والدين ، مودود زرکوب ، امام المحدثین ، معین الملة والدين ، ابی ذر الکنکی و معاصران ایشان .

طبقه پنجم در ذکر مرشد الصوفیه نجیب الدین علی بن بزغی ، واسوة الابدان [۲۹] فقیه حین بن سلمان الکوفجانی ، و مشایخی چند که در عصر ایشان بودند .  
طبقه ششم در ذکر جوقی از اعظم ائمه که این ضعیف بدصحت میرزا ایشان مستعد گشته ، و در آخر عمر ایشان را ادرال کرده .

طبقه هفتم<sup>۱</sup> در ذکر جماعتی که از کتاب مشایخ حدیث که مؤلف این کتاب به طریق اسناد از ایشان روایت حدیث دارد ، بعضی از مشایخ و شطری بد سماع و چندی بد مناوله بر ایشان خوانده و استفاده از حضرتشان کرده .

۱- جایی : ذکر این طبقه را فاقد است ، و نیز ( اما - طبقه کتاب مشایخ و شطری بد سماع و چندی بد مناوله بر ایشان خوانده و استفاده از حضرتشان کرده است .

اما خاتمه کتاب به حکم : «خِتَامُهُ مِسْكٌ»<sup>۱</sup> به دو فصل ایراد کرده آمد:  
فصل اول در ذکر طبقات اعظام سادات شیراز ، و طائفه‌ای از اهل بیت  
نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، که مرقد مبارک و تربت بابرکت ایشان در  
خاک شیراز واقع گشته .

فصل دوم در ذکر مزاراتی چند معروف [و] مشهور در شیراز که اسامی  
ایشان در زبان خلق اشتهاری گرفته .

۱- آیه ۲۶ سوره المطففین .

## فصل اول

از مقدمه

### در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر و شرح فضیلت این اقلیم مبارک

بدان که فارس بن فیلو بن سام بن نوح علیه السلام در آن عهد ممالک این  
مرزوبوم بوده، و فارس به نام او اشتهار یافته، و لغت فهاوی از زبان فیلو  
پدر فارس مشهور و مستفیض گشته؛ و در فضیلت اقلیم فارس این حدیث از حضرت  
رسالت روایت کرده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرَ مَنْ خَلَقَ صَنَفَيْنِ، مِنَ الْعَرَبِ قَرِيبًا  
وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسَ»

و در انساب زین العابدین علی بن الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
علیهم السلام مسطور است که شهر بانوی دختر شاه پرویز جایزه امیر المؤمنین  
حسین بن علی بوده؛ از این جهت او را کریم الطرفین خوانند یعنی، از هر  
طرف قریش بوده، و از یک طرف دیگر فارس، و بعضی از ممالک و مدیتران  
گویند که: حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید قدم نهاد در موضع فارس  
فارس فرموده:

اول، قوله تعالی: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ»

۱- آیه ۵ سوره الاسراء.

چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند، [و] زکریای پیغمبر و یحیی معصوم به قتل آوردند حق سبحانه و تعالی به نودرز اشغافی که از ابناء فارس بود الهام فرمود، تالشکری گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود باز خواست. و شرح این قصه در تواریخ و مطولات قصص مسطور است. دوم، قوله تعالی: «سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ.»<sup>۱</sup> جمعی از مفسران گفته اند که این آیت هم اشاره به ابناء فارس است.

سیوم، قوله تعالی: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ [قَوْمًا] غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ.»<sup>۲</sup> نزد طائفه ای از علماء و ارباب معانی این آیت نیز هم مراد ابناء فارس است.

و همچنین در حدیث آمده است: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عَلَى الشَّرِّ لَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ.»<sup>۳</sup> و منقول است از حضرت نبوت که در شأن سلمان فارسی فرموده: «سَلْمَانَ مَنِي لَأَدْخُلُوا الْإِيمَانَ مِنْ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْقَى [مِنْ] آلِ سَلْمَانَ أَحَدٌ.»

### فصل

بدان که در عهد ملوک فرس از حد جیحون تا به کنار آب فرات رابه بلاد فارس می خواندند، و بعد از ظهور رایت اسلام چندی مضاف عراق گردانیدند.

و نقل است که بسط عرصه فارس صد و پنجاه فرسنگ در صد [و] پنجاه فرسنگ بوده.

### اما حدود فارس

رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا به حدود ابرقوه، رکن جنوبی

۱- سورة الفتح آیه ۱۶ . ۲- سورة محمد آیه ۲۸ .



آن از کنار دریا تا به حدود کرمان ، رکن شرقی از اعمال کرمان تا به صوب سیرجان ، رکن غربی از اعمال خوزستان بر صوب دریای عمان و ارجان . [۱۰ب] این مجموع در اعمال فارس داخل بوده است .

در فارس نامد مسطور است که قدیم الایام اقلیم فارس مشتمل بر پنج شهر معظم بوده ، هریک به نام پادشاهی که بانی آن شهر بوده اند ، اشتهار یافته ، و در تواریخ بدین موجب مسمی و مدون است : کوره اصطخر ، کوره دارابجرد ، کوره اردشیر ، کوره شاپور ، کوره قباد .

### ذکر کوره اصطخر

اصطخر اول شهری بوده که در فارس بنا کردند ، و بسط آن پنجاه و پنج فرسخ است . کیومرث بانی آن شهر بوده ، و قلعه اصطخر در عهد پیشداریان بغایت معمور و معتبر بوده است .

نقل است که ، عضدالدوله در آن قلعه حوضی ساخته طول و عرض آن یک قفیز بوده و عمق آن هفده پاید . گویند که هر پایدای از آن چندان آب گرفتگی که اگر هزار مرد یک سال آب خوردندی ، ایشان را لغایت بودی . و در شیراز نامد مسطور است که سی و سه ستون بزرگ در میان آن حوض از سنگ و چارو بر آورده بودند و مسقف گردانیده ، و بر سر آن کوشک به عظمت بر افراخته ، عضدالدوله بر آن قصر مقام ساختی .

نقل است که در فارس هفتاد و سه قلعه بود همه مرتب و معمور . اما جلال الدین چاوی جماد آن قلاع را عمداً خراب گردانید ، و از مرد و پنداخت . قلعه اصطخر در غایت معمور مرتب بود ، مدتی سعی نمود و آنرا خراب کرد .

### ذکر ظهور رایت اسلام در اصطخر فارس

در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه والی فارس شهرک بن مرزبان بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ، لشکری به انبوه با هم آورد. حکم بن ابی العاص با لشکری تمام به طرف فارس روی نهاد ، و با شهرک چند نوبت اتفاق محاربت افتاد. آخر الامر لشکر اسلام ظفر یافتند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup> و در آن فرصت شهرک کشته آمد. و بعد از فتح اصطخر ، امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ، به عثمان بن ابی العاص ، برادر حکم<sup>۲</sup> ، نامه نوشت که به فارس رود .

[۱۱ الف]

و ابوموسی اشعری از شهر بصره مدد کرده ، و با لشکری تمام به کوره شاپور و کازرون و جره و نوبنجان در آمدند ، و جمله آن ولایات و نواحی مستخلص گردانیدند ، و در سال شانزدهم از هجرت نبی علیه السلام همچنان عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری حد اکناف فارس از اصطخر تا به ارجان و نوبنجان ، جمله مسخر کردند . و اکثر اهل فارس ، طوعاً و کرهاً ، قلابه اسلام در گردن نهادند ، و مطیع و منقاد گشتند. جمعی کبران از دین زردشت در شهر اصطخر معاندتی می نمودند ، و ماده مزاحمت اهل اسلام بودند . چون دور به خلافت امیر المؤمنین عثمان رسید ، عبدالله بن عباس را بالشکری گران به اصطخر متوجه گردانید ، و گروهی از کفار و معاندان که در آنجا مانده بودند ، در قید تسخیر زبون ساخت . بعضی را به قتل آوردند ، و بعضی مسلمان گشتند . و در تواریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد را از

۲- تاریخ گزیده ص ۱۸۲ س ۱۸ و شذرات

۱- آیه ۲۲ ، سوره التوبه . در متن : ليطفئوا

الذهب ج ۱ ص ۲۶ ذیل وقایع فتح اصطخر دیده شود .

شهر اصطخر به قتل آوردند، تا آن را مسخر گردانیدند. نقل است که جمشید از اصطخر مسافت چهارده فرسنگ معمور گردانید، و در آنجا سه قلعه با دست کرد و در تحت ضبط آورد: قلعه اصطخر، قلعه شکسته، قلعه اشکنوان. و آن را سه گنبدان گفتندی. و از جمله غرایب عمارتی بود که شاه جمشید در آنجا ساخته بود، صد و چهل ستون بر سر پشته عالی بر آورده، و کوشکی بر سر آن ستونها بنا نهادند، طول آن صد و شصت گز. به نوعی که مثل آن در هیچ عهد، هیچ شهر یاری نساخته. و اکنون آثاری که از آن کوشک باز [۱۱ب] مانده آنرا چهل مناره می خوانند، و قدیماً آن کوشک بعد از جمشید تختگاه سلاطین و پادشاهان سلف بوده، و بعضی از ایمة مورخان بر آنند که مقام و مقر سلیمان نبی علیه السلام در اصطخر فارس به زمین چهل مناره بوده و در تفسیر آیت: «غُدُوْهُا شَهْرًا وَرَوَّاحِهَا شَهْرًا» در شرح شادروان سلیمان، این صورت نمودارند، و العهدة علی الراوة.

نقل است که شهر اصطخر تا به این نزدیکی معمور بود، و در عهد باکالنجار امیری ظالم بود نام او قتلَمِش آن را غارت کرد و خراب گردانید.

### ذکر دنبه نوشت

اما دنبه نوشت در قطعهای زمین که از مضافات اصطخر است افتد، و آن کوه مشتمل است بر آثار و علامات چند که از شهر یاران مشهور ماضیه آنجا باز مانده. و گویند دخمه سلاطین فارس و پادشاهان قدیم آنجا است. و در تواریخ دیدم که زرد نردشت حایم، کتابی است که بدوی منسوب است، و احکام و شریعت او در آنجا ذکر رفته، و آن کتاب نزد کبیران به شایسته عزیز و مکرم بودی، و از نظر اغیار در حجاب داشتندی؛ نسخه اصل به

۱- سوره سبأ، آیه ۱۲. ۲- ذکر دنبه نوشت، در کتاب تملیقات.

جواهر نفیسه مرصع کرده بودند ، و پادشا [ها] ن عجم آنرا به فال نیک دانسته بودند ، و در وقایع عظیمد آنرا با خود داشتندی ؛ گویند که آن را در آن کوه نهاده بودند و همچنان آنجا باز مانده ، و بدان راه نمی توان بردن .

### ذکر کوره دارا بجرد از جمله شهر پنج گانه که در فارس معمور بود

از شهر پنج گانه که ذکر رفته ، یکی دارا بجرد است ، و شاه دارا ابن بهمن بن اسفندیار بنا کرده . شهری است مدور بد پرگار بفرمود تا دایره ای عظیم در کشیدند و بر اثر آن دایره شهر دارا بجرد بنا کردند . حصار بزرگ پیرامون شهر بر کشیدند ، و خندق عظیم بر کنندند . کوه مومیائی آنجا است . [۱۲ الف]

کوهی بزرگ عالی است . مومیائی از آن کوه بر می خیزد ، قطره قطره از کوه ترشح می کند . آن کوه منسوب است به دارای بزرگ . هفت گونه نمک از آن کوه حاصل می شود .

و میان تنگ دنبه هم در آن ناحیت ، قلعه ای عظیم بوده . قدیم الایام معتبر و معمور داشته اند . این زمان خراب مانده است . قصبه خسویه و جویم و فسا ، از مضافات دارا بگرد بوده .

و اما شهر فسا گویند که در اصل شاه بهمن پدر دارا بنا کرده و هم از مضافات و متعلقات دارا بجرد بوده . قلعه ای معتبر داشت . شبانکاره آن را خراب کردند ، و اتابک جلال الدین چاولی باز معمور گردانید . و از جمله قلاعی که در آن افتاده ، نواحی قلعه تبر است که در طرف جهرم واقع است . فضلویه در آنجا عاصی گشت ، و نظام الملک او را حصار داد و قلعه مستخلص گردانید . و در آن وقت آن قلعه عظیم معتبر و معمور بود .

میشکانات هم از کوره دارا بجرد است . ولایات و صوبی معمور به غایت آبادان و نعمت در او ارزان و فراوان ، امراء و اشراف احشام در آن نواحی

اختیار مقام داشتندی، و هر سال مدتی بدان صوب میل کردند.

### ذکر کوره فیروز آباد

قدیم الایام شهر فیروز آباد را جور می خواندند، و به لغت فرس در کتب، لفظ ماه و جور بغایت اشتهاری گرفته، و به عهد کیانیان شهری بزرگی معمور بوده.

نقل است که چون اسکندر از برای جهانگیری به طرف فارس آمد، فیروز آباد بغایت معمور بود. سعی بسیار کرد تا آن را مسخر گرداند، و ممکن نمی گشت.

رودخانه ای بود در حوالی شهر و بر سر کوه سرچشمه داشت. ذوالقرنین حکم فرمود تا آب رودخانه از سرچشمه بگردانیدند، و آب بدشهر انداختند. فیروز آباد را از همه طرف کوه است، و در میان چهار کوهی افتاده. آب رودخانه در میان شهر جمع آمد و غلبه کرد. چون منفذی نداشت، [۱۲ب] چند هزار آدمی که در آن شهر اقامت داشتند، جمله در آب غرق گشتند. معنی آیت: «فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ»<sup>۱</sup>، نوبتی دیگر در زمین صورت ظهور یافت. آب رودخانه به شکل دریائی عمیق در میان چهار کوه جمع آمد.

روز کاری بگذشت تا چون نوبت سلطنت در فارس به اردشیر بابک رسید. اردشیر خواست که فیروز آباد را باز حال عمارت آورد. بدحسن التدبیر رخنه ای چند در آن کوهها باز دید کردند، و آب از آن شهر بیرون بیرون شد، و زمین باخشاك افتاد. اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا کردند چون دایره پرگار. بدان نمط بنیادی نهادند و در میان شهر بسان نقطه پرگار ستونی با طول و عرض به کیوان برکشیدند. نام آن ستون ایوان<sup>۲</sup> بر سر

۱- آیه ۱۰۳ از سوره نبی اسرائیل. ۲- درمنن ایران است، رجوع شود به ملاحظاتی که در ایوان



آن ستون قصری بناکرد ، و آب را از يك فرسنگ به حکمت بدان قصر آورد . و از جمله غرایب عمارات فارس یکی ایوان بوده . قلعه سهاره از جمله قلاع معتبر ، از نواحی فیروز آباد بود ، پادشاهان عجم آنرا بغایت معتبر می داشتند ، و اکثر خزاین و نفایس و اموال در آن قلعه ذخیره می کردند . والله اعلم .

### ذکر کوره شابور

اما شهر شابور انتساب به شاه شابور بن اردشیر با يك دارد ، و آن را شابور می گویند .

نقل است که طهمورث قدیم شهر شابور بنا کرده ، چون ذی القرنین به پارس آمد خراب کرد . شاه شابور نوبتی دیگر با حال عمارت آورد . گویند که در کوهستان نیشابور شکفتی عظیم هست و بر سنگی که در آن غار است ، صورت شابور بن اردشیر تراشیده اند ، قامت او از ده گز . و در آن شکفت ، گردابی عظیم هست که عمق آن پدید نیست ، و بغایت تاریک و ظلمانی افتاده ، و اندرون آن غار کسی ندیده و آنچه گویند در آن غار چرخ می گردد و طلسمی چند هست ، از زبان عوام این صورت اشتها یافته و اصلاً اعتباری ندارد .

[۱۳ الف]

شهر کازرون هم از متعلقات و مضافات آنجاست ، و گویند که طهمورث آن را و شهر دریست و راهبان ساخته بود ، و آن را نورد گفتندی ؛ و در عهد شاه شابور داخل بشابور گشت . و همچنین جره و خشت و کمارج و غنجان ، که آن را به فارسی دشت باری می خوانند ، قدیماً جمله از اعمال بشابور بوده . نوبنجان و شعب بیوان هم قریب آن نواحی افتاده . شهری بزرگ بوده به نزهت گاه ملوک عجم از غایت خوشی و دلکشی از بهر نزهت گاه

اختیار کرده بودند خصوص عضدالدوله که میای عظیم بدان صوب داشتی .  
و ابوالطیب المتنبی بدین واسطه قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله پرداخته ،  
نسبت آن را به مدح آب و هوای نوبندجان و شعب بوان و ذکر تزاوت  
آب و هوای آنجا موشح و موشی ساخته ، و در این موقع این چند بیت  
که از قصیده مناسب بود ، ایراد کرد :

قال ابوالطیب و ذکر فیه نوبندجان و شعب بوان :

مَغَانِي الشَّعْبِ طِبْيَا فِي الْمَغَانِي	بِمَنْزِلَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الزَّمَانِ
مَلَاعِبُ جِنَّةِ لَوْسَارٍ فِيهَا	سُدَيْمَانُ لَسَارٍ بِتَرْجَمَانِ
لَبَا ثَمَرٌ كَثِيرًا إِلَيْكَ مِنْهَا <sup>۱</sup>	بِأَشْرَبَتِهِ وَقَفْنَ بِأَوَانِ
وَ أَمْوَادٌ يَصِلُ بِهَا حَصَاها	صَلِيلِ الْحَلِيِّ فِي أَيْدِي الْغَوَانِي
مَنَازِلُ لَمْ يَزَلْ <sup>۲</sup> مِنْهَا خِيَالُ	يُشَيِّعُنِي إِلَى النُّوبِنْدِجَانِي
إِذَا غَنَى الْحَمَامُ الْوُرُقَ فِيهَا	أَجَابَتَهُ أَغَانِي الْقِيَانِ
وَمَنْ بِالشَّعْبِ أَحْوَجُ مِنْ حَمَامٍ	إِذَا غَنَى وَ ذَاخَ إِلَى الْبِيَانِ
يَقُولُ بِشَعْبِ بَوَانِ حِصَانِي	أَعَنَّ هَذَا يُسَارُ إِلَى الطَّعَانِ ؟

نقل است که چون ابوسعید شهر کازرون را خراب کرد، بدطرف نوبنجان [۱۳ب]  
روی نهاد و با لشکری عظیم به آنجا رفت و خراب گردانید ؛ و بفرموده  
آتش به شهر زدند و خاندای معمور مسقف در آنجا باز نگذاشتند ، تا به  
حدی که به مسجد جامع آتش در زدند ، و درختها از بن و بیخ برانداختند .  
وَقِيمًا لَمْ يَتْرُكْ بِيهَا جَذَعٌ نَخَلَةٌ      وَلَا لُظْمًا إِلَّا مَشِيدًا بِجَمْدَلٍ

مدتهای مدید شهر نوبنجان خراب ماند ، چنانچه سالها ماوی سیاه

۱- ج : دیوان ابوالطیب المتنبی به شرح ابن المصنف المدنی المسمى بالذیاب من شرح الذیاب .  
چاپ دوم ، مصر ۱۳۷۶ هـ ق ، ج ۴ ص ۲۵۱ - ۲۶۲ . اشعار فوق از دیوان تصحیح شده برای  
تفصیل بیشتر رجوع شود به تعلیقات . ۲- ج ۱ بشیر . ۳- ج ۱ ص ۴ . ج ۱ لم یحل .  
۵- رجوع شود به تعلیقات ، بحث فرهنگ ابیان عربی .

گشت ، و آدمیان را از آنجا گذار در افتاد .

عَفَّتْ آيَاتُهُنَّ وَ آيٌ رَّبِّعٍ يَكُونُ لَهَا عَلَيَّ الزَّمَانِ الْخِيَارُ

کدام عیش که آنرا سپهر تیره نکرد

کدام ملك نکرد دست روزگار خراب

اتابك جلال الدين چاولی بدفارس [آمد] و اکناف فارس در تحت ایالت

او استمرار یافت . لشکری جرار بر سر ابوسعید کشید ، و آن ظالم بدعهد

را از دست برگرفت ، و شهر کازرون و نوبنجان را با حال عمارت آورد ،

و از آن دیار و اقطار بیخ ظلم منقطع گردانید .

وَمَا مَحَىٰ أَثَرَ الْعَصِيَانِ صَارِمُهُ وَإِنَّمَا الْعَارَ عَن وَجْهِ الزَّمَانِ مَحَىٰ

بد تیغ صاعقه فعل و بد گرز صاعقه بار

بسوخت بیشه جور و بکند ریشه عار

قلعه اسفید قلعه عالی معظم است دیه دامن زمین نوبنجان افتاده و از

اعمال آنجا است . گویند : يك فرسخ تمام بسط آن قلعه است . حصارى است

چنان سر بر عنان آسمان بر کشیده از سنگ خاره ، که از تندی او خورشید

را هر لحظه تیغ بر سنگ می آید از بس که باخورشید جهان پیمای نزدیک

گشته . عجب اگر حصیات آن قلعه لعل و مرجان نگردیده ، از بهر رسد

دروازه های عصمت پناهِش اینک هندوی گردون به گردن سنگ می کشد . بیت :

چه سرکش است که هر صبحدم به وقت طلوع

بر آید از کمرش پای آفتاب به سنگ

بد احترام رود بر حواشی کمرش

[۱۴ الف]

غزاله فلک تیز پای همچون رنگ

کیوان [را] با همه رفعت به وقت امعان نظر بر قلعه قدرش ، کلاه جبروت

از سردر افتاده ، نقطهٔ وهم به گاه فکرت در علو رفعتش همچون دایره ، دور  
او سرگردان آمده ، قبهٔ آسمان نمایش تاج فرق عقاب گشته ، قلهٔ گردون  
فرسایش چوین چتر بر سر سحاب کشیده ، بیت :

ز رفعت بیوشیده روی سپهر

به دندان گرفتند لب ماه و مهر

بر سر آن قلعه حصن و حصاری چند استوار است که هر ما [ن] از  
غیرتش سنگ بر دل نهاده اند . از بس مرغزار و لاله زار در او ، سقسین  
در بلغار از طیره خاک بر سر کرده ، از بسیاری خانه های دلپذیر و قصرهای  
دلارای بر او صرح ممرود از خجالت تشویر خورده :

و بِنَاءِهَا بَعْرَابِ الْأَوَانِ	يَحْتَلِي النَّوَاطِرُ مِنْ غَرَائِبِ صُنْعِهَا
و جَدُّوا الرَّبِيعَ هُنَاكَ كُلُّ الْوَانِ	وَإِذَا اخْتَلَى الْمَتَمَلِّدُونَ رِيَاضِهَا
بِفَضَائِلِهَا مَصَائِدُ الْعِرْلَانِ	و تَرَاهُ فِي جَوِّ السَّحَابِ قَلْعَةَ
وَلَقَدْ يُعْبِدُ نَسَبَ عَجَائِبِ الْبَنِيَانِ	وَيُعْبِدُ نَسَبَ الْبَنِيَانِ مِنْهُ عَجَائِبًا

گویند که اکثر کیانیان و پیشدادیان در هر دوری ، عهدی آن قلعه  
را بد فال بر خویش مبارک داشتند ، و همواره معمور و معتبر داشته اند ،  
خاصه کیخسرو و شاه بنام که با ایشان انتساب یافتند ، و آثار این دور پادشاه  
در قلعه هنوز باقی است .

### ذکر کورهٔ قباد

بدان کورهٔ قباد شهر آوغان است که در وقت مرگ سگ بوسه های افتاده  
است . نقل است که قباد بن فیروز پسر انوشیروان ، آن را بنا کرده ، و در  
روزگار فقرت خراب گشت . و این زمان آثار و اطلال آن مانده است ، و در نواحی  
آن : ذک : تعاقبات ، عنوان ( صرح ) .

شہر آرغان چند قلعه و ولایت معتبر بوده : قلعه طینبور<sup>۱</sup> و دزکلات<sup>۲</sup> و قلعه فرامرز و شہر زیدان و بندر ماہی روبان و قصبہ آب شیرین و دیراب ،  
[۱۴ب] این جملہ قدیماً از اعمال آرغان بوده .

۱- ح : طینبور . ۲- ح : کلاب .

## فصل دوم

از مقدمه

در ذکر شهر شیراز

و نزاهت هوای آن مدینه و خصوصیت آب رکناباد

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که شهر شیراز قدیم الایام قطعهای زمین بایر معطل بوده ، سطحی نامستقیم و زمینی ناهموار ؛  
وَقَدْ عَالَمَهَا رَيْبُ الزَّمَانِ فَجَرَّتْ عَلَى سَاحَتَيْهَا لِلنَّخْلِ طُوبِ ذِيُولِ  
ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یک نوبت بر آن قطع زمین حاضر آمدندی و گفتندی که در عهد جمشید صومعدای در این زمین بوده ، و قدما آن زمین را بر خود فال می دانستند . و در آن وقت دارالممالک و سریرالسلطنه شهر اصطخر بود ؛ تا بدور خلافت و ایالت محمد بن یوسف . ام را از غیب باز نمودند که در این زمین مبارک شهری بنا باید آمدن .

ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود

راویان اخبار و ناقلان آثار روایت کرده اند که : محمد بن یوسف ، بانی

۱- ح : نقله .



شهر شیراز شبی در خواب شد، غطاء سیه رشته اجفان را بر روی جزع حدقه باز کشید ابن مقله نظرش را نوک قلم بشکست. دید که روشنان<sup>۱</sup> صومعه فلك از آسمان به زمین آمدند، و در این قطعه زمین جمع گشتند و می گفتند که: این قطعه دایره ای است که قدمگاه [چندین هزار صوفی خواهد بود. گوشه ای است که توشه مسافران عالم غیب از آنجا]<sup>۲</sup> مرتب خواهد گشت. خمیر مایه فقر است؛ کان ولایت است؛ منبع حکمت و معدن امانت است.

فَتَوَهَّجَتْ كَمَسَارِحٍ وَ قَارَجَتْ  
وَقَبَلَجَتْ كَكَوَائِبٍ وَ قَبَرَجَتْ  
كَنَوَافِحٍ وَ قَدَبَجَتْ كَبُرُودٍ  
كَكَوَاعِبٍ وَ قَضَرَجَتْ كَخُدُودٍ

موسم راحت هر خسته دل رنجور است

مجمع شادی هر غمزده مسکین است

[۱۵ الف]

خاک او مشتری فضل چو تیر فلك است

طبع او مقتضی عیش چو فروردین است

مجمد بن یوسف هم در خواب بدان مقدار که اثر تجلی انوار ملکان بود، خطی پیرامن آن در کشید. روز دیگر از اصطخر به این نیت متوجه گشت. احتیاط کرد، آثار آن خط و دایره برقرار دید. قطعه ای زمین یافت خال صلصال بر<sup>۳</sup> عذار نهاده، دواج قبول بر سر کشیده، جمال شمال پر [و] بال [گسترانیده]<sup>۴</sup>. رقعهای چون بقعه مبارکه بیت القدس، آفتاب جهان تاب و صبح تجلی در او عکس می انداخت، همچون فروغ نور بیت المعمور زبانه می زد، و درخش او بر طاق بهشت عکس انداز می شد.

وَلِلْخَدَائِقِ مِنْ أَدْوَارِهَا حَدَقٌ  
وَلِلنَّسِيمِ إِذَا أَبْتَلَّتْ غَلَالَهُ  
كَأَلِثْرِ فِيهَا دُمُوعُ الطَّلِّ مَنشُورٌ  
ذَيْلٌ عَلَيْهَا وَ بِأَلْزَهَارِ مَخْرُورٌ

۱ - ح : ۳ - ج : ۳

۲ - ح : از «چندین هزار...» ندارد.

۳ - ح : بی نقطه است.

۴ - ح : ندارد.

شب گیتی به شکل روز از وی دست - حورا سپند سوز از وی  
 روز بازار چرخ گردان بود بوتۀ امتحان مردان بود  
 گوئی بساط طور [بود] ، که مشعلۀ نور از او دم بد دم در خلو تخته  
 اهل حضور تجلی می نمود؛ یا بد بیضاء و ضاء کرامت آثار ، که از جیب کایم  
 زمین، لحظه به لحظه عکس می انداخت.

محمد یوسف استادان مهندس و مهندسان مؤسس را حکم فرمود، تا  
 قاعدۀ مملکت شیراز هم بدان رقعہ اساس نهادند؛ و به مدت دو سال  
 خطۀ شیراز تمام گشت.

### ذکر طالع شهر شیراز

نقل است که در آن روز که محمد یوسف خطۀ شیراز را بنیاد نهاد و رنگ  
 انداخت، حکما و اهل تنجیم را از هر طرف حاضر گردانید، و در مطامع  
 نجوم افلاک در رقوم صفحۀ نگارخانۀ تقویم، مزید تعمق نمودند و در  
 نقوش اسطرلاب، فکرتی شافی به تقدیم رسانیدند. موافق بنا و تاسیس این  
 شهر مبارک، از سعادت اتفاقی، سنباه طالع بود و عطار صاحب مذاح [۱۵ ب]  
 پس احکامی در این باب استخراج کردید، و بسیاری از فواید نجه من  
 حکمی در آن ذکر رفتند، و شهریاران را و از باب سلطنت، از مطامع آن  
 طالع نامه بسیاری از فواید دست داد، و گویند که: این احکام و سلطنت  
 سلطنت عضدالدوله موجود بود، و در خزائن او تالیف شد.

### ذکر نزاهت دارالملک شمر از

عرصۀ دارالملک شیراز زبده ممالک روی زمین، بل مربع و بیاض مربع  
 مسکون افتاده، سواد شهر شیراز بر مثال مردمان چشم جهان بین ممالک

تواند بود . گوئیا نسخه نزهت نامه بهشت برین است . اگر چه فردوس در دنیا توان یافت ، کوچک مبین ، که مگر بازار بزرگ او است که زیب روی زمین است . چهار بازارش به شکل هفت فلک آرایش کرده ؛ خان فردوس که بروی خوان نعمت گسترده ؛ طراوت ریاض بساتین او اسم سمرقند بر گوشه طاقچه نسیمان نهاده ؛ شمال مشك آگینش در حلبه رهان امتحان ، مصابی هواء مصابی او گشته ؛ حدیقه بهشت آثار باغ بنفشه او از قافیه بنفشه در جهان تنگ تر نموده . قطعه :

نسیمش خوش گذر چون عمر نادان      هوایش بر صفت چون دین فاسق  
معطر خاک او چون جیب عذرا      مصفی آب او چون اشک وامق

فی الجماله غبار دامن نزهت آثار این شهر مبارک سرمه دیده بلدان  
است ؛ ورقعه طهارت شعار این بقعه متین که مهبط وفود سعودات آسمان است .  
بِهَاتَسْكُنَ الطَّبَعُ النَّفُورُ وَتَغْتَدِي<sup>۱</sup>      بِأَدْسٍ مِنْ قَلْبِ الْمُتَمِيمِ قَدْرِ عَيْهَا  
يَجْنُ إِلَيْهَا كُلُّ قَلْبٍ كَانَمَا      تَشَادُ بِرِقَاتِ الْقُلُوبِ رُبُوعُهَا  
فَعَلَّ لِيَالِي<sup>۲</sup> عَيْشِهَا زَمَنَ الصَّبِيِّ      وَكُلُّ فُصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رَبِيعُهَا<sup>۳</sup>

[۱۶ الف]

شهر شیراز تو گوئی که سپهری است برین  
یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین  
شهری آراسته چون کارگه انگلیون  
خاصه چون باغ شود از رخ گاهها رنگین  
سنگ بر دل نهد از غیرت حصنش هرمان  
خاک بر سر کند از طیره حسنش سقسین<sup>۴</sup>

۳- این اشعار از قاضی ابوالحسن جرجانی

۱- ح : تعدی      ۲- ح : بكل لیاعی

۴- قیاس کنید با ص ۳۱ سطر ۷

است برای تفصیل و شرح بیشتر رجوع شود به تعلیقات

آب زو<sup>۱</sup> را ببرد باد خطا بنشانند  
 مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین  
 عقل کل بوده هماناش مهندس<sup>۲</sup> در اصل  
 یا خود آلت ده استاد مگر روح امین

### ذکر فضیلت آب رکناباد

آب رکناباد چشمه‌ای است در شیراز به رونق و صفاء آب روی  
 صدیقان؛ بدخوش گواری و عذوبت آب حیوان. حسیاتش به خاصیت عقیق و  
 مرجان است؛ از غیرتش اشک دجانه از دیده بغداد روان است. فرات از رشک او  
 نیل بر چهره [اشک]<sup>۳</sup> آلود کشیده؛ دجانه از دستبرد او همچون رود جیحون  
 بسی در خاک تیره غلطید [ه].

كَانَ الْبَحْرُ قَدْ سَقَّتْ إِلَيْنَا لَطَائِمَهَا إِذَا طَلَّتْ رِيَاهَا  
 وَمِنْ حَبِّ الْغُمَامِ لَهَا عَقُودٌ مَفْصَلَةٌ يَنَاطُ عَلَيَّ طَلَاهَا

اگر يك قطره از این آب در آزار بر آذر رسد، در میان خرمن آتش،  
 صغیرمنها [سقر]<sup>۴</sup>، گل و نسترن<sup>۵</sup> بردهد. آب است که چون دست بر روی شمع  
 خشک را تازہ و تر می گرداند؛ و همچون دعاء مسح خستگان در فروع  
 الطمع را به سر چشمه حیات می رساند.

يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَدَّتْ بِوَصْفِهَا خَيْرَ أَجْلِ عَمْدِي بِأَوْصَافِهَا عَلِيَّةٌ  
 صَفَاءٌ وَأَلْمَاءٌ وَ لَطْفٌ وَ أَهْوَى وَذُورٌ وَ الْأَذَارُ وَ رُوحٌ وَ حَيَّةٌ

۱- زو دریا را نیز گویند و به عربی بحر زو است. در بلاد فارس و عراق و هند و چین و ایران  
 سوزن گویند (برهان). زو = زور دریا بود. عذری (نیل) گویند. بردهد = بردهد. در این  
 بر باد کشتی اندر زو (حاشیه برهان) در این جا ظاهراً نام اولاد مراد است به قولی که در  
 ۲- ح: مهندس ۳- ح: ندارد ۴- ح: + ۵- ح: شمر از این فارس است و در  
 ح: به جای عمدی باوصافها آمده و این باوصافها

همچون نسیم جوانی غصن یمانی را مایهٔ اهتزاز است؛ و چون اصل شادمانی روح افزای و غم‌گداز است. در هر صبحی صبحی است راحتزای؛ و در هر رواجی فتوحی است روح‌افزای. همچون باد روان است از [هر] طرف به طرف؛ و چون باده‌گردان از هر کف به کف. زبان حکمت شعار خاقانی در وصف آب رکناباد گویا این قطعه انشار فرموده:

هرگز که دید آب مصور بد آینه

یا آینه که دید مصقل میان آب؟

[۱۶ ب]

هرگز در آیند نتوان دید آفتاب

این آفتاب و آینه بین در میان آب

چندان بر آمد از جگر نیل ناله چون

وصف زلال او بشنید از زبان آب

### ذکر نزاهت قلعهٔ فهندر و نظافت آب او

زمین قلعه چون خطوط عذار گلر خان، به نوك [خامه] مانی حکمت بر صحیفهٔ قلعی رنگ، به انواع ازهار آراسته، بیت:

صحیفه‌های چمن زار او چو مانی دار

که می بر آید از او نقشهای چون ارتنگ

نگار لاله و گل بین که نقش بندیها

به چرب دستی بر آب می زند نیرنگ

هوایش به صفا، آب از آتش خلیل برده؛ خاکش به خاصیت، غبار

غیرت از آب خضر برانگیخته.

مَفُوحٌ وَالرَّوْضُ مَرهُومٌ وَمَشْمُولٌ

يَحْكِي تَسْمَائِدَهُ فِي طَيْبِهَا نَفْرًا

۱- ح: ندارد ۲- ح: ندارد

زمینی است [که] طیب آن، روی هوا را چون ناف آهوی ختن به مشك از فر  
مشحون کرده؛ رایحهٔ بنفشه و ریحانش، گرد از بیضهٔ غیرا بر آورده.  
ز اب او بوی گلاب آید، ز بادش بوی جان

خاك وی چون عنبر تر مشك سای و مشك بیز

نَسَجَ الرَّبِيعِ لِرَبْعِيَا دِيْبَا جَهَّةً مِنْ جَوْهَرِ الْأَذْوَارِ وَالْأَنْوَاءِ

شمال از باغ بنفشه او بد دامن و آستین، عنبر تر بد در می برد. باد از خاك پاك  
او بد مشام جهان، هر زمان رایحهٔ مشك از فر می رساند.

بَكَتِ السَّمَاءُ بِهَا رِذَا ذُؤُوعِيَا فَغَدَّتْ قَبَسِمَ عَنْ دُجُومِ سَمَاءِ

### وصف آب قلعه

آب قلعه همچون سر پنجهٔ عیسی است لکه رنگ برص چرك از چهرهٔ  
جامدها بر می دارد؛ و همچون عصای موسی ثعابین چمنندگان از عرصهٔ خرقهٔ  
درویشان بد یکبار فرو می ریزاند.

فَا بَرَقَتْ لِمَعْنَمِ سَاطِي الْوَادِي وَأَسْرَقَتْ قَلْعَةً مِنْ نَجْدِ عَمْرَانِ

اگر شمال بویی از آب آن قلعهٔ قلعی رنگ بد مشام قطان در رنگ  
رساند، رنگ رنگ و اثر سواد بد یکبار از خسرا اهل آن در بر خندد.

وَعَلَى خَلِيجِ الرُّومِ مَنَّاكَ مَسَابِقَةٌ مِنْ حَوْفِيَا يَتَطَلَّبُ السَّمَارِ

[۱۷۱]

لَا النَّيْلُ نَيْلٌ إِذِيهِمْ بِنَهْفَةٍ دُجُو الْخَلِيجِ وَلَا الْحَارُ حَارُ

چهرهٔ مخدرة اجرا زمینی لکه در نقیب و شیخ در این است  
نظر محبوب افتاده اند، از حسن معاونت و شهنشهٔ حمال و اهل آن در بر خندد  
ظهور جاوه گری می کنند.

وَقَدَّصُرَتْ أَرْضِي مِنْ سَوَاكِنِ أَرْضِهِ بِخَلْبِ بَرْدِقِ أَوْ دَنْطَلِفِ خَالِ

شیخ سوفی و شمس است لکه بد نظافت و اهل آن در این است



تجربید و تفریدش دلالت می نماید. باز به دم آتشین از کوره اوساخ مصفی گردانیده، بر سر کوهش زیر دامن قلعه قلعی رنگ به پای ماچان طاعت باز می دارد، و ملخ کردار برپس زانوی ادب می نشاند. گاهی خرقه تیره رنگ صوفیان را چون نمک در آب و نقره در گداز اندازد؛ و زمانی دراعه درع آثار خواجگان را در بوته نظافت چون شوشه زر تزار گرداند. گاه از میان آب، آتشی افروزد، تا آن جرم نامناسب را بی جرمی از دم کوره وحشت بسوزد. کیمیاء سعادت است که تن را از نجوست چرك خلاص می دهد.

صوفی به زبان حال این می گوید:

وَسَاعَدَ بِي دَهْرِي عَلِي مَا أَحْبَبَهُ  
وَأَبْدَلَنِي بِالنَّطَالِيعِ النَّحْسِ أَسْعَدَا  
وَأَصْبَحَ وَجْهَ آلِهِمْ أَقْتَمَ أَرْمَدَا  
هر آنکو مهیا بود دولتی [را] اگر او نجوید بجویدش دولت

### فصل

در ذکر قلعه فهندر<sup>۱</sup> بدان نسق که در تواریخ

سلف ذکر رفته

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعه فهندر در قدیم الایام (از) معظمت قلاع فارس بوده، و ملوک فرس پیش از بناء محروسه شیراز آنرا معتبر و معمور داشتندی، و بدان حصن منیع همواره مستظهر بودندی.

نقل است که فهندر از نسل هرمز بود. چون از پیش شاپور ذوالاکتاف پسر هرمز بگریخت، با لشکری به طرف فارس آمد، و در پایین مسجد سلیمان علیدالسلام، به صحراء برم دلك جمعی از ساسانیان تمدن نموده

[۱۷ ب]

۱ - توضیح اینکه در نسخه چاپی و دیگر نسخ همه جا (فهندر) به جای (فهندر) بر وزن هوندر، ضبط شد. رک: تعلیقات، عنوان (فهندر)

بودند، بزرگ و سردار ایشان را دق می گفتند، و این زمان برم دلق بدو [منسوب] دارند، بسدو پیوستند و سر در ربهقه خضوع و طاعت فهندر کشیدند. فهندر آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید، و حصون و حصاری چند در آنجا پدید آورد، و آن قلعه به فهندر اشتهار یافت.

نقل است که چون شیرویه پدر خود را، پرویز را، با هفده تن از برادران و برادر زادگان بقتل آورد؛ دایه یزدجرد را بر گرفت و بد طریق فرار به فارس آورد؛ یزدجرد در سن چهار سالگی بود. گویند که مدت دو سال و نیم به قلعه فهندر باز ماندند.

چون یزدجرد بعد از اتفاق قضایا در جریان حکم قضا به دست سلطنت بنشست، تاج انوشیروان با خزاینی بسیار و جواهری چند نفیس از برای ضبط به آن جایگاه فرستاد. و در قلعه قاعد چاهی عمیق بود. در آنجا مدفون و مغبی ساختند. جمعی بر آنند که آن خزاین و ذخایر به دست عضدالدوله افتاد؛ و چندی بر آنند که هنوز آنجا باز مانده است، و طریق استخراج معلوم نیست.

و بعضی از مورخان در تواریخ ایراد کرده اند که چون سعد وقاص قدسیه را بگرفت و عنان عزیمت به صوب فارس منعطف گردانید، یزدجرد بن پرویز در نهاوند بود. بفرمود تا تاج کسری و ذخایری که در قلعه فهندر ضبط کرده بودند، برداشتند و نزد خاقان چین به ودیعت بنهادند، و بعد از انقضای نسل ملوک عجم آن خزاین و تاج در چین باز ماند؛ و این واقعه در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست داده.

نقل است که در آن زمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفتند، و ممالک در تحت ایالت تابعین و تبع تابعین قرار یافت. قلعه فهندر را بگشودند و

[۱۸ الف]

خراب کردند. تا به عهد عمادالدوله همچنان خراب بود. عمادالدوله آنرا باحال عمارت آورد. آب قلعه [که] یزدجرد بیرون آورده بود، چشمدای خرد بود. از پی آن چشمه بفرمود تا برفتند، و آب چشمه زیاده گردانیدند.

نقل است که یزدجرد بر سر چاه قلعه فهندر قبدای مدور بر آورده بود بد حکمت، سیصد و شصت دریچه در آن ساخته، رهابین آن را عظیم معتبر داشتندی. هر روز آفتاب بد وقت طلوع انعکاس دادی. و آن را بر مثال دیری ترتیب کرده بودند، بد وقت ظهور اسلام و استخلاص قلعه خراب کردند. عمادالدوله بد نوعی دیگر معمور گردانید. بعد از او باز اختلالی یافت، تا در آن مدت که ابوغانم پسر عمیدالدوله در آن جایگاه بد حصار بود، خواست که قلعه را معمور گرداند. کوشکی که عمادالدوله بیرون دروازه سالم ساخته بود. خراب کرد، و چوب و آهن و آلاتی چند متکلف که حاصل گشت، بد قلعه نقل کرد، و کوشک عمادالدوله باز معمور گردانید و نزهت گاهی ساخت. چند مدت مسکن ابی ثانی بوده در قلعه. و در کتاب شرح یمینی مسطور است که چون خراسانیان بر لشکر دیلم غالب آمدند، تاش بعضی از اسراء، که محافظت ایشان لازم می دانست، در قلعه فهندر محبوس گردانید.

و از ذکر قلعه فهندر که در آنجا رفته، ظاهرأ همین قلعه مراد بوده باشد؛ زیرا که در آن عهد هیچ حصن منیع تر از آن قلعه نبوده، و جمعی از اصحاب تواریخ آورده اند که خزاین و سلاح ملوک فرس و انواع نقود و جواهری که حاصل ممالکت آل بویه بود، مجموع در اطراف قلعه فهندر مضبوط و مدخر بوده، چندی به دست آل سلجوق افتاده، و چندی دیگر هنوز آنجا مانده باشد. والله اعلم.

[۱۸ ب]

## فصل اول

در تواریخ سلاطین و اصحاب ایالت از ابتداء سلطنت آل بویه و  
مملکت دیلمه تا بد زمان امارت و ایالت ملک اعظم سعید شرف الدین  
والدین محمود شاه طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و پنج طبقه

### مقدمه

#### در ذکر بانی شیراز محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهد ایالت و زمان خلافت عبدالملک  
مروان ، حجاج بن یوسف وزیر او بود ، چون مقصدی او در ممالک گشت برای  
خود محمد بن یوسف را به فارس فرستاد ، و شهر شیراز بنا کرد ، چند ایالت  
هزار گام عرصه شیراز در طول و عرض از اصفهان بزرگ تر بوده ،  
بعد از وفات او عمر بن عبدالعزیز به عهد ایالت در حوزة تصرف  
گرفت ، و مدت خلافت او هر چند به دو سال و نیم بیش از آن  
مدت اندک ، بسیاری از مساجد و ابنیه خیر در شهر شیراز بنا فرمود ، و در  
تاریخ سنه احدی و ثمانین و هاتین عمرو بن اللب ، که از جمله اصحاب او  
چون ممالک فارس در حوزة و حراست خود آورد ، به تاسیس مسجد عتیق  
شیراز اشارت فرمود ؛ و در آن وقت در شیراز مسجد جام و مسجد

نقل است که عمرو بن اللیت چون ممالک را در تحت تصرف مسخر کرده بود، به وقت نهضت و حرکت لشکر، هفصد شتر و اسباب و آلات مطبخ او بود. آخر الامر در حبس معتضد خلیفه به آرزوی يك لقمه نان جان بداد، که سوداء سلطنت و خودبینی به یکبارش از بین بیرون رفت. وَمَاتَ حَتْفًا آذْفَه.

### فصل

نقل است که شیراز در عهد دیالمه چنان معمور بود که آوازه رخص و معموری و رفاهیت رعیت آنجا به جمیع دیار و اقالیم رسید، و از هر طرف بدنجا روی نهادند، و غالبه لشکر جمع آمدند. [۱۹ الف]

عضدالدوله بیرون شهر، طرف قبله شیراز عمارتی کرد، آن را کرد فناخسرو نام نهادند. شهری بزرگ. در میان شهر بازاری عظیم بساخت، ارتفاع آن هر سال شانزده هزار دینار به دیوان عضدی می رسید. اکنون به غیر از آثاری نمانده.

إِنَّ آثَارَنَا قَدْلُ عَلَيْنَا فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

### ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد انوشروان چون قانون [خراج] همه جهان معین گردانیدند، قانون فارس سی و شش هزار درم بر آمد. چنانچه سه هزار دینار باشد. و به عهد عبدالملک بن مروان چون محمد بن یوسف والی بود، شیراز را بنا نهاد و معمور کرد، در مجموع معاملات فارس سی هزار درم به عبدالملک می فرستاد. و بعد از او هر سال شصت هزار درم از مجموع ولایت فارس و شیراز به حضرت هرون الرشید خلیفه می بردند. و در فتنه محمد الامین حلبه جراید به غارت

ببردند و بسوختند . مأمون خلیفه بعد از تمکن امر خلافت، خراج مجموع فارس و کرمان و عمان با دو هزار هزار و سیصد هزار دینار کرد، و محمد این قانون [پسندید] در سنه مائین، [تا] در عهد القنندر باشد بستند .

نقل است که مجموع مال و معاملات فارس و کرمان و عمان از استقبال معامله سنه ست و ثلثمایه به دو هزار هزار و سیصد هزار و هشتصد و هشتاد خراجی مقرر گردانیدند . و از آن جمله حصه فارس هزار هزار و سیصد و سی و چهار هزار دینار آمد . و در عهد دیالمه قاعده ممالک از نظم خود بگردید از بس فتنه که متعاقب پدید آمد . ملاک جماعه املاک را باز گذاشتند . [۱۹ ب]

از آن عهد، وار اقطاع پدید آمد، و اکثر زمینها دیوانی شد . ممالک فارس تا به آخر عهد باکالنجار برقرار خود بود . بعد از زمان او چون نوبت به ابی منصور رسید، روی به خرابی نهاد، و خرابی ممالک فارس در عهد او پدید آمد . فضلویه خروج کرد . و با ملک قاورد مجاربت کردند . فارس بر سر ایشان رفت، تا به زمان کریم حللی که بد یکبار مستأصل گشت . بعد از این شرح این صورت در مقام خود نموده آید .

### ذکر ایالت مظفر بن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات عمرو بن الیث و انزال نواب او از ممالک فارس و خطه شیراز، مظفر بن یاقوت که از جبابره ملوک و اعظم ولایه اصفهان بود، ممالک فارس را نیز در حوز ایالت خود آورد، و مدتی خطه شیراز را مخیم سلطنت و مرکز ریایات عظمت خود ساخت، و در آبادانی اعمال فارس و نواحی شیراز رغبتی عظیم داشت . و در قریه الاسافل، قریه ای که به دودمان اشتهار دارد، بنا فرمود . و از جماعه آثار معدبات او در شیراز



این قریه است ، و اکنون هنوز معمور است . ممالک فارس و خطه شیراز تا به وقت خروج عمادالدوله همچنان در تصرف مظفر بن یاقوت بود . و بعضی گویند که مدت تصرف او در فارس بیش از چهار سال نبود .

### طبقه اولی

#### در ذکر سلطنت آل بویه

#### و حکومت دیالمة در خطه شیراز و ممالک فارس

در سنه اثنین و عشرين و ثلثمایه زمان راضی خلیفه ، کار عمادالدوله بالا گرفت ؛ و ایشان سه برادر بودند ، پسران بویه ماهیگیر . عمادالدوله ابوالحسن علی و رکن الدوله ابوعلی الحسن و مؤیدالدوله احمد . مستفی خلیفه ؛ ایشان را این لقب نهاد . والله اعلم .

[۲۰ الف]

#### ذکر عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه

عمادالدوله از طبقات سلاطین دیالمة اول جهانگیری بوده معدلت گستر ، [ و ] ممالک پرور بوده . وصابی در کتاب تاجی ذکر کرده که عمادالدوله ابوالحسن [ علی ] بن بویه از اولاد بهرام تور بود ، و به وقت ظهور اسلام ، اعقاب او به هر طرف منتشر گشتند . جمعی به نواحی کیلان افتادند . بویه ماهیگیر از نسل این جوق بوده . عمادالدوله هم در کیلان مولود گشت ، و بعد از بلوغ آثار دولت و اقبال و کمال شهامت یوماً فیوماً در تضاعیف احوال خود متزعزع و متزاید می دید ، به عزم جهانگیری به صوب خراسان روی نهاد ، و جمعی بسیار از اشراف و اعیان دیالمة با او متفق گشتند ، و با کوبه تمام به طرف اصفهان حرکت فرمود . مظفر بن یاقوت از قبل سلطان

ابوالفتح در اصفهان والی بود . چون عمادالدوله برسید ، مظفر بن یاقوت با همه شوکت و کثرت استعداد و غلبه لشکر از مقاومت عاجز ماند و طریق فرار جست ، و این واقعه در تاریخ سنه احدى و عشرين و ثلثمایه بود . عمادالدوله اصفهان مسخر کرد و اعمال و ولایات اصفهان جمله در تحت ضبط و تسخیر آورد . مظفر بن یاقوت روی به هزیمت نهاد و به شهر شیراز آمد . یاقوت پسر مظفر در شیراز متصدی امر حکومت بود ، لشکری بسیار با هم آورد و به استقبال عمادالدوله بیرون رفت ، و در قصر زرد مجاریت و ملاحمت در پیوستند . یاقوت منهزم گشت و عمادالدوله از عقب او به شیراز آمد و فارس را مسخر گردانید ، و شهر شیراز در حوز حمایت خود آورد . در تاریخ جمادی الآخر [۲۰ب] سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة و شصت برادر خود را ، مرداویج ، بد عزم استخلاص اصفهان بفرستاد . مدتی حکومت کرد . پس بد حکم قاهر باشد ، و شصت از دنباله او بد اصفهان آمد ، و برادر را یاری برد ، و میان مرداویج [ و ] و شصت و عمادالدوله مصالحت رفت ، و اصفهان بد عمادالدوله استخلاص یافت . و از اصفهان عزم خوزستان کرد و مسخر گردانید ، و بد مدینه السلام بغداد رفت ، و در آنجا بعد از دعاء خلیفه ، دعاء او می کردند . و از بغداد مراجعت کرد و در شهر شیراز اقامت نمود ، و مدت شانزده سال فیرس و عراق در تصرف و حکومت و ایالت خود معمور گردانید ، و به شهر سنه ثلاث و ثلثین و ثلثمایه هم در شیراز وفات یافت .

### ذکر رکن الدوله ابوعلی الحسن بن بویه

چون عمادالدوله وفات یافت ، برادرش رکن الدوله در اصفهان بر دست سلطنت تمکن یافته بود . چون خیر وفات برادرش بشنید ، بد جناح استعجال با لشکری عظیم متوجه شیراز گشت ، و قائم مقام برادر شد ، و سیبیل ایالت

و شهر یاری پیش گرفت؛ و طریق معدلت و نیک کرداری مسلوک می داشت. نقل است که: بیست و هشت سال در دست سلطنت و فرماندهی تمکین یافت. سه پسر از او باز ماند. هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری، و مستحق جهانبانی و شهر یاری: عضدالدوله ابوشجاع، و مؤیدالدوله بویه، و فخرالدوله علی. رکنالدوله به وقت گذشتن هر سه پسران را حاضر گردانید. در حضور ارکان مملکت، همدان و مضافات آن را به فخرالدوله حواله فرمود، و به نظر ایالت او باز گذاشت. فخرالدوله را رفعت و سلطنت، فسحت یافت، و در عهد سلطنت محمود در آن اقطار شروع کرده بود. به تازگی با او تعلقی ساخت و از سره حرم سبکتکین وصلتی ساخت، و با ایشان طریق انجام مسلوک فرمود. [۲۱ الف] و اما اصفهان و آذربایجان را به نظر و ایالت مؤیدالدوله باز گذاشت، و فارس را به عضدالدوله تسلیم فرمود. و به شهور سنه ثلاث و ستین و ثلثمایه وفات یافت. زمان سلطنت او، المقتدر بالله جعفر بن احمد خلیفه بود، و قاضی ابوالعباس بن سربج قاضی شیراز بود.

### ذکر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

قال ابوالطیب: عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو شاهنشاهها. مطلع قصیده:

أَوْهٍ بَدِيلٌ مِنْ قَوْلِي وَأَهْمَا لِمَنْ نَأَتْ وَالْبَدِيلُ ذِكْرَاهَا

بهترین اخلاف نامدار آل بویه بودی، و به علم و هنروری<sup>۱</sup> و کمال رأی و حسن ایالت، یگانه و فرزانه بود. آثار مسافت<sup>۲</sup> او در اقطار بر کمالات او دلالت دارد.

از آن پیشتر کاوری در ضمیر  
ولایتستان بود و آفاق گیر  
زمان تازمان از سپهر بلند  
به فتحی دگر بود فیروزمند

۱- ح: بطریق. ۲- ح: هنروی. ۳- ح: مسافت.

بعد از وفات رکن الدوله پدرش، به دست سلطنت بنشست، و تمهید قواعد سلطنت و آثار محامداً دین و دولت از آثار بأس و حسن معدلت او در فارس شیوع پذیرفت. بعد از آنکه امور مملکت فارس را نظم معدلت داد، روی به اصفهان نهاد. فخر الدوله در همدان بود و مستشعر، مملکت را به برادر گذاشت، و به طرف دیلم هزیمت کرد. عضد الدوله متوجه جرجان شد. شمس المعالی قابوس به مدد فخر الدوله در معرض افتاد و به مظاهرت برخاست. عضد الدوله با او محاربت کرد، و او را زبون و عاجز ساخت. قابوس التجا به حضرت نوح بن منصور کرد. نوح، حسام الدوله تاش را مثال فرمود تا او را به مستقر خود باز رساند. عضد الدوله آن اقالیم و ولایات را جماعه مسخر گردانید و باشیراز مراجعت فرمود. و عالی الحقیقه هر چند سمع (۱) بایغ می رود، از سلاطین و ملوک نامدار به کمال شجاعت و هنروری، و اشاعت خیرات، و صیت معدلت و نیکنامی هیچ یکی پایه او نداشتند.

مُتَوَجِّعٌ بِالْمَعَالِي فَوْقَ هَامَتِهِ      وَفِي الرُّدَى ضَيْغَمٌ فِي صُورَةِ الْقَمَرِ

[۲۱ب]

زمین با پایه قدرش نخواندی خاک را ساندن

جهان با گوشه تاجش نکفتی چرخ را و الا

مدت سی و چهار سال در سلطنت و جهانپانی سپری کرد. وفات او در مدینه السلام بغداد بود، و خاک پاک و تربت بابرکتش به کوفه، در مشهد علی کرم الله وجهه است. قاضی ابوبکر باقلانی و قطب الاولیاء ابو عبدالله بن الحسن و ابوبکر بیضاوی، این ایامه که هر یکی علامه عالمی بودند، در عهد او بودند.

۱- ح ۱ معامد . ۲- ح ۱ هروی . ۳- ح ۱ وصیت .

### ذکر عمارات عضدالدوله

#### در محروسه شیراز و بغداد و اصفهان فارس و عراق

یکی از آثار معدلات و نشانه مبرات و مکرمت عضدالدوله در فارس ، بند امیر است که بر رودخانه کر بنا کرده . پیش از آن عمارت ، کربال و نواحی ، صحرایی بی آب و بی آبادانی بوده زمینی بایر . عضدالدوله همت بر آن گماشت که آن زمین بایر و صحراء معطل ، معمور گردد . مهندسان و استادان صنعت حاضر گردانید ، و خزاین بی شمار بریخت و چندان سعی فرمود ، تا آب رودخانه کر از ممر معهود صرف کردند و بگردانیدند . و اول بناء شادروانی<sup>۱</sup> بنهادند ، و از سنگ ریزه و چارو معجونی ساختند ، و بر سر شادروان ریختند و بر صورت بندی ساختند . چنانچه بر سر آن بند ده سوار به عرض توانندی گذشت . آب بر روی زمین افتاد و آن صحاری و زمینها جمله معمور و مأهول گشت .<sup>۴</sup>

از آن جمله یکی دیگر از آثار عمارات او در فارس ، حوضی است که به قلعه اصطخر بنا کرده ، و آن چنان است که شعبی عظیم که ممر سیلاب قلعه بوده ، بفرمود تا سدی عظیم پیش آن شعب<sup>۲</sup> برکشیدند و استوار گردانیدند . هر چهار طرف گرفته است . سه طرف کوه بود ، طرفی که راه گذار آب بود ، منسد کرد و دیواری پیرامون آن برکشید ، و اسارب با چارو<sup>۳</sup> [و] قیر و موم و روغن پرورده کردند ، و در بوم آن حوض بکار بردند ، و کرباس و قیر لوبرلو و تو بر تو بر سر آن می انداختند ، و بر روی آن دیگر چارو هم بدان نوع می انداختند .

نقل است که بسط آن حوض يك قفیز است و عشر قفیزی ، و عمق آن

۱ - ح : شادروانی . ۲ - ح : ست . ۳ - ح : چارو .

هفده پایه است، و میان حوض سی و سه ستون از سنگ و چارو بر آورده اند و آن را مسقف کرده؛ و این نیز هم از غرایب عمارت فارس است.

گویند عضدالدوله کوهی بر سر دریائی به حکمت نهاده، و دریائی در میان کوهی جمع کرده؛ اشارت به بند امیر است و حوض قاعده اصطخر. از آن جمله دارالشفاء عضدی است که در نفس شیراز از غایت غمخواری مسلمانان بنا فرمود، و بسیاری از مواضع مالکی خود بر آنجا وقف کرد؛ و این زمان همچنان معمور است. از آن جمله گنبد عضدی است. گنبدی است بیرون دروازه اصطخر نزدیک مصالی شیراز، طول و عرض تمام دارد.

نقل است که عضدالدوله را دوازده فیل جنگی بود و بد وقت محاربت با قابوس سبب هزیمت قابوس، آن دوازده فیل بودند. عضدالدوله فیلان را عظیم عزیزداشتی. بعد از آن که با شیراز مراجعت نمود، از برای آن فیلان گنبد بساخت؛ و در آن وقت آن را فیلاخانه عضد گفتندی.

یکی دیگر از آثار عضدالدوله در شیراز کرد فناخسرو است. چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند، کثرت سپاه و حشم مزاحمت شیرازین می نمودند، و نزول در خانهای ایشان می کردند. عضدالدوله بد جهت احشاه و اشکریان حاکم فرمود تا بیرون دروازه سام قبلی شیراز خاندای چند بت نهادند، و بازار گاهی ترتیب کردند. باغ و بستانی چند پر میوه هر ساله در شانزده هزار دینار رایج از تمغناوات و طیارات آنجا بد دیوان عضدالدوله در این زمان به غیر از آثار و اطالای از آن نمائند:

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجَّوْنَ إِلَى الصَّفَا      انبیس و لم حسر بمتكنا سا سر

دی بوستان چه خرم و صحرا و لالهزار

وزبانك مرغ در چمن افتاده ناهلی



امروز خارهای مغیلاں کشیده تیغ  
گوئی که خود نبوده در این بوستان گلی

### ذکر سلطنت

### شرف الدوله ابوالفوارس شیرزاد بن عضدالدوله

چون عضدالدوله وفات یافت، خاندان سلطنت خراب گشت. بر دودمان  
شاهی دوده کشیدند. خبر این رزیت مغلق و آوازه این مصیبت محرق  
به اکناف و اطراف جهان انتشار یافت.  
فخرالدوله در آل بویه به کبر سن و استکمال ادب و استعداد سمت  
سروری متعین بود، در جرجان به پادشاهی بنشست. ابوبکر خوارزمی در  
مرثیت عضدالدوله قصیده‌ای پرداخته:

رُزَّتْ أَخَا لُوخَيْرَ الْمَجْدُ فِي آخٍ      ۱  
فَقَدْ جَاءَتِ الدُّنْيَا إِلَيْكَ كَمَا قَرَى      ۲  
۳ مِنْ النَّاسِ طَرًّا مَاعْدَاهُ وَمَا اسْتَشْنَى      ۴  
طَفِيلِيَّةٌ قَدْ جَاوَبَتْ قَبْلَ أَنْ تُدْعَى      ۵

او را سه فرزند نامور بود، که هر یکی امور ممالکی و سلطنت  
جهانی در حوز تصرف داشتند: بهاءالدوله، سلطان الدوله بن عضدالدوله،  
شرف الدوله بن عضدالدوله. بهاءالدوله [در] خوزستان پادشاه بود، و سلطان الدوله  
طرف همدان در حکم ایالت داشت. شرف الدوله ابوالفوارس در کرمان و  
نواحی برتخت بخت و سریر مملکت حکم می‌کرد، و به سلطان  
سعی نمودند.<sup>۴</sup>

۱ - ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ و روضة الصفا ج ۴ ص ۱۶۱ (شیر ذیل) است  
و در شرح یمینی بر تاریخ عتبی ج ۱ قسم ثانی ص ۲۶۷ س ۳۰ چنین ضبط شد: ابوالفوارس شیرزاد بن  
عضدالدوله. ۲ - این دو بیت از روی شرح یمینی بر تاریخ عتبی صحیح شد. رجوع شود به تعلیقات.  
۳ - شاید تسمی ۴ - در نسخه ح این قسمت منقوش است و تقدیم و تأخیری در آن روی داده  
است: + اسمعیلیان از آن دیار بگریختند [۲۳ الف] و بطرف شبانکاره سر بر کردند و به دارا جرد مقام  
گرفتند. با کالنجار از مقاومت عاجز ماند کوره. دنباله مطلب از ورق ۲۴ ب، س ۱۲ نقل می‌شود.

چون عضدالدوله از دارفناء به خانه بقاء رحلت کرد، ابوالفوارس شیراز به جناح استعجال با طایفه‌ای از اعیان مملکت از کرمان به شیراز توجه نمود. چون به خطه شیراز رسید، احرار فارس و اشراف دیلمه و اعیان مملکت جمله به ایالت و سلطنت او گردن نهادند و با او بیعت کردند، و در دست سلطنتش تمکین دادند. بعد از مدتی به بغداد رفت و مملکت پدر را در حوز تصرف آورد. و در آن وقت امر خلافت به طایع الله قائم بود، و او را به شرفالدوله لقب داد. صمصامالدوله<sup>۱</sup> برادرش، در بغداد و ایعهد پدر خود عضدالدوله بود. چند مدت به اتفاق متعددی امور سلطنت گشتند، و بهر تنسیق و تنظیم امور ممالک فارس به اتفاق مراجعت کردند. و قاضی ابومحمد عبدالله محمد بن احمد بن سلمان که [از] مشاهیر ائمه و اعلام عامه [۲۴ب] بغداد بود، و در عهد خلافت الراضی بالله بن القاهر بالله قاضی دارالخلافت بود، [عضدالدوله] استدعاء نمود و با خود به شیراز آورد، و در شهر شیراز دارالکتبی متعین ساخت و او را بر آن کتبخانه متولی گردانید، و به آن واسطه مجموع طایفه و مستعدان در رفاهیت بودند. و از بهر صوفیان و مطیعان شیخ ابی محمد عبدالله بن الحفیف<sup>۲</sup> قدس الله سره بیرون دروازه شهر خانقاهی بفرمود ساختن.

مدت پادشاهی او بد شش ماه بیش نداشت. هم در شهر شیراز به تاریخ [اربع عشر و اربعمائه]<sup>۲</sup> وفات یافت.

### ذکر سلطنت صمصامالدوله باکمالنجار المرزبان در خطه شیراز و اکناف فارس

چون شرفالدوله ابوالفوارس بن عضدالدوله به جوار حق پیوست، اعیان

۱ - ح : سلطان الدوله . ۲ - خط صحیح آن در عبدالرزاق ص ۲۵ . ۳ - ح : محمد بن محمد الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن حفیف بن اسحاق بن حفیف . ۴ - ح : محمد بن محمد الشیخ .

شیراز و اشراف دیالمه و ارکان مملکت با صمصام الدوله باکالنجار بیعت کردند و متفق گشتند. و این باکالنجار پادشاهی صاحب رأی کامل النفس بود، و در امور شهر یاری و قانون جهاننداری نظیر خود نداشت.

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَكِيِّ وَمَنْسَبُ  
فَنَفْسُ عِصَامٍ سُوِّدَتْ لِيَلْمَنَاصِبًا  
ستم را زیان خلق را سود از او  
گه بزم بخشنده بودی چو ابر  
سرایای مردی و مردانگی  
دلیری و رادی و فرزانیگی

ابونصر وزیر چون معلوم کرد که ارکان مملکت فارس و اشراف دیالمه

با باکالنجار بیعت کرده اند و او را بر سرین سلطنت تمکین داده، سبب خلافتی

که با او در خاطر داشت، قتلش را برگرفت و با لشکری گران به شیراز [۲۵ الف]

آورد، و در نواحی شهر شیراز به واسطه قدم آن لشکر خرابی بسیار

ظهور پیوست. باکالنجار لشکری آراسته مرتب فرمود و او را از مملکت

فارس براند.

ابوغانم بن عمیدالدوله با جمعی اعیان به طرف شیراز منحدر<sup>۲</sup> گشتند،

و به قلعه های از قلاع فارس تحصن نمودند، و در نواحی شهر خرابی می کردند.

عماراتی چند که عضدالدوله در سوق الامیر<sup>۳</sup> و کرد<sup>۴</sup> فنا خسرو کرده بود،

خراب گردانیدند، و چوبها و قله<sup>۵</sup> و آهنها به قلعه کشیدند. باکالنجار

عظیم مخوف گشت، و حکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهر شیراز

در کشیدند. و پیش از آن شهر شیراز [را] سور نبود. و بعد از انقضای دولت

دیالمه، سلاطین ساغر در عهد خود آنرا تجدیدی کردند. و بعد از آن

روی به خرابی نهاد، و به مرور ایام خراب می شد، تا به حدی که در اکثر

۱ - از تاریخ و صاف تصحیح شده است. رك. تعلیقات. ۲ - متن صریحا: متجدد. ۳ - متن: + وارد. ۴ - متن ندارد. رك: تعلیقات عنوان کرد فنا خسرو. ۵ - شاید

«تله» باشد به معنی پایه و داربست در لهجه مشهد (تله و داربست) گویند.

مواضع بغیر از آثاری نماند. ملك اعظم سعید شرف‌الدین محمود شاه طاب‌ثراه، سوری معتبر به اصل پیرامن شهر درکشید، و خطه شیراز را به آن واسطه مضبوط گردانید، و آثار حمیده او در ملك شیراز یکی این سورا است: جزأه الله فی ذلك أفضل الجزاء.

### ذکر خروج اسمعیلیان و ظهور شبانکاره

چون سلطان مسعود بن سلطان محمود بد اصفهان در دست سلطنت بنشست، جوقی از نژاد منوچهر سبط افریدون در فارس مقام داشتند. و بد عهد اسلام چون اعراب غلبه کردند و بر فارس مسلط گشتند، اسمعیلیان روی بد هزیمت نهادند و از هر گوشه متفرق شدند. جمعی از ایشان در اصفهان اقامت نمودند. سلطان مسعود حکم فرمود و تاش فراش لشکری ترتیب کرد، و اسمعیلیان را از آن نواحی براند. باکالنجار نیز از شیراز لشکری [۲۵ ب] از دنباله ایشان بفرستاد، و بد قمع و استیصال آن طایفه سعی نمود. اسمعیلیان از آن دیار بگریختند، و بد طرف شبانکاره سر بردردند و بد داراجرد مقام گرفتند. باکالنجار از مقاومت عاجز ماند، او را داراجرد بد آن طایفه بازگذاشت، و بد آن واسطه شبانکاره از فارس مفروز داشت. باکالنجار پاره‌ای از مقام و مرتبت خود تنزل یافت. این نصرت عضدالدوله بر او خروج کرد و او را هزیمت داد، و در قریبه ده دهم از قرانی اسیر شیراز بقتل آمد. مدت سلطنت باکالنجار در خطه شیراز و الاندلس هجده سال و شش ماه بیش نبود، و در این مدت ممالک فارس محمود را بردان گردانید.

۱- در تمام نسخ چنین است ولی جای نام و تحقیق است که اسمعیلیان در سوره فی ازاد شده چه دبطی دارد ۲ رجوع به ورق ۲۳ الف نظر آخر شود ۳ ج ۲ ص ۱۰۰ + ج ۱ ص ۱۰۰ و ص ۱۰۰ همین است چون ابونصر بن عضدالدوله مالت به بهاءالدوله بود که با وی - کتبه او در دارالاسلام بود ابونصر بن عضدالدوله (دکاء روشد ج ۲ ص ۱۶۲ - ۱۶۵ و تاریخ فارس ص ۲۲۳ - ۲۲۴) ۳- دیوانه الصفا ج ۲ ص ۱۶۴ - ط ۱۵ - دیوانه مشرق ص ۱۰۰

### ذکر سلطنت بهاءالدوله خسرو فیروز ابن عضدالدوله در اقلیم فارس

بعد از واقعه باکالنجار ، بهاءالدوله با آنکه در معموره دارالسلام قائم مقام قادر بالله بن المتقدر بن الراضی بالله بود، و امارت و ایالت مدینهالسلام بغداد به جانب او اختصاص یافتند ، چون از واقعه قضیه باکالنجار وقوف یافت ، عزیمت طرف فارس جزم فرمود ، و لشکری گران برانگیخت . قادر بالله او را قوام الدوله لقب داد، و با آن لشکر به شیراز آمد . ابونصر بگریخت ، و او بر سر بر سلطنت قرار گرفت ، و اعیان ملک با او متفق گشتند . مدت بیست و چهار سال و سه ماه در سلطنت فارس مهلت یافت ، و آخر الامر در ارجان به جوار حق پیوست . **وَآیُّ نَعِیمٍ لَّمْ یُکَدِّرْهُ الدَّهْرُ** .

### ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسرو بن بهاءالدوله بن عضدالدوله

چون مدت سلطنت بهاءالدوله سپری گشت و ایام مملکت منقضی سلطان الدوله فنا خسرو ابوشجاع که خلیفه نامدار او بود، ولیعهد پدر گشت، و مدت پادشاهی و ایام جهاننداری او به چهارده سال تمام بکشید . برادر او قوام الدوله شیرزاد بن بهاءالدوله معروف به ابی الفوارس با لشکری عظیم برو خروج کرد . [۲۲ ب] ملاحظت و محاربت میان ایشان قائم گشت . آخر الامر فنا خسرو بر او ظفر یافت و برادر را منخول گردانید، و در شهر سنه اثنی عشره [و اربعمائه]<sup>۲</sup> وفات یافت .

۱- چ: خسرو بن فیروز. هر دو غلط است و باید ابونصر بن عضدالدوله باشد (رك: تملیقات عنوان فرزندان عضدالدوله)  
۲- ح: ندارد .

### ذکر سلطنت عمادالدین عز الملوك مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاالدوله

چون سلطان الدولة از دار فنا به دار بقا رحلت کرد ، عمادالدوله المرزبان  
قایم مقام پیدرگشت ، و میان او و جلال الدولة فیروز خسرو منازعت افتاد ، و  
عز الملوك را مدت چهار سال بر دست ساطنت بازماند .

### ذکر سلطنت ابومنصور فولاد ستون بن عز الملوك

بعد از آنکه عز الملوك وفات یافت ، اعیان دیلمه و اشراف فارس دو  
فوج گشتند ؛ چندی طرف جلال الدولة فیروز خسرو گرفتند ، و بعضی طرف  
اولاد عز الملوك اختیار کردند . آخر الامر با فولاد ستون متفق گشتند و بیعت  
کردند . ممالک برو قرار گرفت . لشکری که از قانون اخلاص و هواخواهی  
منحرف بودند ، به اتفاق بدان درگاه روی آوردند . مدت هفت سال پادشاهی  
کرد . صاحب عادل ابومنصور بهرام وزیر ، که دستور آن ممالک بود و به  
تهمت خلافتی منسوب گشت ، او را به آن واسطه در بند کرد ، و بعد از مدتی  
حکم قتل فرمود .

### ذکر خروج فضلویه شبانکاره

فضلویه شبانکاره با لشکری آراسته متوجه شیراز شد ، و بر ابومنصور  
فولاد ستون غوغا کرد و غالب آمد . عاقبت او را دستگیر و در قیامت مجبور  
گردانیدند ، و هم در آنجا وفات یافت . وقوع این واقعه خروج فضلویه در  
تاریخ سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود . و در آن تاریخ فضلویه تمامت  
ممالک فارس فرو گرفت و مسخر گردانید . ملک عماد الدولة قاورد از طرف  
عراق به عزم استخلاص فارس با لشکری گران متوجه شد . فضلویه چون از

حرکت لشکر و قوف یافت، طریق فرار گرفت و التجا به سلطان البارسلان کرد، و فارس از او به ضمان بگرفت، و عاقبت با او نیز عاصی شد. نظام الملک او را حصار داد، و هم آنجا به قتل آورد. جهانیان را از شر او خلاص داد. قال القایل:

فَضْلٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَدِعْمَةٌ      كُفَّتْ فُضُولُ الْبَغِيِّ مِنْ فَضْلُونِ.

پس از آن دولت دیالمد منقضی گشت، و سلطنت از نسل بویه بر افتاد.

### الملك ابوعلی بن کیخسرو بن

### عز الملوك بن سلطان الدولة بن بهاءالدوله

از نسل سلاطین دیالمد به غیر از او کسی دیگر باز نماند، و او را استعداد سلطنت و ایالت نبود، و به سلطان در آن طرف اشتهار یافته، و طالع نیز مساعدت نمی کرد، و به عاملی ولایت نوبنجان خشنودگشت، و به تاریخ

سنه سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت. الاعتبار والاعتزاز (؟)

يَا دَهْرُ مَالِكَ وَالْحِرَامِ سَلَبْتَهُمْ      مَاذَا يَضُرُّكَ لَوْ قَرَّكَتَ كَرِيمًا

تغییر :

در اهل ملک از این خیمه کبودی که بود

که ملک از او نر بود این کمند چرخ کبود

کنون بیاید رفتن بدقهر و زجر و سرت

پراز بخارخمار است و چشم خواب آلود

خانه دنیا آسیایی است که همیشه پی کار (؟) خواهد ماند. صد هزار

تاج به تاراج داده، در هر زاویه از خط سبزی شاهزاده ای خرمنی نهاده،

در هر ویرانه ای از کالبد سلطانی خرگاهی زده :



غره چرا گشته‌ای به ملک زمانه  
 گر نه دماغت پر از فساد و غبار است.  
 دسته گل گر ترا دهد تو چنان دان  
 دسته گل نیست آن کد در زه خار است  
 میوه او را نه هیچ بوی و نهرنگ است  
 جامه او را نه هیچ پود و نه تار است  
 ای شده غره به مال و مملکت و حکم  
 هیچ از اینها ترا نه جای فخر است  
 کدام تخت بود که بد تخته تابوت بدل نشد ؟ کدام قصر است که  
 « فَتَمَّكَ بَيُوتِهِمْ خَاوِيَةً » دست جور روزگار آن را پست نگردانید .  
 شاه نامور بود که بقاء بخالد و ملک مؤبد چشم داشت ؟

ترا از حاصل این تیره بنگاه	بجز حسرت نخواهد بود همراه
تو تا در بند این زنگار رنگی	اگر چه زنده‌ای مردار رنگی
جهانا تا کی از تو بس که کشتی	نگشتی سیر چندین لس که دشمنی
جهان پر سیم و زر خفتگان است	سرای و بیخ جوو رفتگان است
جهان باعجب را کار این است	درخت مملکت را بار این است

[۲۶ الف]

**طبقه دوم**

در ذکر سلطنت و حکومت آل سلجوق و شرح عباراتی چند  
 که در ایام دولت و عهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده در  
 خطه شیراز و اطراف فارس

**ذکر سلطان ابوالسلان بن محمد بن چغری بك بن میکائیل**

بدان که آل سلجوق بن سلیمان قومی بسیار خیر بودمانند و آل سلجوق

۱- آیه ۵۲ سوره العمل  
 ۲- ج ۱۰۰ مدنی - مورثک اکتفالی - ص ۱۰۱

را چهار پسر بود : اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس . در آن زمان که سلطان محمود با ایلك خان صلح کرد و معاهدت میان ایشان برفت، اسرافیل پیش سلطان آمد . سلطان محمود او را تر حیب<sup>۱</sup> و تعظیم بسیار فرمود . مدتی پیش او بود . صورتی چند از او نقش باز خواند، و حکم کرد تا او را محبوس گردانیدند، در قلعه غزنین . اسرافیل [تمحای] چند نمود [و] از آن قلعه بگریخت . او را به حیات<sup>۲</sup> باز گرفتند و به قتل آوردند ، در تاریخ رمضان سنه احدى و ثلاثین و اربعمائه ، سلجوقیان در سرخس بر مسعود پسر سلطان محمود دست یافتند ، و انتقام از لشکر او باز خواستند . مسعود هزیمت گرفت . سلجوقیان خراسان را با سره در حوز تصرف خود گرفتند .

از پسران میکائیل چغریک<sup>۳</sup> که مهتر بود، سرخس<sup>۳</sup> و مرو و بلخ تا در غزنین مسخر کرد ؛ و طغرل که ابی طالب محمد نام داشت ، نشابور بگرفت ، و همچنین طبرستان و ری و اصفهان در تصرف خود آورد و نام سلطان بر خود نهاد . چغریک<sup>۴</sup> در تاریخ سنه ثمان و خمسین و اربعمائه عنان عزیمت به طرف فارس معطوف گردانید ، و مدت دوازده سال در دست سلطنت و حکومت جهانداری کرد عاقبت بسته دام اجل شد .

إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لِّیْسَ لِلدُّنْيَا ثَمَرَاتٌ

كُلُّ مَلِكٍ سَيَّرُولُ كُلِّ أَمْرٍ سَيَّفُوتُ

[۲۶ الف]

چون گذرنده است نیرزد دوجو	جمله دنیا ز کهن تا به نو
عاقبتش سر به خرابی کشد	هر که سر از خاکی و آبی کشد
یا سرش از دست رود یا کلاه	هر که در این راه کند خوابگاه

۴- ح: جعفر بك

۳- ح: سرخس .

۲- ح: مطلب

۱- ح: رحس .

## ذکر سلطنت ملک‌شاه بن ابی‌ارسلان.

بعد از ابی‌ارسلان، ارکان مملکت با ملک‌شاه پسر او بیعت کردند، و مملکت برو مقرر و مسلم گشت؛ و در شهر سنهٔ سبع و سبعین و اربعه مائده شبانکاره او را در حدود فارس به قتل آوردند، و بعضی گویند که سنجر بن ملک‌شاه بود که به دست شبانکاره به قتل آمد.

## ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدان که در قدیم الایام شبانکاره را وجودی نبود، چون فضلویه قوت گرفت، شوکتی در ایشان پدید آمد، و اسماعیلیان هم از شبانکاره بودند، و در [آن] عهد دو برادر بودند: محمد بن یحیی جد حویبه، و نسر دایچی جد ابراهیم بن عثمانی، و محمد بن یحیی چندان شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد، و هر روزی دو نوبت بر در درگاه او می‌زدند، و آن سلطنت بر خاندان او تا به زمان حویبه باز ماند، اتابک جلال‌الدین چاولی، خاندان او را دستگیر کردانید، یکی دیگر از شبانکاره مانیا اند<sup>۱</sup> قبیلهٔ فضلویه، و یکی ایشان پدر فضلویه بود، نام او علی بن الحسین<sup>۲</sup>، دیگر ابوسعید از کربویان بود، و او محمد بن عثمانی، از جمله مقرر بان فضلویه بود، عند الدوله چون دستگیر آمد، او را زعیم خود گردانید، روزگاری بر آن بگذشت، و قدرت گرفت، نوبنجان و کازرون و شایور را جمله در حوز حاکم خود آورد، و حاکم آن

۱- ح: نمرود، (ابن یحیی ص ۱۶۵ نمرود بن یحیی) ۲- ح: حویبه (ص ۱۶۵) (ضبط این کلمه در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶ را مانیا، ابن بلخی ص ۱۶۵ را مانیا) ۳- ح: + بود ۴- ح: علی بن ابی‌الحسین در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۵ و ص ۱۶۶ ابن بلخی ص ۱۶۶ ۵- چنین است، ضبط آن در همه نسخه‌ها یکی است، و در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۵ صریحاً کربویان و در حاشیه، کربویان - کربویان ضبط شده، و در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۵ (ک) و سکون را به معنی زعیمی که بجهت ساری داشتن در آن ذکر کرده، و در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۵ ساخته باشند (برهان قاطم) و ظاهراً کربویان - سکون به تریز بوده، به معنی شمال ایران، و در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۵ جوهرانی کارشان بوده است، لذا ممالک من تمامه که در جوهرانی است.

بسیار می کرد تا به زمان سلطنت سلجوقیان . جلال الدین چاولی شر و ظلم او و اتباع او از مملکت دفع کرد ، و به استیصال آن طایفه سعی نمود .

### ذکر انشاء دولت آل سلجوق که در مملکت فارس و خطه شیراز چندی به استبداد و چندی از طرف سلجوقیان شروع گرفته

بدان که مدت هشتاد و پنج سال از آخر دولت دیالمه تا ظهور رایت سلغریان ، مملکت فارس در قبضه تصرف و ملک سلاطین سلجوق بوده ، و در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم و متصرف بودند .

#### اول : فضلوویه

از جهت الب ارسلان در فارس حکومت کرد ، و ذکر او از پیش به استقصا رفته .

#### دوم : رکن الدین خمار تکین

از آن هفت تن که ذکر رفت ، یکی دیگر رکن الدین خمار تکین بوده . از انشاء دولت سلجوقی ، سلطان محمود بن ملکشاه بن الب ارسلان او را به شیراز فرستاد ، و او را قصور و ضعفی عظیم در رأی و تدبیر بودی ، و بدان واسطه امور مملکت را تنسیق نمی توانست ، و اعمال فارس استقامت نمی یافت . سیراف که به قدیم الایام شهری معمور بوده ، و وجه خاصه سلاطین آل بویه از آنجا مرتب می گردید ، به واسطه استیلائی ملوک قیس ، که جزایر بدست فرو گرفتند و آنرا خراب گردانیدند ، خمار تکین دو نوبت ، هر نوبتی لشکری عظیم ترتیب کرد و به سیراف کشید ، و از تلافی آن عاجز ماند . هر نوبتی به تحفه ای چند و محقری از مال خشنود می گشت و باز می گردید .

## ذکر جلال الدین چاولی سقاویہ

سیوم از جمله هفت تن مذکور جلال الدین چاولی بود . مردی مبارز ، [۲۷ ب] کاردان ، به رأی رزین و حسن تدبیر از اقران بر سر آمده ، به شیراز آمد و به اتفاق خمار تکین با شبانکاره مجازبت کردند ، و به قمع ظلمد روی آورد و متمردان را از نواحی فارس برانداخت . و سر فتنه شبانکاره حسویه بود . دایماً در دارا جرد افسادی می کردی و فتنه برانگیختی . او را از آن مملکت باز داشت . و ابوسعید شبانکاره دست تعدی در نواحی کازرون و نوبنجان دراز کرده بود [و به حکم] **الْظُّلْمُ يَدْعُ الْبِدْيَارَ بِالْأَقْبَعِ** . مجموع آن اطراف جمله را خراب و بیاب کرده ، و رعایا متفرق گشته ، و دیار بشابور به نوعی ساختد بودند که دیار او نمانده ، و اصقاع اکناف آن مملکت بد کلی مستأصل گشته . انتقام ایام عنان حشمت [قهر] آثار جلال الدین چاولی را بر سر ایشان کشید ، و ابوسعید شقی را به دوزخ فرستاد . و از نو اساس معدلات [و] داد بنیاد نهاد . و همچنین شهر فسا که از آثار بهمن بن دارا در فارس مانده بود ، از ظلم شبانکاره چنان مستأصل گشت . که دو دام در آنجا مقام کرده بود ، بد تازگی معمور و مأهول گردانید ، و رعایا و احشام متبذره جمله را جمع باز کرد و با هم آورد . و کران<sup>۲</sup> و ایراهستان و حصرات آنجا که در دور عضدالدوله معتبر و معمور بود ، و ده هزار مرد از ایشان همواره در خدمت درگاه می بودند ، بعد از عضدالدوله غاصی گشتند ، و دست غارت و تعدی بر خاق دراز کردند . بد عهد چاولی ، سر برد بقدر خضوع انجام داد ، و آن دیار و اقطار از آثار معدلات او به اصلاح آمد . و بد حسن تدبیر و کمال کفایت ، مجوع آن حصارها را مستخر گردانید .

۱- ح: حشمت آباد  
 ۲- ح: ابوسعید  
 ۳- ح: کران (عاطل است) . و در بعضی نسخ  
 عنوان کران) وضبط نسخة ح: لیران است .

نقل است در تواریخ مسطور که در فارس قدیماً هفتاد و سه قلعه بود که ملوک و سلاطین بهر مصالح شهر یاری معمور و معتبر می داشتند ، و بعد [۲۸ الف] از زمان عضدالدوله ، مایهٔ افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی ظلمه گشته بود . اتابک چاولی بد نیک خواهی مسلمانان ، آن جمله قلاع و حصارها را خراب کرد و از مرد بینداخت ، تا زحمتی به رعیت نرسد ، و مایهٔ شر و فتنه منقلع و منجسم گردد .

### ذکر عماراتی که جلال الدین چاولی در عهد حکومت کرده

از آثار معدلت و نشانه‌های مہرت و مکرمت چاولی در فارس ، یکی سد قصر است بر کربال زیرین ، و بندی که قدیم به ناحیت رامجرد بوده و به روزگار خراب گشته بود ، و رامجرد به آن واسطه از عمارت باز افتاده ، آن را معمور گردانید و مجموع آن دیار مزروع و معمور ساخت ، و آن را [را] مجردستان نام نهاد .

### ذکر اتابک قراجه

چهارم ، اتابک قراجه بود . بعد از انقضاء دولت جلال الدین چاولی ، سلطان معز الدین ابوالجارت سنجر بن ملکشاہ بممالکت فارس را به اتابک قراجه ارزانی فرمود ، و در حکومت شیراز متمکن شد ، و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و به اشاعت معدلت و افاضت احسان و مہرت به نوعی پیش آمده که مشام ایام و رخسار روزگار به صیت مآثر و ذکر مناقب او تا به اکنون معطر و مورد [است] <sup>۲</sup> . و از جمله آثار احسان و نشانهٔ علو همت او در شهر شیراز مدرسهٔ قراجه است که در میان شهر مجازی مدرسهٔ قاضی فزاری ساخته ، و چند قطعه زمین و ضیاع و بساتین معمور معتبر بدان وقف کرده . و امروز

۱ - ح: با شجاعت ۲ - ح: ندارد .

از جمله مدارس معتبره در شیراز یکی آن است . و بعد از آنکه در فارس به امور جهانبانی و طریق مملکت رانی تمکن یافت ، در همدان لشکری بر سلطان سنجر بن ملکشاه خروج کرده بود ، به معاضدت او از خطه شیراز با لشکری گران به سوی همدان نهضت نمود ، و از مقاومت دشمن عاجز ماند ، [۲۸ب] و هم در آن حرب به همدان ، به قتل آمد . پنجم اتابک منکوبرس بود .

### ذکر اتابک منکوبرس

چون قراجه در همدان به قتل آمد ، اتابک منکوبرس عزیمت فارس ساخت ، و به اتفاق ابونصر لالا که از مماليك سلطان غياث الدین ابوشجاع بود به شیراز آمد . و او در عصر خود به کمال شهامت و شجاعت و حسن تدبیر و شیوه معدلت و شهر یاری بی نظیر و فرزانه بوده .

كَرِيمٌ مَحَلِّيٌّ بِالْمَعَارِمِ حَلْمُهُ فَحَلِيمَتُهُ أَسْنَى الْمَلَابِسِ وَالْحَلِي

ز آفتاب عدل او گر بر زمین رستی سمن

بار دیگر اندر او هرگز رستی خار هیچ

حیاة ذاتش اگر رهبر نبودی چرخ را

راه بیرون شد ندیدی با سر پرگار هیچ

سیزده سال در خطه شیراز و اصقاع فارس در سلطنت و حکومت ، سبیل معدلت مساوگ داشت . و در جوار مزار ام کلثوم مدرسهای بنا کرد ، و گروهی از ایمنه دین و فقهاء متشرع را در آن مدرسه مقام داد . و مؤلفات و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود . و ابونصر لالا هم در آن عهد و دور حکومت ، در اندرون شهر شیراز به در اصطخر مدرسهای بنا کرده و اکنون به مدرسه لالا اشتهار یافته . و بغایت معمور و معتبر است ؛ و طایفهای از طلبه مستعد در آنجا مقام دارند .



ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاه محمود بن سلطان مسعود بن  
ملکشاه و فرستادن سلطان محمد برادر را  
با اتابک بزابه به حکومت شیراز

ششم، اتابک بزابه بود<sup>۱</sup>. بعد از آنکه منکوبرس وفات یافت، سلطان  
محمد بن مسعود بن ملکشاه، به حکم برادرش ابوالفتح ملکشاه که از نژاد سلاطین سلجوق  
بود، به اتفاق اتابک بزابه شوهر زاهده خاتون، که بانیه<sup>۲</sup> مدرسه زاهده بوده، به  
شیراز آمد و تاج الدین وزیر را مصحوب گردانید. مدتی امور سلطنت شیراز  
از نیابت این دو شاهزاده به اتابک بزابه مفوض بود. و او به حسن رأی رزین<sup>۳</sup>  
و کمال مکرمت در اقطار آفاق مشارالیه بوده. و از شاهان و شهریاران  
قصب السبق<sup>۴</sup> بوده، و به اشاعت<sup>۵</sup> خیرات و مبرات در جهان فرزانه و یگانه آمده.

همه رسم و بنیاد نیکو نهاد

ببفزود بر عدل و احسان و داد

فرو مایگان [را] ز در دور داشت

جهان را به انصاف معمور داشت

به روایتی پانجده سال و به روایتی هفده سال در شیراز حکومت کرد.

ذکر زاهده خاتون زن اتابک بزابه و شطری از شرح خصوصیات  
و اشاعت خیرات و مبرات او در مملکت فارس

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بوده، و به حسن تیقظ و نجدت

و کمال رأی و تدبیر از مردان گوی دولت ربوده.

فَدَوَّكَانَ النِّسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا      لَفَضَّتِ النِّسَاءُ عَلَيَّ الرِّجَالَ

در شیراز مدرسه عالیہ ساخته، که در آن عهد متکلف تر از آن بقعه

و بزرگ تر از آن در مجموع فارس نشان نمی دادند. در گاهی مرتفع به اوج

۱ - ح: بز به      ۲ - ح: مریحاً: زرین      ۳ - ح: با شجاعت

چرخ برکشیده ، و بر آن درگاه مناری بلند بنا کرده ، و اکنون منار خراب گشته ؛ و بر آن مدرسه موقوفات بسیار تعیین کرده .

نقل است که مدت بیست و یک سال زاهده خاتون در شهر شیراز و اکناف فارس منصب حکومت داشت ، و از راه حکم و فرماندهی ، ملک تمام بیندوخت ، و عقار و ضیاع و بساتین با دست آورد ، و حاصل نقود و خزائن و جواهری که از پدران توارث یافته بود ، و از طرف بزابه ، شوهرش ، جمع کرده ؛ جمله در وجه تحصیل و تملک و تمایک قری و مزارع معتبره صرف کرد . و بعد از تملک و تحصیل آن را مجموع بر آن مدرسه وقف [ ۲۹ ب ] کرد ، و تولیت ، تفویض بد علماء حنفیه فرمود . بعد از مدتی تولیت از حنفیان رجوع کرد ، و بد شیعویان حوالت فرمود . و امام سعید ناصر الدین شرابی که از مشاهیر فضلاء و ایام آن عصر بود ، و امامت و خطابت مسجد عتیق از قدیم الایام بد اجداد بزرگوار او اختصاص داشت ، بر سر مدرسه نصب فرموده ، و هر روز شصت فقیه در آنجا راتبه و میانومد معین گردانیده و بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سر رفاهیت بد تحصیل علوم شرعی مشغول بودند ، و افاضل بسیار ، ایام متشرع متورع بدان سبب در آن موضع اقامت فرمودند .

### ذکر محاربت ملک شاه با سلطان مسعود

### وسلطان محمد و به قتل آمدن اتابک بزابه در شهر اصفهان

چون سلطان ملک شاه ، که هم از نژاد الب ارسلان بود ، بمملکت عراق در تحت فرمان داشت ، از خطه اصفهان بد مدینه السلام بغداد بهت فرمود ، اتابک بزابه فرصت را [ منتهز ] گشت ، و سلطان مسعود و سلطان محمد را تاجر ادب

و ترغیب نمود به سلطنت و ایالت مملکت عراق، که تختگاه سلاطین سلجوق بوده. تاج‌الدین وزیر، که به رأی رزین<sup>۱</sup> و کمال شهامت مملکت آرای بودی، در آن اندیشه غیر مستصوب آمد. هر چند معرفت و غائله آن قضیه با ایشان می نمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت. بزابه شاهزادگان را با لشکری عظیم به اصفهان آورد. سلطان ملکشاه چون ازین قضیه وقوف یافت، از بغداد با لشکری عظیم به طرف اصفهان حرکت فرمود. بزابه بالشکری به عزم مقاومت بر نشست. در عرضگاه چون رایات عظمت آیات سلطان ملکشاه به حرکت آمد، [لشکر]<sup>۲</sup> بزابه تمامت هزیمت کردند.

[۳۰ الف]

چوروشن شود روی خورشید و ماه ستاره کجا بر فروزد کلاه بزابه را دستگیر کردند، و هم در آن عرضگاه به قتل آوردند. سلطان مسعود و سلطان محمد هر دو با شیراز مراجعت کردند، و در شیراز از خوف، مقام نتوانستند. هر یک به طرفی بدر رفتند. هم در آن تاریخ روزگار بر ایشان تیره گشت، و کار و بار ایشان بر افتاد.

### ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن سلطان

#### محمود بن محمد بن سلطان ملکشاه بن اب ارسلان

هفتم، سلطان ملکشاه. بعد از آنکه اتابک بزابه به قتل آمد، سلطان ملکشاه که از اکابر سلاطین آل سلجوق بود، از اصفهان به شیراز آمد، و مدت یکسال در خطه شیراز رایات سلطنت و منجوق عظمت بر افراخت؛ و در میدان آمال، عنان امنیت گشاده داشت؛ و به مطالبات ناموجه، خلق شیراز و رعایاء اطراف در شکنجه بلا و عقوبت کشید.

۲- ح : ندارد

۱- ح : صریحاً : زرین

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود  
عاقبت از شومی ظلم و بی راهی و بد عادت خشم و اعوان ظلمه ، خلل  
در خاندان قدیم بازدید آمد، و خاندان خود را به دست خود بر باد داد.  
و شر الناس من خان علی نفسه . پس دولت و سلطنت خاندان آل سنجوق به  
منتهی رسید، و به حکم آن : « يَهْدِكِ الْغَرْتَّ وَالنَّسْلَ »<sup>۱</sup> اصل و نسل آن طایفه  
جمله بر افتاد.

لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا      فَالظَّلْمُ آخِرُهُ يَا قَيْكُ يَا لِنَدَمِ  
ذَامَتِ عِيُونَكَ وَالْمَظْلُومُ مَنَّتَ صَبً      يَدْعُو عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لِمَقْتَنِمِ<sup>۲</sup>

نالش از روز [گار]<sup>۳</sup> بیهوده چیست      این که بر ماست هم ز کرده ماست  
ما ستم کاره بوده ایم<sup>۴</sup> همد      گز به ما بر ستم کنند رواست  
بقرین آتش آتش ستم است      گز ستم دور باشدت ز نفس سزا است<sup>۵</sup>  
تو بخواب اندری و مظلومت      هر دو دستش ز جور تو به دعاست

[۳۰ ب]

### ذکر عهد وزارت تاج الدین وزیر

تاج الدین در کمال کفایت و جهانبانی و حسن دهاء و فرط داندانی به عهد  
خود نظیر نداشت ، و در آن وقت که سلطان ابوالفتح سعود برادر خود سلطان  
محمد [را] بعد از اتابک بزاز به بد شیر از فرستاد ، تاج الدین وزیر که بد کفایت  
و حسن تدبیر از صاحب و صابی قصب السبق ریوده ، بد جهت ضبط امور ممالک  
فارس را مصاحب او گردانید . و حقیقت آنکه در حال مشاغلان قصب السبق وزیر  
به اقصی الغایه جهد و جد می نمود ، جد ، مدتی وزارت سلطان سعود بن محمد

۱ - سورة الفرقه آیه ۲۰۵      ۲ - اشعار مشهوره به امیر المؤمنین علیه السلام این  
و بدعوه در ج نیامده است ، بلکه تعلیمات      ۳ - ج ۶ تاریخ بغداد      ۴ - ج ۲ تاریخ بغداد  
۵ - در متن چنین ضبط شد و طاهرا : گز ستم دور شد نفس سزا است      ۶ - ج ۲ تاریخ بغداد

کرده ، و در آن وقت که اتابک بزابه به قتل آمد ، سلطان ملکشاہ بن سلطان محمود به شیراز آمد ، و در فارس به دست سلطنت تکیه کرد . تاج الدین وزیر بعد از هزیمت سلطان مسعود مختفی گشته بود . سعی نمودند تا او را باز دست کردند . سلطان ملکشاہ خلعت خاص فرستاد ، و او را وزیر خاص خود گردانید ؛ و سایر امور مملکت را به نظر ایالت او منوط فرمود . و از جمله آثار مبرات او در شهر شیراز یکی مدرسه تاجی است ، مدرسه ای معتبر ؛ وقف بسیار بر آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که به رباط تاج الدین وزیر مشهور است ، و مناره رفیع هم در درگاه مدرسه از جمله عمارات و بناء خیر اوست ؛ و به مناره تاجی مشهور است ؛ و اکنون هنوز معمور و آبادان است .

### طبقة سیوم

در ذکر سلطنت و شرح ایالت آل سلغر  
در شهر سنه تسع و ثلثین و خمسمایه

چون مملکت آل سلجوق در فارس به سر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان [۳۱ الف] به آخر شد ، آفتاب سلطنت ملکشاہ نبیره البارسلان از اوج کمال به مغرب زوال نزول کرد ، افواج تراکمه نواحی از قفقاق منحدر گشتند یعقوب بن ارسلان با جمعی از لشکریان قصبه خوژستان برای اقامت اختیار کرد . امیر مودود سلغری [سرخیل] <sup>۲</sup> سلغریان ، به صحراء کندهمان فرود آمدند ، و از آنجا تا <sup>۳</sup> به عرصه کوه گیاویه خیمه اقامت بر افراختند ؛ و جمعی لشکر تمام بر خود جمع آورد .

۱ - ج : - باز دست + دستگیر . ۲ - ح : هر چند ؛ ۳ - ح : صریحاً ؛ یا

### ذکر مودود سلغری و شرح حکومت او در شیراز

امیر مودود سرخیل صحرا نشینان کندمان بود، و با اتابک بزابه سابقه معرفتی داشت. اتابک بزابه چون عنان عزیمت بدصوب اصفهان می گردانید، مودود را طلب کرد و فارس را به او سپرد؛ و در ایالت و حکومت شیراز قایم مقام خود گردانید، و به عراق رفت. و به موجبی که شرح داده آمد در حرب سلطان ملکشاہ به قتل آمد. چون سلطان ملکشاہ بد شیراز آمد، مودود باز بد کندمان مراجعت کرد. بنابراین صورت، ساغر یان در امر حکومت فارس طمع آوردند و بعد از وفات ملکشاہ و انقضاء دولت ساجوقیان خروج کردند.

### ذکر سلطنت اتابک سنقر بن مودود

از ابتداء تاریخ سنهٔ خمسین و اربعمائیکه سلطان الب ارسلان بد فارس آمد، و ظهور رایات سلطنت آل سلجوق بود، تا به تاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسمائیکه آل سلغری خروج کردند، هشتاد سال ممالک فارس در نظر ایالت و تحت سلطنت ساجوقیان بود. بنابراین آنکه در آخر عهد دیبامد امیر مودود سلغری بد نیابت اتابک بزابه متصدی سلطنت شیراز گشته بود. بعد از وفات مودود، اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود، لشکری کران از هند و کران با هم آورد، و در تاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسمائیکه عنان عزیمت بد صوب فارس مطلق گردانید، و بر سلطان ملکشاہ خروج کرد. سلطان ملکشاہ چون محقق کرد که از مقاومت او عاجز است، ناام از سر سلطنت شیراز

برخواست، و ناچار طریق فرار مسالوك داشت اتابك مظفرالدین سنقر بن مودود در دست سلطنت، افسر شاهی بر سر نهاد، و بد تدبیر جهانبانی اقبال نمود و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت؛ و رسم ظلم و بیداد از جهان برداشت. یعقوب بن ارسلان از طرف خوزستان به مخالفت او متوجه شیراز گشت، و میان او و اتابك سنقر محاربات در پیوست. عاقبت یعقوب منهزم گشت. مدت ایام سلطنت اتابك سنقر بن مودود در شیراز چهارده سال بود که در آن مدت به غیر از معدلت و طریق رعیت پروری و ضعیف نوازی مسالوك نداشت، و تحری رضاء حضرت الهی بر خیلاء سلطنت و پادشاهی تقدیم فرمودی. رسوم محدث از جراید اعمال و لایات حك كرد؛ و بدعتهای قدیم از روزنامه‌های<sup>۱</sup> اعمال و دفاتر دیوانی بدکلی بسترد و خط بطل بدان کشید. بیت:

آن شاه را هر آنچه ز اقبال دست داد  
کس را نداد دست ز شاهان روزگار

شعر:

يَكُونُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ عَدْلًا وَرَحْمَةً  
وَجُورًا لِأَثَارِ الْجُرُوحِ الْكَوَالِمِ

از آثار خیرات اتابك سنقر در شهر شیراز، یکی مدرسه سنقریه است، که امروز از معظمات مواضع و مدارس شیراز است؛ و یکی دیگر مسجد اتابك سنقر است، که از امهات مواضع معتبره است در شیراز، در میان شهر افتاده؛ و در شهر شیراز بدان نوع موضعی دیگر نیست، متصل به مدرسه. یکی دیگر مناره سنقریه، که در اندرون مسجد سنقر اتفاق افتاده؛ و یکی دیگر سقاییه ای است که متصل مدرسه ساخته، و مثل این عمارات در شیراز نساخته اند، و بدین وضع کسی نشان نداده است و در تاریخ

[۳۲ الف]



سنه ثمان و خمسين و خمسمائه وفات یافته ، و نوبت سلطنت و جهانبانی به اعقاب نامدار باز گذاشت . مرقد مبارکش هم در شیراز مر قبه‌ای است بر صفة قبلای مدرسه سنقریه مشهور و معروف ، و اکنون مزارى متبرک ، و تربت با برکت او چون تریاک اعظم مجرب است ؛ به هر حاجتی که توجه می‌کنند ، از تأثیر همت او مقاصد به حصول می‌پیوندد . از غایت اعظام و احتشام آن شاه نامدار و از برکت معدلت و مبرات و احسان او حاله الحیوة بعد ازدویست و هشت سال ، خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایاء دینی ، حوالت سوگند آنجا می‌کنند . و حاکم شریعت بدان موضع و مزار متبرک ، حکم می‌فرماید که سوگند یاد کنند . و بغایت آن موضع را معتبر دانسته‌اند در آن باب .

### ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود

در آن مدت که اتابک سنقر بد جوار حضرت حق پیوست و دعوت حق را اجابت فرمود ، اتابک زنگی بن مودود که برادر زاده اتابک سنقر بود ، قائم مقام گشت . و سابق که در بیضا رباطی ساخت ، و در شهر شیراز نیز رباطی کرده ، و هر دو رباط به سابق اشتهار دارد ، شوهر خواهر اتابک زنگی بود . دختر مودود سلغری در حکم نسکاح داشت . با الارسال سلغری اتفاق کردند که اتابک زنگی بردارند ، و آلب ارسلان بر دست سلطنت بنشیند . اتابک زنگی از این قضیه واقف گشت ، و ایشان را بدین تهمت بدقتل آورد .

نقل است که بر سر مرقد قطب الاولیاء الشیخ الکبیر ابوعماد محمد بن خفیف الشیرازی عمارتی محقر بود ، آن را از جای بر گرفت و اصل رباط خفیف بنیاد نهاد ؛ و از هر طرف عماراتی چند عالی بدان ملحق گردانید ؛ و چند پاره ده معتبر با چند قطعه زمین بدان وقف کرد . مدت سلطنت او

[۳۲ ب]

در شیراز به چهارده سال کشید ، و به شهور سنهٔ احدی و سبعین و خمسمائه  
وفات یافت. والله اعلم.

### ذکر سلطنت اتابک تکله بن زنگی

چون اتابک زنگی از دارفنا به داربقاء رحلت کرد ، جگر گوشهٔ او  
اتابک تکله وارث تاج و تخت گشت ؛ و امین الدین کازرونی ، که وزیری کامل  
رأی ، رفیع همت ، عالی قدر ، صاحب شهامت بود ، به منصب وزارت اختصاص  
داد ، و در ممالک فارس صاحب حل و عقد گردانید . و قریب مسجد عتیق  
شیراز مدرسهای بساخت ، و رباطی معتبر بنا فرمود . و این زمان به مدرسه  
امینی اشتها دارد ، و هنوز<sup>۱</sup> در حال عمارت است . و امین الدین در صفا  
شمالی مدرسه مدفون است . وفات او در تاریخ سنهٔ سبع و ستین و خمسمائه  
بود .

دور سلطنت اتابک تکله در شیراز مدت بیست و سه سال بوده ؛ و اتابک  
مظفر الدین طغرل پسر اتابک سنقر بر او خروج کرد ، و لشکری گران از عراق  
به طرف فارس کشید ، و عاقبت در حوامد فال<sup>۲</sup> اسیر گشت . عزالدین بنجره<sup>۳</sup> به  
مدح اتابک تکله قصیده‌ای غرا پرداخت ، و این دوسه بیت از آنجا ایراد  
کرده آمد :

لَعَمْرُ الْمَعَالِي أَنْ تَكَلَّتْ قَدْحَوِي	مِنَ الْمَلِكِ مَالِهِمْ بِحَوْمِنَهُ أَعَاجِمُهُ
فَأَيْنَ أَدُو شِرْوَانُ مِنْهُ وَعَدْلُهُ	وَأَيْنَ سُلَيْمَانُ النَّبِيِّ وَخَاتَمُهُ
تَفَرَّدَ بِالْأَفَاقِ تَكَلَّتْ شَاهِنَا	وَلَأَمِّنَ يُحَارِبُهُ وَلَا مَنَ يُقَاوِمُهُ

۱- ج : - و هنوز ... خمسمائه بود (در مورد این تاریخ رجوع شود به تملیقات عنوان وفات امین  
الدین) ۲- ج : حومه نمال (صحیح ، فال است که نام ناحیه‌ای است . رك : تملیقات عنوان فال .  
و باید افزود که حومه صحیح و مصطلح است نه حوامه) ۳- ج : عزالدین سحمره (رك : تملیقات عنوان  
بنجره)

و در تاریخ سنه احدى و تسعين و خمسمائه<sup>۱</sup> وفات یافت .

### ذکر سلطنت اتابك مظفرالدين ابوشجاع سعدبن زنگی بن مودود سلغری

بعد از وفات اتابك تكله ، اتابك سعدبن زنگی برادرش بدنوبت سلطنت  
و شهر یاری قائم مقام برادر گشت . و الحق پادشاهی کشور گیر ممانکت گشای  
بود . ایام مبارک را بدصرف رعیت پیروزی و معدات گستری آراستد گردانیده ،  
و در شجاعت و شهامت نظیر خود در ملک نداشت . بعد از آنکه در ممانکت  
فارس مستولی گشت ، و امور ایالت در ملک شیراز و نواحی جمعه در تحت  
ضبط و قانون آورد . و دبیران جلد و وزراء صاحب شهامت در اعمال فارس  
تعیین کرد ؛ بد عزم استخلاص اقالیم ، لشکری گران راست کرد ، و خطه  
کرمان و سیرجان و نواحی و اعمال آن ، جمعه مستخلص گردانید . و در  
عهد الدین زیدان برادر زاده خود بد حکومت در آن جا نگاه نصب فرمود .  
پس از آن رایت فتح گستر بد جانب عراق حرابت داد ، اصفهان ، ایلام ، سنجر  
ساخت . و بد تاریخ سنه اربع و عشر و ستمائه<sup>۲</sup> چون رایت دولت سلطان  
محمد بن تکش<sup>۳</sup> ، که دولت دودمان خوارزمشاهی در ازم سلطنت امردود  
اعلی رسید ، بدطرف عراق حرابت فرمود ، لشکری گران بر او بود . و در  
سعد با هزار سوار جرار بر آن لشکر تاخت ، سلطان محمد بن تکش  
داد . اما چون طالع وفا نکرد ، سمنند یادیش خطه کرد . و اتابك  
اسب جدا گشت . او را دستگیر کردند . سلطان محمد | در تاریخ | داشت که شخصی

۱ - تاریخ (مظفر) احدى و تسعين و خمسمائه . ۲ - تاریخ (مظفر) اربع و عشر و ستمائه . ۳ - همان محمد بن تکش است . حمد الله عليه . در تاریخ اربع و عشر و ستمائه . ۴ - همان مستولی شد . در پادشاهان جهان . و تکش بن مودود سلغری . و در تاریخ احدى و تسعين و خمسمائه . و برادرش سعد بن زنگی سلغری .

بدان شجاعت و فرزانهگی اسیر قید قهرگرداند. او را نوازش فرمود و خلعت بخشود، و دختر اتابک، ملکه خاتون را، نامزد پسر خود سلطان جلال الدین فرمود، و رخصت داد که با سر مملکت باز رود، و به قاعده سلطنت و ایالت فارس به جانب وزرا و گماشتگان حضرتش مخصوص باشد.

### ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان پسرش اتابک ابوبکر

[ ۳۳ ب ]

بعد از مراجعت او از حضرت سلطان محمد بن تکش از این طرف مجموع امرا و اعیان و اشراف شیراز با اتابک ابوبکر سعد بیعت کرده بودند، و او را در دست سلطنت تمکین داده. چون آوازه مراجعت اتابک سعد در افتاد، اتابک ابوبکر با لشکری آراسته، به مدافعت و مخالفت پدر عنان گشاده داشت. فی الجمله میان هر دو لشکر جنگ قائم گشت. اتابک سعد شجاعتی عظیم داشت، و در آن قضیه حمیتی با آن منضم گردانید. بی هیچ اندیشه بر لشکر اتابک ابوبکر حمله فرمود، که جمله لشکر راه هزیمت پیش گرفتند. گویی هیبتی و رعبی از و در دل لشکریان پدید آمد، و قطعاً در برابر اتابک سعد نتوانستند ایستادن. هر کس از کنار و کرانی بیرون رفتند. اتابک ابوبکر را اسیر و دستگیر به حضرت اتابک سعد آوردند. حکم فرمود و او را در قلعه سفید نوبنچان محصور و مقید گردانیدند و بند نهادند. طایفه‌ای از اعیان که محرض او بودند، درین قضیه، جمله را به تیغ انتقام برکشید. قریب بیست و سه سال مملکت فارس و کرمان و نواحی درحوز تصرف او بی منازعی باز ماند، ایام مبارک در آن مدت به کمال معدلت آراسته می‌داشت. شعر:

فَتَى كَانَ فِيهِ مَا يَسُرُّ صَدِيقَهُ      عَلَى آفِيهِ مَا يَسُوؤُ الْآعَادِيَا

۱- سراینده آن نابغه جمعی می باشد رجوع شود به تملیقات

به داد و دهش ملک را می گذاشت

وزان بی عدو دولت و ممالک داشت

رعیت همی خوش دل و شاد ازو

چو دشمن که بی بیخ و بنیاد از

ذکر عمارات و آثار خیری که از فواضل میراث

اتابک سعدبن زنگی در شیراز و اکناف و نواحی به ظنور پیوسته

از اول میراث و حسنات افاضل سعدبن زنگی در خطه شیراز و بلاد جمع  
جدید شیراز است، که به مسجد نو اشتهار دارد نه در شیراز بلکه در اصفهان ۳۲۱ الف  
فارس و بغداد و عراق و اغلب و اکثر اقالیم بزرگ و بر فسحت آن و تالیفات  
از آن مسجد نساختند و نشان نداده اند. و گفته اند امیر المؤمنین علی بن  
ابی طالب کرم الله وجهه در شهر کوفه مسجدی بنا فرموده. مشهور است که  
در بلاد عرب بزرگتر از آن مسجد نساختند، احتیاط کرده اند. مسجد  
نو، که اتابک سعد در شیراز بنا فرموده، به چند قدم از آن بزرگتر است.  
بنای دیگر رباط شهر الله، که به رباط لوله اشتهار دارد. چند قدم  
و چند قطعه زمین بر آن وقف کرد؛ و سایر آبنده و بونده از آن بزرگتر  
و اصحاب قافلہ و جماعت احشام که آنجا دارند، از آن بزرگتر است.  
بابهره فرموده، و شرط کرده اند طوائف مذکور را از هر چه در آن  
سفره و طعام آن رباط مجرور نباشند، و آن رباط همه ساله در آن  
و به قدر صادر و وارد از آن جایگاه با نصیب است.  
بنای دیگر سوری که اتابک جلال الدین چاولی در شیراز بنا کرد، که  
حسن شیراز کرده بود، در زمان اتابک سعد، می بود که از آن بزرگتر است.

اثر از آن باقی نماند. اشارت فرمود تا پیرامن شهر شیراز سوری از نو بنیاد  
نهادند و تمام کردند. و در شہور سنہ ثلاث و عشرين و ستمائہ بہ جوار  
حضرت حق پیوست ، و ہم بہ شیراز در رباط ابش ، نزدیک محلّت بالکت،  
مدفون است . و این رباط از مشہورات بقاع شیراز است ، و اکثر اولاد و  
اسباط اتابک سعد در آنجا مدفونند ..

### ذکر وزارت خواجہ عمیدالدین ابو نصر اسعدالفارسی

خواجہ عمیدالدین فاضل جهان و یگانہ زمان بود، و در فنون ، تصرف  
داشت ، و اشعار و منشادات او چون نسیم جهان گرد ، جان جملہ مستعدان  
در ہر قطری و دیاری تازہ داشتہ ، و بر خاطر روشن زمرہ طالبان همچون  
نقش بر نگین نگاشته . [۳۴ب]

قَمَادُ الصُّخُورِ الصَّمُّ تَفَقَّهُهُ [قَوْلُهُ] وَ تَظْهَرُ فِيْ أَعْطَافِهَا بَهْجَةُ الْجَدْلِ

وزیر خاص اتابک سعد ، و امور مملکت کلی و جزوی بہ رأی ممالک  
آرای مفوض فرمودہ. در آن وقت کہ اتابک سعد او را بہ رسالت بہ حضرت  
سلطان محمد خوارزمشاہ فرستاد ، بہ خدمت خواجہ امام فخرالدین  
ابی عبد اللہ عمر رازی قدس اللہ سرہ و این دوبیت در مدح آن جناب بہ جواب  
حل اشکال سلامان و ابسال انشا کرد . شعر :

سَلَامَانَ مِثْلِي غَدْوَةً فِي عَشِيَّتِهِ عَلَى مَا جِدَّ رَأْيَ الْمَخَارِمِ ابْسَالِي  
وَلَمْ أَكْ أَدْرِي قَبْلَ شَوْقِي وَفَضْلِهِ حَدِيثَ سَلَامَانَ وَ قِصَّةَ ابْسَالِي

عمادالدین ۲ میراثی در عہد اتابک سعد این قطعہ بہ خدمت صاحب فاضل

خواجہ عمیدالدین ابی نصر فرستاد. شعر :

سُدَّةٌ مَوْلَانَا عَلَيَّ رِقَاجٌ وَذَلِكَ فَخْرٌ لِدَعْبِيدٍ وَقَاجٌ  
تَحْيِرَتْ لِأَدْرِي دَوَاءَ لِعَيْلَتِي وَأَزْمَنَ بِي دَاءٌ وَسَاءَ مِزَاجٌ

۱-ج : - نزدیک محلّت بالکت (رک: تعلیقات عنوان بالاکت) ۲-ج : صریحاً : عبادالدین

يَبُورُ مَتَاعِي وَهُوَ كَالْتَبْرِ خَالِصٌ      وَلِدَجَهْلٍ فِي سَوْقِ الْقَبُولِ رَوَاجٌ

خواجه عميدالدين در جواب او اين قطعه نوشته بود :

وَقَدْ يَنْفَقُ الشَّيْءُ الْخَسِيسُ مَهَانَةً      وَيَعْدَمُ لِلشَّيْءِ الْخَطِيرِ رَوَاجٌ  
وَلِدَخْرَاتِ الرُّذُلِ شَتَّى مَوَاضِعُ      وَمَوْضِعُ كَرَمِيضِ الْجَوَاهِرِ تَاجٌ

و از جمله آثار فضل او که در اکثر اقاليم و اقطار شيوع يافته ، يکي قصيده عميد است ؛ که چون در قاعده محبوس بود ، در بديهد بر فور انشاد فرموده ، و چون کاغذ حاضر نبوده ، آن را بر سفال پاره نوشتند ، و بعد از او جمع باز کرده اند . و مولانا قطب الدين آن را شرحي منقح مطول نوشته ، و اکنون ميان طلبه نيك مشهور و متداول است .

[۳۵ الف]

و همچنين از جمله ميراث مرضيه او مدرسهاي است که بد مدرسه عميد اشتهار دارد . در محلات درب اصطخر بنا کرده ، و از جمله مدارس معتبره است در شيراز .

### ذکر اتابک مظفرالدين قتلغ خان

#### ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود السافری

اتابک سعد را چون ايام حیات سپری خواست شد ، و آثار مرگ بر خود مشاهده کرد ، خاف نامدار او اتابک ابوبکر مدت هفت سال در قفسه اسفید محبوس مانده بود . بفرستاد تا او را خلاص آرند و قيم مقدمه گردانيد ، و بر دست سلطنت جای داد . اتابک مظفرالدين ابوبکر چون در سافریان و واسطه قلاده سلطنت بود . بد حکم وراثت و استحقاق بنی الامان در خطه فارس مالک تاج و تخت گشت . و او را سلطنت و ولایت ، ظمت در عهد او ذروه استعمال گرفت . و آفتاب اقبال در دور دوات او به اوج ارتقاء

اصح مصطور قطب الدين محمد سیرافى قالى است . ذک : سافریان . عنوان قطب الدين



اقتران یافت .

فَالدِّينِ مُسْتَبَشِرٌ وَالْمَجْدُ مُبْتَهَجٌ وَالْعُرْفُ مِنْبَمِرٌ وَالْمَلِكُ مُفْتَخِرٌ

در آن عهد سلطنت و ایام معدلت ، اهالی فارس ، پهلوی رفاهیت در مهاد امن و امان می سودند ، و در خواب نوشین فراغت و استقامت می غنودند . خلی خلی چند که به سبب ظلم شبانکاره و اضطراب احوال آل سلجوق و قدوم کججه و سلطان غیاث الدین در مملکت فارس بدظهور پیوسته بود و در هیچ عهد اصلاح پذیر نگشت ، به زمان سلطنت اتابک ابوبکر تدارک پذیر آمد . و اکثر جزایر مثل بحرین و قطیف و قیش بگشود ، و داخل مملکت خود گردانید . در بعضی از بلاد هند به القاب شریفش خطبه کردند و صیت آوازه معدلتش به جمیع اقالیم و اقطار جهان انتشار یافت ؛ و آنچه او را دست داد در ایام سلطنت ، سلاطین سلف را دست نداد .

### ذکر ایامه و افاضه و مشایخ ۴۵

[۳۵ ب]

در عهد دولت اتابک ابوبکر در خطه شیراز جمع آمده بودند

در عهد دولت اتابک ابوبکر بن سعد مولانا قاضی القضاة السعید جمال المائة والدين المصری قاضی قضاة فارس بود ، و از طریق فضل و دیانت و ورع از زمره علما و افاضل جهان بر سر آمده ، و در اثناء خطبه درس او یکی از ایام قصیده ای املا کرده بود ، و در آن قصیده به حسن عبارت و کمال براعت اعجاز نموده ؛ و بعد از فراغ این دو بیت املا کرده ، و به خدمتش فرستاد :

بِضَاعَتِي الْمَرْجَاهُ مَوْلَايَ فَمَا قَبْلَنُ      فَأَذَتْ عَزِيذُ الْمَصْرِبِلِ وَاحِدُ الْعَصْرِ  
فَأَوْفَى لَنَا الْكَيْلَ الْعِنَايَةَ مَفْضَلًا      يَزِدُكَ [رَجِي] بِسَطَّةِ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

۱- ضبط درست از روی تاریخ و صاف . رجوع شود به تعلیقات

در تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمایه به جوار حق پیوست . و از جمله افاضل که اوایل عصر اتابك ابوبکر دریافتند ، خواجدهمیدالدین ابونصر بود . اتابك در عهد سلطنت انتقامی می خواست که از او بخواهد بدواسطه وزارت اتابك سعد، که به وی مخصوص بود. چند روز او را محبوس گردانید. این رباعی به اظهار شفاعت از فرط ضراعت در بدیهه انشاد کرد و بد حضرت اتابك فرستاد . بیت :

ای وارث تاج و ملک و افسر سعد

بخشای خدای را بد جان و سر سعد

بر من که چو نام خویشتم تا هستم

همچون الف ایستاده ام بر سر سعد

چون او را و پسرش را در قلعه اشکنو<sup>۱</sup> محبوس کردند .

وَالطَّيْرُ أَجْناسُ تَطِيرُ وَإِنَّمَا  
بِدِلْعاقِ بَيْنِ حَبِيبِ فِي الْأَقْصاصِ

و هم در آن قلعه ، قصیده : مَن يُبْلِغُنَّ حَنانَ بَيْتِ طَحا، موسی<sup>۲</sup> بدصنوف بدایع

و محبر به انواع روایع انشاد فرموده . نقل است که بد وقت انشاد قصیده

ادوات تحریر از قلم و کاغذ حاضر نبود . تاج الدین [محمد]<sup>۳</sup> پسرش بدتوقف

از پدرش یاد گرفت . و در شهر سنه اربع و عشرين و ستمایه او را شهید [۳۶ الف]

کردند . و این قصیده حبسی بر کمال فضل و تبحر او گواهی تمام است .

حاجت بد مزید اطناب و اسهاب نیست در آن باب . و اما خواجدهمیدالدین

المکنی بد ابی نصر امام اتابك بوده و استاد در علوم شرعی نظیر خود نداشته .

در عربیت و ادبیات بدغایت ماهر بودی . و در حق مشایخ صالحان کوشه نشینان

نیک معتقد بود . و وظیفه تربیت و تقویت این طایفه بر ذمت همت خود لازم

۱- ح : اشکان که همان شکوان - سکوان است (بک تملکات عنوان شکوان صحیح باشد)

۲- ح : موسی ۳- ح : (محمد) تعداد

داشته بود، و ذکر خیر در ریخ نمی داشت. و در این صورت عظیم مقبول القول بودی. و بنابر آنچه غالب فن او علم شرعی بود، در خاطر اتابك بنشانند که گروهی از علما و طالبه که در علوم حکمت و اصول مهارتی دارند، درس و دور ایشان خلاف طریقه سنت و جماعت است. و سبب اضلال و بی اعتقادی عوام شیراز است. اتابك ابوبکر بدخراج آن طایفه از شیراز حکم فرمود. از آن جمله مولانا صدرالدین اشهی که استحضار و استبصار او به کلیات علوم عقلی و نقلی چون بیاض نهار و ریاض بهار از اقامت بیان استغناد داشت. و در علوم الهیات و طبیعیات و هیئت و هندسه و ادبیات و جدلیات سعی فرمود، و این جمله را درس گفتی و مستخبر بودی. و امام شهاب الدین توره بستی و مولانا عزالدین قیسی و جماعتی دیگر هم از ایامه از شهر شیراز تبعید فرمود. «وَالذُّنْبُ لِلطَّارِفِ لَا لِلتَّجْمِ فِي الصَّغَرِ»<sup>۱</sup>.

و اما عناد الدین میراثی، مولدش از عراق بود، و در عهد اتابك ابوبکر منصب انشا به جانب او مخصوص. چون در خطه شیراز به رسم نیابت تمکین یافت، و در منصب محرری و انشا شروع نمود، ادرارات<sup>۲</sup> و طیارات در شهر شیراز و اعمال شهر وضع کرد، و به تصویب و تقریر او تمغاها مقرر فرمودند.

ذکر نامه ای که اتابك ابوبکر از قلعه به تاریخ سنه اثنی و عشرين و ستمائه<sup>۳</sup> به خدمت شیخ العارفین عزالدین مودود زرکوب شیرازی علیه الرحمه کرده بود و التماس دعائی کرده

[۳۶ ب]

تحیات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد به جناب شیخ الشیوخ شیرازی

۱- رجوع شود به تملیقات ۲- ح : دارات . رك : تملیقات ۳- ح : سیمانه ،

و آن غلط است .

سندالعارفین ، اسوةالمحققین ، عزالملة والدين مودود زركوب ادامالله برکته رسانیده می دارد ، و استمداد همت می نماید از دعوات ماثوره دعائی که منقذ اهل الله و ارباب قلوب باشد ، مصحوب درویشی معتمد بفرستد ، و از خدمت شیخ الشیوخ ، سید الابدال ، قدوة الرجال نجیب الدین محمد یزدی استمداد همت نماید . چند استظهار به همت و دعاء ایشان است والسلام .

دعا ابوبکر بن سعد ، نسخه جوابی که شیخ عزالدین زركوب علیه الرحمة نوشته بود . و شرح دعایی که فرستاده

بسم الله وبالله هوالمعز بعزیزعزه باسعاده ، مزید استظهاری که آن شاه شاهزاده را به دعوات و همت درویشان گوشه نشین است . همچون اینام دعوات همواره در تضاعف و ترقی باد . برادر اعز ، محبوب قاوب الصدیقین ، شیخ نجیب الدین محمد یزدی دام توفیق که دعا و همت او به جای تریاک الابر است ، نقل فرموده از مقتدای سلاک عهد ، اوحدالدین کرمانی ، که حق تعالی بدخواب دیدم ، و این دعا تعلیم من فرمود . آن دعا می رسد و بدان مواظبت فرماید ، که این مقدار از حضرتش را کفایت باشد **وَاللّٰهُ تَعَالٰی یَجْرُسُ بِعَیْنِهِ الَّتِیْ اَدْنٰمُ .**

### نسخه دعا

الیهمسکن هیبتہ صدیمتہ قهرمان الجبروت باللطیفه [التامت] السارون  
الواردة من فیضان الملكوت حتی ذشبت باذیال لطفك و دعتم صدات من ادراال  
قهرک یا ذا لقوة الكاملة والقدرة الشاملة فسبحان الذی بسده ملکوت کل [۳۷ الف]  
شیء و الیه ترجعون . و در شبان روزی هزار بار این نامه بگوید : « یا لطف  
ادرکنا بلطفک الخفی » . که بی شک مقصود به حصول پیوند در ان شاء الله

تعالی و حده العزیز . و هذا ضراعة الفقیر الی الله تعالی ، ابو محمد بن مودود  
زرکوب الشیرازی .

### ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر بن سعد

هر چند اعیان مملکت و عمال<sup>۱</sup> و نواب پایگاه سلطنت او بشمار بوده اند،  
اما اعتماد و استظهاری که به امیر فخرالدین ابوبکر و امیر مقربالدین ابوالمفاخر  
مسهود داشت<sup>۲</sup>، به دیگری از وزراء و نواب نداشت . چه ، در کلیات و جزویات  
امور مملکت رجوع به رأی ایشان می فرمود . امیر مقربالدین، عظیم معتقد  
مشایخ و ایامه و صلحا بودی ، و از آثار مبرات او در شیراز یکی مدرسه  
عالیه مقربی است ، که در بازار بزرگ شیراز بنا فرموده . و محاذی مدرسه  
رباطی ساخته ، متصل به مسجد عتیق شیراز . و در جوار رباط ، دارالحدیثی  
و دارالشفائی و سقایه ای کرده . جمله در آن عهد معمور بوده ، و قبلی  
مسجد عتیق شیراز سقایه ای کرده ، که به علو و فسحت آن در شیراز  
نیست ، و اکنون به حال عمارت است . و وقف بسیار بدان مواضع کرده ، و  
خلایق جهان [از آن]<sup>۳</sup> خیر منتفع و با بهره اند . به تاریخ سنه خمس و  
ستین و ستمائه وفات یافته . امیر کبیر فخرالدین ابوبکر وزیر ، روزگاری  
به صنوف خیرات آراسته داشت ، و در درخانه اتابک ، قبلی بارگاه ، مسجدی  
جامع معتبر ساخته ، و در جوار مسجد ، مدرسه و دارالشفائی و دارالحدیثی  
و سقایه ای ، جمله به يك صف پیوسته و متصل کرده . و اکنون مسجد جامع  
هنوز معمور ، و تا به این غایت نماز جمعه در آنجا می کردند .

۳ - ح : ندارد

۲ - ح : ندارد

۱ - ح : اعمال

[ ۳۷ ب ]

## ذکر ابنیه و عماراتی که اتابک

## مظفرالدین ابوبکر بن سعد در عهد سلطنت ساخته

از جمله عماراتی که اتابک ابوبکر در عهد سلطنت ساخته، دارالشفائی معتبر است اندرون شهر شیراز، در طرف قبله گاه به در سلم. یکی دیگر رباط مظفری است در بیضا. یکی دیگر رباط مظفری است در ابرقوه. یکی دیگر رباطی که بر سر [راه] بند امیر ساخته. یکی دیگر جابر<sup>۱</sup> که بر سر راه سواحل کرده. یکی دیگر رباط رزبان که بر سر راه بغداد است. یکی دیگر رباط شیخ جمال الدین حسین دزکی در بیضا. یکی دیگر سقایه اتابک قبلی مسجد عتیق در شیراز. و هر یکی ازین عمارات بسیاری از املاک معتبره بدان وقف کرده، و مجموع آن اوقاف به دیوان سفری تعلق می دارد، و از دیوان مفروز کرده اند.

## ذکر مدت سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد و تاریخ وفات او

اتابک ابوبکر بن سعد سی و شش سال به تخت شاهنشاهی چون موسم گل ده روزه می نمود. آخر الامر به صد حیات و فریب<sup>۲</sup> ماهی عمرش در شصت هفتاد افتاد.

أَنَاخَ الشَّيْبُ ضَيْفًا لَمْ أَرِدْهُ  
وَلَعِنَ لَمْ أَطِقْ لَهُ مَرْدًا  
رِدَاءً لِنَرْدِي فِيهِ دَلِيلًا  
تَرْدِي مِنْ بِيهِ يَوْمًا تَرْدِي

در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائده<sup>۳</sup> منشور سلطنتش به

دست منشی قهر طی شد، و جام غم انجامش به دور انتقام بی می، و مرکب

۱ - ح ۱ ندارد. ۲ - ج ۱ رباط جابر. (مستوفی در تاریخ کرمان ص ۵۰۶) مظفری جابر، ص ۱۰۰ کرده است. ۳ - ح ۱ فریب + ماهی عمرش (روضه الصفا ج ۴ ص ۶۱۲) چون مدت سی و پنج سال از حکومت اتابک ابوبکر منقضی گشت در ماهی عمر او در شصت و هفتاد افتاد. ۴ - ح ۲ رجوع خود به تعلیقات عنوان وفات اتابک ابوبکر بن سعد.

حیاتش به تیغ اجل پی . وَاللَّهُ الْبَاقِي وَالْيَسَّ كَمَثَلِ شَيْءٍ

### ذکر سلطنت اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی

اتابک سعد در مستهل آن سال به حضرت هولاکوخان رفته بود به طبر نو . در طریق مراجعت نوبت سکه و خطبه از پدر به او رسید ، و عن قریب او را مرضی غیر مرضی روی نمود . بعد از هشتده روز از جام پادشاهی و سلطنت يك جرعه نوش نکرده ، ساغر مرگ حنظل مذاق از دست ساقی ، [۳۸ الف] «وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» در کشید . یعنی بعد از وفات اتابک ابوبکر هفتده روز بیش نزیست ، و او نیز از پی پدر رخت بست .

افسوس زعیش تنگ و تشویر فراخ

آه از امل دراز و کوتاهی عمر

تابوتش از تبریز به شیراز نقل کردند ، و به مدرسه عضدیه بر در دروازه دولت ، که هم از فواضل میراث ترکان خاتون منکوحه او ، [آن] بنام پدید آمده بود ، مدفون گشت .

### ذکر سلطنت

#### اتابک محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن سعد بن زنگی

ابن الجوزی و ثعالبی در تواریخ آورده اند که ششم هر دولتی بی نصیب می باشند . از آن دولت همچون امیر المؤمنین حسن بن علی بن ابی طالب ، و همچون محمد امین ، که در دور خلافت ، ششم واقع شد ، از حکومت و خلافت بهره مند نبودند .

اتابک سعد بن اتابک ابی بکر در دور سلطنت آل سلغر ، ششم افتاد ، و از این جهت بی بهره ماند و بیش از هفده روز بعد از پدر نزیست . و چون

۱-ح: + کل شیخی ، - ج : ولیس کمله نی .



او وفات کرد، پسر او اتابک محمد بن سعد قایم مقام گشت، و مادرش ترکان خاتون، خواهر علاءالدوله اتابک یزد، به نیابت او در مملکت فارس حکومت می کرد، و منصب سلطنت می راند. مدت دو سال و هفت ماه دور سلطنت اتابک محمد بن سعد بیش نکشید، و به واسطه سقطه‌ای از بام قصر، غنچه حیوتش ناشکفته از گلبن دولت فرو ریخت. و ذالک فی شهر سنه احدی و ستین و ستمائه. و او را در مدرسه عضدیه به جنب پدر دفن کردند. شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز و چه صد سال چون بیاید مرد

ترکان خاتون در مصیبت اتابک محمد گیسوی مشک رنگ چون چنگک [۳۸ب]  
در پای انداخت، و رباب صفت حلیف ناله زار گشت و می گفت:  
این چه باد است کز او غنچه ناشکفته بر ریخت  
وین چه سیل است که بر کند زبن شمشاد

### ذکر سلطنت

#### اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن اتابک سعد بن زنگی

بعد از واقعه اتابک محمد بن سعد بن ابی بکر، محمدشاه بن سلغر شاه برادر اتابک ابوبکر قایم مقام گشت، و بر دست سلطنت جای گرفت، و دست احکام به نقض و ابرام برگشاد؛ و ایام سلطنت را در عیش و عشرت و شادمانی صرف کرد. سلجوقشاه برادرش در قلعه اصطخر محبوس بود. از بهر تخایص خود شفاعت نامه‌ای در قلم آورد، و این رباعی در آن مندرج گردانید:

درد و غم و بند من درازی دارد

عیش و طرب تو سر فرازی دارد

بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک

در پرده هزار گونه بازی دارد

لغیره:

وَ إِن هِيَ أَعْطَتْكَ أَلْبِيَانَ فَإِنَّهَا لِبَغِيرِكَ مِنْ خَالَئِهَا سَتَلِبِينَ  
وَ إِن حَلَفْتَ أَنْ لَا يَنْقُضَ النَّاسُ عَهْدَهَا فَلَيْسَ لِمَنْخُوبِ أَلْبِنَانِ يَمِينُ

مدت پادشاهی او هشت ماه بود. ترکان خاتون با امراء شول و افواج  
تراکه متدرع به لباس حرب، بر او خروج کردند، و آن شاه شیر دل را  
دستگیر ساختند، و او را مقید به حضرت ایلخان فرستادند. در عاشر  
رمضان سنه احدی و ستین و ستمائه و عن قریب هم آنجا وفات یافت. و  
گویند که او را هم در آن تاریخ هلاک کردند.

### ذکر سلطنت

#### سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک زنگی و شرح مقتل او

بعد از آنکه اتابک محمد شاه بن سلغرشاه مقید به حضرت ایلخان  
فرستادند، سلجوقشاه در قلعه اصطخر محبوس بود. به خلاص او رخصت  
فرستادند و بر سر بر سلطنتش تمکین دادند. بعضی گویند که مادرش از  
[۳۹ الف] نژاد آل سلجوق بود و در آن زمان که اتابک محمد شاه را اسیر کردند،  
از قلعه بگریخت، و امراء لشکر به اتفاق ترکان خاتون او را بر تخت  
نشاندند، و ترکان خاتون را در حبال خود آورد. به واسطه تهمتی که بر  
ترکان نهادند بدانچه قصد او در خاطر دارد، روزی از سر مستی در میان  
معاشرت به قتل او حکم فرمودند. سرش از تن جدا کردند و بر طشتی  
نهادند، و پیش سلجوقشاه آوردند. پس به رفع و دفع شحنگان مغول  
مبادرت نمود. آوازه این قضیه به حضرت ایلخان رسید، و جمعی از شاهزادگان

۱ - ج - بیت دوم ولی (ف) هر دو بیت را دارد. رک: تعلیقات. ۲ - ح: ندارد

بزد به استغاثت به حضرت رفتند . حکم رفت، و التاقجو باجمعی از ملوک اطراف و لشکری انبوه، که اجزاء کوه از شکوه آن لشکر در تزلزل افتاده، به قصد گرفتن و کشتن سلجوقشاه متوجه شیراز گشتند. سلجوقشاه چون روز دولت را بر مثال پشت لشکر برگشته دید، و شب محنت مانند طایفه نکبت معاینه، به ناچار طریق فرار اختیار کرد، به جانب کازرون روی نهاد. لشکر از عقب او روان شد، و در کازرون به دام دشمن در افتاد. او را به نوبنجان بردند، و در پای قلعه سفید به تاریخ سنه اثنین و ستین و ستمائه، او را شهید کردند. مدت سلطنت او به پنج ماه بیش نکشید.

### ذکر جلوس اتابک ابش بنت سعد

بعد از واقعه سلجوقشاه از دوده سفریان به غیر از ابش بنت سعد و سلیم همشیره او نماند. به اتفاق امراء شول و ترکمان سکه و خطبه به نام او مقرر شده، بر تخت سلطنت تمکین یافت.

### ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم و تاریخ مقتل [او]

سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه علیاء مجدد و شرف و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او، قَدْ نَطَقَ بِهِ الْآفَاقُ وَ حَدَّثَ بِهِ الْبُرْفَاقُ. یک چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، و مدتی در خراسان عشاء اقامت انداخته بود. هواء حکومت شیراز محرض او گشت. فوجی از تراکمه و از هر صنف طایفه با خود جمع کرد. بالشکری بر عزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد. و نیز اعتماد هر چه تمامتر بر علم سیمیا داشت. چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم

۱- مرحوم فردوسی در یادداشتهاش ج ۱ ص ۱۰-۱۶ تحقیق مبسوطی راجع به ابش خاتون دارد.

حاصل کرده بود. دعوی مهدیگری باعث و مجرض او گشت. چون آوازه لشکر به شیراز در افتاد، ککچه با جمعی لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال آن لشکر کرد، و نزدیک پول کواد<sup>۱</sup> اتفاق منازلت هر دو لشکر افتاد. لشکر سید شرف‌الدین پشتی نداشتند، هزیمت گرفتند. و سید را و امام عالم شمس‌الدین عمر مشهدی صلی [که] از وعاظ شیراز بود، و جوقی از اعلام علماء که با او متفق بودند، هم در آنجا به قتل آوردند. و وَقَعَتْ قِتْلِكَ الْوَأَقِيعَةُ سَنَةِ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَ سِتِّمَائَةَ.

### طبقه چهارم

در ذکر امراء مغول که در شیراز به راه حکومت و شجنگی تعلق نموده‌اند. ذکر نزول انکیانو به امارت شیراز

در شهر سنه سبع و ستین و ستمائنه به حکم اباقاخان، انکیانوا به امارت فارس منصوب گشت. در آن مدت ککچه شجنه شیراز بود. او را بگرفت و مؤاخذت کرد و بعد از مدتی به قتل آورد، و بعد از آن در حکومت و امارت شروع نمود. و امراء و وزراء و اعیان و اشراف مملکت عالی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایه خود بازداشت. مدتی هم بدین نوع ملک فارس در حوز حمایت او محمی بود.<sup>۲</sup> [۴۰ الف]

[ذکر نزول سوغونجاق به جهت تنسيق امور فارس و شیراز

در تاریخ سنه سبعین و ستمائنه، سوغونجاق نوین جهت نسق و نظم مملکت فارس به شیراز آمد، و با سقاقی ملک را به محمد بیک و تونیاق و بلغان مقرر فرمود، و دولتخانه کیش را از تصرف بیگانگان مستصفی

۱-ج: پل کواد. رک: تعلیقات عنوان پل کواد. ۲-ج، ف: خود محمی داشت + ذکر نزول ... سید عمادالدین، چند ورق مطلب اضافی است که در اینجا در میان [ ] آورده شد.

گردانید، و [در] امور ملك و دین نظامی پدید آورد. و مولانا سعید افضل القضاة ناصر الدین عمر بیضاوی را به منصب قضاء تعیین فرمود، و دو اب دین و دولت بدین مژده چون غنچه متبسم گشت. سوغونجاق بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد.

### ذکر حکومت ملك شمس الدین محمد که عوام شیراز او را ملك یهود می گفتند

در شهر سنه ست و سبعین و ستمائده ملك شمس الدین محمد بن مالك، ترکان همشیره پادشاه خاتون را در حباله نکاح آورده، ممالک فارس را بد استبداد صاحب مقاطعه گشت. و روزگاری بد استقلال حکومت فارس بد جانب او مخصوص بود.

### ذکر هجوم لشکر نکودار به طرف فارس<sup>۱</sup>

در شهر سنه سبع و سبعین و ستمائده، صمیم قاب شتا، از طرف کرمان بد جناح استعجال قاصدی رسید، منذر<sup>۲</sup> از هجوم لشکر نکودار بد از طرف سیستان بد قصد شیراز و اکناف فارس منجدر گشتند، و در تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمائده بد در دروازه شیراز رسیدند. بولغان باسحاق حاکم بود. هزیمت کرد، و بد طرف اصفهان بدر رفت. بدغین بد خطه شیراز تمکن یافتند، و بدین شهر مبارک دستبرد نتوانستند نمود. بد هزیمتی در میان ایشان افتاد و بد طرف دازرون بدر رفتند. تملکات فارس را جمله تاراج دادند. لشکر نکودار را که رباب از اخشاب و ابس از کربس بود، خزینه ها و دقینه های زر و نقره و جامه را خروار خروار قسمت کردند.

۱- هجوم لشکر نکودار به فارس، ص ۱۹۸ - ۲۰۴ (نقل از یادداشت نویسنده، ص ۲۲۲)

۲- یعنی: بیم دهنده

و باغنیمت تمام از ممالک فارس مراجعت نمودند .

### ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم به شیراز

در شهور سنه ثمان و سبعین و ستمائه از حکم یرلیغ ابا قاخان ، سوغونجاق جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر به شیراز آمد . و در آن سال اتفاقاً امساک باران بود ، و خلایق شیراز عظیم مضطرب بودند . و به قدوم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد . و خلق بغایت هواخواه او گشتند ؛ و او بنیاد معدلتی نهاده ، بیخ جور و ظلم بکلیه بر کند . و خواجه نظام الدین وزیر را در تاریخ سنه تسع و سبعین و ستمائه در مملکت فارس به وزارت نصب فرمود . و از آثار رأی مصیب و ترتیب و تدبیر او مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت . جمعی از ولات و حکام فارس به قصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجه اردو گشتند .

### ذکر سید عماد الدین و شمس الدین

ملك كه به رفع و استدراك خواجه نظام الدین وزیر

قائم مقام گشتند ، و آمدن امیر طغاجار به شیراز

سید عماد الدین و شمس الدین از بهر تحقیق محاسبات خواجه نظام الدین وزیر و استدراك او ، امیر طغاجار را بر گرفتند و به شیراز آوردند ، و نظام الدین وزیر را به مطالبت و مؤاخذت باز داشتند . طغاجار ، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف را بر مملکت مستولی گردانید . و شمس الدین يك فصل دیگر حکم کرد ، و به اتفاق در امور مملکت شروع نمودند ، و بولغان به راه با سقایی ملك همچنان مباشرت می نمودند . والسلام .



### ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام‌الدین

پسر محمد علی لربه اتفاق شیرازیان ببولغان و اخراج او از شیراز

حسام‌الدین بن محمد علی لربه، خاصه اتابکسی نایب دیوان اعلی بود، و طاشمنکو طرفی عظیم با اتابک ایش داشت. بولغان قصد ایشان در خاطر داشت، و می‌خواست که دستبرد نماید. ناگاه با لشکری تمام بد ساز و سلاح بسیار در شهر آمدند و خانه حسام‌الدین بن محمد علی لربه را محاصره گرفتند و به قصد آنکه او را هلاک کنند، صباحی که ترک یکسواره مهر از دروازه افق بیرون خرامید، بولغان با اتباع او از دروازه بیرون رفتند. چون دیدند که بولغان و اتباع و ایلیچیان از شهر بیرون رفتند، و در اندرون شهر معاندی نبود، در دروازه‌ها بر بستند. بولغان در آن معرض نتوانست اندیشید غیر آنکه به اتفاق قوام‌الدین بخاری و خواجه سیف‌الدین یوسف بد اردو روانه گردیدند. خزینه‌ها را برگرفتند و با جمله متعلقان و اتباع که داشت، بد طرف خراسان روانه شدند.

### ذکر تمکن نواب اتابک

ایش بنت سعد به حکومت و سلطنت خطه شیراز

بعد از آنکه بولغان و اتباع به اتفاق قوام‌الدین بخاری و سیف‌الدین یوسف بد واسطه خروج شیرازیان بد طریق هزیمت بد اردو رفتند، از حضرت اباقاخان حکم بد نام اتابک ایش بیاموردند. طاشمنکو با خزائن موفور متوجه بندر کیش گشت. اتابک ایش جناح همت همای آثار همایون فر را بر بیضه مالکیت آباء و اجداد خود بگسترید، اهالی شیراز بد قدم موکب منصور و اهتزاز آوازه منشور، رایت استبشار بر سپهر برین افراشتند، و محلات و اسواق را بدین معنی آرایش کردند



و آذین بستند. به مبارکی اتابك در کاخ سلطنت، کالشمس فی الضحی والبدر فی جنح الدجی، نزول فرمود، و حکم دیوان بر جلال الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی نامزد فرمود. و به حکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه نظام الدین وزیر را بر وزارت اختصاص داد، و امور مملکت فارس به نظم تدبیر او مسلم گردانید. خواجه نظام الدین وزیر در دها و کفایت و کاردانی نظیر خود نداشت، و از خالصات املاک اتابکان، بیض الله غرقهم در خور دیوانی که به افراد و افراد آن حکم یرلیغ رفته بود، مفروز نهاد. بدان موجب امور مملکت مستقیم بود، و رعایا مر فیه حال و آسوده.

### ذکر قضیه سید عماد الدین

#### ابو تراب و ابتداء حکومت او به استقلال و تاریخ مقتل او

سید عماد الدین ابو تراب بی اجابت عازم اردو گشت و در تضعیف آن حال مخالفتی میان سلطان احمد و شاهزاده ارغون واقع گشته بود، و دست سلطنت به ارغون اختصاص یافت. و ظهور این صورت به تاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بود، بعد از وفات اباخان به دو سال و شش ماه. (وفات اباخان سنه تسع و سبعین و ستمائه بود). سید عماد الدین به حضرت دستبوس ایلیخان استسعاد یافت. شاهزاده ارغون حسن تفرسی عظیم داشت. شمائل بزرگ زادگی و سیمای سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد، و شهامت و حسن طاعت او در خاطر ایلیخان جائی و موقعی پدید گردانید. از حکم یرلیغ حکومت فارس، بر و بحر بی مشارکت به وی تفویض رفت، و یرلیغ فرمود که اتابك عزم توجه به آن طرف مصمم گرداند، و منصب استیفاء

۱- در فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۳۲ و ص ۴۱: «پس مهد علیا اتابك آیش خواتون حکم دیوان اعلی را بر خداوندزاده جلال الدین ارقان بن ملک خان ابن محمد بن زیدون ابن زنگی ابن مودود سلطری مقرر فرمود و وزارت دیوان اعلی را به ملاحظه حقوق سابقه به خواجه نظام الدین ابوبکر تفویض کرد.» چنانچه ملاحظه می شود در ضبط ملخان اختلاف است.

به معهودی که به جانب خواجه سیف‌الدین یوسف مقرر فرموده بودند، به جانب<sup>۱</sup> سید عمادالدین هم، بدان قرار مسلم داشت، و خواجه سیف‌الدین یوسف دو سال بدین واسطه ملازمت اردو کرده بود. سید عمادالدین چون به حدود فارس رسید، استر فاع محاسبه آغازید. ابوبکر خواجه را که در شیراز به شجنگی موسوم بود گرفت در دوشاخه کشید. بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه در میدان نزول فرمود، و به زبان حال این بیت می‌گفت. بیت:

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ

یارب تو این مراد به زودی به ما رسان

چون ارتفاع<sup>۲</sup> دایره هلال شوال مانده ابروی ربات حجال، شکل مقوس بنمود، سید عمادالدین با کوکبه عظیم سوار و پیاده به بازار کلاه دوزان در گذار آمد. اتفاقاً اعدادی چند از مماليك اتابکی با یکدیگر برابر افتادند. سراج‌الدین فضلی بر سر اسبش باز ایستاد، و گریبان [او را] گرفته از اسب به زیر انداخت. جمله خدم و حشم هر یکی به گوشدای بدر رفتند. یکی از ایشان خنجر بر کشید، و سرش را از گوش به گوش باز برید، و تنه را در بازار بینداخت. و ذالک فی حدادی عشرين شوال سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه. بیت:

از آن کافتاب سخا بود چرخ  
جهانرا همین یک جوانمرد بود  
ز روی زمین ساریه برداشتش  
فلاک هم حسد برد و نگذاشتش

بعد از واقعه سید عمادالدین، مدت سه سال امساک باران بود در عیال جراد، که نمودار قهر ملک جبار است، بر کشتهها مساط کشت. در آن تاریخ چند هزار آدمی هلاک شدند، و اکثر عوام، جایحه را از اثر واقعه سید عمادالدین دانستند و هم در آن مدت به تاریخ شعبان سنه ثلاث و ثمانین و [۴۰ ب]

۱- مطالب بین [ ] از ص ۹۰ تا اینجا از متن چاپی افزوده شد. ۲- ص ۱۰۱ از نطام

[۴۰ الف] ستمائنه خواجه شمس الدین صاحب دیوان را از حکم ایلخانی شهید کردند .

### ذکر هجوم حسام قزوینی به تفحص خون

#### سید عمادالدین ابوتراب علیه الرحمه و تاریخ مقتل جلال الدین ارقان

چون خبر واقعه مقتل سید عمادالدین ابوتراب به اردو بردند، حضرت ایلخانی را از این قضیه وحشتی رسید، و عظیم ملول خاطر گشت. حسام قزوینی با لشکری جهت تحقیق آن قضیه به شیراز فرستادند، و حکم یرلیغ شد به اخراج اتابک، و استخراج متوجهات دیوانی. اتابک ابش متوجه طرف اردو گشت. حسام قزوینی، ملک جلال الدین را که هم از انشاء دولت سلفریان بود، و تا غایت از جهت اتابک ابش بر منصب سروری و مسند حکومت تکیه کرده، بگرفت و بعد از چندروز انتقام را به دو پاره کردند. مدت حکومت اتابک ابش بیست و دو سال بود. به تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائنه در جرانداپ<sup>۱</sup> وفات یافت

### ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر

#### و خواجه سیف الدین یوسف و حکومت شمس الدوله

بعد از آنکه اتابک ابش به طرف اردو رفت، و ملک جلال الدین ارقان را به تیغ انتقام برکشید، خواجه نظام الدین مدت سه سال دیگر در مسند حکومت نوبت دولت بگذرانید. خواجه سیف الدین یوسف به قاعده به منصب استیفا مباشر بود، تا چون نکوهش حکام شیراز در حضرت ایلخانی آغازیدند و ذکر بقایا و متوجهات مملکت فارس که [سبب]<sup>۲</sup> استبداد حکام شیراز مستخلص نمی گردد، مقرر فرمودند که شمس الدوله در خدمت جوشی به

۲- ح : «سبب» ندارد .

۱- چ : چرنداب همان چرنداب آذربایجان است .

تدارك تفصیراتی که رفته ، و تخلیص و تحصیل مال بقایا و معاتبه اصحاب دیوان به شیراز آید . بعد از نزول جوشی و شمس الدوله در خطه شیراز، جرم [۴۱ الف] بر حکام شیراز ملزم گردانید ، و ایشان را مقید ساخت . چند روز مقید بودند . آخر الامر به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه خواجه نظام الدین وزیر و خواجه سیف الدین یوسف و مجد الدین رومی و فخر الدین مبارکشاه هر چهار را به تیغ بر کشیدند . شمس الدوله بعد از واقعه حکام شیراز ، مدتی حکومت کرد ، و در شهر سنه تسعین و ستمائه به اردو آمد ، و به وقت وفات شهزاده ارغون ، و ذالك فی سادس ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه ، و ملازمت سده سلطنت مآب و سریر عظمت شاه کیخاتواخان کرد ، و یکسال دیگر به حکم او در شیراز مباشر حکومت گشت . دعوی می کرد که قلاده اسلام را متقلد است . اما شیرازیان او را ملک یهود می خواندند . توفی کیخاتواسنه ثلاث و تسعین و ستمائه . بعد از وفات ارغون به ثلاث سنین و اربعه اشهر و تلك مدة سلطنته .

### ذکر حکومت سید قطب الدین

#### انجو در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه

زمان سلطنت شهزاده ارغون ، نقطه دایره نبوت و دوحه شجره سیادت ، قطب الدین انجو که به شمایل شهزادگی و آزادگی از سادات جهان ممتاز بود ، به نظر رأفت ایلخانی اختصاص یافت . حاکم و صاحب ایالت مملکت فارس گشت ، و بی رجوع و مشورت نواب نامدار او در فارس هیچ امر کلی و جزوی متمشی نبودی . مدتی بدین نوع حکم کردند و به قتل و افناء او حکم فرمودند .

## ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی

به تاریخ سنه ست و ثمانین مجدالدین اسعد رومی در شیراز جمله الملك بود ، و دران مدت خیرات بسیار در شیراز از او صادر گشت . و همواره ایام را در نیکنامی و نیک کرداری صرف کردی ، و به هنروری و هنرپروری روزگار گذرانیدی . و لازال مضمون بیت حکمت آمیز طغرائی :

ذخیره المرء فی ایام دولته      ذکر جمیل و احسان یقدمه

بر روی صحیفه دولت طغرا زده بود . از جمله آثار خیرات او در شهر شیراز ، رباطی است بر در دروازه اصطخر ، به مجد رومی شهرت یافته ، و چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرده ، و بر گوشه رباط مناره ای عالی ساخته بود . در این چند مدت بیفتاد .

یکی دیگر در محلت سراجان مدرسه ای کرده ، و زمینی چند بر آنجا وقف ساخته . و به راه اصفهان رباطی معتبر ساخته ، به مجد رومی اشتهار دارد . و بر قنطره حوامه شیراز بد طرف جنوب فول فسا گذرگاه خلابی یافته ، معمور گردانید ، و قنطره شهر بار را با حال صلاح آورد . و بر شمال شیراز در قریه دینکان فولی ساخته ، و در راه بیضا هم بدان نوع فولی بنا کرده و در دارالملک تبریز ، گویند که مدرسه ای معتبر ساخته ، هم به مجد رومی اشتهار دارد .

و این زمان در جنوب حوامه شیراز در طرف برم دلق ، بستانی معمور معتبر هست به مجد رومی شهرت دارد . و این نیز هم از آثاری است که از فواضل صدقات او باقی است . در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه به دست جوشی شهید گشت . و مدفن او در مجد رومی است . رباطی که هم از بناء خیر اوست .

## ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین

ابراهیم بن محمد الطیبی و اولاد نامدار او غفر الله لهم و تجاوز عنهم

از ابتداء تاریخ سنه احدى و تسعين [و ستمائده] تا شهرور خمس و عشرين  
 و سبعمائده ملك فارس و محروسه شیراز در قبضه ایالت و حکومت ملك سعید  
 [۴۲ الف] شیخ جمال الدین مستعرب و اولاد نامدار او بود، اول عهد سلطنت غازان محمود،  
 و ذلك فی سنه اربع و تسعين و ستمائده، بعد از وفات بایدون میخاتو، احوال  
 ممالک تبدیل یافت. و در سنه خمس و تسعين، امور ممالک در تصرف  
 وزراء نامدار غازان مستمر ماند. ممالک شیخ جمال الدین عرب چون یکسال  
 گذشته بود از جاوس او، مزید استظهاری پذیرفت، و فسحت جبه و مرتبت  
 و منصب حکم و سلطنتش کمال تضاعف یافت. و در سنه اربع و سبعمائده، بعد  
 از وفات غازان محمود، و ذلك فی سنه ثلاث و سبعمائده، صاحب دیوان ممالک  
 شمس الدین محمد بن محمد الجویینی مدت سه سال دیگر او را در حکومت و  
 شهر یاری مستولی گردانید، و در تاریخ ربیع الاول سنه ست و سبعمائده وفات  
 یافت. و اولاد نامدار، ملك اعظم افضل شمس الدین محمد و مانات عادل عزالدین  
 عبدالعزیز قایم مقام گشتند. ملك عزالدین بد جاوس سلطان محمد العابدی مستظهر  
 بود. بعد از وفات پدرش مدتی ملازمت سده سلطنت پناه او کرد. الجویانی  
 حکومت فارس بدلیه رجوع بدوئی فرمود، و او را بر منصب بدوئی امین  
 داد، و در آن تاریخ که او ایالت ایالت شیخ جمال الدین بود، اسرصادی در آن  
 گشت، و مدت هفت سال در شیراز | بد | باسقا فی بنامند. بعد از آن اسراستقوا  
 را در عهد سلطنت سلطان محمد بد شیراز فرستادند. مدتی در شیراز حکم  
 کرد. ملك عزالدین در اردو وقعتی و مرتبتی عظیم داشت، و بعد از آن



[۴۲ ب] سعی کرد. آشتو از شیراز بازگردید. ملک عزالدین مستقل و مستبد گشت، و به حکم یرایغ در حکومت ممالک فارس بروبحر، بی مشارکت غیر، شروع نمود. آشتو به خصمی برخاست، و به گرفتن و رفع ملک عزالدین حکم حاصل کرد، و با چند سوار معدود متوجه شیراز شد. خواست که بی گمان بر سر ملک آید. در تاریخ دهم ماه ذی قعدة سنه ۵۸۳ و عشر و سبعمائه و لوله ای عظیم و آشوبی تمام در شیراز افتاد. و صورت قضیه به ظهور نمی پیوست. توزع اندیشه های حکام و صواحب در آن روز خلق را مشوش و متفرق داشت. روز دیگر بامداد که ترك يك سواره مشرق از کناره چرخ روی نمود، از يك طرف امیر آشتو به در دروازه شیراز رسیدن، و از يك طرف ملک عزالدین گریختن، یکی بود. آشتو چون تحقیق کرد که ملک عزالدین گریخته، جرم و بهانه بر جمعی از حکام شیراز نهاد، و بی راهی [ای] چند از او به ظهور آمد. اما روی توقف ندید. هم در روز از دنباله ملک عزالدین براند، و علی کل حال، بر ملک فرصت نیافت. ملک عزالدین نوبتی دیگر به عظمت و جلالتی هر چه تمامتر با شیراز مراجعت کرد. برقرار بر دست ملک و حکومت تکیه زد. و این قضایا جمله در زمان سلطنت ابوسعید بود. و کان وفاة سلطان محمد سنه ۵۸۳ و سبعمائه، و ذلك ابتداء جلوس سلطان ابوسعید.

در تاریخ سنه ۵۸۳ و عشرین و سبعمائه میان ملک عزالدین عبدالعزیز و میان امیر مظفرالدین سلغرشاه ترکمان، محاربتی عظیم افتاد، و آخر الامر سلغرشاه طریق فرار اختیار کرد. و در سنه ۵۸۴ و عشره آخر ایام سلطنت الجایتو، خواجه عزالدین قوهدی جهت اصلاح احوال مملکت و تعدیل قانون ملک به شیراز آمد. و ملک عزالدین به تاریخ آخر ذی قعدة سنه ۵۸۳ و عشرین و سبعمائه در محروسه تبریز به سعایت دمشق خواجه بن چوبان به قتل آمد. و او را به شیراز آوردند، و در جوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم

[۴۳ الف]



در اندرون قبه‌ای که بر سر او ساخته‌اند، هم در نفس شیراز دفن کردند. بعد از [آن که] ایام دولت آن خاندان منقضی گشت، ملک شمس‌الدین محمد بعد از برادر مدتی سعی نمود در اردو و مفید نشد. و هم در آنجا وفات [یافت]. و برادران دیگر: ملک سراج‌الدین و ملک فخرالدین و ملک جلال‌الدین و ملک قوام‌الدین و ملک بدزالدین و ملک رکن‌الدین هر یکی به استقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند، تا به طرف معبر و بصره و قیس و هرموز و دیراب. مملکت فارس خود در تصرف ملک عزالدین و ملک شمس‌الدین بود. آخر الامر روزگار داده مستعار را استرداد کرد.

وَذَلِكَ بَيْنَ سَيْمِ الزَّمَانِ الْمُحْتَالَ وَعَادَاتِ الدَّهْرِ الْمُتَعَالِ وَعَقِيبِ كُلِّ نَزُولٍ اِرْتِحَالٍ!

شعر:

قَامِلٌ إِلَى مَنْ مَاتَ قَبْلَكَ وَاعْتَبِرْ  
فَلَمْ يَبْقَ مَمْلُوكٌ وَلَمْ يَبْقَ مَالِكٌ

طبقه پنجم

در ذکر سلطنت ملک اعظم سعید شرف‌الدوله و الدین  
محمود شاه، و شرح حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان محمد الجایتوین از غون بد تاریخ سنه ثلاث و سبعمائه ملک اعظم شهید شرف‌الدین محمود شاه بن محمد بن فضل‌الله که بد فضل ارومه طیبیه به نسب مبارک عبدالله انصاری علیه الرحمة انتما داشت. و به کمال ابهت و معالی همت از ماوک بنی‌عباس قصب‌السبق ربوده و بد بویه جهانانی آل‌بویه را در خوی اخیلت انداخته، در ممالک فارس متصرف و مستواسی گشت، و دیگران به مراد و رای او خوش می‌نمودند. و در تاریخ سنه خمس و عشرين و سبعمائه در مجموع ولایات فارس و خطه شیراز به استقلال نافذ الحکم گردید. و بلاوکات متحد گشت. انجو و دله هر دو یکی شد، و

[۲۳ب]

کار مملکت بر نهج مستقیم قرار گرفت . دست ظلمه از ترك و تاجيك ، از دور و نزديك از این دیار بر بست ؛ و پای سران و سروران از رکضت در میدان حکومت فارس فرو شکست . ملك اعظم جلال الدين مسعود شاه و ملك اعظم غياث الدين كينخرو و امير زاده اعظم شمس الدين امير محمد ، هر یکی در مملکت بی نظیر ، و در سلطنت ، جهانداری جهانگیر<sup>۱</sup> بودند . ملك جلال الدين مسعود شاه به تاریخ سنه ست و عشرين و سبعمائه در محروسه شیراز به استقلال صاحب فرمان گشت ، و در تاریخ سنه ثلاثين ، ملك سعيد غياث الدين كينخرو در قضایاء ملك شروع فرمود ، و مدتی امور سلطنت در قبضه ایالت و حکومت<sup>۲</sup> او بود . ملك اعظم سعيد شرف الدين محمود شاه در تاریخ منتصف رجب سنه ست و ثلاثين [و سبعمائه] در نوبت سلطنت اربعه خان شهید کردند ، و تابوت او در شهر سنه سبع و ثلاثين [و سبعمائه] به شیراز آوردند . جمله خاق شیراز ، خاص و عام ، وضع و شریف ، جامه سوک به اختیار خود در پوشیدند ، و به پیش تابوت او باز آمدند . هیبتی و [مصیبتی] در شهر شیراز دست داد که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود .

از آن کا آفتاب فلک بود چرخ ز روی زمین سایه برداشتش  
جهان را همان يك جوانمرد بود . . . حسد بر دگر دون و نگذاشتش

ذکر طایفه‌ای از اعیان و اساطین مملکت  
که در ایام دولت ملك سعيد شرف الدولة والدين امير محمود شاه  
هر يك به نوعی متصدی حکومت شیراز گشتند

[۴۴ الف]

به تاریخ سنه اربع عشرة و سبعمائه صاحب عدل خواجه عزالدین قوه‌دی  
به جهت تنسیق امور مملکت و تعدیل قانون ملك فارس به شیراز آمد . و  
در آن وقت حل و عقد ممالک به استقلال در نظر نواب او بود .

۱- ح: جهانداری و جهانگیر ۲- این قسمت به مقدار دو صفحه در نسخه چاپی ، مقدم و مؤخر شده است . از اینجا تا نشان نداده بود در صفحه ۹۴ سطر ۳ تا ۹ آمده است ، نه دنباله ص ۷۶ سطر ۱۵

یکی دیگر ، ملك اعظم شيخ بهلول ، از برای ضبط امور ممالک به شیراز فرستادند . و او مردی زیرک کاردان بود . مدتی قاندیری کرده ، و در زی طوائف صوفیه بوده ، و به تدریج تجارب روزگار حاصل کرده بود . مدتی که در شیراز بود ، تدبیر و ترتیب ممالک به نفس خود می فرمود ، و اوضاع پسندیده در شیراز از کمال شهامت و حسن تدبیر او بدظهور پیوست . و بر سر روضه شیخ کبیر قطب الاولیا و المحققین ابو عبد الله بن خنیف از خالص مال خود قبدای عالی بنا فرمود . و این زمان از آثار مرضیه او در شیراز ، آن قبه مانده .

دیگر در تاریخ سنه تسع عشره که امور ممالک فارس بد لایه مدفون بد رأی جهان آرای خداوند زاده کرد و جین بنت اتابک ابش بنت سعد بود . نوین اعظم امیر طغای که هم سر بستر او بود ، بدراه باسقاقی و نظم شتات ملک در شهر سنه عشرین بد شیراز آمد . و از آثار معدلت او چند عمارت پسندیده بدظهور پیوست . از جمله بیرون دروازه بیضا نزدیک شهر ، بستانی ساخته ، مقدار دو بیست فیماں . و این زمان بد باغ طغایی اشتهار دارد . و بعد از مراجعت بد آورد هم در آن نزدیکی وفات یافت . و او را نقل کردند بد شیراز . و بد مدرسه خداوند زاده کرد و جین مدفون ساختند .

یکی دیگر حاجی طغی پسر امیروستی ، در شیراز بد رسم بستاقی مدتی حکم کرد . و بعد ازو سلطان خاتون خواهر زاده کرد و جین ، شهسوار قره محمد در شیراز متصدی حکومت گشتند . لای امور ممالک بد شیراز او منوط گردانیدند .

ذکر آمدن مسافر بیک به طرف شیراز بد حکم ابوسعید سلطان

(۳۲۲)

در سنه خمس و ثمانین و سبعه مائه آخر عهد سلطان ابوسعید ، مسافر بیک

از حکم یرلیغ بہ راہ حکومت بہ شیراز آمد ، و در امور مملکت فارس شروع در پیوست . و در آن وقت متصدی امور مملکت نواب ملک اعظم سعید امیر غیاث الدین کیخسرو علیہ الرحمہ بودند . و آن چنان در ملک استقرار و استمرار یافته بودند ، کہ نواب مسافر بیک را مدخل و مجال نبود . مدتی کہ در شیراز بود ، اصلاً امور ملک براو متمشی نمی گشت . و در تاریخ ربیع الآخر سنہ خمس و ثلاثین ، چون خبر وفات سلطان ابوسعید در شیراز منتشر گشت ، و ہنی عظیم در امور مسافر بیک بہ ظہور رسید . امیر غیاث الدین کیخسرو او را بگرفت و چند روز باز داشت ، و بہ صد حیلہ او را تخلص فرمود و بہ طرف اردو مراجعت کرد .

### ذکر مخالفت میان امیر جلال الدین

#### مسعود شاہ و امیر غیاث الدین کیخسرو و مقتل فخر الدین پیرک

بعد از آنکہ امیر جلال الدین مسعود شاہ مدتی بہ راہ وزارت ، منصب حکومت جمیع ممالک بدو مفوض گشت ، مدتی بدان قیام نمود ، چون تغییر و تبدیل در اردو متعاقب گشت ، و قضاہاء موسی خان بطنو و علی بادشاہ بارید شد ، مراجعت فرمود ، و با شیراز کہ محل سلطنت پدر نامدار او بود ، باز گشت . نواب نامدار او خواستند کہ در حل و عقد ملک شروع نمایند ، و امیر غیاث الدین کیخسرو امتناع می نمود . صباح یوم السبت منتصف شعبان سنہ ثمان و ثلاثین و سبعمائہ ، امیر غیاث الدین کیخسرو حکم فرمود ، و بہ مفاصلہ فخر الدین پیرک ، کہ وزیر خاص امیر جلال الدین مسعود شاہ بود ، بہ قتل آوردند . میان برادران بدین واسطہ مجاہرت قایم گشت . آخر الامر امیر غیاث الدین کیخسرو را مقبوض کردند ، و امور ملک بہ رأی نواب امیر مسعود شاہ استقرار و استمرار یافت . و در تاریخ رجب سنہ تسع و ثلاثین و سبعمائہ [۴۵ الف]

امیر غیاث الدین کیخسرو وفات یافت و حکم سلطنت به جانب نواب امیر مسعود شاه  
مخصص گشت .

### ذکر هجوم امیرزاده

#### پیر حسین به اتفاق امیر محمد بن محمود شاه در اعمال شیراز

امیر جلال الدین مسعود شاه در سنه ثمان و ثلاثین بنا بر توهمی که در خاطر  
داشت ، امیر محمد برادر رابه قلعه اسفید محبوس گردانید . بعد از مدتی از قلعه  
بگریخت . چون لشکر پیر حسین متوجه شیراز می گشتند ، با ایشان پیوست ،  
و به تاریخ ثامن عشرین شعبان سنه اربعین و سبعمائه بداعمال شیراز رسیدند ،  
امیر مسعود شاه با لشکری مرتب و غلبه تمام استقبال فرمود ، و در سر وستان  
هر دو لشکر بهم رسیدند ، و حرب میان ایشان قائم گشت . لشکر امیر مسعود شاه  
هزیمت کرد و باز به شیراز آمد ، و در شیراز جای مقام ندید ، و به طرف  
لرستان بیرون رفت . پیر حسین بعد از هفته ای به شیراز آمد ، و مدت بیست  
ونه روز در شیراز حکم کرد ، به تاریخ ثامن عشرین رمضان سنه اربعین و  
سبعمائه ، بهانه ای بر امیر محمد نهاد ، و در حال او را به قتل آوردند .  
شیرازیان غلبه کردند و بر پیر حسین بدر آمدند ، و دست تاراج بر آوردند .  
لشکر پیر حسین جمله هزیمت گرفتند و خزائن و دفائن ، که از اطراف جمع  
کرده بودند ، مجموع با شیرازیان گذاشتند . پیر حسین به هزار حیا به  
سواری چند معدود از شهر شیراز بگریخت . بعد از مدتی امیر جلال الدین  
مسعود شاه با سر مملکت آمد . پیر حسین لشکری آراسته با هم آورد ، و سال  
دیگر به عزم استخلاص شیراز و انتقام نمودن از شیرازیان ، به شیراز آمد .  
امیر مسعود شاه دیگر بار کناره گرفت و به طرف لرستان بیرون رفت . شیرازیان  
امتناع نمودند . چهره تعصب بر افروختند و رایت محاربت بر افراختند . [ ۴۵ ب ]

درهای دروازه جمله در بستند ، و به طریق جنك و مظاهرت روی نهادند . مدت پنجاه روز میان لشکر پیرحسین و شیرازیان محاربات متواتر و مقاتلات متعاقبه واقع شد ، که در احوال شیراز قطعاً وهنی پدید نیامد ، صورت عجزی به ظهور نیوست ، و همچنان در طریق معاندت اصرار می نمودند . بعد از وضوح فزوح و ظهور مظاهرت از طرفین ، طریق صالح اختیار افتاد . به روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الآخر بیرون دروازه شیراز نزول فرمودند . مدت پنجاه روز توقف نمود . روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخر اتفاق صالح افتاد . مولانا اعظم شمس الدین صابین قاضی و صاحب سعید ظهیر الدین ابراهیم در امور ممالکت شروع نمودند . بیت :

چهار شنبه بیست و ششم ز ماه ربیع

به هفصد و چهار و یک بدعز و حشمت و ناز

رسید مـو کب نوئین عصر پیرحسین

به انتقام دگر بار بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ، ملاحمت به مصالحت بدل شد ، و محاربت

به مصالحت انجامید . بیت :

همه دشوار چرخ آسان شد . کار گیتی همه بسامان<sup>۱</sup> شد

مدت یکسال و هشت ماه امور سلطنت در شیراز به رأی بررای و مراد

نواب پیرحسین استمرار یافت ، که همت و نهمت ایشان جز در آرایش و

نمایش علم عمامه و طراز جامه و ساز مثقل و مرکب مجلل مصروف نبود .

می پنداشت که اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل و انقطاع دور

است ؛ یا صبح اقبال را شب هنگام زوال در پیش نیست . تا در آخر ذیحجه

سنه اثنین و اربعین و سبعمایه ، منہیان اعلام نمودند ، که ملک اشرف در خطه

اصفهان نزول فرمود . چون آوازه هجوم لشکر ملك اشرف مسامع اشرف پیر  
حسین را پر طنین گردانید ، گفت : **الطلبُ ردُّ و العارِيقُ سدُّ** . بیت :

[۴۶ الف]

من رستم کمان کشم اندر کمین دهر

خوش باد خواب غفلت افراسیاب شان

سواد لشکر شب یلدا نمایش جز بد شعاع ید بیضاء ظلمت زدای من انہزام نپذیرد ؛  
و چین و گره این حادثہ جز [بد] ابروی و جبین کشادہ من گشودہ نشود .  
حاصل الامر آن دعویہا جمائد بر باد آمد . در اوایل محرم سنہ ثلاث و اربعین  
و سبعمائہ بہ قدر بیست ہزار سوار لشکری چون کوه آتش زیانہ پیش جمع  
کرد ، و بد پیش لشکر ملك اشرف باز شد . چون بدو منزلی اصفہان رسید ،  
نواب نامدار و امراء تیغ گزار بد توسط پیش آمدند . شب ہاشمہ سابع ہ  
صفر سنہ ثلاث و اربعین چون طلایہ شہ در انہزام رومی روز روی آورد ،  
پیر حسین با جمعی معاشران بساط نشاط گستردہ ، جمعی نزدیکان دور اندیش  
و طایفدای از [باغیان] بی عہد و لیش بد شتر دانی از بیم جنگ شرم  
جنگ شمشیر پشت بر پیر حسین کردند ، و رومی بد لشکر گدہ ملك اشرف  
[بن تنور تاش بن جوبان] آوردند . آوازه غدر در میان لشکر اشرف بر رفت  
پیر حسین مخوف شد ، و طریق انہزام پیش گرفت . خردہ گمروی بہتہ بد  
سپہر گردان ، پیر حسین جوبان را بد غرامت بدہنی ماچان نکلت و نداشت .

خانہ داران ز خوف خانہ بران

خانہ خہ بشہ بدہ داران

طوق زنجیر و سادات

میر عاجز چو شیر بی دندان

ہم سلاح سپہر بر آید

ہم تھی گشت کسج آکنده



## طبقه ششم

در ذکر امیر جمال الدین ابواسحق بن

محمود شاه و صورت غدر و چگونگی آن و شرح قضایایی چند

که در عهد دولت او ظهور یافته

هر چند این ضعیف در ذکر ایام دولت او کتاب تاریخ نامه در دو مجلد  
 [۴۶ب] تألیف کرده ام و اکثر فتوحاتی که در دور دولت او دست داده ، به استقصا در  
 آنجا ذکر رفته ، در این کتاب که به شیراز نامه موسوم و مسمی گشته ،  
 لازم بود شطری از احوال امور مملکت آن حضرت نمودن ، و شرح حالاتی  
 چند که در مبادی سلطنت روی نموده ، بر سبیل اختصار .

## ذکر توجه

ملك اشرف به اتفاق آن حضرت به طرف شیراز

بعد از هزیمت پیر حسین ، غره ماه ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین ،  
 ملك اشرف را شرفات شرف به اوج کیوان رسیده ، به معاضدت و استظهار  
 لشکر جرارد دولت یار جمال الدوله والبدین ابواسحق خلد ملکه ، مرحله به مرحله  
 و منزل به منزل در تنعم و عشرت و ناز روی به محروسه شیراز داشتند غافل از  
 شعبده چرخ لعبت باز که چه بازیها خواست نمودن . جمعی از ارکان دولت  
 و وزراء مملکت به طریق الحیل و تضریب ، مزاج ملك اشرف در معاهده ای که  
 با خدمت ملك جمال الدین شیخ ابواسحق کرده بود ، متغیر گردانیدند ، و  
 بر شکستن عهد ، عزم درست کردند . مرکب غدر را تنگ ، تنگ در کشید ؛  
 تا شبی از شبها فرصتی یافتند ، و روی عزم به هزم لشکر خلد ملکه آوردند ،

و در کسوت غدربه مغافصه صورت تاراج و غارتی در میان لشکر امیر شیخ ابواسحق بنیاد کردند. هم در آن شب، طارف و تلید و حواشی و مواشی، از آنچه آرایش کوکبه سلطنت بود، جمله در معرض تلف آوردند، و بر یردگاه خلد ملکه جمعی موکلان بی راه نصب کردند، و بعد از چند روز معدود، به در محروسه شیراز رسیدند. روز شنبه آخر ربیع الآخر، صدای کوس ملك اشرف گوش گران کوه را سبک گردانید. به عظمتی و کوکبای هر چه تمامتر در صحراء جعفر آباد، سراسر خیل و حشم گرفت. والله اعلم.

### ذکر تاراج کردن

#### شیرازیان یردگاه ۱ ملك اشرف و هزیمت او از شیراز

شب هنگام که طناب دوداندود شام را به اوتاد چرخ ازرق فام بستند. | ۴۷ الف |

شبی کان شب سیه تر بود از قار  
شبی تیره چو روز دوری در  
جهان تاریک تر از موی زنگی  
چو چشم مور بر عاشق زنگی

جمعی شیرازیان پیاده چون مصیبت زدگان کار افتاده، همچون شفق دامن به خون آلوده، و صبح آسا جیب و آستین پاره کرده، جان بر کف حیات در معرض تلف، از پیش قرض کرده و عده به تالان ملك اشرف داده:

بِحَرِصٍ أَحْرٍ مِنَ النَّارِ وَقَلْبٍ أَقْسَى مِنَ الْحَجَرِ

هر شیرازی بچه، یلی تیغ هندی بر دست، غوغاه مغالی در سر، جسم ضعیف سیند بطلاق با ترکسان قفجاق، شرطاق بنیاد نهادند. بد دکان چند دوستایی ترکان یغمایی را یغمایی دادند. گروهی به خیال خزینده، سیند، که خزینده دقینه جان است، هدف ناول فتنه ساختند، برات میکانیل نبره متد، با جبرئیل بد خصومت در افتاده، همچون طایل طلا بد بر او واح بحر و واح

می کشید ، و به حمله حمل صولت ، تیر زحل را دفع می کردند . دریای فتنه در شیراز باز به جوش آمد . شب چون نامه عاصیان سیاه ، و همچون زلف معشوقان دراز ؛

فَقِصَارُهُنَّ مَعَ الْهَمُومِ طَوِيلَتُهُ      وَطَوِيلُهُنَّ مَعَ الشَّرُورِ قِصَارُ

لشکر خسته از راه رسیده ، نه روی گریز و نه دستاویز ستیز . قطعه:

نادمیده صبح - ولتشان      به شبانگه رسیده دولتشان

زود مدت چو دولت ژاله      تنگ دولت چو دولت لاله

همچنان با هزار محنت و بیم      دهلی می زدند زیر گلیم

جمله بروج سیر یکی کرد ، یکی درازبال و جیوب شمال و جنوب جبال و كهوف به هیأت پروین جمع آمدند . ملك اشرف شب همه شب چون شب مارگزیدگان و صبح ماتم رسیدگان ، خاك آن دشت و صحرا به غربال تضرع می بیخت ، و این آیت ورد خود ساخته : لَيْسَ اَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ . الشاکرین<sup>۱</sup> .

[۴۷ب]

روز دگر بامداد ، ملك اشرف از شرفات قصر نظر کرد ، بیاض صحراء [جعفر آباد]<sup>۲</sup> . دید از سواد سپاه شیراز ، سیاه ، همچون لشکر مور بر - تخته گاه سلیمان گرد آمده . ترکان نیک به تنگ آمدند . رأی نواب [و] وزراء مملکت بر آن قرار گرفت که جمعی سواران در میدان باشین از یان به مبارزت در آویزند ، و گروهی<sup>۳</sup> نازکان از آن میان بدرگریزند ، و دفینه و خزینه و مراکب [و] مواشی و حواشی از پیش روانه سازند ، و به تدریج رد و حملی می نمایند ، تا به شب هنگام طریق فرار اختیار کردند .

۳ - ح : + و گروهی

۲ - ح : ندارد

۱ - آیه ۲۲ ، سوره یونس

## ذکر هزیمت ملک اشرف از خطه شیراز

شب هنگام که کیخسرو روز بر شرفات قصر فلک از هیبت آهنگ لشکر  
زننگ در هزیمت روی به شهرستان مغرب نهادند، سواد لشکر ملک اشرف در  
طریق هزیمت بد بیضا نمودند، و به سوداء بیضا به طریق سرعت سمند باد  
پای برانگیختند.

همه را<sup>۱</sup> در بهانه راه گریز تیغها کند گشت و تکها تیز  
جمله لشکر زجان خود بستوه همه آواره گشته کوه بدکوه  
لشکری را ز ترس خنجر تیز تا بدجیچون رسید گرد گریز

## ذکر مراجعت امیر جلال الدین

مسعود شاه بعد از هزیمت ملک اشرف از محروسه شیراز

بعد از هزیمت لشکر ملک اشرف، کار ممالک از بی سرری، سرسری  
شد، و از فتنه عام جوش دریای فتنه به جوش آمد. بیت:

مثل زنند که صد ساله ظام و جور هان

بد از دو روزه شر عام و فتنه غوغاست

شب دیجور هجرت را صبح صادق اقبال بدهید! و خزان فتنه و نمود  
را نوبهار عدل و نصفت برسید. امیر جلال الدین مسعود شاه از طرف ارستان  
باز به طرف شیراز آمد.

سپاس و شکر خدا را که میر فرخ رخ

خدیو ممالک آرا، شد فقیر نواز

بد نختگاه سلیمان رسید دیگر باد

### ذکر قدوم یاغی بستی بن جو بان به خطه شیراز

در آن تاریخ که امیر جلال الدین مسعود شاه، بنا بر مصلحت ملک در نواحی لرستان اقامت فرمود، یاغی بستی با لشکری معدود مستشعر بود. چون کیفیت احوال<sup>۱</sup> شیراز معلوم کرد، بذحضرت جلال الدین مسعود شاه التجا فرمود، و میان ایشان طریقه اتحاد و موافقتی هر چه تمامتر اتفاق افتاد. و چون عزیمت شهر شیراز مصمم فرمود، او را مصحوب خود گردانید. به وقت نزول برای مراکز خیام حشمت یاغی بستی، صحراء جعفر آباد و قصری که در آن جایگاه بنا فرمود، معین گشت. مدتی هم بدین نوع آثار خلوص و مصادقت از ضمیر هر يك به ظهور می ییوست، تا بعد از مدتی بدتضریب جمعی مفسدان، مزاج یاغی بستی از حال صداقت و صلوحیت متغیر شد. طغیان نخوت بر مزاج او استیلا یافت. اندیشه مجال و سوداء باطل و خیال سلطنت و استقلال در دماغش بیضه نهاد. نقض ذمت را دامن برزد، و اخفار عهد در خاطر گرفت.

### تاریخ مقتل امیر جلال الدین

#### مسعود شاه و صورت غدر یاغی بستی و اعوان ظلمه او

روز نوزدهم ماه شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست و سپر زرین پیش روی، بر روی جبال<sup>۲</sup> و قفار برهان ذی الفقار می نمود؛ ملک اعظم سعید جلال الدین مسعود شاه از حمام بیرون آمده و در میان کوکبه عظمت آثار، بیت؛ می رفت<sup>۳</sup> هزار گونه باد اندر سر سوداء هزار کیقباد اندر سر در میدان آمال فراخ مجال جولان کنان از این طرف یاغی بستی کمین

۱ - ح : احوالی ۲ - ح : جبار ۳ - در مرزبان نامه ص ۴۰ مصراع اول چنین

آمده : بنشست و هزار گونه باد اندر سر.

کین گشاده ، با جمعی اعوان کینه اندوز گردن تسلط افراخته ، چهره غضب بر افروخته ، همین که مجال فرصت و توان امکان یافتند ، بی توانی بر سر امیر مسعود شاه تاختند . امیر از سگالیدن دشمن و غدر بی گمان بود ، از آن مضیق و مهلاکه مجال گریز ندید . ناچار گردن تسلیم به حکم تقدیر بنهاد [ب ۴۸] هر بی رحمی برو زخمی زدند ، و هر نامردی با او نبردی می کردند . آخر الامر ، غره بیضاء او که بیضه غراء صبح سعادت بود ، به چشمه خضراء تیغ بی دریغ بگذرانیدند .

آفتاب حشمت را کلاه اقبال از مفارق دولت در افتاد . آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت . صبح چون ماتم رسیدگان پیراهن چاک کرد . نهان داشتگان بر خاک تیره نشستند ، گوشه ناله و شیون در پیوستند . فریاد و فغان از سکان خیمه کجلی رنگ آسمان نشان برخاست ؛

میری که از لطافت شخص عزیز او

گوئی که آفرید خدای از روان پاک

ناگاه رفت و از غم او در مصیبتش

قومی به جای جامه همه جان کنند چاک

### ذکر ایالت و ایام سلطنت

ملك اعظم جمال الدنيا والدين شيخ ابو اسحق بن محمود شاه

روز نوزدهم شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائده که روزگار کین گذار

به دستی جراحی کرد ، و به دستی مرهم نهاد ، به حکم نص قاطع<sup>۱</sup> :

«تَوَتَّى الْمَلِكُ مِنْ كَشَاءٍ وَتَنَزَعَ الْمَلِكُ بِمَنْ كَشَاءٍ»<sup>۲</sup> از عظمت آثار «والله توتی

۱ - ع - ۱ - به حکم نص قاطع ، + طفراتشان ، «قل اللهم مالك الملك» ۲ - سوره

ال عمران، آیه ۲۵

ملکه من تشاء «رایت حکومت و ایالت و رقمه و امر اقبال ملک اعظم، خسرو اکاسره زمان، شاه کامکار کامران، جمال الدنیا والدین، برافراختند<sup>۱</sup> قله و زمام حل و عقد مناجح اصل ممالکت در کف کفایت او نهادند. گردن تفوق بر- افراخت و چهره بیرق برافروخت، و کین گزاری دشمنان کمر بست، و تیغ انتقام بردست گرفت و روی به دشمن نهاد، تا به هنگام آنکه رخسار آفتاب برسان چهره مصیبت زدگان، خیزران رنگ کردید، هنگامه نبرد گرم بود، و کار پیکار و ملاحمت برقرار. از بس خون دلیران عرصه زمین لاله گون نمود، بیت:

[۴۹ الف]

ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک  
روز دیگر هم بر آن منوال کوس سنجری بنواختند، و رایات سلطنت  
پناه ابواسحق برافراختند.

### ذکر مقارعت و مقاتلت میان شیرازیان

در خطه شیراز چندی طریق حق اختیار داشتند، و گروهی در باطل  
خویشتن را بر حق می پنداشتند

روز بیستم ماه شعبان، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند.  
شیرازیان دو فرقت گشته، جمعیتی از اعیان و اهالی و چندی عوام شیراز با  
یاشیبستی متفق شدند و طریق باطل اختیار کردند و بدان معنی اصرار نمودند؛  
و فوجی از اعظم و اکابر ملک و اکثر عامه شیراز طرف حق گرفتند، و در

۱- ج: منشور و شهریاری به نام سلطان جهان، اسکندر زمان و دارای دوران، وارث ملک  
سلیمان پناه اهل ایمان.

شاه دشمن کش کردنکش عالم فرسای مالک ملک سلیمان ملک جم فرمان  
جمال الدولة والدین امیر شیخ ابواسحق خلدالله ملکه و ایام دولته موشح و موشی گردانیدند،  
سایه چتر معدلت کستر را بر جهانیان بکسترانید، ذیل دیباچه معدلت کسترش فهرست روزنامه کیخسروان  
جهان کشت. ۲- ج: از «رایت حکومت...» ندارد



مقام حقگزاری قدم نمودند. مدت بیست روز یکماه بدین نوع در اندرون شهر هر دو لشکر با یکدیگر مبارزت و ملاحمت اقدام می نمودند. فریاد از نهاد خلق بر خاست. جمهور ضعفه و عجزه دست به دعا: «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَنَا بِقُوَّةٍ لَنَا» برداشتند. روز دهم ماه شوال، طایفهای جنگ آزمای و جمعی پیادگان زمین فرسای، طریق حرب و ملاحمت به قاعده هر روز در پیوستند، و گروهی سوار و پیاده به طریق غیر معهود روی کردند، و محلات به محلات در حکم تسخیر می آوردند. آخر الامر یک نیمه شهر که هواخواه یاغی بستی بودند، مسخر و زبون شدند. هم در آن روز، دودمان شریعت را چشم زخمی برسید. مستی عوام رنود و اوغاد، دست تعدی و تاراج بر آوردند. سد اسکندر شرع مصطفوی را از یاجوج و ماجوج فتنه، رخنه ای پدید آمد. یاغی بستی طریق فرار اختیار کرد، و با گروهی معدود از آن میان بدر گریخت.

### ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به طریق سروستان

[ ۴۹ ب ]

یاغی بستی به هزار حیات از آن میان بدر رفت، و در نواحی فسا لشکری جرار از هر کران و کنار باهم آورد، و چون رأیت سلطنت پناه خاندان ملکه، از راه خرامه کربال توجه فرموده بود، یاغی بستی از راه کرم بد صوب سروستان روی نهاد، به عزم آنکه با لشکری که ترتیب کرده بود، در هزیمت حضرت، خالد ملکه [به خطه شیراز] منحدر گردد. همین که از تنگ سر بر کرد، جهان فراخ بر او تنگ آمد. مولد عالی شاه اسلام بر روی را دید، در اکناف و اطراف سروستان منتشر گشته، چون که سوار اشکری بدان عظمت و شوکت یافت، فساد رای و شر مغیبه حرکت خود معاینه کرد. به وقت مجال، مجال مراجعت مستحیل دید، دل بر چنگ شیر و چنگ شمشیر بنهاد. همچون

مرغ در دام ناگمان خود را اسیر یافت . بیت :  
بیچاره دلت چو مرغ وحشی      همواره ز چرخ دام روزیست

### ذکر محاربت ملك اعظم

جمال الدولة والدين با خسرو اعظم یاغی بستی در سروستان

چون داس حصاد مزرعه امانی ، که عبارت از آن هلال عید فطر بود ،  
[بر] سبزه زار سپهر مینا رنگ [پیدا آمد] ،  
قَدْ اِنقَضِيَ دَوْلَتُهُ الصِّيَامِ وَقَدْ      بَشَّرَ سَقَمُ الْهَيْلَالِ بِالْعَيْدِ

امیر زاده علی بن محمود شاه ، آن علی شوکت شیر دل ، از بند قلعه سفید  
همچون لعل سرخ روی و گران مایه بدر آمده بود ، با لشکری آراسته  
متوجه شده ، از دو طرف سوار و پیاده چون ستاره در سواد شام و ستاره روز  
غمام به حرکت آمدند . آسیاب اسباب طعن و ضرب دیگر بار گردان شد .  
آتش حرب بالا گرفت . زبان تیغ از نیام بدر افتاد ،

[۵۰ الف] به يك ره تیر بگشادند بر هم      به يك ساعت در افتادند در هم

جهان پنهان شد از گرد سواران      هوا تاريك گشت از تیر باران

آخر الامر به حکم نص : «وَمَارَعَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى»<sup>۲</sup> تیر  
اندازان شست تقدیر<sup>۳</sup> از جعبه قضا<sup>۴</sup> : «لَيَقْضِي اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»<sup>۵</sup> تیر  
تغییر : «لَيَهْلِكَنَّ مِنْ هَلِكٍ عَن بَيْنَتِهِ وَيَحْيِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ»<sup>۵</sup> پر تاب دادند .

نیزه گزاران چرخ چنبری از قراب قدرت تیغ نکبت بر جان دشمنان راست  
کردند . حقیقت مضمون آیت : «الَّذِي يَكْفِيكُمْ اَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفِ مِّنَ  
الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»<sup>۶</sup> به ظهور پیوست . صورت فجوی : «وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا  
بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ»<sup>۷</sup> حسب حال

۱ - ح : ندارد      ۲ - سورة انفال ، آیه ۱۷      ۳ - ح : بقدر      ۴ - ح : ندارد  
۵ - سورة انفال ، آیه ۴۲      ۶ - سورة آل عمران ، آیه ۱۲۵      ۷ - سورة آل عمران ، آیه ۱۲۶

سلطنت پناه خلد سلطانه گشت . اشارت بشارت : « فَهَيَّرَ مَوَهُمُ بِإِذْنِ اللَّهِ »  
در اقطار [و] اصقاع جهان انتشار یافت . لشکر یاغی بستی روی به هزیمت  
نهادند . قرعۀ شکست بر قلب لشکر دشمن افتاد . هر چه بد دست تدبیر بد هم  
نهاده بود ، گردون مرد شکر ، همه را پشت پای زد . آن عرصه را به یکبارگی  
بازچیدند . وَاللَّهُ اعْلَمُ .

### ذکر انتهای لشکر امیرزاده اعظم

یاغی بستی کرت دوم به اتفاق ملک اعظم اشرف خلد

ملکه و قضیه تاراج خطۀ ابر قوه

چون به مبارکی و طالع سعد حضرت سلطنت پناه ملک اعظم جمال  
الدنیا والدین امیر شیخ ابواسحق ، خلد دولتد ، بعد از انهمزام امیر یاغی بستی  
بن جو بان ، با مرکز عز و مخیم حشم بازگردید ، خطۀ فارس به میامن وصول  
رایات عظمت شعارش مغبوط روضۀ ارم آمد . طریق مقارعت و طرز شقاق و  
منازعت میان اهل شیراز بدکایت مسدود شد . شاه بردست سلطنت بنشست ،  
ودست ظلم و تعدی به یکبار از ممالک بر بست . هم بر این منوال چند روز  
از روزنامه ایام بد عهد بگذشت . از آن طرف یاغی بستی چون از ممالک  
فارس مایوس گشت ، بد اطراف سلطانی رجوع فرمود . همچون عاشقان سودا  
زده دست در دامن خاک زد . گمنند طالب از هر طرف در می انداخت ، و در  
جمع شمال و شتاب لشکر سعی می نمود . عاقبت فوجی عظیم از اعیان و طبقاتی  
تمام از اهل شوکت فراهم آورد ، و گروهی از باب حکومت با او متفق الگامد  
آمدند . چون جناب ملک اشرف از ازماع انتهای امیرزاده یاغی بستی و قوف  
یافت ، او نیز در مرصده عزیمت شیراز انتقام را منتهم فرصت بود . عالی  
کل حال با یلدیگر پیوستند ، و در عزم آن نهضت متفق الرأی گشتند . در

اوایل ماه رجب سنه اربع و اربعین با کوبه لشکری عظیم، عزیمت توجه طرف فارس مصمم گردانیدند. اتفاق در ممر به جانب ابرقوه افتادند. صباح روز پنجشنبه ثالث عشرین رجب سال مذکور لشکری جان شکر با شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطه ابرقوه چون دایره به گردنقطه مرکز در آمدند. خاک ابرقوه که مرقد طاووس<sup>۱</sup> و مهبط انوار ناموس<sup>۲</sup> بود، فردوس صفت هرگز از او دود معصیت بر نیامده، به حصار کردند. فوجی پیشه کاران [و] محترفه که آئین مقارعت و رزم سازی و طرز مظاهر و نیزه بازی به عمر خود ندیده و ندانسته، نقش مبارزت و آئین جنگی جوئی از خنجر گزاران خطه شیراز و نیزه گزاران<sup>۳</sup> ملک اصفهان یاد گرفته بودند. و لیس حدیث النفس غیر ضلال. ندانستند که از دراعه، عمل درع نیاید. سرخ پره که شاهینی کند، پرش به خون در حلق سرخ گردد. زاغ اگر خواهد که زغن شود، گردنش بشکند. فی الجمله نادانسته به مقاومت آن لشکر گران، کمر در میان بستند، و در سطوح باروئها بازوئها سخت به مظاهر در آویختند. جوئی که از ره دلاوری زره داودی از خود عادی<sup>۴</sup> باز نمی شناختند، و سپر مکی را از نیزه خطی فرق نمی توانستند، بر سر باروی، رو باروی، مبارزت آغاز نهادند. بلا بر سر خود فرود آورد. که با یاد مستان سرود آورد

[۵۱ الف] لشکر دو سه روز بر در شهر ابرقوه خیمه بر خیمه زدند و طناب در طناب کشیدند. اعیان و سکان ابرقوه از بیم، نفس در گلو مانده، به خنجر گزاری تحصن می نمودند. روز چهارم، ترکان جنگجوی به مغافصه پیرامن شهر هجوم نمودند و همچون رجوم شیاطین، آتش فتنه در میان شهر در انداختند.

۱ - مراد طاووس الحرمین ( ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین) متوفی ۴۲۰ می باشد که

بزودی شرح حالش خواهد آمد (نیز، گزیده ص ۶۷۶ س ۱۸) ۲ - ح : ساتوس ۱ ۳ - ج :

نیزه گذاران ۴ - ح : عادل

ابر قوهیان جنگ نادیده و مبارزت ناآزموده سلاح و ساز از دست بینداختند. هر یکی در کنجی خزیدند. لشکر جمله از دروازه‌ها بسد اندرون شهر در افتادند. شیران شرز در میان رمه کامیاب و نخجیر افکن باشند. و [شاهین] گرسند با کبکان خوش خرام و کبوتر در دام، چه تنعم راند،

عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حملة شیر است و حيلة روباه

ابر قوهیان همچون توسن گسسته رسن، هر يك را ترکی کمند افکن در پی، از گوشه [ای] بد گوشه [ای] حیران و سرگردان می‌دویدند، نداء «وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ [وَأَمْوَالَهُمْ] وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْرُهَا» در میان اهل شهر ابر قوه در انداختند، بسیاری از مخدرات و مستضعفین در آن دستبرد، پایمال بساختند و ضیع و شریف را در ربقة مذلت؛ «يَتَّخِذُ بِنِوَالِهِمُ الْأَقْدَامَ»<sup>۱</sup> از مساکن مألوفه بدر می‌کشیدند. [و آیه] «الْقَبِي وَالْقَدْر»<sup>۲</sup>، برخاص و عام می‌خواندند، چون جوق<sup>۳</sup> ظلمه بر آن نوع بر افتاء غنائم به مغنم اهل اسلام و استیصال مدینه السلام دست گشوده داشتند، و هیچ آفریده را از میان آن مضلت و مذلت بدر نمی‌گذاشتند. موج قازم غم بد اوج رسید. کشتی جان غمگینان بدلای بلا فرو رفت. در آن بیداد بیداد، نکیات ناکیت وزیدن گرفت. کسی که چاشت بخروار و بخروار و تومان در و گوهر داشت، شب با تونبان بر سر کوچه نخواست برخواست. آنکه همچون تدر، نکیان منقار بر مر و آرید می‌مالید، چون خوشد، دانه نیک در دهان، در دست می‌داده، گروهی که همچون یوسف در کنار یعقوب مراد نکیان جان می‌داشتند، در آن تأسف قحط زده و بی‌نوا، فریاد: «مَسْنَا وَأَهْلُنَا انْزُرْنَا بِدَعْوِقِ بَرٍّ» داشتند. | ادب |

۱- آیه ۲۷-سوره الاحزاب، در همه نسخ به قاطع ضبط شد. «الْقَبِي وَالْقَدْر» آیه ۲۱-سوره الرحمن ۲- ج: ۱-آیه (سوره المدثر، آیه ۲۸) ۳- ج: ۱-آیه ۴- ج: ۱-آیه (سوره یوسف)

از آن طرف چون انتقام ایام و دست برد چرخ بدرام در کار بود، ناگاه مسرعان خبر واقعه قطعیه موت شیخ حسن بن تمورناش بن جوبان که رابطه عقد سلطنت بود، در انداختند.

لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند، چون بنات النعش بر فور از یکدیگر بگسیختند. در حال وساعت، احوال ممالک دگرگون شد. مزاج آن دیار بکلیت از حال اعتلال به حال اعتدال باز آمد. عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ و بنیاد برکنندند، [ندا]: «حَتَّىٰ إِذَا فَرَخُوا بِمَا أُوتُوا آخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَيَاذَاهُمْ مَبْلِسُونَ»<sup>۱</sup> بدگوش عالمیان در دادند. طرف و مفاوز

از غائله لشکر ایمن گشت و سرحد از تعدی متسلطان خالی ماند، شعر:

لَا تَظْلَمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا      وَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَا قَتِيكَ يَا لِنَدَمِ  
نَامَتْ عِيُونُكَ وَالْمُظْلُومُ مَنَّتَ صَبَّ      يَدْعُوا عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَقْتَمِ

### طبقه هفتم

ذکر ایام سلطنت پادشاه اسلام<sup>۲</sup> و سلطان دین پرور،

محبی قواعد دین پیغامبر، مبارز الدنیا والدین محمد بن المظفر خلدملکه،

و شرح حرکت رایات آیاتش به صوب شیراز

غرة ماه ربیع الاول سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه که صبح صادق از دریچه مشرق روی بنمود، رایات سعادت آیات بر رباع و اصقاع مملکت فارس عکس انداز شد، طغراء لسان: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ قُوَّتِي الْمُلْكِ مَنْ - قَشَاءٌ»<sup>۳</sup> منشور سلطنت و جهانداری بدنام حضرت خدایگان سلاطین جهان، شاهنشاه جهانبان اسکندر زمان، دارای دوران، وارث ملک سلیمان، پناه اهل

۱- آیه ۴۴، سوره الانعام      ✽ نسخه چاپی و خطی ادبیات و مرکزی فاقد (طبقه هفتم) است  
و این از مزایای خاص نسخه حکمت می باشد. لکن بقدر ۷ سطر در صفحه ۹۲ سطر ۲ آمده که تقریباً عین عبارات قتمه طبقه هفتم است و در مجلس به آن اشاره خواهد شد.      ۲- ح : + دین پرور

۳- آیه ۲۶، سوره آل عمران

ایمان ، ناسر عدل و احسان ، قهرمان الماء والطین ، محیی شرایع سید  
المرسلین ، مبارز الدنیا والدین ، المخصوص بنظرات فیض الملك الغفور ، [۵۲ الف]  
محمد بن النضر بن المنصور ، خلد الله ملكه ، موشح و موشی گردانیدم معدلت و ظل  
مرحمتش بر سر جهان و جهانیان مبسوط گشت ، ذیل دیباجه معدلت گسترش  
فهرست روزنامه میخسروی شد :

ملك سليمان نگر كز قدمش كام یافت ملكت میخسروی منفعتی تام یافت  
وبه مبارکی و طالع سعد موکب همایون آثارش در حوامه شیراز باصد تجمل  
و نواز نزول فرمود و اعیان لشکر و اخلاط زمر کافیمام الشجر بالشمیر و  
ادارة البهائة بالقمر ، محروسه شیراز در گرفتند ، شیرازیان بعضی در اجته  
خوف و رعب در ماندند . و طایفدای در بساط مسرت و شادمانی قدم زدند .  
طایفد [ای] یاغیان باغی و جمعی ظالمان طغی ، گروهی شهرگردان راهزن ،  
و مستی گدایان هر برزن کد همچون سنباد ، خوشه نیاز بر دهان داشتند و  
در هیچ خرمن از گندم جوی و از جوی برنجی نمی گذاشتند ، همچون اره  
و سوهان هر يك هزار دندان بر مال مسلمانان تیز کرده ، « قالوا انشأنا نحن  
مصلحون الا انهم هم المفسدون »

همه از باده جنات سرمست ؟ برده از رهزنان بددستان دست

در هر کنجی خراباتی نهاده ، و در هر گوشه ای صدای صلابی غارت  
در انداخته بودند ، درهای مساجد و جوامع بد میخ غضب بسته بود در حرس  
و شهوت پروری از روی برگشاده ، فاخند بر سر سر و بد چندی در آیت :  
«الالعت اللد علی الظالمین»<sup>۱</sup> برمی خوانند [و] چهار دست برداشته ، آمین  
گفت ، هزارستان بد هزارستان از بهر قطع ظالمان را ، آیت : « ففطع دابر  
القوم الذین ظلموا »<sup>۲</sup> بد اداء می رسانید تا آخر الامر<sup>۳</sup> بر تو نظر جمالش

۱ - آیه ۱۱ و ۱۲ سوره البقره .  
۲ - آیه ۱۱ سوره هود .  
۳ - آیه ۲۵ سوره  
الاسام . ج ۱ ، فاطمت الامر



[۵۲ ب] از حضرت ذوالجلال در اشعاع و اطراف شیراز انتشار یافت . عصای موسی قدرت معجزه آثار معدلت باز نمود ، خاتم سلیمان دیو ظلم را در بند خدمت<sup>۱</sup> باز داشت . آوازه : «وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ [مِنْهُمْ] عَنْ أَمْرِ ذَاذِقَهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ»<sup>۲</sup> بدگوش شیرازیان اندر دادند . ذوالفقار مرتضوی آثار بد قطع ابدان قطع ملاحظه و اشرار در کار آمد ، فلک از بس غریبوی کد شنید ، به دعا دست بر آسمان برداشت . والله اعلم بالصواب .

### ذکر نزول حضرت سلطان دین پرور

خليفة عهد فرمان [روای] ظفر آئین ان الله يامر بالعدل والاحسان<sup>۳</sup>  
مبارزالدنيا والدين خلد ملكه ، بخطه شیراز

روز دهم شوال سنه ثلاث و خمسين [وسبعمائه] هجری ریایات مرحمت آیاتش در حرکت آمد . دابر اهل ظلم و بغی و طوایف ، اصحاب فساد بد یکبار مستأصل گشتند . عاقبت از [نفحات] «أدعوني أستجب لكم»<sup>۴</sup> نوید امیدی رسید و از حدیقه لاتیك<sup>۵</sup> گلبن امیدی بشکفید . زمان حکم حکمت آمد : «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»<sup>۶</sup> نداء<sup>۷</sup> : «وايدك بنصره و بالمؤمنين»<sup>۸</sup> به گوش جهانیان رسانید . مدار قاعده دین پروری و اساس مبانی عدل گستری در ممالک بنیاد فرمود ، و هر یکی از طوایف علماء و مشایخ و ایامه و سادات و اعیان مملکت را به حکم : «أَنْزَلَ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ»<sup>۹</sup> به جای خود بداشت . ظلام ظلم بکلی از دار مملکت مرتفع گشت ، و اساس معدلت و مرحمت در میان اهل اسلام ممهّد شد . به صوامع و مدارس و مساجد زیب و زینت هر چه تمامتر پدید آمد ، و خرابات و میکده ها مستأصل و بیران ساخت ، قَالَ اللَّهُ : فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذَّهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْتَكُ فِي

۱- ح : حدث ۲- آیه ۱۲ سورة السباء ۳- آیه ۹۰ سورة النحل  
۴- آیه ۶۰ سورة المؤمن ۵- ناظر به آیه ۳۹ و ۴۰ سورة نمل ۶- آیه ۴۲ سورة ابراهيم  
۷- ح : مدار ۸- آیه ۶۲ سورة الانفال ۹- حدیث نبوی

الْأَرْضِ<sup>۱</sup>، المنة لله<sup>۲</sup> که به نزول حضرت این سلطان دین پرور، عامه برابا و کافه رعایا سیما اصحاب صلاح و ارباب قلوب از جاده و هون و فتوری [که] در حلت خود لازم داشتند، هر یکی را ترقی حاصل شد؛ و جاده فتنه و فتور و بغی و قصور و ظلم و شرور، از میان اهل اسلام منجسم گشت. فَقَطَعَ اللَّهُ بِسَهْبِ سُلْطَانِهِ شَيْطَانِ الظُّلْمَةِ مِنْ كُلِّ سَهْبٍ صَحْحَانٍ وَدَفَعَ بِضَبْعِ هَمِّهِ مِنْ كُلِّ صَقْعِ حُمَّةِ الْمُتَمَرِّدِينَ حُمَّةَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ<sup>۳</sup>، و از جمله امارات تأیید حضرت آن سلطان دین پرور و آن پادشاه دادگستر آن است که در این چند مدت بی زحمت حمحمد<sup>۴</sup> لشکریان خنجر گزار<sup>۵</sup> و بی خوف مبارزان جرار، قلاع و حصونی چند منیع<sup>۶</sup> که استخلاص آن در وهم هیچ آفریده نمی گنجد، مستخلص فرمود. رقاب جبابره روزگار در ربقه اذعان و قبول طاعت انقیاد در آورد. بیت:

اگر جهان همه دشمن شود چه غم کد ترا

کد حارسانت قرین است از یمین و شمال

چگونه حادثه در ساحت تو راه شود

ظفر قرین و خدا یاور است در همه حال

حقیقت در قضایا و طواریق که در عهد آن دوات ظهور یافته و می نماید، چه حقیقت آیه «يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» متصور و متوقع نمی گردد؛ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ بِمَا أَدْعُمُ عَلَيْنَا بِظُهُورِ مَعْدَلَتِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالْحَاكِمِ الْكَامِلِ، [طول] الله تعالی بالفتح والظفر اعلاية، و دور بالعدل والاحسان آياته انشاء الله تعالی، الاعتبار بعد الاعتزاز والاستظهار این خاکدان عرصه زوال و تغییر، پذیرای تبدل و تغییر است. دوات این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و دوام است. و این حیات مستعار بس بی اعتبار و بد سر انجام است. اگر چون شهد روزی چند ذوق او کند را خوش

۱ - آیه ۱۷ سوره الرعد ۲ - در اصل: العدل ۳ - ج: ۲ - ح: ۲ - ج: ۲  
خنجر گزار. ۴ - ج: ۱ - منتهی به ۵ - آیه ۱۲۵ سوره آل عمران. ۶ - ج: ۲ - ح: ۲

کند ، ناکام به عزل و انقطاعش مشوش کند. بیت :

چند از این گونه‌گونه‌های غلط چون فذلك ز سر شمار این است

ای ز جام حیوة مست غرور مستی عمر را خمار این است

[۵۳ ب]

تمت ؛ تمام شد قسم اول از کتاب شیرازنامه در ذکر سلاطین و اعظام  
خواقین مملکت فارس از ابتداء سلطنت عمادالدوله و برادرزاده او عضدالدوله  
تا بدعهد حکومت ملك اعظم سعید شرف الدوله والدين محمود شاه طاب ثراه،  
و ایام دوات ملك اعظم اعدل جمال الدنيا والدين شيخ ابواسحق خلد دولته و  
ایام دولت پادشاه اسلام دین پرور محیی قواعد دین پیغامبر مبارزالدین  
محمد بن مظفر خلد ملکه .

تألیف ملك المشایخ و الصلحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ و  
الافاضل عز الملة والدين مودود زركوب الشیرازی احسن الله عواقبه، فی التاريخ  
یوم الاحد حادی عشرین شوال سنه سبع و خمسين و سبعمائه ، وسلم تسليماً

[۵۴ الف] کثیراً

ابتداء نصف آخر کتاب شیراز نامه در  
ذکره شایخ و علماء واعیان و ایند شیراز  
مشمول بر هفت طبقه

### طبقه اول

در ذکر قطب الاولیا ابو عبدالله محمد بن خفیف  
الشیرازی و شرح فضائل ایمة و مشایخی چند که معاصر او بودند ،  
و تاریخ وفات و ذکر مزارات و بقاع خیر آن طوائف

بدان که : ایمة سلف سعی بلیغ نمودند و اسامی دویست شیخ صاحب  
مکاشفه از شیراز مثل محمد بن الخلیل و احمد بن یحیی و ابوالقاسم بن محمد  
شیخ ابوالعباس شیرازی در طبقات مشایخ و کتب اخبار مدون گردانیده اند و اگر  
تفحص رود در قرنی و طبقه ای ، زیادت از این مقدار در ضبط توان آورد .  
لکن اگر در ذکر هر یکی شمهای قلمی گردد ، مودی شود به اسهاب و امالال  
مبنی بر این معنی بر ذکر بعضی از مشاهیر مشایخ و ایمة شیراز به اختصار و  
ایجاز کرده آمد مشتمل بر هفت طبقه ، قَبْرَةٌ لِمَنْ قَبْرٌ وَ تَذْکِرَةٌ لِمَنْ ارَادَ انْ  
يَتَذَكَّرَ .

أَسْمِيَا لَمْ تَزِدْهُ مَعْرِفَةً      وَ إِنَّمَا لَذَّةُ ذَكَرِ نَاهَا<sup>۱</sup>

منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي<sup>۲</sup>

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپردۀ تعرف ، نور حديقه تمكين ،  
نور حديقه اصحاب كشف واهل يقين ، مزین تصوف به فضل و تشریف ، الشيخ  
الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ، اصلش از دیالمه بود و در شیراز مولود  
گشت . [۵۵الف] در عنفوان شباب مدتی به کسب و حرفت مشغول شد ، و روزگاری به  
تحصیل علوم و معارف مواظبت فرمود و شطری تمام از علوم تعرف و ادبیات  
و جمع روایات و احادیث نبوی حاصل کرد ، و چند مدت طریق مسافرت  
مسالوك داشت . سه نوبت حج گزارده بود . در کربت دوّم به صحبت سید  
الطایفه شیخ جنید بغدادی مشرف گشت ، و در بغداد حسین بن منصور دریافت ، در  
آن زمان که در حبس خلیفه مقید بود . در کربت سومین چون به بغداد رسید ،  
جنید وفات کرده بود ، و ابو محمد رویم<sup>۳</sup> قائم مقام گشته ، شیخ کبیر خرقه  
تصوف از دست او بیوشید و به هبادی حال در شهر بصره ابو الحسن اشعری را  
دریافت و با او اتفاق مجاورت و مباحثت افتاد . چون با شیراز مراجعه کرد ،  
روی به طرز معارف و حقایق آورد .

قریب هشتده کتاب معتبر به اندك روزگاری تصنیف فرمود . در آن  
عهد سلطنت فارس و مملکت شیراز به عضدالدوله اختصاص داشت . عضدالدوله  
بغایت معتقد و مرید شیخ بودی ، و اکثر مهمات ارباب استحقاق از اثر تعلق  
و تربیت شیخ به حسن اسعاف و انجاح مقرون گشتی . از جمله تصانیف او

۱- در نسخه منلوط آمده . سراینده آن متنبی است . برای تحقیق بیشتر ، رجوع شود به تملیقات

۲- ج : - الشیرازی ، شدالازارص ۲۸ - ۴۶ : الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ابن

اسكفشاد الضبی . ۳ - راجع به ابو محمد رویم (بروزن سهیل) رجوع شود به طبقات الصوفیه سلمی

چاپ مصرص ۱۸۰ و مآخذی که در حاشیه همان صفحه آمده است .

آنچه متداول و مشهور است :

کتاب شرف الفقر ، و جامع الارشاد ، و کتاب استذکار ، و کتاب الفصول  
فی الاصول . و کتاب الرد علی ابن السالم ، و کتاب اللوامع ، و کتاب المنقطعین ،  
و کتاب لبس المرقعات ، و کتاب الاعانة ، و کتاب اختلاف الناس فی الروح ، و  
کتاب المعراج والمفتح فی الفقه ، و کتاب الاستدراج و الاعتقاد الکبیر و  
الاعتقاد الصغیر .

سن مبارکش به صد و ده سال رسید . جمعی گویند : صد و هفده سال  
بزیست ، و به تاریخ لیلۃ الثالث ثالث و عشرین رمضان سنه احدى و سبعین و ثمانمائه  
روح مقدسش از قفس قالب نزیل فر دوس گشت .  
من کلماته :

[۵۵ب]

هَذَا التَّصَوُّفُ طَرِيقَةُ أَهْلِ اللَّهِ إِنْ قَدَّرْتَ فِيهِ عَلَى دُنَى الرُّوحِ وَالْأَفْئالِ قَلَّتْ نَيْتُ  
بِتَرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ .

### و من عظماء الایمه و المشایخ الذین

کانوا فی عصره : الشیخ الامام ، کشاف الحقایق ، ابو محمد جعفر الحذاء

شیر بیشتہ طریقت ، چابک سوار میدان حقیقت ، شاهد منہ قبول ،  
شایستہ خاوتخانہ وصول ، نیر آسمان و فناء ابو محمد جعفر حذاء ، صحبت شیخ  
جنید و اقران او یافتند و با شیخ ابی عبداللہ خفیف صحبتی قدیم و مصادر قوی عظیم  
داشتی ، و اکثر اصحاب شیخ کبیر قدس الشیرہ بر آئند کہ شیخ کبیر قدس الشیرہ  
سرہ خرقہ تصوف از دست او پوشیده بود ، و اغلب مشایخ و اصحاب شیخ کبیر  
بوده اند .

۱ - برای شرح حال بیشتر این عارف بزرگ ، دعوت نمودیم و تعالی را شکر کنیم .  
الاولیاء ج ۱۰ ص ۳۸۷ و الرسالة الفشیریہ ص ۲۷ و نتائج الاعتقاد الناصبیہ ج ۲ ص ۶ و طبقات الشیرازی  
ج ۱ ص ۱۴۲ و شذرات الذهب ج ۳ ص ۱۶۶ و معجم البلدان (۱۷) ج ۳ ص ۲۵۰ و طبقات الشیرازی ج ۲ ص ۱۵۰  
و المنتظم ج ۷ ص ۱۱۲ (نقل عن طبقات الصوفیہ جامع چابکسر ص ۲۶۱)

شیخ بندار بن الحسین کہ از جملہ مشاہیر مشایخ بودہ و در طریق معارف و علم اللہ مشارالیه قوم ، در شأن شیخ جعفر فرمودہ : «مَارَآيْتُمْ آتَمَّ خَالًا مِنْ جَعْفَرٍ وَعِنْدِي آدَهُ كَمَا نَفَوْقَ الشَّيْبَلِيِّ»

و همچنین شیخ عبدالرحمن سلمی در کتاب طبقات آورده کہ شیخ کبیر ابو عبدالله [محمد] بن خفیف از مشایخ عراق نقل فرمودہ کہ در شأن شیخ جعفر حذاء فرمودہ اند : «عَجَائِبُ التَّصَوُّفِ ثَلَاثَةٌ : اِسَارَاتُ الشَّيْبَلِيِّ ، وَ نِكْتَةُ الْمُرْتَعِشِ وَ حِكَايَاتُ جَعْفَرِ الْحِذَاءِ ، رَحِمَهُمُ اللَّهُ»

و در عہد سلطنت عمادالدولہ عم عضدالدولہ کہ اول جہانگیری از طبقات دیالامہ بود ، چون بعد از سعید مغنفر بن یاقوت از ملک شیراز متوالی امور سلطنت فارس گشت ، عظیم معتقد و مرید شیخ جعفر بودی ، و بہ وجود مبارک او ہموارہ افتخار نمودی ، کہ چنان یگانہ در عہد او و مملکت او است . بہ [۵۶ الف]

تاریخ سنہ احدی و اربعین و ثلثمائید بہ جوار حق پیوست . و مِن کَلِمَاتِهِ :  
لَوْ غَارَ رُوحُ الْحَسَنِ لَغَيَّرْتُ عَلَى الْفَقْرِ لَمَّا تَرَكَ ذُبَابَةً تَدْخُلُ بَيْتَاهِ فَيَدُ .  
وَاللَّهِ إِنَّا لَخَلَقْنَا عِنْدِي آدَنِي حَالَتَهُ مِنْ ذُبَابَةٍ حَيْثُ الْفَقْرُ

و در کتاب شواہد<sup>۱</sup> منقول است کہ ابو بکر شبلی علیہ الرحمہ فرمود :  
«مَا يَحْمِلُنِي إِلَى شِيرَازِ إِلَّا جَعْفَرُ الْحِذَاءِ فَيَهْوُو أَسْتَاذَ الْأَوْلِيَاءِ» .

### ذکر شجرہ خرقہ

شیخ کبیر قطب الاولیا ابو عبدالله محمد بن خفیف قدس اللہ روحہ<sup>۱</sup>

بدان کہ عظاما، ایامہ و مشایخ در طریق سلسلہ خرقہ شیخ کبیر قدس اللہ

۱- رک: تعلیقات تحت عنوان ، کتاب الشواہد ۲- ج : - ذکر ... علیہ وسلم ، + شجرہ شیخ کبیر و ترقیب خرقہ چنین است : او از شیخ جعفر حذا و او از شیخ ابو عمر اصطخری و از او شیخ ابوقراب بدخشی و او از شیخ شقیق بلخی و او از ابراہیم ادہم . و او از داود طائی و او از حبیب عجمی و او از موسی یزید داعی و او از اویس قرنی و او از حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیہما السلام و ایشان از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ .



سره خلاف کرده اند ، و در نسبت خرقه مبارك او از دو طریق ایراد رفته :  
 طریق اول ؛ از سلسله خرقه شیخ شیوخ ، مرشد الطالبین ، شهاب الملة  
 والدين عمر السهروردی قدس سره به حضرت شیخ رویم می رسد بدین موجب :  
 الشيخ المرشد شهاب الدين عمر السهروردی اخذ خرقه التصوف من يد عمه الشيخ نجيب  
 عبدالقاهر بن عبدالله السهروردی ، قال البسني عنی ابوحنس عمر بن محمد بن عموييه  
 احمد بن الاسود قال البسني مهشاد الدينوري والبسني عمار بن ياسر قال البسني ابو العباس  
 النياوندي قال البسني الشيخ ابو عبدالله محمد بن خفيف ، قال البسني ابو محمد رويم  
 البغدادي عليه الرحمة و الرضوان ، و هو صحب سيد الطائفة الجنيد ، و هو صحب خاله  
 السري بن السقطي و هو صحب اباحنوظ الكرخي و ذهب اكثر المشايخ ؛ ان معروفا اخذ  
 الطريقة و لبس من سيده علي بن موسى و هو من ابيه موسى و هو من ابيه جعفر الصادق و هو  
 من ابيه محمد الباقر و هو من ابيه زين العابدين علي بن الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين  
 الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب .

[ ۵۶ ب ]

بعضی دیگر از مشایخ بر آنند که معروف ، طریقت از دایه طائی گرفته  
 و خرقه از او پوشیده ، و از او به حبیب عجمی می رود ، و از حبیب عجمی به شیخ  
 ابی الحسن بصری می رسد ، و از حسن بصری به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب .  
 طریق دوم : از شجره خرقه قطب الواصلین ، شطاح فرس ، ابو محمد  
 روزبهان به ابی محمد جعفر حذاء منتهی می گردد . همچنین خرقه جد بزرگوار  
 این ضعیف ، شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب ، و خرقه امام پیشوائی اعمال  
 طریقت ، مفتی وقت ، معین الدین کنگی<sup>۱</sup> هم از این طریق مذکور به جعفر حذاء  
 می رسد بدین وجه که ذکر خواهد رفت : لبس الشيخ العارف روزبهان بن ابی نصر

۱- در اصل + (بن) . ۲- شرح حال این عارف در کتاب «الاعیان» ص ۲۰۰ آمده است .  
 و شیخ معین ابوذر جنیدی و کنکی و صدیقی آمده ولی در تذالار ص ۲۷ لبس عارف مذکور در کتاب  
 معین الدین ابوذر عبدالله بن الجنید بن روزبه النکئی صوفی . ۳- مرحوم فردوسی در حاشیه شماره ۲  
 همان صفحه نوشته است که مجمل فسیح خوانی در حوادث ۶۰۰ ، الدعای با (ناه) و (ال) ضبط کرده است ،  
 بنابراین صورت این کلمه کوناگون است ولی صحیح ، کنکی مینویسد که آن نام بدی از واژه ناه است  
 ولی باز هم مرحوم فردوسی تردید دارد که کنکی (پناه) یا کنکی (پانامه) است ولی تصریح می کند که در  
 لهجه فعلی کنکی با (ناه) باشد .

البقلی خرقۃ التصوف ، وكذلك الشيخان المذكوران عن الشيخ سراج الدين محمود الخليفة  
 و هولبس من الخطيب ابي القاسم محمود و هولبس من الخطيب ابي بكر بن ابي القاسم و هولبس  
 [من] الشيخ المرشد ابي اسحق ابراهيم بن شهر يار الكازروني و هولبس من الشيخ الحسين  
 الاكار و هولبس من الشيخ الكبير قطب الاوليا ابو عبدالله محمد بن خفيف و هولبس من  
 الشيخ ابي محمد جعفر الحذاء و هو صاحب ابا عمرو الاصطخري و هو صاحب الشقيق البلخي  
 و هو صاحب داود الطائي و هو صاحب ابراهيم بن ادهم و هو صاحب موسى بن يزيد الداعي  
 و هو صاحب اويس القرني و هو صاحب امير المؤمنين عمر بن الخطاب و امير المؤمنين علي بن  
 ابي طالب رضي الله عنهما و هما صاحبا رسول الله صلى الله عليه وسلم .

من الطبقة الاولى ، من اعظم شيوخ شیراز ،  
 صاحب التجريد ، كاشف اسرار التوحيد ، مخزن الاسرار ،  
 منبع الانوار ، ابو عبدالله الحسين بن محمد البصار

[۱۵۷ الف]

یگانہ روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود، در فنون علوم استحضار داشت.  
 با وجود جاه و حشمت ، فقر و خمبول اختیار فرموده بود . مسافرت حجاز و  
 عراق کرده و در طریق تفرید بسی راه سپرده با حضرت شیخ کبیر قدس اللہ  
 روحہ، صورت موافقت و مرافقتی عظیم داشت. همواره به اسرار فقر و نکات معارف  
 بایکدیگر [نفسی] می رانند . قیل : کان جمیع المشاہدۃ و المکاشفۃ ما قبل  
 من الدنیا الا الفقر ،  
 وقال بعض محققى زمانه فى شأنه : كان الحسين بن محمد البصار

صاحب [المنبر] والمحراب والتوكل واليقين .

نقل است کہ ہر کس کہ شش نوبت قبر مبارک او زیارت کند ، در ہر  
 سہ شنبہ سہ نوبت متوالی بر سر روضہ او حاضر شود ، و سہ سہ شنبہ دیگر  
 پیایی برود ، شرف زیارت قبر او در یابد ، ہر مقصودی کہ در خاطر دا  
 بی شک حق سبحانہ و تعالی مہیا گرداند ؛ و این صورت بہ کرات و مہرا  
 امتحان کردہ اند و تجربت افتادہ .

نقل است کہہ شیخ کبیر ابو عبدالله [محمد] بن خفيف قدس اللہ سرہ

وقت مجاورت و معارفه که با او می فرمود ، سؤال کرد : هَلْ عَايَنْتَ رَبَّكَ أَوْ شَاهَدْتَ ؟ قَالَ قَرَأْتِي لَوْ عَايَنْتُ لَتَزَنَّدَقْتُ وَلَوْ شَاهَدْتُ لَتَحَيَّرْتُ وَلَكِنْ حَيْرَةٌ فِي قَبِيهِ وَقَبِيهِ فِي حَيْرَةٍ .

در شهور سنهٔ احدى و ستين و ثلثمائه وفات یافت و بد مزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است. خادم مزار او شیخ السالکین، اسوة الطالبین، صاحب الکشف و الیقین ، شیخ زین الدین ابوسعید بن صالح بن مؤید معروف به بیطار از کازرون بود . پدر او را صالح شاه فیروز گفتندی . در شهر کازرون معروف و مشهور بوده ، و در آنجا او را عمارات هست که بد شاه فیروز شهرت یافته . شیخ زین الدین در عنفوان جوانی و بدوصبی ، شیخ شیوخ حسین را بد خواب دید که او را دعوت می فرمود و ارشاد می نمود . از شاه فیروز ، پدر اجازت کرد و آن خواب که دیده بود با او بگفت . اجازت طلب کرد و به شیراز آمد ، و بر سر روضهٔ شیخ قدس الله سره طریق ساوگ و طرز خدمت بنیاد فرمود ، و عمارتی چند در آن مزار عمارت بزرگوار بنیاد کرد ، و مدة العمر در آن حضرت بسر برد ، و از جملة مشایخ و صالحان زمان گشت معروف و مشهور ، و بد تاریخ سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه بدحوار حضرت حق پیوست ، و مرقد مبارکش پائین روضهٔ شیخ هم در آن مزار بزرگوار است .

ومنهم الشيخ الزاهد المتقن المتقى ، بحر المعارف ،

كهف العوارف ، الحسين ابو علي بن محمد الاسكاف رحمة الله عليه

سالکی مرتاض و طالبی صاحب قدم بود . در مقام فقر و تمکین سالکی و سالکین داشت . در مبدای حال مسافرت بسیار کرده بود و بد زیارت کعبه معظمه

۱-ج : حسین بن محمد بن احمد المعروف به باریان (بک) نقایات نعمت عماد السالکین

و روضه منور مکرر مشرف گشته ، خرقة تصوف از حضرت شیخ کبیر داشت ، و سالها در خدمت او رسوخ قدم نموده . شیخ ابوشجاع مقاریضی در کتاب مشیخه ذکر فرموده که: شیخ مرشد ابو اسحق ابراهیم بن شهریار خرقة تصوف از دست او پوشیده بود . در سن هفت سالگی پدر او شهریار او را به خدمت شیخ حسین آورد . چون سیمای ولایت در جبین او مشاهده فرمود ، به حکم بیت:

فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ      لَيْتِنِ السَّعَادَةَ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ [۵۸ الف]

هم جلیس خودش گردانید و به وقت مراجعت از پدرش اجازت طلب فرمود و با خودش به شیراز آورد . و در نقل بعضی از مشایخ ، شیخ کبیر در حیوة بود ، شیخ مرشد را با خود به حضرت شیخ برد و به حسن تشریف ، نظر مبارک او مستسعد گردید .

نقل است که ، شیخ کبیر قدس سره در وقت وفات شیخ حسین را طلب فرمود و وصیت کرد که خرقة ما به ابی اسحق کازرونی باید سپردن . شیخ حسین واسطه بود .

قال الشيخ الكبير ابو عبدالله بن خفيف في شأنه: «تصوف الحسين في محاته» .

در شهر سنه احدى و [تسعین] و ثلثمائه وفات یافت ، و بر آستانه رباط شیخ کبیر قدس سره مدفون است . این زمان قبهای بر سر روضه او بر آورده اند ، و به حقیقت روضه ای است از ریاض بهشت برین .

و منهم الشيخ السالك

و المتقى الناسك ، الفضل بن محمد يعرف بابي احمد الكبير

شمع انجمن تجرید ، باکوره بستان تفرید ، نیر آسمان توقیر ، آن غنسی دل فقیر ، شیخ ابواحمد کبیر معاصر و صاحب شیخ ابو عبدالله خفیف

بوده و در مراسم خدمتگاری و طریق خادمی حضرت شیخ کبیر پیوسته قدم  
نموده و به تاریخ سنه سبع و سبعین و ثلثمایه وفات یافت .

قال الشيخ علی الدیلمی صاحب المشیخة : رایت ۲ ابا احمد الکبیر علیه جبه  
صوف غلیظ بلاسراویل خمین سنه ، شتاء و صیفای البرد و الحر اوی بیتافی سطح .

گفت پنجاه سال به زمستان و تابستان به یک خرقه صوف مرقع  
بی جامه و بی سراویل بسر برد که در آن مدت بد غیر از فقر و ایثار شعار آن  
بزرگوار نبود . مرقع مبارکش جواری شیخ کبیر قدس سره ، هم بد اندرون  
قبه ، پس پشت شیخ . از جمله سه قبر که متصل است بد قبر مبارک شیخ ،  
دومین ، قبر او است .

[۵۸ ب]

### و منهم العارف الزاهد

#### السالك الخادم الصابر ، الحسين بن علی يعرف بابی احمد الصغير

از جماده فقراء صابر و خدام صاحب قدم بوده ، روز همد روز خدمت  
شیخ کبیر قدس سره و صوفیان رباط او مواظبت کردی ، و شب همد شب بد  
طاعت و احیاء بسر آوردی ، قال : خَدَمْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ ،  
[سنه] مَا مَعْنَاهُ فِي الْبَيْتِ ثَالِثٌ .

نقل است که يك روز از حضرت شیخ کبیر قدس سره ، سؤال  
فرمود که : چه فرمائی در شأن درویشی صابر که سه شب از روز بد جوع  
گرسنگی بگذراند و در آن ، صورت صبر کار فرماید ، روز چهارم چون  
بی قرار شود ، بقدر سد جوع خواست کند ؛ شیخ فرمود : نَوَافِلُ مَا هُوَ الْاَتَمُّ  
شَحَازٌ . فرمود که آن شخص ند درویش باشد ، گدائی بود بی انصاف .

مدت هفتاد سال در مقام صبر فقر و لباس تجرید و تفرید بسر برد . در آن

۱- ( رجوع شود به تعلیقات عنوان دهلمی ) ۲- درمن : راهان

مدت خدمت رباط شیخ کبیر اختیار فرموده و به تاریخ سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت و هم در جوار شیخ کبیر پس پشت ابواحمد کبیر مدفون است. قبر مبارکش متصل است به قبر ابی احمد کبیر و هر دو قبر با قبر منکوحه شیخ پیوسته است در اندرون قبه، بیرون از قبر مبارک شیخ، آن سه قبر متصل است با قبر شیخ قدس سره.

### و منهم الشيخ المقتدی المقدام،

### صاحب الکشف و الالهام، ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی

در وفور فضل و کمال دانش نظیر نداشت، و به زهد و تقوی در عهد خود یگانه بود. اصل مبارکش از طرف خراسان بوده و به ازرقان انتشار و اشتهار یافته و در شهر سنه اربعین و ثلثمائه به شیراز آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حومه شیراز به قریه‌ای از قریه‌های الاعالی مسکن ساخت بیرون دروازه شهر. و آن قریه این زمان به ازرقان اشتهار دارد. شیخ کبیر قدس سره مدتی تردد به خدمتش می‌فرمود بعضی از کتب احادیث و اسرار تصوف از حضرتش استفادت می‌نمود. هر روز از باب خفیف به آن طرف رفتی و زیارت حضرتش دریافتی و سبقی از کتب حدیث بخواندی. از جمله مشایخ و اساتذہ شیخ کبیر یکی او بود و هم در مسکن مألوف و بقعه‌ای که بناء او بوده در قریه ازرقان وفات کرد و در آنجا مدفون است. در این چند مدت عمارتی عالی بر سر روضه او کرده‌اند و به مزار ازرقان مشهور است. شیخ کبیر قدس سره فرمود: روزی بخدمت شیخ عبدالله ازرقانی رفتم از بهر خواندن حدیث به معبودی که داشتم، فرمود که: اباعبدالله، امروز با من موافقت کن تا نماز گزاریم. گفتم: سمعاً و طاعة. به گوشه‌ای خزیدیم و هر دو به نماز گزاردن شروع نمودیم. هر یک هزار رکعت نماز تمام بگزاردیم تا به شب.



نقل است که شیخ کبیر قدس سره فرمود: يك زمستان در سرمای سرد شیخ عبدالله از رسانی را دیدم در اندرون شهر. گفتم: شیخا! به این سرما کجا می روی؟ فرمود که عاصیان و مجرمان کجا روند.

مصاحبتی با شیخ یعقوب ابن سفیان و شیخ محمد علاف بن اویس هم از اصحاب شیخ کبیر قدس سره داشت و احیاناً در اندرون شهر به عیادت ایشان آمدی.

### و منهم الشيخ الامام الزاهد

#### اسوة الابدال ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت، و در طریق ورع و زهدات و کمال دین پروری و دیانت از اکفءاء و اقران قصب السبق ر بوده و از زمان مستهل صبی و طفولیت تا به ایام کمال حال و اوان رجولیت به نظر تربیت و صحبت شیخ کبیر قدس سره پرورش یافته بود. بدو مسجد باهلیمان [دب] قریب درب کازرون پیوسته و عظم فرمودی و خالق را به زهد و طاعت ترغیب و تحریض نمودی. مدتی در عام حدیث نبوی و ضبط شوارب اخبار معطفوی بر طرز اصحاب جدید مجهود به تقدیم رسانیده، و در آن عهد به این فن مشارالیه قوم بوده و معتقد فید خواص و عوام. و به تاریخ سنه احدی عشره و اربعمائده بد جوار حق پیوست و در فضاء آن مسجد که بر کتف مقبره باهلیمان واقع است مدفون گشته؛ و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ شیوخ شهاب الدین زرکوب عالیله رحمه استماع دارم، و او نقل می فرمود از حضرت شیخ الاسلام، السعید نجیب الملة والدين بزغش عالیله رحمه که مقتدای ارباب ساوک بود که در شان مزار مقدس شیخ ابی عبدالله المقاریضی می فرمودند قبر او در فضاء حوائج خلق به مرتبت تریاک الابرست. زائران آن روضه به هر



حاجت که متوجه گردند، مقصود عن قریب ترصد باید نمودن که حق سبحانه و تعالی مهیا گرداند. پدرم فرمود که به کرات و مرآت درمزار آن بزرگوار این صورت امتحان کردم و تجربت افتاد، و آن معنی کد اشارت بدان رفته بود، از روح مبارک او معاینند یافتم **وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ وَ خَوَاصِّهِ بِمُسْتَنْبِرٍ**.

دو فرزند نامدار از او باز ماند بعد از وفات او: ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن المقاریضی، صحبت شیخ کبیر دریافتند بود، قایم مقام پدر گشت. در فضل و عام یگانده وقت بود و در شهر سنه اربع و عشرین و اربعمائه وفات یافت.

و یکی دیگر ابوالفتح بن ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی، فقیهی [۶۰ الف] متدین و فاضلی متیقن بوده. در علوم احادیث نیک استحضاری داشت و در فن اسرار تصوف و نکات علوم مکاشفه دو آن عهد نظیر خود باز نگذاشت. صحبت شیخ مرشد قدس سره دریافته بود و مدتی با آن حضرت مجاورت مسلوک داشته.

### اومنهم الشیخ الزاهد الورع

ذوالواردات الغریبه و المکاشفات العجیبه، احمد بن حسین النجاج

طریق تصوف و طرز زهد و گوشه نشینی و آئین ورع و راست بینی، جامه ای بود بر قد قدر و قامت استقامت او بافته، و در مقام مکاشفه دم بدم از حضرت قدس لم یزلی فیض یافته، همواره در معرض تعرض نفحات قدسی روزگاری بسر آورده، و در این چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی

۱- در نسخه جایی شرح حال با کویه را ذکر می کند ولی در نسخه (ح) پس از ذکر منصور بن ابی علی آمده است

جز به نفحات واردات ربانی اعتماد نکرده ، در این خرابه ناپای بر جا و این لای بلاء محنت نمای دنیا هرگز تکیه‌ای نساخت و بنائی بر نه افراخت .  
 شیخ کبیر [ابو] عبدالله بن خفیف قدس الله سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انفاس قدس آثارش استمداد می نمودی . به تاریخ سنه نیف و ثلاثمائه به جوار حق پیوست و به مزار معروف مشهور در جوار مزار ام کلثوم مدفون است و به حقیقت مزار بزرگوار مقبل لب طالب جماعه صدیقان است .

### و منهم الشيخ الامام الفاضل كاشف الحقائق ،

منبع الدقایق، ابو زرعه عبدالوهاب محمد بن ایوب الاردبیلی

ظاهر و باطن بدعالم و عمل آراسته بود. در اواخر عهد شیخ کبیر قدس سره به شیراز آمد و صحبت مبارک او را دریافت. در جامع شیراز وعظ فرمودی. مقبول القول خواص و عوام بود، و کرامات ظاهر از او مشاهده می کردند. خلائق جمله بر این سبب روی طالب سوی آن بزرگوار آوردند؛ و هم در شیراز به تاریخ سنه خمس عشرة و اربعمائه وفات یافت و بر سر کورستان باغنو، در بقعه‌ای که به ابی زرعه اشتهار دارد، مدفون است .

### و منهم الشيخ الامام ابو شجاع الحسين بن منصور

در مبادی احوال، کنار قابله قبول و اقبال پرورش یافته و در عهد بدیدار و ع جذبات قدوسی به نظرات شیوخی مستعد گشته، در زمان طغرلوقت از انحاء و اقران گوی سبقت ربوده از جماعه مصاحبان و معاصران شیخ کبیر ابن عبدالله قدس سره بوده، به تاریخ سنه احدی و خمسين و ثلاثمائه وفات یافت . بر طرف

مقبره خفیف در مزاری معروف به مزار شیخ منصور [بن] ابی علی که رفیق او بوده،  
واکنون ضجیع او است، مدفون است.

### و منهم الشيخ العارف منصور بن ابی علی

علی وار دنیا دنی را سد طلاق بر گوشه چادر بستد بود، و صدیق صفت  
به حکم «إِدْخَرْتُ الدَّيْنَ وَ رَسُوْلَهُ» سرمایه روزگار خود ساختد، همواره در  
دل عزیز اهل اللہ و سلاک عصر جای گیر آمده، و در دیده خدای بین اصحاب  
طریقت پسندیده گشته. در آن عهد ابو عبدالله بن خفیف و نظراء او با خدمتش  
انسی عظیم داشتند، و به تاریخ سنه اربع و خمسين و ثلثمائده بدجوار حضرت  
قدس پیوست و در مزار مذکور مدفون است؛ و قبر او با قبر ابی شجاع متصل  
کرده اند.

### و منهم الشيخ الامام العالم

#### صاحب الحالات الغربية والواردات العجیبة ابو عبدالله

#### محمد بن عبدالله بن عبیدالله معروف به باکویه<sup>۱</sup>

در فنون علوم متمبحر بوده و به کمالات فضل متحلی و به استجماع  
خصال حمیده متخصص. در ربیعان شباب و عنفوان عمر به حضرت شیخ بمبر  
رسیده بود و از حضرت او روایت کرده کد روزی شرح مسافری خود می فرمود،  
گفت: در اوائل حال بد شهر بصره به خدمت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم و در  
مجلس درس او بدمشافه به بحث کرده و سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضاء  
و تحسین افتاد، و در نیشابور به صحبت شیخ العارفین ابی سعید بن ابی الخیر

[۱۶الف]

۱- ح: والوارب ۲- ح: (ابو عبیدالله) ولی در شدالازار ص ۳۸۰، انساب سمعانی  
عنوان الباکوی و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۱۲ - ۱۲۹ و در الرسالة الفشیریة و اسرار التوحید چاپ تهران  
۱۳۱۳ ص ۶۷ و ... همه جا (ابو عبدالله) ذکر شد نه ابو عبیدالله (رک: تحقیق مبسوط مرحوم قزوینی در حاشیه  
شدالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۶).

رسیده بود با خدمتش اتفاق محاورات افتاده، و شیخ الوقت ابی العباس نهاوندی را که از جمله خلفاء ابی عبدالله خفیف بوده بد نهاوند دریافتند، و میان ایشان در طریقت نکته‌ها رفته و مشافها<sup>۱</sup> در صحبت با هم نموده‌اند. آخر الامر بر وفور فضل<sup>۲</sup> و کمال حال او اعتراف فرموده‌اند، و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر عهد او دریافته. بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده، بعد از مدتی با شیراز مراجعت کرده و در کوهی کدصبوی شهر است اقامت کرده، و هم در آنجا وفات یافت؛ و مدفن او مزاری معتبرست و به باباکوهی اشتهار دارد. وفات کبیر العارفین ابوسعید بن ابی الخیر به تاریخ سنهٔ اربعین و اربعمائه<sup>۳</sup> بوده، وفات شیخ ابی عبدالله محمد باکویه بد تاریخ سنهٔ اثنی و اربعین و اربعمائه<sup>۴</sup> واقع شده، و رحمهما اللہ، واللہ اعلم بالصواب.

### و منهم الشیخ الامام الزاهد

الورع قطب العارفین ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین،

امام المذهبین مسمی بطاوس الحرمین رحمه الله<sup>۱</sup>

اصل مبارکش از حبشه بود و در طریق مسافرت صحبت اکثر مشایخ عصر خود از اصحاب شام و عراق و فارس و حجاز دریافتند، در علوم معارف و طرز مکاشفات و حقایق دستمی عظیم داشت. مدتی مجاورت اعیانه معظمه فرمود، چون بد طرف فارس آمد صحبت شیخ کبیر قدس سره و اقران او

۱۶۱

۱- ظاهراً (مشافه‌ها) باید نوشته می‌شد و ای در متن عیناً است. المصنف در بیان این موضوع قزوینی قیاساً (مناقشه) خواند (شدالازار ص ۵۵۷ من ۱۱۰) ۲- ج ۱، فصل ۱۰۰ ۳- ج ۱، ص ۱۰۰ + بوده، - واقع ... بالصواب (در خاتمهٔ احوال این عالم لازم به ذکر است که مرحوم قزوینی تحقیقی بسیار عمیق در حواشی شدالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۲ نموده است بخصوص در مورد ملاقات باکویه با اشعری متوفی ۳۲۴ (بمقل از تبیین ذنب المفسر ص ۱۲۷) متذکر می‌شود که این قول در بعضی نسخه‌ها است چون باکویه ۹۶۰ یا ۱۱۸ سال بعد از وفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس در نسخه‌هایی با اشعری ملاقات نموده است. ۴- در نسخهٔ جایی شرح حال این عارف نامده است. در شدالازار و غیر آن موارد هم دیده شد.

دریافت. بعد از مدتی خطه ابرقوه از بهر اقامت اختیار فرمود. قریب بیست سال به ابرقوه اقامت کرد. گویند سن مبارکش صد و بیست سال بود، و در رمضان سنهٔ عشرين و اربعمائه وفات یافت و هم در ابرقوه به مزار مشهور به طاووس مدفون است.

نقل است که طاووس الحرمین از حبشه بود، و در طفولیت او را به اسیری بگرفتند. خواجه جرجانی<sup>۱</sup> او را بخرید. چون در سیماء او آثار رشد و صلاح بدید، او را آزاد کرد. بعد از وفات خواجه، عزیمت بغداد فرمود و در بغداد صحبت شیخ ابوالحسن سیروانی<sup>۲</sup>، که خلیفه شیخ جنید بود، دریافت و مدت دو سال ملازمت صحبت او کرد، و خرقة تصوف از دست او بپوشید. چون شیخ ابوالحسن وفات یافت، طاووس عزیمت حجاز کرد، و شصت سال مجاور حرم کعبه بود. قال: جاورت منته ستین سنه. کلماتهممت ان اخرج منها، فودی فی سری اناستجی الوجه الذی سجدلی ان تبدله لگیری.

بعد از شصت سال او را حوالت به فارس کردند، و به طرف اقلید آمد و در آنجا رباطی بنا فرمود. پس به ابرقوه رفت و از آنجا گذر به شیراز فرمود، و با شیخ شیوخ بیضا<sup>۳</sup> و علی به کواری صحبتی داشت، و باز به مکه رفت، و بعد از مدتی دیگر به ابرقوه آمد و هم آنجا وفات یافت. حال شیخ ابوالفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ سالبه البیضاوی بود و از کبار مشایخ عصر نام آور

۱- شاید مراد قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی متوفی ۳۹۲ صاحب کتاب الوساطة بین المتنبی و خصومه باشد. (مجم الادباء ج ۵ ص ۲۴۹ - ۲۵۸) ۲- در اصل بدون نقطه آمده که هم شیروانی می توان خواند و هم سیروانی که صحیح است. بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شد الا زار ص ۴۷۸، باید ابوالحسن سیروانی باشد عبارت او چنین است: تصحیح قیاسی قطعی، متن ابوالحسن. در ابوالحسن سیروانی ما بین صوفیه معروف بوده اند: یکی ابوالحسن سیروانی کبیر (نفعات ص ۲۵۵) و دیگر ابوالحسن سیروانی صغیر ناگرد ابوالحسن سیروانی (نفعات ص ۳۰۶) ۳- مراد شیخ الشیوخ، ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالبه (سال به) متوفی ۴۱۵ می باشد، و از مفاد سطر بعدی مذکور بر می آید که صاحب ترجمه دائی پسر شیخ الشیوخ و در نتیجه برادر همسر او می باشد لذا شکی در توضیح مراد از شیخ شیوخ بیضا باقی نمی ماند.

گشته ، در نکته‌های معارف شیوخ یافته بود<sup>۱</sup> ، هم در بیضا بوقت مصالحت ابوظاهر<sup>۲</sup> این دو بیت انشاء فرمود ؛ بیت :

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ      كَمَا عُرِفَ الصَّحَّاحُ مِنَ الْمَرَاضِ  
عُرِفْتُمْ حَقًّا<sup>۳</sup> فَجَبَلْتُمُوهُ      كَمَا عُرِفَ السَّوَادُ مِنَ الْبَيَاضِ  
كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ      وَ قَاضِينَا الْإِلَهُ وَآيُ قَاضِ

[۶۲ الف]

و منهم الشيخ العارف ،

کاشف المعارف، ملاذالعرفا، کهنف الابدال، اسوة الرجال مقبول العوام  
و الخواص مؤمل بن محمد الجصاص

از کبار مشایخ و عرفاء شیراز بوده و از جملة اولیاء و ابدال در معرفت بی نظیر و در طریق حقایق و تحقیق لطائف مشارالیه صغیر و کبیر . در عام هندسه و طرز بنایی دستی عظیم داشتی . و در آن عهد بهتر از او کسی این کار ندانستی . روز همه روز بکار مشغول بودی و مزد کار ایشان فقراء و عرفاء شهر فرمودی ؛ و شب همه شب نماز گزاردی . به اتفاق حضرت شیخ کبیر قدس سره و قطب الاولیاء شیخ علی شلوید<sup>۴</sup> در غار اصطخر خاوتها بر آوردندی و مشکلات معارف و رموز و اسرار فقر از طریق مکاشفه حل کردندی . نقل است که شیخ ابو محمد حقائق شیرازی<sup>۵</sup> که از جملة معارف آن شیخ کبیر بوده ، شیخ کبیر در شأن او فرموده که ابوالحسن مزین نامه‌ای بدین توشت که شما را در دریا مریدی چابک هست که اگر از دریا سلام بدر آید پس حفته‌های

۱- ظاهراً باید چنین باشد ؛ نکته‌های معارف شیوخ در یافته بود . ۲- شاید مراد ابوظاهر

زیادآبادی باشد . زیادآباد نام قریه‌ای از بلوک بیضا است . و ابوظاهر محمد فاضل القضاة شیراز می‌باشد . ۳- چنین است ضبط آن در متن . ولی ظاهراً (حقاً) . ۴- در نسخه‌های

شرح حال این عارف نیامده است . ۵- شرح حالی در تفصیلات ص ۲۴۳ آمده است . و آن در شرح حال ابن شوهر رحمه الله تعالی .

جواهر از برای شما با خود بیاورد ، یعنی ابو محمد حقائق .

شیخ ابو محمد روزی با جمعی از شیوخ شیراز مثل محمد بن یزید المعروف به عروس و ابویزید بن عبدالملک و هشام بن عبدان صاحب الحال والوجد والمکاشفه، و ابوحنص صیدلانی<sup>۱</sup> در کتاب عمرو بن عثمان<sup>۲</sup> بحثی می فرمود . شیخ مؤمل فرمود که با شیخ ابو محمد گفتم : شیخا ، تو نیز کلمه‌ای در این باب بفرمای . قال : «حَقِيقَةُ الْعِلْمِ أَنْ يَنْكَشِفَ لَكَ الْحُجُبُ فَتَرَاهُ عَيَانًا.» گفتم : ای شیخ این سخن از کجا می گوئی؟ گفت : در بادیة تبوک بودم ، فاقات و زحمات بسیار کشیده، با حق تعالی مناجات می کردم، ناگاه حجاب کشف شد . جذبات قدس لاهوتی بر جان و روان من طریان یافت. حضرت حق را دیدم معاینه بی هیچ حجابی بر عرش مجید نشسته . به او بنازیدم ، پس او را سجده کردم . اصحاب و مشایخ جمله از این کلمات متغیر شدند.

[۲۶ب]

شیخ مؤمل جصاص فرمود که در حال آستین ابو محمد بر دست گرفتم و او را نزدیک ابن سعدان بردم و گفتم : ای شیخ ، حدیثی از او شنیده‌ام ، فرمای تا خدمت شیخ ابو محمد استماع فرماید . ابن سعدان روایت حدیث فرمود و این حدیث بر خواند : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ لِلشَّيْطَانِ عَرْشًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ الْفِتْنَةَ كَشَفَ لَهُ عَنْ ذَلِكَ . ابو محمد حقائق چون این حدیث بشنید ، متغیر گشت و بسیار بگریست . مدتی از میان خلق انزوا فرمود . بعد از مدتی چون با میان خلق آمد ، جمعی از عرفاء که خدمت مؤاخات و مباحثات داشتند سؤال فرمودند از غیبت که سبب چه بود؟ فرمود که قضا نمازهای گذشته می کردم که اعتماد به شیطان<sup>۳</sup> کرده بودم .

نقل است که : شیخ مؤمل جصاص فرمود که : در کوفه به صحبت شیخ

۱- در متن [صدلانی] آمده ، (رك: تعلیقات عنوان صیدلانی). ۲- مراد عمرو بن عثمان مکی است (رك: تعلیقات عنوان عمرو بن عثمان). ۳- متن : سلطان . مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۳۶۹ س ۲۶ شدالازار تصحیح کرده است . تحقیقی مبسوط در باره ابن سعدان نیز در همانجا آمده است.



ابوالحسن عبداللہ بن احمد بن عبداللہ بن عون القرشی يعرف بابن ہند<sup>۱</sup>، کہ از جملہ شیوخ فارس، و معاصران شیخ کبیر بوده و اکنون مدفون و مزار مبارکش در قصبہ فسا است رسیدم؛ و بہ اتفاق متوجہ کعبہ بودیم و در راہ بہ صحبت شیخ ابی الحسن مزین<sup>۲</sup> رسیدیم و مدت ده روز با خدمتش بسر بردیم. شیخ مؤمل فرمود در مدت ده روز چند نکتہ در معارف و رموزات علم اللہ بہ برکت صحبت آن دو بزرگوار و آثار فیض ہدایت بخش ایشان منحل شد.

و از جملہ معاصران شیخ کبیر قدس سرہ، یکی شیخ امام مقدم، قدوة الایمة والعرفاء، ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی<sup>۳</sup> الخطیب بجامع شیراز؛ از جملہ شیوخ شیخ کبیر کہ در آن عہد بہ صنوف علوم متجلی بودند و جامع میان علم و عمل، یکی او بود. امام و خطیب و مفتی شیراز، در علم روایات و فن احادیث نبوی نظیر نداشت. چند پارہ کتب در حدیث و اسرار تصوف تصنیف کردہ، از جملہ مصنفات او کتاب حدائق اهل الحقایق فی التصوف، میان عرفا و متصوفد اشتهاری عظیم یافتہ؛ و ہم در شہر شیراز بہ شہور سنہستین و اربعمائه وفات یافتہ.

و منہم الشیخ الامام العارف، کاشف الحقایق، مرشد الطريق، بحر العلوم والمعانی، ناشر روابط الفضل و اسرار المبانی، دافع ظلم الضر و البؤس، محمد بن یزید المشتہر بالعرس<sup>۴</sup>

صاحب فضل و جامع کمالات بود. در فنون علوم متفکر و متبحر بود.

۱- بنا بر تحقیق مرحوم فردوسی در حاشیہ ۱ ص ۲۷۰ دالاراً در تذکرہ شاعران و شاعرانہ الاولیاء ص ۳۶۲، ۳۶۳ و نجات الانس ص ۲۴۵ و ابوالحسن علی بن عبداللہ شیخ القلانسی آمدہ.  
 ۲- در بارہ شرح حالش رجوع شود بہ: نجات ص ۱۶۱ و از لطیفہ قائمہ است تمام وی علی بن محمد است از اهل بغداد. متوفی ۲۲۲. شیخ الاسلام گوید: ابوالحسن عین دو ہجرت کردہ یکی از کبیر صغیر و کبیر در بغداد مدفون است صغیر در مکه ص ۴۰۰. ۳- مشہور بہ قاسم (عقوبت) و تہذیب عارف بہ این عنوان مشہورند: ابوالحسن القلانسی (نجات ص ۱۰۸). نامہ دانشوران ص ۲ ص ۱۲۱۱. اللہ فلاسی (نجات ص ۱۰۹) نامہ دانشوران ج ۲ ص ۱۵۹) ابوسعید القلانسی ایشاہدی (شکوہ العربیہ ص ۲۲)  
 ۴- در نسخہ جایی شرح حال ابن عارف نیامدہ است.

فضل ظاهر، حقیقت زهد و ورع جمع داشت. اهل شیراز از جور و ظلم یکی از گماشتگان یاقوت که والی حاکم ممالک فارس بود تظلم می خواستند، او را به حضرت مأمون خلیفه به بغداد فرستادند. چون به بغداد رسید، این قصیده بر فور انشاء فرمود. مطلع قصیده این است:

سَلَامٌ عَلٰی الْمَأْمُونِ مِنْ اَهْلِ فَارِسَ

سَلَامٌ وَ سَلَوٰی مِنْ ضَعِیْفٍ وِیَاسِی

نقل است که: شیخ محمد بن یزید عروس نقل فرمود که در عهد او جمعی از زهاد و عرفاء بیت المقدس بد شیراز آمدند و طلب متصوفه و ایمة شیراز می کردند. ایشان را به من حواله کردند. سؤال کردم که سبب آمدن شما بد این طرف چه بود، و باعث این نهضت چیست؟ گفتند که: مادر بعضی از اخبار خوانده ایم که در شیراز بد طرف حوامه شهر مسجدی هست که آن را مسجد سلیمان می گویند، و در بعضی کوهستان که در برابر مسجد است، چشمه ای هست و آن به چشمه مرغان مشهور است، سلیمان نبی آن مسجد بنا کرده و آن چشمه از آثار قدم او پدید آمده. هر کس که در آن آب وضو سازد و در آن مسجد دو گانه ای بگذارد، حق سبحانه و تعالی حاجات دین و دنیای او بر آورده گرداند. ما به این بیت متوجه گشتیم تا زیارت آن مسجد دریابیم والله اعلم.

ومنهم الشيخ الامام

العالم ابوالحسن احمد بن جعفر بن ابی بویه

از جمله مشایخ و زهاد شیراز بود و از معاصران شیخ کبیر قدس سره، اوقاتی مورع به طاعات داشت.

۱- در اصل آن را. شرح حال این عارف در نسخه چاپی نیامده.

نقل است که هر شب هزار رکعت نماز می گزاردی . شیخ کبیر قدس سره در شأن او فرموده : **نَمَارَ آدِنَا أَحَدًا صَاحٍ فِي الْوَجْدِ الْاَوْهَى صَاحَةٌ وَصِيَّاحُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَ شَيْخَنَا التَّصَوُّفِيَّ تَوْفَى سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَكَمَلَتْ مِائَةٌ .**

### طبقه دوم

در ذکر شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکاظمی و طائفه ای از مشایخ و ایمنه که معاصر او بودند و به صحبت او رسیده اند

الشیخ الامام المحقق والهمام المدقق، العارف المعروف، المفضل العطوف، الواثق بالوصول، الناطق بالاصول، المکرم الکریم، ابواسحق ابراهیم قدس الله روحه سردار سراندازان طریقت، سردار انجمن حقیقت، موسی طور اسرار، ابراهیم غار انوار، ابواسحق ابراهیم بن شهریار؛

سَقَاهُ [ه] مِنْ التَّنْسِيمِ كَأَسَا رَوْيَةً      وَ لَقَاهُ رِضْوَانًا بِسَدَارِ أَمَانِ  
وَ آتَاهُ حُسْنِي فِي الْعُلَى وَزَادَهُ      عَلَي الرُّوضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَّاتِ

مزار مبارکش در نورد کاظمی بود. پدرش شهریار در بدو و حال و عنفوان امر مسلمان شد و مادرش بانویه نام داشت . محبوب همه مائمی و مقبول همه فرقتی ، چون ابراهیم بود در میان اولیاء . برکات اقدام مبارکش به اغلب مدن و اقالیم رسیده و در طریق مسافرت اثر مشایخ عصر را در یافتند ، شصت و چهار خانقاه بدست مبارک خود بنا فرمود ، و در جمیع سفرهای جهت صادر و وارد مرتب داشتند ، و بر هر یکی درویشی ایستاده و در راه به مصالح خانقاه قیام می نمود ، و احوال آنجا مرتب و معمور می گردانید .

۱- در متن به جای (الوجد) (الواحد) آمده . دیگر اینکه مراد از حسین بن احمد بن الحسن مشخص نیست ظاهراً از جمله ؛ (در شان او فرموده) چنین برمی آید که همان ابن یوسف باشد ولی هیچ گونه باهم تطبیقی ندارد .  
۲- اصل عبارت همان است که نقل شد ولی می نماید که اعدادی داشته باشد چون (خبر) برای (صباح) معلوم نیست

نقل است کہ بیست و چہار ہزار شخص از گبر و یہود بہ دست او مسلمان گشتہ بودند . ہموارہ با طوایف گبران و لشکر کفار محاربت کردی ، از این معنی او را شیخ غازی می گفتند . سن مبارکش بہ ہفتاد و سہ سال رسید ، اکثر ایامہ و مشاہیر فضلا و اعظام سلاطین آن عصر بہ وجہ مبارکش مفتخر بودندی و بہ جناب مقدسش مباحثات نمودندی . شیخ ابوسعید بن ابی الخیر با حضرتش معاصر بودہ و میان ایشان مکاتبات رفتہ . و در آن عصر سلطنت و ایالت فارس ، بعد از واقعہ باکانجار و انقضاء مملکت خسرو فیروز ، بہ خلف نامدار او سلطان الدولہ فنا خسرو بن خسرو فیروز بن عبدالدولہ قرار گرفتہ بود . تاریخ وفاتش ذیقعدہ سنہ عشرین و اربعمائہ . مزار مبارکش چون قبلداہل اقبال معجلاب طالب جہانیان افتادہ ، و همچون کعبہ معظمہ در عجم مطاف اسلامیان آمدہ . و من الشیوخ الذین ادرکوا صحبتہ :

الشیخ الامام المجتہد ، امام الایمۃ ، ناصر الاسلام ، عون الامام ،  
بحر العلوم و المعارف ، العارف بدقایق الشریعہ و اللطایف ،

[۶۴ب]

افضل المجتہدین ، الشیخ ابواسحق ابراہیم بن  
علی بن یوسف الفیروز آبادی

فہو الامام الاوحد الاعظم و الفرد العلم ، تاج الفقہاء و سراج الادباء و اسطۃ عقد فضل ، و طراز آستین تمکین و نقطۃ پرگار علوم بود . در درج فتوی و دری برج تقوی ، مراسم علوم و معارف و معالم اصول و شریعات بنوعی احیاء فرمودہ کہ علماء سلف بدان بنازیدہ و شرع مطہر بدو مباحثات فرمودہ . ہنوز دست [از] آستین باوغ بدر نہ کردہ بود کہ جوامع علوم شرعی و اصول دینی اورا حاصل آمدہ ، چہل و چہار پارہ کتاب در فنون علوم تصنیف فرمودہ ، کتاب مہذب فقہ بد چہار مجلد از مصنفات اوست .

نقل است کہ در اوائل حال عزیمت سفر بغداد فرمودہ ، در کازرون بہ

حضرت شیخ مرشد رسید و استخاره از حضرتش فرمود و التماس همت و دعایی کرد. شیخ مرشد در شأن او این دعا فرمود: « اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَاَجْعَلْهُ اِمَامًا لِلْمُسْلِمِيْنَ » به برکت دعاء شیخ مرشد، حق سبحانه و تعالی او را مفتی و مجتهد زمان گردانید. در مدرسه السلام یگانه و مدرس و مفتی گشت، و امور شرعیات بغداد به فتوی و احکام او موقوف بود. او را ابواسحق شیرازی می خواندند، و در ایام خلافت امیر المؤمنین المقتدی بالله تا او بیعت نکرد و رخصت نداد، امر خلافت بر او استمرار نیافت. به تاریخ سنه تسع و سبعین و اربعمائه وفات یافت و در مدینه السلام در جوار امام الحرمین مدفون است به مزار مشهور که قریب درب خلیج واقع گشته.

### و منهم، الشیوخ الذین ادرکوا عصره

#### الشیخ الامام، سند الزهاد، اسوة العباد ابو الحسن علی بن الکواری

بزرگوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود. صحبت شیخ کسر قدس سره دریافتند و در صحبت ابی احمد کبیر روزگاری بسر بردند. و در مسافرت حج از به [۶۵ الف] مشایخ آن عصر رسیده بود و بعد از مدتی چون مراجعت فرمود در صحبت کواری بدرباط فاروق اقامت کرد. چهل سال در آن بقعه بطناعت و اورا از مشهور شد که در آن مدت بدغیر از دو نوبت، از آن بقعه بدست آمد. و در شهر سنه نیف و عشرين و اربعمائه وفات یافت. در همان رباط مدفون است.

### و منهم الشیخ الامام الخطیب

#### ابو نصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی یعرف بشوانی

خطیب جامع شیراز، امام و مفتی شهر بود. فقه و شرعیات در خدمت امام ابی الفتح که مفتی شیراز بود در آن عصر، خوانده و تحصیل تاوه و ادبیات پیش ابی عبدالله البویطی فرموده. قریب سی سال خطابت جامع شیراز کرده.

و مدتی به صحبت شیخ ابی الازهر و شیخ مرشد و طاووس الحرمین بسر برده ، و هم در شیراز به درب خفیف مدفون است و در عهد او با کالنجار در شیراز منصب ایالت و سلطنت داشت .

**و منهم الشيخ الامام العالم كهف الاولياء ، سند الابدال والاصفياء ، ابوالحسين بن احمد بن سالبه<sup>۱</sup> يعرف بشيخ الشيوخ بيضاء**

از جمله کبار زهاد و مشایخ فارس بوده، و در علوم تصوف و اسرار فقر نظیر نداشت . چهار نوبت زیارت حج بیت الله دریافت از جمله تلامذه شیخ قدس سره بود ، خرقة تصوف از دست شیخ ابوالحسین سیروانی پوشیده . نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام به خواب دید . گفت بوسه ای بر سینه من داد ، قال : **مُنْدَ ذَلِكَ الْوَقْتِ آرَى مِنْ خَلْفِي كَمَا آرَى** [۶۵ ب] **مِنْ قَدَامِي** . گفت : از آن وقت ملکوت زمین و آسمان بر من پوشیده نماند . همچنین فرمود که باشیخ خود در طریق مسافرت اتفاق سفر شام افتاد . در ساحل دریای شام آب شیرین باز گسیخت ، در رکوه آب شیرین نماند . رکوه بر لب دریا بردم و پیر کردم ، چون بیاشامیدم آب شیرین بود . این صورت با شیخ ابی الحسین باز گفتم . فرمود که بدین صورت اعتماد مکن . شاید که آب نیل در آن طرف دریا غالب شد باشد و زیر دست تو بر آمد . شیخ ابوالحسین در رمضان سنه خمس عشرة و اربعمائه به جوار حق رسیده ، و در بیضاء به مزار معروف به تل بیضاء مدفون است .

**و منهم الامام ابو الفتح  
عبد السلام بن شيخ الشيوخ ابی الحسين بن احمد بن سالبه<sup>۲</sup> ؟**

در فتون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته ، مدتی در

۱- علی التحقیق (بن) زائد است و صحیح ، (ابوالحسین احمد بن سالبه) می باشد (رک: حواشی قزوینی بر شدالازار ص ۴۷۹) ۲- کلمه (ابن) چنانکه مکرر در عین همین مورد مانحن فیه گذشت بظن غالب ، (حاشیه مرحوم قزوینی بر شدالازار ص ۴۸۰) . ۳- در نسخه چاپی شرح حال این عارف نیامد .



صحبت شیخ مرشد<sup>۱</sup> قدس سره بسر برده . در شهر سنه اثنین و سبعین و اربعمائه وفات یافته ، و به جوار پدر بزرگوار در تل بیضا مدفون است .

نقل است از شیخ ابو الفتح عبدالسلام که او فرمود که روزی شیخ ابی الحسین پدر خود را دیدم او را وجد و استغراقی روی نموده ، چوبکی بر دست داشت و بر زمین می زد ، این دو بیت انشا [د] می فرمود و می گریست :

لَهَا فِي طَرْفِهَا [لِحَظَات] <sup>۲</sup> سِحْرٌ      تَمَيْتُ بِهَا وَتُحْيِي مَا قُرِيدُ  
وَقَسْبِي الْعَالَمِينَ بِمُقَلَّتِيهَا      كَأَنَّ الْعَالَمِينَ لَهَا عَبِيدُ

### و منهم العالم المتفرد ابو حيان التوحیدی

امامی مجتهد بود . جامع علوم و معارف . در طرز تحقیق و لطائف نظیر خود نداشت . کتاب البصائر فی الذخائر از مصنفات او است . در شطح و طریق توحید زبانی<sup>۳</sup> خاص داشت ، چنانچه اکثر عرفا و محققان را الزام و اسکات فرمودی . بد تاریخ سنه اربع<sup>۴</sup> و اربعمایه وفات یافت .

نقل است که شیخ الشیوخ بیضاوی ابو الحسین بن احمد سالد ابو حیان توحیدی [۶۶ الف] [را] بد خواب دید ، از او پرسید : مَا فَعَلَ الدُّجَانُ؟ قَالَ : غَفَرَ الدُّنَى لِي عَلَي رَغْمِكَ . روز دیگر با اصحاب و مریدان گفت تا او را بد محفله بد شیر از برند . چون محفله او را بد شیر از آوردند ، بر سر قبر ابو حیان حاضر گشت و بر وی نماز گزارد و اشارت فرمود تا الوحی بساختند و بر آن اوح نوشتند : هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ .

۱ - بنا به تحقیق مرحوم قزوینی (همان ص ۴۸۰) مراد شیخ ابوالحسن ابراهیم شهریار قزوینی که در جمیع کتب تواریخ و رجال همیشه به همین لقب (شیخ مرشد) از او تعبیر کرده اند ، می باشد .  
۲ - مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۸۰ س ۱۴ ، [لِحَظَات] ضبط کرده ولی در اصل نسخه ضمیمه [الخطان] ضبط شده است . (رک: تملیقات) .  
۳ - ح: ربانی      ۴ - ح: احسبی ، و در حاشیه تاریخ ، ج ۱ ، مشر ، بنا به تحقیق مرحوم قزوینی در حواشی شدالازار ص ۴۸۱ ، سال ۲۰۴ صحیح است نه ۴۱۴ ، برای تحقیق و شرح بیشتر به کتاب مذکور مراجعه شود .



شیخ ابوشجاع مقاریضی در کتاب مشیخه بدین نوع ذکر فرمود. اما این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوالخیر زرکوب قدس سره شنیدم که ابوحیان توحیدی بغدادی در مقبرهٔ درب خفیف بر طرفی که قبلی مزار شیخ کبیر افتاده مدفون است. چون تتبع کردم لوحی دیدم بدان نوشته: **هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ الْبَغْدَادِيِّ**.

### و منهم العالم المتكلم والامام القدوة المتبحر ابو محمد الحسن بن الحسين بن علي بن جشنام الخبیری، رحمه الله

عالمی متورع بود در فنون علوم بی نظیر و مشارالیه. چند پاره کتاب تصنیف داشت، کتاب عیون التفاسیر از جملهٔ مصنفات او است. منصب و عظمت و تذکیر در جامع عتیق شیراز به حضرت [او] اختصاص یافته بود. برادرش شیخ امام عالم صفوة الابدال ابوبکر بن الحسین الخبیری بعد از او قایم مقام او گشت، و پسر او ابو قاسم ابی محمد بن الخبیری در محروسهٔ شیراز متولسی و حاکم بر لشکر اسلام بود و منصب امارت غازیان به جانب او اختصاص داشت و جوق غزاة در تحت ایالت او بودند. و ابوسعید بن ابی محمد الخبیری بعد از وفات برادر و پدر قایم مقام ایشان گشت و منصب او از منصب قضاة و حکام شیراز رفیع تر بود. **توفی ابو محمد الخبیری سنة ست و عشرين و اربعمائه.** [۵۶ب]

### و منهم الشيخ الامام الفرد المتنك المحدث ابوبکر احمد بن سلمه رحمه الله

شخص کریم او سویداء قلب طریقت و سواد حدقهٔ حقیقت بوده، جامعهٔ عصمتش در کارگاه طهارت بافته، و نکین تمکین در خاتم عزتش نقش ولایت

۱- ج: الحسن. در حدالازار ص ۱۱۴ چنین آمد: الشيخ ابو محمد الحسن بن الحسين بن عمر بن جشنام الخبیری، ولی سمعی در کتاب السابح به ضبط متن آورده در ذیل نسبت خیر ( = خفر) ؛ بلوکی در هجده فرسخی جنوب شرقی شیراز (رک: حاشیهٔ ۶ ص ۱۱۴ حدالازار)

داشته ، در بدو حال و عنفوان صبی با شیخ ابی عبدالله المقاریضی و شیخ الشیوخ ابوالاظهر البضاوی طریقه اخوتی و صحبتی آکنده داشت ، و در مبادی حال شرف صحبت شیخ کبیر رحمه الله را دریافتند . صد سال تمام بزیست . مدت هفتاد سال در رباط مقاریضی اقامت کرد که از طرز معارف و طریق تصوف اصلاً انحراف ننمود . با امام وقت ابو طاهر محمد فزاری که قاضی قضاة آن عهد بود ، سابقه محبتی عظیم حاصل داشت ، و او با وجود کمال فضل و وفور عام و محل اجتهاد و منصب حکم متردد و معتقد آن بزرگوار بودی و استماع کلمات و معارفات از او می فرمودی ، و بد تاریخ سنه سبع و اربعین و اربعمائه به جوار حق پیوست [ و در رباط مقاریضی مدفون گشت ] .

### و منهم الشيخ الامام والقُدوة المدقق

ذوالواردات القدسیه، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطه عقد فضل و ساقیه دریای طریقت ، و خلوت نشین صومعه طهارت بود . مراسم تصوف و معاهد تعرف بنوعی احیاء فرمود که سجاده طریقت اهل الله بدو مباحثات نمود . در جامع شیراز مجالس تحدیث و درس علوم تصوف و حدیث به جانب او اختصاص داشت ، و احیاناً بر سر منبر و عظ فرمودی ، و عوام شهر نیز از او و به صحبت او بهره مند بودند . در مبادی حال مجاورت حرم کعبه معظمه فرموده و مدت ده سال در آنجا امامت کرده ، در تاریخ سنه تسع و ثلاثین و اربعمائه وفات یافت . در آن روز که شیخ ابوالقاسم عبدان وفات کرده بود ، با کائنات که از جمله سالطین دیا المده به حسن اعتقاد و کمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود ، فرمود که : « ذَهَبَ مِنْ دَوْلَتِنَا بِرَكَّتِهَا »<sup>۱</sup> سال دیگر با کائنات وفات یافت ، و اللّٰه اعلم و احکم .

۱- در حاشیه ح آمده است ۲- ح ۱ بر آن

الشیخ الامام، جریده العلم، بحر المعارف، فارس القرآن،  
صاحب البیان، الشیخ ابو عبدالله احمد بن عالی المقرئ الحریصی

تا بوده نهال فضل در زمین تقوی کشته، و عقیلی نثراد روح قدس در  
میدان طلب رام کرده. همواره [به] خاطر تیز توسن<sup>۱</sup> طبع گوهرزای، مجلس  
ارباب طریقت را پرگهر ساختی، و از روایات عالیہ در احادیث نبوی کنار  
و دامان طلب مستطرفان پرشکر کردی، اصل و محدثش از شهر نیشابور  
بود. شیراز را به مقدم شریف مشرف گردانید و مدتی تأهل ساخت. روایت  
احادیث و کتب تصوف از ابی عبدالرحمن السلمی داشت و امام ابو نصر الشرابی که  
امام عهد و مفتی زمان بود، از حضرت [او] روایت حدیث می فرمود، و از  
جمله تلامذہ او بود. چند پاره کتاب در احادیث و تصوف ساخته و به شهر  
سنه سبع و اربعین و اربعمائه هم در شیراز وفات یافت، و در مجلت دزک به  
رباط معروف به مشهد حریصی مدفون است.

و منهم الشیخ الزاهد، بحر المعارف،  
اس الحقایق، ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بود. همچون خرد بیش دان و پیش بین  
و همچون خورشید عکس انداز آینه تمکین، گردون پشت دوتا کردی تا  
آستین و آستانه<sup>۲</sup> او را بوسه دادی، و طریقت دل یکتا<sup>۳</sup> گردانیدی تا مراد

[۶۷ب] از او در کنار نهادی. بیت:

رِضَاهُ يَصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُ بِهِ  
صَرَفَ الزَّمَانَ إِذَا مَا خَابَهُ صَرَفًا

۳- متن: یکبار

۱- ح: توسن به ۲- ح: باسیاب و آستین

درشهور سنه ثمانین و اربعمائه<sup>۱</sup> وفات یافته. نام او و تاریخ وفات او بر لوحی که بر سر قبر او نهاده‌اند براین طریق نبشته‌اند: والعهدة علیهم. اما آنچه در سیره شیخ کبیر قدس سره مسطور است: شیخ ابوبکر علاف از جمله معاصران شیخ بوده و شیخ قدس سره وصیت فرموده که شیخ ابوبکر علاف می‌باید که بر من نماز گزارد. بعد از آن که شیخ وفات کرد بد تاریخ ثالث عشرین رمضان سنه احدى و سبعین و ثلثمائه، شیخ العارفین کیهف المریدین ابوبکر علاف بر او نماز گزارد، و در آن عصر نقیب علویان، ابو اسحق بود، نوبت دیگر بر او نماز کرد. کت سؤم امام مسجد عتیق، الامام الزاهد ابوعلی بر او نماز گزارد، رحمهم الله تعالی.

قبر مبارکش در درب اصطخر به مزار معرف که به شیخ حسن کیا اشتهار دارد و این زمان از فواضل عوارف عمیمه صاحب اعظم مفیض الخیرات، مؤسس مبانی المبرات الحاج قوام الدوله والادین اعز الله انصاره بر سر مرقد مبارکش قبه‌ای عالی بر آورده‌اند و طاق و رواقی رفیع بر کشیده، چنانچه امروز محط رحال آمال زمره طالبان است، و طبقات سادات و مشایخ و ایامه و علما و هنرمندان هر یکی [را] علی حده در آن بقعه شریفه مدخلی پدید آمده و رسمی و جهتی معین فرموده، و از جمله آثار و خیرات آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمارت مبارک است.

۱ - درشذالازار ص ۸۰: «توفی فی سنه ... و ثمانین و اربعمائه» آمده است، لیکن این تاریخ بنا بر تحقیق مبسوط و مورد قبول مرحوم قزوینی در حاشیه شذالازار ص ۴۸۷ تا ۴۹۰ بنحو قطع و یقین غلط بوده و صحیح ثلثمائه است نه اربعمائه.

## طبقہ سؤم

فی ذکر الشیخ الامام المحقق، ہادی الطریق، کاشف [الحقایق] <sup>۱</sup>  
 ابو شجاع محمد بن سعدان المقاریضی و [نظرائه] <sup>۲</sup>

[۶۸ الف] الشیخ الامام الربانی، بحر المعانی، کھف الاوتاد، سند الاولیاء والعباد،  
 ابو شجاع المقاریضی، روح اللہ روحہ و وجہ و جہتہ، تاج تارک ارباب تعرف،  
 نقطہ دائرہ تصوف، در درج تقوی، و در ری برج معنی، در طرز معارف و شیوہ  
 تحقیق و توحید نظیر خود نداشت. در فنون علوم مستحضر بود، و از تصانیف  
 او امروز چند پارہ کتاب [معتبر، مشہور و متداول است از جملہ کتاب] <sup>۳</sup>  
 مشیخہ مقاریضی کہ موشح و مشحون بہ ذکر فضائل افاضل و ایامہ و مشایخ  
 است، در سد طبقہ جمع فرمودہ و اکنون ترجمان معارف قوم است. بہ  
 تاریخ سنہ تسع و خمسمائہ روح مبارکش در مکمن علیین نزول فرمودہ و  
 در رباط مقاریضی مدفون است. خرقہ طریقت از شیخ ابوعلی الحسین بن عبداللہ  
 المقاریضی داشت و او از شیخ ابی عبداللہ المقاریضی ستدہ بود و از دست حضرت  
 شیخ کبیر ابی عبداللہ بن خفیف علیہ الرحمہ پوشیدہ.

و منهم الشیخ المحقق والفرد المدقق، شیخ الشیوخ  
 سراج الدین محمود بن شیخ الشیوخ خلیفہ بن عبدالسلام بن  
 (شیخ) <sup>۴</sup> الشیوخ احمد بن سالبہ رحمہ اللہ

مقتدای جهان و اسوہ عرفا و مشایخ دوران بود. در کشف حقایق و  
 نکات توحید زبانی <sup>۵</sup> شافی و بیانی عجیب داشت. صفدر ارباب عرفان،  
 شیخ روزبہان قدس اللہ روحہ، با وجود رفعت مقامات و کمال حال، خرقہ

۱ - ح : ندارد      ۲ - ح : ندارد      ۳ - ح : ندارد      ۴ - ح : ندارد  
 ۵ - ح : ربانی

طریقت از دست او پوشیده بود، و رموز توحید و رحیق تحقیق از منبع تفرید و مکاشفات او نوشیده بود. [در عهد] ولایت [او] ایالت و سلطنت شیراز به حضرت اتابک سنقور اختصاص داشت. در تاریخ سنه اثنی و ستین و خمسمایه به جوار حضرت حق پیوست. خلف نامدار او شیخ الشیوخ قطب الدین احمد قایم مقام او گشت.

### ومنهم الشيخ العارف الواصلین ۲،

[۶۸ ب]

برهان الداگرین عضدشیخ قوه الدین ابوسعیدبن ۳ عبدالملک بن علی ۴

حاوی لباب علوم و فائز به صوالح اعمال بوده، در قسم افاده و طرز ذوقیات و علوم مکاشفات بیانی شافی داشت. مدتی مدید مسافرت فرموده و بعد از مراجعت در قریه تخر از اعالی قری شیراز اقامت نموده و در آنجا وعظ می فرمودی، و به طریق نصیحت خالق قیام می نمودی و هم در آنجا وفات کرد بد تاریخ سنه ثلاثین و خمسمائده، و اکنون در تخر<sup>۵</sup> به مزار معروف به شیخ دوکی مدفون است.

### و منهم الشيخ الزاهد، اسوة العباد،

سندالعرفا و الزهاد شیخ ابوبکر بن عمر بن محمد يعرف بمرغر

فهرست شمایل و فضایل و دیباجه مناقب و مآثر بود. حریم ضمیر منیرش آفتاب صفت مقرر انوار و مستودع اسرار آیات حق گشته بود. و انفس قدس آثارش سحاب آسا هشیم و حطام جهالت طالبان را نظارت و تسو استعداد

۱- ح: ندارد ۲- فا: عارف الواصلین ۳- در متن نوی [بن] خط نموده و بالای آن (علی) افزوده شده بدین ترتیب: ابوسعید علی بن عبدالملک بن علی تومینی که مالک نسجه در ۱۲۷۴ هـ ق کرده بنسب نوشته روی سنک قبر عارف مدینه. چنین است در بیان شیخ قوه الدین ابوسعید عبدالملک. لکن در شد الازار ص ۱۱۷ چنین آمده: «الشیخ قوه الدین ابوسعید علی بن عبدالملک بن علی» و در هزار مزار ص ۵۸: «شیخ قوه الدین علی» ۴- شرح حال ابن عارف در نسجه تاجیه. پیامده است. ۵- هزار مزار ص ۵۸. ۶- در ذریعای به بهر به مشهور است که تک نظریات عنوان تخر ۶- ح: (صحاب) آمده است

و استدراك بخشوده . شيخ العارفين روز بهان ، قدس الله سره ، در مبادی حال به خدمتش متردد بودی و از نتائف<sup>۱</sup> انفس و لطائف مفاکھات آن یگانہ استطراف می نمودی . به تاریخ سنہ اربعین و خمسمائہ وفات یافته و در درب خدیش<sup>۲</sup> به مزار معروف به برغر<sup>۳</sup> مدفون است .

ومنهم الشيخ الامام الخطيب امام المحدثين ابوالمبارك الادمي

اسمه عبدالعزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم<sup>۴</sup>

یگانہ عصر و مقتدای جهان بود . قطرات فواید و لطایف او در اصداف سینہ طلاب درهای شب<sup>۵</sup> افروز بنهاده ، و سحائب<sup>۶</sup> افضالش حوصله طبع سلاک را پر غرر و درر ساخته . خطابت و امامت مسجد جامع دارالملک شیراز به جانب آن جناب تقوی مآب اختصاص یافته بود . هر روز در مسجد جامع ، ایامه و فضلاء آن عصر جمع<sup>۷</sup> می گشتند و استماع احادیث نبوی از حضرتش می فرمودند ؛ و به تاریخ سنہ تسع و خمسين و خمسمائہ وفات یافت . در درب محازی مزار شعر الرسول مدفون است ؛ و در آن عهد اتابک زنگی بن مودود برادر زاده اتابک سنقور پادشاه بود . [۶۹ الف]

ومنهم الشيخ الامام

ابو شجاع المبارک بن محمد بن المبارک يعرف بباغ و بستان

از جمله مشاهیر و فضلاء عصر بوده ، در علوم حدیث و معرفت اسانید

۱- مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۵۲۹ ح . می نویسد : کذا فی الاصل ، نطفه به ضم نون و سکون تاء جمع آن نطف کسرده به معنی آنچه به انگشت از گیاه و جز آن برچینند و من المعجاز ، اعطاء نطفه من الطعام ، ای شیئا منه (منتهی الارب) ولی نتائف که قیاساً جمع (نتافه) باید باشد به همان معنی نطفه در کتب لغت به معنی مجازی (نطفه) دیده نشد .  
 ۲- شدالازار ص ۲۶۵ : درب خدیش .  
 ۳- شدالازار ص ۲۶۳ : برگر .  
 ۴- شرح حال این عارف نیز در نسخه چاپی نیامده است .  
 ۵- ح : درهاس .  
 ۶- ح : سعامت .  
 ۷- ح : ندارد .



در عهد خود نظیر نداشت. امام ایمة عهد شیخ کریم الدین ابی المیمون رشید شاشی از جمله تلامذه او بود و روایت حدیث از حضرت او می فرمود؛ و او صحبت شیخ ابی شجاع محمد بن سعدان مقاریضی رحمه الله یافتند و از خدمت او اجازات حاصل کرده، به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفات یافت.

### و منهم القاضی ابو منصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی الشراپی

در شیراز به فضل و تقوی نظیر نداشت و در فنون علوم، سیما احادیث نبوی، چند پاره کتاب معتبر تصنیف فرموده، کتاب تبیین فی علوم الدین از جمله مصنفات [اوست]. شیخ ابی عبدالله حریمی، روایت از مصنف می فرمود، نبیره قاضی شراپی بود. و حکم قضاء و امور شرعیات فارس از پدر و جد به توارث بد او رسیده؛ و بدشهور سنه سبع و ثمانین و خمسماید بدجوار حق پیوست و در جوار اجداد بزرگوار خود مدفون است.

### و منهم الشیخ الامام

### مفتی المذهبین، شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد البضاوی<sup>۱</sup>

از جمله مشاهیر ائمه و مشایخ شیراز بوده، معتقد فیه خواص و عوام. شیخ الشیوخ خواجده شمس الدین محمد بن الامام کن الدین الشیخ شهاب الدین بن الامام [۶۹ ب] نجم الدین عالیهم الرحمة از نسل آن بزرگوار بوده و در تاریخ سنه خمس و ستین و خمسمائه بد جوار حق رسیده و هم در شیراز بد یابین مرقده ابی السائب<sup>۲</sup> که بد موی رسول عالیه الصلوة و السلام اشتهار دارد، بر درسام مدفون است.

۱- شرح حال ابن عارف در نسخة چاپی آورده است، ولی در شدالازار ص ۱۲۰ آمده: الشیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد البضاوی. ۲- در اصل بجزین نقطه آمده، و قطعاً ابوالسائب بن اسحق الثامی می باشد. شدالازار ص ۱۲۵ در شیراز نامه چاپی ۱۵۵ (ابوالسائب) ضبط شده است، مرحوم فرصت شیرازی در آثار المعجم ص ۲۶۳ (ابوالسائب) آورده است.

### و منهم الشيخ الزاهد ،

#### كهف المشايخ المتورعين عبدالرحمن بن محمد بن سعيد الاقيلدي

از جمله زهاد عصر و عباد زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده با آنکه مرار تصوف و شیوه معارف به کمال داشت، طریق انزوا و گوشه نشینی اختیار فرموده بود. به تاریخ سنهٔ سبع و ستین و خمسمائه وفات یافت و در جوار شیخ احمد بن الحسین هم در اندرون مزار مبارك او مدفون است.

### و منهم الشيخ الامام ابو ظاهر محمد بن ابي نصر الشيرازي

از جمله زهاد دارالملک شیراز به کمال فضل و تقوی بر سر آمده و به تاریخ سنهٔ ثلاث و خمسين و خمسمائه به جوار حضرت حق پیوست، و به در سلام به طرف اعلی قبر شیخ سلم مدفون است.

### و منهم الشيخ الامام المفتي

#### شيخ الاسلام قطب الدين ابو محمد عبدالله بن علي بن الحسين المكي

شیخ شیوخ شیراز و مقتدای قوم بود در طرز معارف و طریق توحید و نکته گزاری بیانی شافی داشت و در طور حقایق و اثبات ذوقیات برهانی بکمال. وجود مشایخ و ایمة دارالملک شیراز به وجود او مستظهر بودند، و در میان قوم به شیخ الاسلام اشتهار یافته بود؛ و در عهد او از مشایخ اطراف سیدی احمد کبیر در معبدیه<sup>۳</sup>، ضیاء الدین ابوالنجیب و عبدالقادر جیلی به مدرسه

۱- شذالازار ص ۱۶۳ : (سعد) .

۲- ج : - عباد ، + و صاحب مکاشفات ، شذالازار

ص ۱۶۳ : کان من زهاد عصره و عباد زمانه ( می نماید که ترجمه عبارت مذکور است ) .

۳- ح : معبدیه (رک تملیقات عنوان معبدیه)

السلام بغداد، و ابوالسعود<sup>۱</sup> در عراق و ابومدین<sup>۲</sup> و ابوشعيب<sup>۳</sup> به عراق عجم، و [۷۰ الف] ابن المجاهد اشبیلی در طرف مغرب و ابن معبد<sup>۴</sup> به بصره، در آن قرن جمله معاصر یکدیگر بودند. شیخ الاسلام مذکور به تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه به جوار حق پیوست و در کوچۀ سختویه از محلات شیراز در محلت گچ پزان به مزاری که به شیخ الاسلام اشتهار دارد مدفون است.

### و منهم ابناه الشیخان المقدمان مرشدی

السالکین حسام الدین مجد بن عبدالله و شهاب الدین روزبهان

بن علی يعرف به شیخ الاسلام

از اولاد نامدار شیخ الاسلام، این دو خلف بر سر آمده بودند و به صنوف<sup>۴</sup> کمالات و وفور زهد و تقوی به پدر بزرگوار تاسی فرموده و بعد از پدر قایم مقام گشتند. هر يك علامه زمانه و مقتدای جهانی بودند، و به شهر سنه ثمانین و خمسمائه<sup>۵</sup> در گذشتند، و در جوار پدر بزرگوار به مزار معروف به شیخ الاسلام مدفونند.

### طبقة چهارم:

در ذکر سلطان العارفين، قطب المحققين، ابو محمد روزبهان

بن ابی نصر البقلی القسوی رحمه الله

مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بوده، در فتون عالم،

۱- ابوالسعود بن بغدادی... متوفی ۵۷۹ (حاشیه ۲ ص ۱۲۶ شدالانوار)

حاشیه ۳: ابومدین شعوب بن الحسن یا ابن العسین الانسانی العفرین... بنا بر تحقیق و استنباط مرحوم فردوسی، (د) بین ابومدین و ابوشعوب اضافی بوده، ابوشعوب غیر از همان ابومدین نیست.

۳- در شدالانوار ص ۱۲۵ س ۱، نیز به همین ترجمه عبارت شد از نامه ابی مانه، این معبد در شهر ولی بنا بر تحقیق مرحوم فردوسی در همان کتاب حاشیه ۲ ص ۱۲۷، این معبد نام عارف و شخصیت پالعه صورت تحریقی امعبیده نام محلی در نزد بصره است. رک: تملیقات بنوان: ممدیه.

۴- ح: تصوف ۵- مائین، فلف است، ج: ثمانین و خمسمائه در گذشتند.

انواع فضایل از مشایخ زمان و ایمة عهد قصب السبق ربوده سیما در اقسام شرعیات و معارفات عظیم المثل بود و به طریق شطح و طرز توحید ربانی شأنی و بیانی عجیب داشت. تصانیف حضرتش از شرعیات و شوقیات جمله مشهور و متداول است و به اقصی اصقاع ممالک اسلام انتشار یافته، قریب سی پاره است که در خواطر عرفا و اهل الله آن را وقع و حرمت سی پاره است؛ و علو مقامات و عجایب حالات و کشفیات او برتر از آن است که به [۷۰ ب] زبان قلم سر زده، شطری و شمه‌ای از آن تقریر توان کرد؛

يَفْنِي الْعِلْمَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ      أَلْيَحِيطُ مَا يَفْنِي دِمَالًا يَنْفَدُ

و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارك او یافته بودند؛ شیخ علی لالا و بهاء الدین یزدی و ابوالحسن کرد و شیخ ابوالقاسم خاوی<sup>۲</sup> و ارشدالدین نیریزی<sup>۳</sup> و شیخ مبارک کمهری و ابوالفتح النیریزی<sup>۴</sup> و ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری، مصنف شرح کتاب الخلاصه للغزالی، مشایخ و ایمة‌ای که ذکر رفته، جمله با یکدیگر معاصر و مصاحب بودند، و از شیوخ و ایمة اطراف که با آن حضرت معاصر بودند؛ شیخ الشیوخ نجم‌الدین کبرا در خوارزم و شیخ اسماعیل قصری در نواحی تشر، و عبدالقادر جیلی در بغداد، و امام فخرالدین رازی. و در آن عصر اتابک سعد بن زنگی و اتابک ابوبکر فرزند او به سلطنت و ایالت شیراز و فارس اختصاص داشتند و به معاشرت و مجاورت آن حضرت مستبشر<sup>۵</sup> و مفتخر بودندی

۱- ح: اقصی اصقاع      ۲- ج: - و ابوالحسن کرد؛ (و او همان ابوالحسن علی بن عبدالله المعروف به کردویه است. شدالازار ص ۱۵۰)      ۳- در نسخه (ح) به غلط (تبریزی) ضبط شده است، رجوع شود به شدالازار ص ۳۷۲: الفقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی النیریزی      ۴- رک: شدالازار ۴۴۵ ص الشیخ ابوالفتح النیریزی، منسوب به شهر نیریز. مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۲ حاشیه ۶ می‌نویسد: «این کلمه بیه آسانی به تبریزی منسوب به تبریز شهر مشهور آذربایجان مشتبه می‌شود چنانکه در تحفة العرفان و شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ (منظور همین نسخه ما نحن فیه است)... بیه همین املائی فاسد نوشته شده و آن سهوناسخ است» ۵- ح: منتشر

سن مبارکش بهشتاد و اند رسید، و در شهور سنه ست و ستمائه روح مبارکش  
نزیل فردوس اعلی گردید. خاک پاک و تربت با برکتش مقبل لب طلب زوار  
جهان و قبله گاه عشاق روی زمین و سلاک زمان است.

و من الشیوخ الذین و سموافی عصره بحلیة الولاية، شیخ  
الاسلام عزالدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود  
المشتهر بزركوب الشیرازی

جناب قدسی آثارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات بود.  
غریبان را همچون پدر مهر بانی کردی، و خستگان را به جای دارو درمان بودی.  
جد او معین الدین محمود از اشراف و محتثمان دارالملک اصفهان بود. به  
تاریخ سنه اربع و خمسین و خمسمائه در معبیدی<sup>۱</sup> با حضرت سلطان العارفین  
سیدی احمد کبیر قدس الله روحه المطهر و روح مجیاه المقدس المنور، اتفاق  
مصاحبتی افتاد. مدتی ملازمت آستانه سعادت بخش آن حضرت فرمود، و  
یروى انه قال فی بعض محاوراته: کاتبی آری من صلب آخی معین الدین محمود  
ولدا صالحا یتبع أثری و یتكون فی العجم خلیفتی، یتخدم الفقراء و یجلس  
معهم. و چون در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه، شیخ الشیوخ  
عزالدین مودود مذکور مولود گشت، مخایل رشد و آثار نجابت در سیماء او  
مشاهدت افتاد. اغلب اصحاب قلوب فرمودند که خلیفدای که حضرت سیدی  
احمد علیه الرحمه از غیب نشان باز داده که در عجم موآود خواهد شد، بی  
شک این فرزند مبارک است که آثار بهر روزی و کمال استعداد یوم، فیهم ما در  
احوال او توفی و تضاعف می پذیرد. پدر او خواجه محمد بن معین | الدین | به  
تاریخ سنه سبع و سبعین و خمسمائه او را به شیراز آورد، عهد سلطنت اتابک  
سعد بود. بنا بر آنچه تعلق احومت و قرابتی با حضرت سلطان العارفین

۱- + طرق مسافرتی، - معبیده (رجوع شود به تعلیقات صوان معبیده)

روز بہان بن ابی نصر قدس روحہ داشت ، خواست کہ با آن قرابت صوری ،  
 قربتی معنوی منضم گرداند۔ اجومت جسمانی باملوحت روحانی ملاحق گردد،  
 او را بہ حضرت شیخ برد و قصہ معین الدین محمود پدرش و بشارتی کہ سلطان  
 العارفین ، سیدی احمد کبیر قدس سرہ فرمودہ بود عرضہ داشت۔ شیخ روز بہان  
 چون سیمای ولایت در ناصیہ او تفرس فرمود، دست محبت در خلوتخانہ دل  
 مبارکش رخت یگانگی بنہاد ، و در ولایت جان سکۃ ولایت بہ نام او زدن  
 گرفت و بر فور این دو بیت انشاء فرمود . بیت :

جانا بر ما خوی نکوت آوردست      یا آن کرم فرشتہ خوت آوردست  
 نیک آمده‌ای کہ آفرین بر قدمت      اینجانہ تو آمدی کہ اوت آوردست  
 تعویذ محبتش بر بازو بست و در پهلوی خودش بنشانند۔ مطارحات  
 انوار ملکوتی و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و چہرہ نور پاش او دم  
 بدم در دیدہ دل شیخ قدس سرہ عکس انداز می گشت ، یقول : مَرَحَبًا [بِكَ]  
 وَجَا مُثَالِكَ .

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد ہوس

رو کہ از این دلبران کار توداری و بس

بیا کہ ما را کاسی دگرگون دادند و اساسی دگرگون نہادند۔ بیا کہ ما

با تو یک پیرهن و یک پوست گشتیم ، نَحْنُ رُوْحَانِ حَلِيْنَا بَدْنَا .

در دیدہ و دل نشستی و جای گرفت

و اندوہ توام ز فرق تا پای گرفت

فی الجملہ صورت محبت او در حجر الاسود سینہ منقوش ساخت ، و

سورت عشق او در پیکر جان مرکوز گردانید۔ سی سال مجاور و مجاور حضرت

شیخ گشت ، و از جملہ کلماتی کہ حضرت شیخ روز بہان علیہ الرحمۃ در حق

او فرمود یکی آن است که بوقت مطارحات انوار قدس ذات ام یزلی فرمود که به مجاهرت چندین بار شهود تجلی ذات در جمال چهره عزالدین مودود زرکوب معاینه یافته‌ام .

بعد از وفات شیخ قدس سره، نوبت اول چون بد عزم سفر حجاز توجه فرمود، با خدمت شیخ الشیوخ اوحید الدین کرمانی و شیخ رکن الدین سجاسی<sup>۱</sup> مرافقت و مؤاخاتنی دست داد، و کورت دوم در بغداد حضرت شیخ الشیوخ، قطب العارفین، شهاب الدین سهروردی علیه الرحمه اکرام مشوای او را بر مضمون «حَقُّ الْقَادِمِ أَنْ يُزَارَ» تجشم فرمود و شیخ را بدید. بعد از مراجعت با شیراز، ایالت و سلطنت از آل سلغر به اتابک ابوبکر بن سعد منتهی گشته بود. پیوسته از حضرتش مستمد بودی و بد معاصرت او افتخار نمودی. در آخر عهد اداء حقوق حضرت شیخ روز بهان قدس سره را بد تازگی با شیخ الاسلام [۷۲ الف] صدر الملة والدین روز بهان ثانی غایب الرحمة وصاتی فرمود و دختر خود را به او داد، و هفت فرزند نیکنام [که همچون] هفت ستاره در آسمان ولایت و فلک بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند؛ و بعد از آنکه سن مبارکش به صد و یک سال رسید، در شهر سنه ثلاث و ستین و ستمه بد وفات یافت، و در خانقاه معروف بد زرکوب، لید محیط رحال مسهران و مستقر قدس صوفیان و منتهی اقدام صدیقان است، مدفون گشته، والله اعلم.

و منهم الشیخ الامام المجتهد، امام المذهبین مقتدی الشریقین  
نجم الدین عبدالرحمن (بن) ابی بکر یعرف بابن المصالح البیضاوی

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بوده، در شریعت و مسائل دینی به هر دو مذهب اشتها داشت، و فتوی دادی و در علوم احادیث نبوی و ضبط مسانید

۱- سجاسی (رک تعلیقات بهضوان سجاسی) ۲- ح : امجان : ح : مسیح : ح : سجاسی



و امالی در آن عهد مشارالیه بود، و اغلب و اکثر ایمه و اعظم مشایخ از اطراف به اجازات عالییه و اسانید حضرتش افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی، روایت حدیث از ابی موسی مدنی می فرمود اکثر احادیثی که شیخ المحدثین صفی الدین عثمان کرمانی در کتاب کنز الخفی ایراد کرده به عنعنه اخبار و اسناد از حضرت او فرموده، و این نیز منصبی است که بر مزید فضل و کمال مرتبت آن بزرگ دلالت دارد، و به شهور سنه ثلاث عشره و ستمائه و فات یافت. اولاد نامدار [ش] شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوبکر بن شیخ نجم الدین بن شیخ شهاب الدین ابی بکر و موفق الدین محمد بن شیخ نجم الدین عبدالرحمن، هر يك علامه عالمی بودند. شیخ شهاب الدین ابوبکر مذکور، نقل است که ده سال مجاورت کعبه معظمه فرموده بود و بعد از تحصیل علوم و کمالات با شیراز مراجعت فرمود، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه و فات یافت، و در مزاری که قبلی مسجد عتیق افتاده به محلت سراجان مدفون است، و اولاد نامدار [او] اکنون بر سر سجاده تقوی آثار خانقاه را بوجود مبارک معمور می دارند، و شیخ الشیوخ موفق الدین محمد بن عبدالرحمن، برادرش، مجاور مسجد عتیق شیراز بودی و به تاریخ سنه ست و ثلاثین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست و در جوار پدر وجد بزرگوار به در سلم مدفون است.

و منهم الشیخ الامام العالم صفی الدین

عثمان الكرمانی و خلفه شیخ شمس الملة والدین محمد بن صفی رحمهما الله

اورع علماء و ایمه و افضل مشایخ عصر بود. لباس تقشف بر قامت او طراز صبغته الله داشت. [دست تصرف] غالیه تکلف بر دیباجه چهره وجود نکشیده، در علوم احادیث و امالی و اسانید عظیم المثل بوده، کتاب [کنز] الخفی در احادیث مصطفی که به ذکر احوال و سیر نبی و صحابه و تابعین

مشحون گشته، و در این اقطار معروف و متداول است، از مصنفات او است و از غایت اعتقادی که اشراف و ایمة عصر را با جناب طهارت شعار او بوده به مطالعه و قرأت و استنساخ آن مزید رغبت می نمودند، و به تاریخ سنه اثنی وثلثین و ستمایه به جوار حق پیوست و در مصلی شیراز به مزار مشهور مدفون است. و اما خلفه.

### الشیخ الامام العالم علامه

#### شمس الملة محمد بن صفی الدین عثمان الکرمانی طاب ثراه

از کبار ایمة و مشایخ شیراز بوده، اصل مبارکش از کرمان بود و مولد [۷۳ الف] و محتد از شیراز. صاحب حدیث و تفسیر، و در علوم تصوف و نباتات توحید بی نظیر. در علم احادیث و اسانید و روایات و امالی خصوصیتی داشت و از اقران و اکفاء [به] آن واسطه ممتاز بود، به نوعی طریق مکاشفه و الهام قدس بر او غالب گشته. چنانچه مشهور است در تفرد احوال آن حضرت، هر وقت که [در] صحابه اسانید حدیثی از احادیث شبهتی باز دید می گشت معینت روح مبارک مصطفوی بر او منکشف می شد، و اشارت تصدیق و کذب و صحت و تدلیس آن می فرمودی و در شهر سنه اثنین و اربعین و ستمائند وفات یافته و قبر مبارکش پیش روی پدر بزرگوار، شیخ صفی الدین عثمان علیهما الرحمة، افتاده به مصلی شیراز در مزار مذکور.

### و منهم الشیخ الامام العلامة

#### فرید الدین روزبهان و ابنه الامام المحقق عزالدین محمد بن فرید

علامه جهان، مقتدای مشایخ و وعاظ زمان بود. در فن تصوف و تذکر و دقایق حدیث و تفسیر، نادره دهر و علامه عصر بود. نفس شریفش نقش

نخته عبارت تازی و حجازی<sup>۱</sup> گشته ، اسباب طریقت و ادوات حقیقت فراهم آورده ، و بساط ترفع از مکمن<sup>۲</sup> شعری برتر افکنده ، به مراتب و مراسم علوم شرعی دستگامی حاصل فرموده ، و به وظائف و مراسم معارف قدسی استظهاری به دست آورده . منصب و عظم و تذکیر در جامع عتیق به جناب رفیع او اختصاص داشت و دیگری در آن مناقب با او مساهم و مشارک نبوده اند ، به شهور سنه ثمان عشره و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در مصلی شیراز قریب حظیره<sup>۳</sup> خواجه شمس الدین صفی واقع است .

### و ابنه الامام بن الامام و السمیدع المنعم

[۷۳ب]

#### سند اولیاء الله العظام عزالدین محمد [بن] فریدالدین روزبهان

در کمال علم و عمل بی نظیر و فرزانه بود . بعد از وفات خواجه فریدالدین عاضی قایم مقام گشت ، و مباشر و متصاحب پدر گشتند . مدت یازده سال بعد از پدر بزرگوار بزیست . خرقة تصوف از حضرت شیخ حجت الدین ابهری داشت ، و در بغداد صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی دریافته بود ، و به شهور سنه تسع و عشرين و ستمائه وفات یافته و به جوار پدر بزرگوار در حظیره<sup>۴</sup> مذکور مدفون است .

### و منهم الشیخ العابد الناسک سندالابدال کھف الاولیاء

#### قطب الدین مبارک الکمهری

مشهور آفاق و مشارالیه به علو درجات و کمال اخلاق بوده ، معالی قدر و رفعت مقامات آن بزرگوار از شرح و بسط مستغنی است . مشهور است که به مبادی حال در کوه رحمت ، که قریب قصبه فاروق است ، در مقام سکر و

۱ - ح : مجازی ۲ - ح : ممکن

تدله جذبه [ای] یافت که مدتی سراسیمه و متحیر و دهان گشاده باز ماند . گویند که منج در دهان او آشیانه کرد . بعد از چهار سال چون در مقام تمکین و اقامت حال استقامت یافت ، او را حوالت به قصبه کمین که بدگمهر اشتهار دارد فرمودند ، بناء خانقاه مبارک فرمود و طریق خدمت و نان دادن اختیار کرد . خرقة مبارکش از خلفا و خطبا شیخ مرشد ابی اسحق ابراهیم شهریار بوده ، و در تاریخ سنه ست و ستمائه بدجوار حق پیوسته و در گمهر بدخانقاه مشهور معروف مدفون است .

شیخ الشیوخ سراج الدین عمر مبارکی که جد این اخلاف نامدار و مشایخ بزرگوار بوده ، خادم او بود و بعد از وفات شیخ قدس سره ، متولی و شیخ خانقاه گشت . بنا بر آنچه به استفاضت معلوم گشته که حضرت شیخ مبارک [را] فرزند نبوده ، شیخ سراج الدین عمر قایم مقام گردانید . مدتی امور خانقاه به رأی مبارک او منوط بود و در شهر سنه احدى و سبعین و ستمائه وفات یافت . بعد از او شیخ نجم الدین محمود فرزند او قایم مقام گشت .

### و منهم الشیخ الزاهد عقیف الدین محمد بن عبدالرحمن

قایم مقام او گردید و طریق خدمت صادر و وارد به نوعی مسلوب فرمود که مشکور خالق و مقبول خلائق گشت ، و در شهر سنه ثمانین و سبعین و ستمائه وفات یافت ، و بعد از او خلف او الشیخ الزاهد . القبط العارف غوث الانام و کشف الاسلام عزالدین یعرف بعونمرد که از جملة اولیاء الله و مشایخ نامدار بود ، روزگاری به خدمت خالق خدای کائنات کان از راه محبت بی ریا و رعونت ، کمر خدمت در میان بست و به مضمون آید :

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِيُوجِهَ اللَّهُ» وظیفه اشفاق و حق مسکنت نوازی و درویش پروری به تقدیم رسانیده و بر سنین سنن خلیل الله مدتی مدید تاسی نموده.

### طبقة پنجم

در ذکر ایامه و جمعی از اصحاب حدیث که با شیوخ مذکور معاصر بودند: منهم المقتدی الانام، مفتی الامة معین الملة والدين ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الکتکی<sup>۱</sup>

مقتدای جهان و مفتی عهد و زمان بوده، در مدت نود سال که سن مبارکش بود، اکثر اوقات او مستغرق افتاء و اجتهاد بود، و به اختیار ترک ملازمت سلاطین وقت و اتابکان فرمود، چنانچه مدة العمر ذیل عصمت و دامن طهارت او به شوب شبهه و آرایش حرام ملوث نگشته، اخلاف نامدار او شیخ الشیوخ، روح الملة، عبدالرقيب و مسوة الایمة و المشایخ، شرف الملة والدين عبدالمهین در کمال منصب و علو<sup>۲</sup> مرتبت از اکفا و اقران بر سر آمده بودند، و منصب شیخ الشیوخی شیراز در آن عهد به جناب رفیع هر دو برادر اختصاص داشت. و قد توفی سنة ثلاث و خمسين و ستمائه، مرقد مبارکش در جوار شیخ کبیر قدس سزه افتاده.

### ومنهم الامام المحقق اسوة المحدثین

سعدالدين محمود بن محمد بن الحسين يعرف باديب صالحانی

صالحان<sup>۳</sup> مجلتي از محلات اصفهان بوده و او از جمله تلامذة امام ایامه عهد، حافظ ابی موسی مدینی بوده و در فنون علوم تصنیف داشت. به شیراز آمد و

۳- ح: ملوم

۲- رك: تعليقات، عنوان کتکی

۱- سورة الانسان، آیه ۹

۴- ح: صالحان، رك تعليقات

به محلت درب سلم خانه‌ای بنا فرمود، و در شهور سنه ثانی عشره و ستمائه  
به جوار حضرت حق پیوست. اولاد نامدار او: امام افضل الدین محمد و  
عماد الدین حسین و یحیی.

اما یحیی از کبار ایمه و مشایخ عهد بوده، او را وجد و حالاتی غریب  
دست داده و در شهر شیراز مقامی رفیع و قبولی عظیم بگرفته بود، و به  
درب سلم در جوار خانه پدر مسجدی بزرگ بنا فرمود، و این زمان به مسجد  
یحیی اشتهار دارد. در تاریخ سنه ثلاث و عشرين و ستمائه به جوار حضرت  
حق پیوست، و در جوار مسجد به مقبره‌ای که مدفن پدر بزرگوار و برادران  
او است مدفون گشته، و اکنون مزار بزرگوار او مضاف مسجد ساختند.  
اما برادر زاده او امام عالم خواجه سعد الدین المشتهر به یحیی بن عماد الدین  
الحسین بن محمود الصالحانی علیه الرحمه از جمله اکابر مشایخ و ایمه عهد  
بوده و مقبول خواص و عوام شیراز به شعار فضل و تقوی جناب مبارک را  
آراسته داشته به تاریخ ربیع الاول سنه سبعمائه به جوار حق رسیده، و هم  
به آن مزار در جوار اجداد نامدار خود مدفون است.

### و منهم الامام العالم افضل المحدثین،

[۷۵ الف]

اسم الایمة المتورعین، ارشد الدین علی بن محمد النیریزی رحمه الله

مقتدای ایمه و افضل عصر بود و در فنون علوم سیما علم تفسیر،  
حدیث نظیر خود نداشت. روایت احادیث و مسانید محیی السنه حماد از امامان  
جهان عماد الدین ابوالمقاتل مناوردیلمی رحمه الله من فرمود. الامر ایمه و  
مشایخ شیراز استفاده از او کرده‌اند و اجازات حدیث از او ستده‌اند و بدان  
افتخار نموده‌اند و از تصانیف حضرت او آنچه مشهور و متداول است، کتاب

۱- ح: التبریزی ۲- ح: ایمة فاضل ۳- ح: ابوالدین عماد الدین مناوردیلمی  
مناورین فرکوه الدیلمی. در: تعلیقات عنوان مناوردیلمی.

مجمع البحرین در ده مجلد .

نقل است که چهار سال در منار مسجد عمیق اعتکاف فرمود، و در آن مدت این کتاب نفیس تصنیف فرموده، و در آن عهد شیخ شیوخ شیراز شیخ روزبهان و قاضی قضاة فارس سراج الدین مکرم فالی ، و مقتدای عرفا و سلاک وقت عزالدین مودود زرکوب و خالف نامدار او عمادالدین ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب که فارس میدان ادبیات بوده و مصنف کتاب حلیة العارفین فی توفیق بین العقل والدين بوده ، و مقدم و مفتی ملک معین الدین ابوذر کتکی و جمله از تلامذة حضرت او بوده و نسخه خطب غراء و منشآت دلربای او در اقطار و اصقاع جهان مفیض و منتشر گشته، به تاریخ ثالث عشرین شعبان سنه اربع و ستمائده به جوار حق پیوست و در مصلی شیراز مدفون است .

### و منهم الامام العلامة

#### عمادالدین ابوظاهر عبدالسلام بن ابی ربیع

صاحب اسانید و روایات بود . روز نامه فضایل و جرائد کمالات او به نظر قبول ارباب فضل مورخ گشته . در مدینه السلام بغداد مدتی اقامت فرموده بود، و روز گاری مصاحب شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی بوده [۷۵ ب] و ایمه و مشایخ آن دیار دریافته، مسانید و امالی و روایات عالیة او در جراید ایمه و مشایخ سلف و اعظم و افاضل محروسة شیراز منبى و مبنی بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است، واللہ اعلم . شعر:

تَسْلَا فِي آيَاتِهِ الْمَجْدُ وَالْعُلَى  
وَأَشْرَفَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْكُتُبُ وَالصُّحُفُ

به تاریخ سنه احدی وستین و ستمایه به جوار حضرت حق پیوسته و قبر مبارکش به درب خفیف قریب رباط شیخ کبیر قدس سره است .

۱- ح : سیمایه ، و آن غلط است زیرا در شدالازار ص ۳۷۶ س ۷ چنین آمده: «قبض روحه فی شعبان سنه اربع و ستمایه» ، و نیز در مجمل فصیح خوانی در حوادث سال ۶۰۴



## و منهم الامام القضاة

## جمال الدين ابوبكر بن يوسف بن ابي نعيم المصري

قاضی قضاة ممالک فارس بود، و با وجود منصب قضاء و کمال فضل، حلیه اولیاء و زی ابدال و اصفیاء داشت. از تصانیف حضرت او که در اقطار انتشار یافته یکی شرح مقامات حریری است و یکی شرح مصابیح محیی السنه است، و در مجلس درس و افادت [او] اکثر ائمه شیراز و افاضل آن عهد حاضر گشتندی.

نقل است که در اثنای خطبه درسی او یکی از فضلاء که بد حسن انشاء و انشاء و حلیه اختراع و ارتجال موسوم بود، قصیده‌ای مصنوع در مدح او املاء فرمود، این دو بیت از آن قصیده اتفاق کتاب افتاد، و التملیل دد [ل] عَنی التَّشیر. شعر:

بِصَاعَتِي الْمَرْجَاءُ [مَوْلَايَ] فَاقْبَلْنِي

فَأَدَّتْ عَزِيْزُ الْمِصْرِ دَلْوَاحِدَ الْعَصْرِ

وَ أَوْفٍ لَنَا كَيْلَ الْعِنَايَةِ مَخْضَلًا

يَرُدُّ لَكَ [رَبِّي] بِسَطْلَةِ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

و بد تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائده بد جوار حق پیوست و در مدرسهای مشهور [در بازار گیوه دوزان میان شهر شیراز] مدفون است و آن مدرسه بد قاضی جمال الدین مصری اشتهار یافته است.

۱- ح: + بیراسته بیراسته، (لك: تملقات عنوان بر استه) ۲- در دور: + بیراسته بیراسته

### ومنہم الامام العلامة قاضی القضاة

السعيد سراج الدين مكرم بن ابي العلاء الفالي<sup>۱</sup> رحمه الله<sup>۲</sup>

منصب قاضی القضاة ممالك فارس بدجناب او اختصاص داشت. جامع اصول و فروع الهيأت و طبيعيات و جدليات و ادبيات بوده، در ترقی بمعارج قصوی همت عالیہ و بسنو<sup>۳</sup> کمال افاضل و سمو منقبت او الی<sup>۴</sup> رفعت درجتي یافت که غبار آثار و اخبار او در دیده مناقب اعظم زمان و چشم جهان بین هنروران مرتبت انسان العین یافته، و از جمله قصیده غرا و اشعار دلربا که طبع نقاد و ذهن وقاد آن حضرت بدان مسامحت نموده، این يك دو بیت حسب الحال آن جناب بوده:

فَنَفْسُ عَصَامٍ شَارَفَتْ لِمَنَاصِبٍ      فَإِنَّ لِمَ يَكُنْ أَصْلُ زَيْتِي وَ مَنَسَبِي

در شهور سنه احدى و عشرين و ستمائة وفات یافت، و قبر مبارکش در مصلی شیراز است.

### ومنهم المولى الامام السعيد قاضى القضاة الولي الشهيد

مجدالدين اسمعيل نيكروز الفالي<sup>۵</sup> طبيب الله ثراه وبيض محياه

جدبزرگوار مولانا اعظم سلطان افاضل القضاة فى العالم، افضل نحاريں الدنيا جامع الفضل والعدل والفتيا<sup>۶</sup>؛

۱ - بنا بر تحقیق فاضلانہ مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۴ حاشیه (۱)، کلمه (ابى) زائد و ناشی از سهو نساخ است و اسم او (علاء) می باشد نه (ابوالعلاء). ۲ - ح: رحمة الله، شرح حال این عارف در شدالازار نمره (۳۰۳) آمده: سراج الدين ابوالعز مكرم بن العلاء بن نصر بن سهل. ۳ - ح: سهر؛ به قرینه سمو تصحیح شد. ۴ - ح: والیه، به قرینه «افاضل» تصحیح شد. ۵ - چ: نیکروز، بن مكرم. شدالازار ص ۴۲۰ القاضی مجدالدين اسماعيل بن نیکروز بن فضل الله بن الربيع السیرافی. و نیز در صفحات ۱۹۱، ۲۶۲، ۳۵۰، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۴۹ همه جا اسمعيل بن نیکروز ذکر شد و جایی از «مكرم» ذکر نشد و نیز در هزار مزار ص ۱۲۴: اسمعيل بن نیکروز. ۶ - چ: التقوى - العدل والفتيا (در نسخه ح: «الصباح» آمده که یا «الفتاح» به کسر (ف) به معنی حکومت است و یا «الفتيا» به معنی «فتوا» و حکم می باشد که به آن صورت تعریف شده است.

عَلِيمُ بِأَعْقَابِ [الأمور] كَأَنَّهُ بِمُخْتَلَسَاتِ الظَّنِّ يَسْمَعُ أَوْ يَرِي<sup>۱</sup>

مَجْدُ الْحَقِّ وَالشَّرِيعَةِ وَالِدَيْنِ مُجِيبِي [سُنَنِ] الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مُجِيبِي

مَأْدُورِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ أَبُو إِدْرَاهِيمَ اسْمَعِيلُ، نَازِمُ أَمْوَالِ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَى اللَّهِ فِي

الْخَافِقِينَ شَأْنَهُ، وَأَعَزُّ فِي الدَّارَيْنِ أَنْصَارُهُ وَأَعْوَانُهُ، عَالِمٌ بِجِهَانٍ وَنَادِرَةٌ

دُورَانٍ بُوْدَهُ، قَرِيبٌ چِهْلِ سَالٍ دَرِ سِرِّهِ مَمْلَكَتِ سَلِيمَانِ بَدِ اسْتِقْلَالِ مَتَصَدِي

مَنْصَبِ شَرِيعَتِ قَاضِي الْقَضَائِي وَحُكُومَتِ شَرَعِ مَنِيْفِ گِشْتِ، وَبَدِ حِلْمِ شَرِيعَتِ

مِصْطَفَوِي بِرِ حَسْبِ مَأْمُورٍ وَوَجْهِ مَرَضِي أَقْدَامِ نَمُودِهِ كِه دَرِ آنِ مَدَّتِ اِزْبَالِ

طَهَارَتِ آثَارِ اَوْ بَدِ لُوثِ مِخَالَفَتِ سُنَنِ وَآلَائِشِ بَدَعَتِ مَشُوبِ وَمَاوِثِ نِگِشْتِ،

مَا قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ خَصْمَانِ الْإِبَالِ رِضَا، وَابْنِ زَمَانِ قَرِيبِ صَدِّ وَبِنْجَاهِ سَالِ

[اِسْتِ]، كِه مَنْصَبِ شَرِيعَاتِ وَآمُورِ دِينِي وَحُكُومَتِ مَمْلَكَتِ فَارِسِ بَدِ اسْتِحْقَاقِ

عَالِي الْإِطْلَاقِ تَعَلُّقِ بَدِ ابْنِ خَانَ دَانِ مَبَارَكِ كِه بَدِ وَفُورِ فَضْلِ وَتَقْوَى وَحَالِيَّةِ دَرِ سِ [بِ ۷۶]

وَفُتْوَى مَزِينِ وَمَحَلِّيِ اِسْتِ گِرْفَتِدِ، وَ الْمُنْتَلَهُ كِه دَرِ بِنِ كُوكِبِ فَضْلِ وَ هُنُرِ وُورِي

دَرِ عَهْدِ مَوْلَانَا اِعْظَمِ مَذْكَورِ اَعْلَى اللَّهِ شَانِدِ، بَدِ ذُرْوَةِ اَعْلَى اِعْتِلَاءِ بِيُوسْتِدِ، وَ

آفْتَابِ سَعَادَاتِ فَلَاحِ سِرُورِي بَدِ مَدَانِ وَمَدَانَتِ آنِ جَنَابِ عِظَمَتِ آثَارِ تَقْوَى

شَعَارِ<sup>۲</sup> اَوْجِ اِرْتِقَاءِ وَ اِقْتِرَانِ يَافِتِدِ :

فَالِدَيْنِ مُسْتَبَشِرٌ وَالْمَجْدُ مَبْتَسِّجٌ  
وَالْمَلِكُ مَبْتَسِّرٌ وَالشَّرْعُ مَبْتَسَّرٌ

تُوفِي جَدَّهُ الْمَذْكَورِ الْإِمَامِ الْمَقْدَمِ رَابِعِ عَشْرِينَ رَهْضَانَ سَنَةِ سِتِّ مِائَتِ وَ سِتِّ مِائَتَيْنِ

وَ سِتِّ مِائَةٍ، وَ وِلْدَهُ الْإِمَامِ الْإِمَامِ بِنِ الْإِمَامِ، قَاضِي قِضَاةِ الْإِسْلَامِ الْحَقِيقِ الْمَعْرُوفِ

فِي اِنْفَازِ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، مَوْلَانَا رُكْنِ الْمِلَّةِ وَالِدَيْنِ حَسَنِ بِنِ اسْمَعِيلِ فِي

رَابِعِ عَشْرِينَ رَهْضَانَ سَنَةِ سَبْعِ وَ سَبْعِمِائَةٍ، وَ دَرِ مَصَلِي شِيرَازِ دَرِ سَاخْتِه رِبَاطِي

كِه بَدِ نَامِ مَوْلَانَا سَعِيدِ رُكْنِ الدِّينِ مَذْكَورِ مَشْهُورِ بُوْدِهِ مَدْفُونِ تَمْدِ، وَ جَمَاعَتِي اِز

اِيْمَةِ عِظَامِ وَ مَشَاهِيرِ وَ اَعْيَانِ آنِ عَصْرِ تَبَرُّكِ رَا دَرِ جُورِ حَضْرَتِ اَبْشَانِ مَدْفُونِ

۱- صحیح الامور، این بیت در نسخه ج بسیار مفاوٹ آمده، و در نسخه د نیز آمده است.

کرده‌اند، از آن جمله مولانا امام ایمنه وقت مظهرالدین زیدانی<sup>۱</sup> مصنف شرح مصابیح و شرح مقامات و شرح لمع و چند کتب دیگر. و یکی مولانا قاضی القضاة السعید سراج‌الدین مکرم، و یکی شیخ شیوخ امام المحدثین جمال الدین ابوالفتح نیریزی. هر یکی در حظیره‌ای مدفونند و علی‌الحقیقه آن قطعه زمین عرصه‌ای از بهشت برین است که اجساد و عظام چندین ایمنه عظام در آنجا جمع گشته، یا خود آسمانی است که مرقد چندین علماء و افاضل هر يك ستاره صفت بر آن سطح عکس انداز آمده، شعر:

سَقَى مَقَابِرَ قَدْ ضَمَّتَهُ قُرْبَتُهَا  
وَدَامَ [مَثْوَاهُ] بِالرَّيْحَانِ مَكْتَنِفًا  
بَوَاكِرُ الْمَزْنِ دُرُودِيهَا وَ إِثَاهُ  
مَكْجَوْلَةٌ بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُ<sup>۲</sup>

و منهم الشيخ الامام السعید صابن الدین حسین بن محمد بن سلیمان<sup>۳</sup>

از کبار مشایخ شیوخ عصر و ایمنه عهد بوده، سلاطین زمان و اتابکان [۱۷۷ الف] در باره او عظیم معتقد و معتنی بودند. اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ مقتدی الافاضل و المتورعین ابو الحسن علی بن عبدالله کرده و بنا بر حسن مؤاخات و طریق موافقتی که با شیخ شیوخ عصر عزالملة والدین مودود زرکوب داشت به تاریخ سنه [عشرین و ستمائه] در خانقاه مبارک او به اتفاق جماعتی از ایمنه و طایفه‌ای از اصحاب حدیث در حضرت شیخ و مقتدای جهان، امام ایمنه المحدثین، کریم‌الدین ابی المیمون رشید الشاشی، کتاب مصابیح می‌خواندند. ابی المیمون در علوم حدیث و علو اسناد و روایات یگانه جهان بوده و روایت حدیث و تصانیف محیی السنه از امام ایمنه عمادالدین ابی المقاتل مناور فرکوه<sup>۴</sup> و امام اورع جنید عصر<sup>۵</sup> نورالدین ابی المکارم

۱- رك : تعليقات ، عنوان زیدانی، ج : رملانی.  
۲- ج : رك تعليقات . در مصراع سوم ، در نسخه حکمت به جای (مثواه) (چاپی ص ۱۰۶) قبراک آمده است .  
۳- ج : + الكوفجالی، شدالازار ص ۱۷۶ : الفقیه صابن الدین حسین بن محمد بن سلمان.  
۴- ج : + الدیلمی ، شدالازار ص ۲۹۴ ح ۷ : «عمادالدین ابو مقاتل مناورین فرکوه‌الدیلمی»  
۵- ج : وحمدین عصره

فضل الله النوقانی ، و این هر دو امام اجازت از حضرت محیی السنه داشتند ، و آنچه از احوال و مقامات امام مقدم شیخ الشیوخ فقیه حسین بن سلمان اشتهار یافته بیرون از فضل ظاهر و کمال ورع و زهدات ، در احضار طوائف پریان و اصحاب غیب و جنیان قدرتی عظیم داشت و همواره مطاع و متبع او بودند جماعت مصروعان و مسبوعان را از دعا و همت او بی شک شفا حاصل می شد ، و جمعی را که از جنیان آزاری می رسید و از ایشان در زحمت بودند ، معاینه در ابدان و اشباح آن طایفه آواز جنیان بدگوش حاضران می رسانیدی و ایشان را از شر و معرفت ایشان خلاص می فرمودی . در شهر سنه اربع و ستین و ستمائه به جوار حق پیوست و بعد مجلات معروف به بال کت در خانقاه مشهور مدفون است .

### و منهم الشيخ السالك المحقق رکن الدین عبدالله بن عثمان القزوينی

سالکی صاحب بصیرت بود . بعد از احراز کمال فضل و تلبس به شعار [۷۷ب] آداب و مالکة اخلاق به نظرات فیض سبوحیه و جذبات حضرت قدوسیة محظوظ و مخصوص آمده و به وفور مکاشفات ربانی و الهامات حقایق مزین و مجالی گشته ، و در شیوه سلوک و آداب طریقت به حضرت شیخ شیوخ صفوة الابدال ، اسوة الاولیاء قطب الدین مبارک ممهری انتما داشت و در شرح تصفیة قلب و تزکیة نفس تاسی به حضرت او کرده بود ، و شیوه خدمت به خلق و شفقت بر کافه مسلمانان از جناب مبارک شیخ مبارک گرفته .

نقل است که ابو عبدالله اسمعیل حاکم خراسانی رحمه الله علیه در کتاب محقق و مناظری متبریز بود ، به تاریخ سنه احدی عشره و ستمائه چون به شیراز آمد تفحص احوال مشایخ و گوشه نشینان فرمود و آداب و اخلاق و

طریقت ہر يك معلوم کرد. بعد از مراجعت یکی از سلاطین عہد از خدمتش تفحص احوال محروسہ شیراز می فرمود. حاکم در جواب بدین نوع تقریر کرد: بیضہ شیراز با وجود ایالت اتابک ابوبکر و حصافت امیر فخرالدین و فضل و دہاء عمید، بہ دو تن معجور و معتبر است: شیخ و مقتدای جهان عزالدین مودود زرکوب شیرازی و نادرہ عہد و زمان، رکن الدین عبداللہ قزوینی، کہ بہ ہمت و خدمت و طریق آداب و اخلاق صورت و شفقت بر خلائق از زمرہ اکفا و اقران عہد بر سر آمدہ اند، ولایزال کمر خدمت خاص و عام بر میان بستہ، و بی عدت و اہبت و بی واسطہ خزینہ و دینہ سفرہ صادر و وارد، معدوم مرتب داشتہ اند. حق سبحانہ و تعالی آن دو تن را در آن دیار بدین توفیق مجلی گردانیدہ. و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»<sup>۱</sup>. شیخ شیوخ مذکور قریب دروازہ اصطخر بناء خانقاہی فرمودہ، ومدتی مدید در آنجا خدمت صادر و وارد می کرد، و بہ تاریخ سنہ ۷۸۵ھ و خمسین و ستمائہ وفات یافت. [۷۸ الف] بہ خانقاہ مذکور مدفون است، و در این نزدیکی حضرت شہنشاہ جہانبان بانی مبانی عدلت و احسان، سلطان سلاطین جہان، فرمانفرمای زمین و زمان جمال دنیا و الدین سلطان السلاطین شیخ ابو اسحق خلد سلطانہ واعز [اللہ] فی الخافقین انصارہ<sup>۲</sup> و اغواند، حکم مبارک را انفاذ فرمود، تا قبہای عالی بر سر مرقد آن بزرگوار بر آورده اند، و بہ جہت اصحاب استحقاق و طوایف عجزہ وضعفا، ہمہ روزہ سفرہ مرتب فرمودہ ان شاء اللہ بہ محل قبول موصل باشد.

۲ - ح : انصرہ

۱ - سورة الجمعة ، آية ۴

طبقة ششم  
فی ذکر الشیخ الامام المرشد  
نجیب الملة والدين على بن بزغش قدس الله روحه،  
والمشايخ الدين في عصره

شیخ شیوخ عصر و امام ایمة دهر بوده، در طریق سخن گزاری و تحقیق معارف و شیوه درس کتاب عوارف در عهد خود نظیر نداشت. بدعا و مرآت قبور فعت درجات و نشر کمالات، مقامات متقدمان را در طی انداخته سائق سفاین از این بمقتضی «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»<sup>۱</sup> و جازبه سعادت بخش، جذبته من جذبات<sup>۲</sup> الْحَقِّ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ، بد حکم آیت: أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى<sup>۳</sup>، او را حوالت بد حضرت سید صاحب الطریق، مقتدی ارباب الحقیقه، قطب العارفين، شهاب الملة والدين عمر بن عبدالله فرموده. بعد از تصفیه و تزکیه چون حسن ارشاد پیر و کمال استعداد مرید با یکدیگر انضمام یافت، سیر او در عالم اطوار و ادوار و سفر روح قدس آثارش در مقام جبروت و عالم رغیبت و رهبوت و ظهور او بد صورت معانی و بروز او در مکنون مکاشفات سبحانی مشاهده فرمود. او را بد منصب ارشاد و تکمیل اختصاص داد، و حوالت بد سالك و طالبان شیراز کرد، و لقب | عوارف المعارف [که از منشآت حضرت او است با خرقة تصوف و مسابله اجزای مصحوب او گردانید و باز بد شیراز فرستاد، و الحق لید در آن عهد و وجود مبارکش محروسه شیراز قبه الاسلام و هدیه آداب بود، و سلسله [۷۸ب] و طالبان بد حسن ارشاد و کمال تحقیق و تکمیل او مستعجب و مستعجب می بودند، بسیار کریم النفس، زکی الاخلاق، رفیع المعانی، و الهی رتبه

۱- ان الارض برتها عبادی المالحون، آیه ۱۰۵، سورة الاسراء  
است و در نسخه ح (حادثه) آمده است که ... معاد حدث بعدی باید جائزه باشد که حادثه  
این حدیث را غلط آورده، و حادثه من حدیثات، ۲- آیه ۵۰، سورة طه



الولاية، کہ از دامن دولت ارشاد او برخاسته‌اند و هر يك مقتدای ملکی و پیشوای قومی گشته‌اند، و از میامن انفاس عالیہ او فائز بہ مقامات سنیہ و درجات عالیہ بہیہ بوده‌اند. ولادت مبارکش بہ تاریخ سنہ اربع و تسعین و خمسمائہ بودہ و در شہور سنہ ثمان و سبعین و ستمائہ بہ جوار حضرت حق پیوستہ، مرقد مبارکش در خانقاہ مشہور معروف، قریب محلت باغ قطلغ از محلات شیراز واقع است. در این نزدیکی حضرت عظمت پناہ مخدرہ معظمہ، بلقیس عہد و زمان، نادرہ دوران، مؤسسہ قواعد المکرمة والاحسان،<sup>۱</sup> ملک [خاتون] بنت الملك الاعظم الاعدل السعيد شرف الدين محمود شاه زیدت عظمتها و تقبلت حسنتها بر سر مرقد مبارکش گنبدی عالی ساخت و مدرسہای از نو بنا فرمود و با آن قبہای ملاحق کردہ‌اند و عمارتی بسیار در اطراف و اکناف آن گنبد ساختہ‌اند، و ذلك فی جنب مراتب هذا الامام المقتدی، حقیر یسیر .

ومنہم شیخ الشیوخ الزمان، برہان المحققین، اسوۃ  
المحدثین سر اللہ فی الارضین، صدر الملة والدين،  
ابو المعالی المظفر بن شیخ الامام سعد الدین  
محمد بن المظفر [بن] روز بہان

علامہ جہان و مقتدای زمان بودہ، میان کمال فضیلت و شعار تقوی

و زہادت جمع فرمودہ:

لَهُ الْقِدْحُ الْمَعْلَى فِي الْمَعَالِي إِذَا أَرَدَحَمَ الْغَرَامُ عَلَيَّ الْقِدَاحِ

در فنون علوم متبحر بود، و تصانیف داشت، و در طرز علوم حدیث

وضبط روایات و اسانید مقامات عالیہ یافتہ؛ و آثار مساعی و کمال مراتب او

[۷۹ الف] از آن مشہورتر است کہ بہ مزید وضوح حاجت پذیر باشد:



خاص در طرز علوم حدیث و علو اسانید و امالی در آن عهد نظیر نداشتند، چنانچه اجازات عالیة ایشان نزدیک ایمة و اصحاب عظیم معتبر است و هما بر ویان عن الشيخ الامام المحدث شمس الملة والدين عبدالرحيم السروستاني وعن الامام ابي الفتوح العجلي وعن تاج الدين ابي سعد الكمال الساوي والشيخ عبدالوهاب بن سكينه البغدادي، وقد توفي احدا الاخوين سعد الدين محمد بن المظفر سنة اربع وثلثين و ستمائه، و الاخ الاصغر الامام الحكيم العلامة شمس الملة والدين عمر بن المظفر سنة اثني وستين و ستمائه وتوفي والدهما الامام محيي الشريعة، زين الملة والدين، المظفر سنة ثلاث و ستمائه. و تربت مقدسة اين مشايخ و ایمة مذکور در مقبره باغ نو به حظیرهای است که مجازی مزار شیخ جعفر حذاء افتاده، والسلام.

ومنهم الشيخ الامام كهف الائمة، مظهر الشريعة  
مقتدى الطريقة، امام الملة والدين داود بن الامام السعيد  
عز الدين محمد بن الامام العلامة فريد الدين روز بهان

مقتدای ایمة عصر و عمده افضل و مشایخ زمان بوده، مکارم اخلاق و ملکات ملك آثارش چون گلزاری آراسته بود. جهانیان از شمال شمائل او همواره تبسم می نمودند؛ و کمال الطاف و اعطاف شاملش چون بحر محیط، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف می کردند.

وَلَيْسَ اعْتِرَافُ الْجَاهِدِينَ لِفَضْلِهِ  
لِشَيْءٍ سِوَى أَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهُمْ جَحْدُ

[اتابك ابوبكر] <sup>۱</sup> که پادشاه وقت و فرمانفرمای زمان بود، از غایت اعتقادی که با آن جناب رفیع داشت، تفویض امامت خاصه و احتساب محروسة شیراز به خدمتش کرده بود، مدت های مدید به نفس مبارك خود متصدی این منصب شریف گشته و بدین امر خطیر قیام نموده موجبی که معهود ایمة سلف بوده در این مملکت به امر معروف و نهی منکر مواظبت

۱- ح : ندارد .

فرموده و در شهور سنهٔ احدى و سبعين و ستمائه به جوار حق رسيد ، و قبر [۸۰ الف] مبارکش در خانقاهى مشهور كه بناء آن بزرگوار بود به محلات بيراسته واقع است. خلف نامدارش شيخ الاسلام مقتدى الانام فرید الملة والدين عبدالودود بن داود خليفهٔ عهد و قايم مقام آن ايمهٔ كبار و اسلاف بزرگوار است ، و اکنون مقتداى قوم و شيخ الاسلام شيراز است ، يُدِيمُ اللهُ شَرَائِفَ أَنْفُسِهِ الْمُقَدَّسَةِ

### ومنهم الشيخ العارف اسوة الطالبين ملاذالمهوفين

كهف المستضعفين، جمال الملة والدين الحسين بن محمد يعرف بسرده :

از جملهٔ كبار مشايخ و اولياء نامدار بوده ، بعد از ترقى به مدارج مقامات سنيه ، و وصول و ترفع به درجات عليه ، خدمت صادر و وارد اختيار فرمود ، و در مبادى حال و عنفوان شباب از سر منصب و جاه و مال دنيا بدلى برخاسته و طريق بذل و ايثار و اشفاق و معاونت خلائق اقدام نموده ، به تاريخ سنهٔ ثمان و اربعين و ستمايهٔ وفات يافت ، و بد خانقاه مشهور و معروف به زاويهٔ سرده كه مستحدث آن بزرگوار است و خاص جهت فقراء و مسافران بنا فرموده ، مدفون است.

خلف نامدار او شيخ العارفين ، كهف الفقراء و المساكين شمس الماند والدين محمد بن الحسين سرده . بعد از پدر مدتی قايم مقام گشت و به خدمت پسنديده قيام مى نمود ، و به تاريخ سنهٔ احدى عشرة و سيمائه وفات يافت و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون است.

ومنهم الامام السعيد الوالى اقضى القضاة الشهيد  
افضل ائمة الطبقات القاضى امام الملة والدين عمر بن قاضى القضاة  
المرحوم فخر الدين ابى عبدالله محمد بن القاضى صدر الدين  
على البيضاوى رحمهم الله

مقتداى ائمه عصر و علامه زمان بوده ، قاضى القضائى ممالك فارس در  
آن عهد به جناب مبارك او اختصاص داشت ، و حكم شرع مطهر كما امر به  
[۸۰ ب] الشارح و رضى عليه ، به تقديم مى رسانيد ، بعد از تمسك به عروة وثقى  
تقوى ، اعتصام به حبل متين درس و فتوى به ورع و كمال تدبیر و تعفف جناب  
مبارك آراسته مى داشت . روايات عاليه و اسانيد معتبره او از حضرت  
ابى الفتوح عجلى و ابى الفرج ابن على جوزى و ابن سكينه بغدادى و كريم الدين شاشى  
و موفق الدين كارزياتى و شهاب الدين عمر سهروردى و نجم الدين ابى الجناب احمد يعرف  
بكبرى الخوارزمى حاصل فرموده ، و خرقه طريقت از خدمت شيخ الشيوخ  
وقت حجة الملة والدين ابهرى پوشيده ، و به شهر سنه ثلاث و سبعين و  
ستمائه وفات يافته ، و در مدرسه مقربى كه به محلت بازار بزرگ واقع است ،  
مدفون آمده . و خلف نامدار او امام المجتهدين ، افضل المتأخرين ، قاضى  
القضاة السعيد ناصر الملة والدين عبدالله بن عمر كه علامه عالم و مقتداى افضل  
و ائمه بنى آدم بوده و مصنفات حضرتش آنچه مشهور و متداول است از كتاب  
غاية القصى و تفسير قاضى و شرح مصابيح<sup>۱</sup> ، و منهاج<sup>۲</sup> ، و طوالع و  
نظام التواريخ<sup>۳</sup> به اقصى بلاد ممالك اشتهار يافته ، به تاريخ سنه ثمانين و  
ستمائه<sup>۴</sup> در محروسه تبريز به جوار حق پيوست ، و در مقبره چراندا ب

۱- اصل مصابيح السنه از امام بنوى و شرح آن از قاضى بيضاوى است . ۲- چ: منهاج

اصول فقه و طوالع و مصباح . ( نام اصلى منهاج اين است: منهاج الوصول الى علم الاصول : مرحوم  
قزوينى مآخذ معتبر و فرادانى در مورد شرح حال قاضى بيضاوى و آثارش ذكر مى كند ، شد الازار ص  
۷۷ حاشيه ۲ ) ۳- ح : تاريخ ۴- چ : ثمان و سبعماية ( رجوع شود به تعليقات عنوان  
مرکز قاضى )

مدفون است.

**ومنهم الشيخ الامام المفتي المحدث شمس الملة  
والدين محمود بن محمد القزويني**

كان استاذ قراء عصره، مقتداى اهل حديث واصحاب مسانيد وروايات  
بوده، و از ايمه و مشايخ اطراف اجازات عليه حاصل فرموده بود، و بد  
تاريخ سنه سبعين و ستمائه وفات يافته و در مصلى شيراز مدفون است.

**ومنهم الامام العلامة، افضل المحققين شرف الملة  
والدين الزكى بن عمر بن بهرام**

نادرة عصر و اعجوبة زمان بوده، اغلب واكثر علماء و مشاهير شيراز  
از قضاة و ايمه مشايخ آن عصر تلامذه آن حضرت بوده اند و بد وجود او [۸۱ الف]  
استظهار و اعتضاد داشتند بد تاريخ سنه سبع و سبعين و ستمائه متوفى گشته.  
و قبر مبارکش در مدرسه بنجير خوزى به صفة جنوبى واقع است.

**ومنهم المولى الامام العالم النحرير، اسوة الافاضل المبرزين  
سراج الملة والدين، ابو الفضائل الحسين بن الشيخ المقتدى عز الملة  
والدين ابو محمد مودود يعرف به زر كوب**

از جمله افاضل و ايمه متقين بود، بد صحبت شيخ الشيوخ نهاب الدين  
سهروردى مشرف گشته، و با شيخ القوم مقتدى العارفين ابو محمد الدين كرماني  
مؤانستى و مصاحبتى داشت. فصلى چند تاليف فرموده بود و حقايق ذات و صفات  
[را بد] مطالعه حضرتش رسانيده بود، و خدمتش بر فوريان دو جزو الحاق  
آن کرده، و آن كتاب بد رساله القام موسوم است و در طرف عراق اشتهارى

۱- رجوع شود به تعليقات عنوان بنجير.

عظیم یافته . روایت احادیث و شرعیات از حضرت قاضی قضاة جمال الدین یوسف بن ابی نعیم المصری می فرمودی ، و کتاب مصابیح و صحاح و چند اربعین از امام ایمة وقت عماد الدین ابی ربیع استماع کرده ، و خرقة تصوف از دست شیخ الشیوخ معین الدین ابی ذر کتکی<sup>۱</sup> پوشیده و به شهور سنه<sup>۲</sup> اربع و ستین و ستمائه به جوار حق پیوسته و در شهر نوبندجان به مزاری که بدگنبد خواجه سراج الدین مشهور است درس میدان نوبندجان مدفون است، والله اعلم.

### ومنهم الامام الزاهد نجم الملة والدين

[ محمود ]<sup>۲</sup> بن محمود معروف بمردوز<sup>۳</sup>

واعظی صاحب دیانت محقق بود. علم و عمل با یکدیگر جمع فرموده اوقات شریفه را پیوسته به اوراد و طاعات مزین و محلی می داشتی. یکی از مریدان معتقد در مجله<sup>۴</sup> باغ قطلخ خانقاهی عالی معتبر به جهت او بنا کرد. و در آنجا و عظمی فرمودی و ارشاد خلائق کردی . به شهور سنه<sup>۵</sup> ست و تسعین و ستمائه وفات یافت . و در آن خانقاه مذکور مدفون است . پدر بزرگوارش ، الادیب الناسک ، مقدم الدین محمد به تاریخ سنه<sup>۶</sup> اربع و خمسين و ستمائه وفات کرد، و هم در آن رباط مدفون است .

[ ۸۱ ب ]

### ومنهم الشيخ الامام العالم اسوة الافاضل والایمة

المتبرزين ملك المشايخ والواعظین جمال الدین محمد بن الامام المقرئ

الامام بالمسجد البغدادي<sup>۴</sup>

از کبار ایمة و افاضل عصر بوده، و در فنون علوم از احادیث و علم کلام و

۱- ج : کنکی ، ح کنکی (با ناء) شد الازار ص ۵۷ ، کنکی (با ناء مثلث) توضیح بیشتر در حاشیه ۳ همان کتاب آمد . ۲- ح : ندارد ۳- ج : الامام الزاهد الشیخ المتورع ذوالمقامات المالیه والکرامات المتوالیه نجم الدین محمود بن محمد معرف بمردوز شد الازار ص ۲۶۲ : الشیخ نجم الدین محمود محمد بن ابی القاسم المعروف بمردوز، ولی نسخه ح: محمد بن محمد معروف بمردوز ۴- ح : ندارد



عربیت تصانیف معتبر داشت. به تاریخ سنهٔ سبعین و ستمائه وفات یافت، و در رباطی که بیرون شهر، قریب دروازهٔ کازرون افتاده است، مدفون است.

### و منهم جامع الکمالات صاحب الاوقات نجیب الدین محمد بن علی بن محمد

از جمله عرفا و سلاک وقت به حسن آداب اخلاق و وفور فضل و کمال دانش بر سر آمده بود و اعیان مملکت و سلاطین عهد عظیم معتقد خدمتش بودند. مدتی که عمر التفات به اهل دنیا و مال دنیا نکردی، و بد قناعت و فقر و فراغت ایام مبارک رامحالی و مزین داشتی. انتما و انتساب او به شیخ الاسلام عزالدین یزدی بوده، در سنهٔ تسع و خمسین و ستمائه در رباطی که شیخ الاسلام عزالدین زرکوب به جهت صوفیان و اصحاب خاوات بنا فرموده بود، مدفون است. از جمعی صالحاء و گروهی به انبوه استماع دارم که زیارت قبر او در دفع تب سه روز عظیم مجرب است و مفید. شیخ الشیوخ حسین بن سلمان در مشیخه، که تصنیف فرموده، ذکر مزایا و خصایص او به شرح نهوده است.

### و منهم الامام العلامة ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی :

از جمله مشایخ و ایامه و افاضل زمان بوده، پیوسته به افادت و درس علوم مواظبت نمودی، و در علو اسناد و روایات عالیله بی نظیر بوده، و اثر ایامه در روایت احادیث و علوم تصوف و شرعیات از حضرت اومی فرماید؛ و او روایت حدیث از امام اوحد حافظ ابی المبارک عبدالعزیز ادمی و ابونقائل مناویر الدیلسی می فرماید؛ و ایشان هر دو از حضرت محیی السنه روایت می کنند. به تاریخ سنه [۸۲ الف] عشرين و ستمائه وفات یافت، و در مقبرهٔ سالم از طرف جنوب به حظیره ای که مزار و مرقد شیخ حسین کرده است مدفون است.

ومنهم الشيخ الامام ، كهف العرفا ، سند الاوليا ،  
اصيل الملة والدين عبدالله بن مسعود بن محمد بلياني

شاهد مشاهد غيب و حامی حامة كرامت و والی ولايت بود . خورشيد  
آسا دائماً از فيض قدوسيت خالی نبود، همواره عكس انوار و تجليات حضرتش  
به ظهور پيوستی ، و در اظهار كرامات و كشف مغيبات هر زمان از حضرت  
ربوبيت به روح مقدس او الهام رسیدی . خاطر خطيرش همچون صحيفه لوح  
محفوظ همیشه به نقوش اسرار غيب عكس دادی . هر صورت که از غيب اشارت  
بدان فرمودی، البته از مکن غيب به عالم شهود ظهور يافتی . زبان حق گوی  
عرفاء عصر زبان او را ترجمان لوح محفوظ می گفتند . سن مبارکش به هفتاد  
رسید ، و به تاريخ سنه ثلاث و ثمانين و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست ،  
و در خانقاه معروف به قرية بليان مدفون است . پدر بزرگوارش برهان  
الواصلين ، امام الدين مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشيخ علی الدقاق النسائي  
از اسباط شيخ ابی علی دقاق بوده ، در فارس به شهادت رأی و معالی قدر و فضیلت  
ذات متفرد گشت . بعد از نود سال که طریق تفرید و تحقیق روزگار بگذرانید ،  
به شهر سنه خمس و خمسين و ستمائه وفات یافت . شيخ خرقه و پير تربيت  
او مقتدی الطوايف ، جامع الطرايف اصيل الدين محمد [الشیرازی] از كبار مشايخ  
عصر بوده ، و خرقه طریقت از شيخ مرشد رکن الدين سنجاسی به وی رسیده ، و  
شيخ طریقت او شيخ ربانی قطب الدين ابهری بوده و او از خلفاء شيخ الشيوخ  
ابی نجيب سهروردی بود ، و خرقه شيخ ابی نجيب به روایتی از طرف شيخ  
ابی العباس نهاوندي به حضرت شيخ و مقتدای جهان شيخ کبير ابی عبدالله خفيف  
می رسد ، و به روایتی از طریق احمدغزالی به شيخ جنید بغدادی می پیوندد .

[ ۸۲ ب ]

نقل است که شیخ شیوخ اصیل الدین شیرازی ، از معاصران حضرت شیخ روزبهان قدس سره ، و همواره با حضرت او جهت جمعی جوانان صاحب جمال که لایزال در صحبت او بودند ، انکاری می ورزیدی ، و به آن واسطه مجال طعن یافته بود . اتفاقاً روزی میان مجلسی در افتاد و بر جوانی نوخاسته شیفته گشت ، چنانچه بی قرار ماند و زمام اختیار از دستش بدر رفت . مدتی سر در ربقه انقیاد و مطاوعت آن جوان کشید و تسلیم رأی او شد و خدمت آن پسر به جان اختیار کرد . روزی به حکم ابتلاء ظرفی خمر بردست او داده و به حمل آن او را تحکم و تکلیف نموده ، شیخ شیوخ روزبهان با او برابر باز آمد فرمود که : شیخ برو این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی . شیخ اصیل الدین ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد که آن صورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترك کرد ، و در تاریخ سنه ثمان عشر و ستمائده وفات یافت ، و هم در بلایان بد خانقاهی معروف ، مشهور بد خانقاه شیخ اصیل الدین شیرازی مدفون است .

الشیخ الامام العالم زین الدین علی بن مسعود بن نجم الدین محمد از جملة افاضل ایام و کبار مشایخ عصر بوده ، و پدر شیخ الشیوخ الآفاق مقتدی مشایخ الایام ، امین الدین قدس روحه بود . در فنون علوم سعی فرموده و کتب مصابیح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید مجد الدین ، رکن الاسلام اسمعیل بن نیکروز خواننده بود ، و تحصیل علوم در خدمت امام عالم مجد الدین فرغانی و شمس الدین ابی سعد محمود بن یعقوب کرده ، و در شهر سنه ثمان . تسعین و ستمائده وفات یافت و در کازرون بد خانقاه خانقاه دارالشیخ الاسلام امین الدین محمد مدفون است ، و در جوار قبله شیخ زاهد ابوبکر حسدانی .

[۸۳ الف]

۱- محمد (مرحوم قزوینی در حاشیه شد الاشارة من ۲۸۶ ضمن بیان شرح مشایخ امامان ائمه هدی حاشیه ۴ می نویسد) این همان شیخ امین الدین است که در حاشیه مشهور بود . حقیق او نامه ذکر بقية ابدال شیخ امین الدین ۵۰ که بمن هم از راهای بسته افتاد .

### شیخ امام عالم ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی

از جملہ افاضل و مشایخ عہد بود . پیوستہ بہ افادت و درس علوم مواظب<sup>۱</sup> و مشغول بودی اتابک ابوبکر عظیم معتقد خدمتش بودی، و هر وقت کہ اتابک بہ خدمتش رفتی او را وجد و حالی نمودی کہ اصلاً التفات بہ او نمی کرد . و در تاریخ سنہ عشرین و ستمائہ وفات یافت و در مقبرہ سلم<sup>۲</sup> [ بہ حظیرہ ] شیخ شیوخ حسن کردو مدفون است .

### شیخ زاهد عقیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن

مقتدای زمان و متجالی بہ حلیہ اشفاق و احسان بودہ ، مقامات عالیہ و کرامات متلاً لیه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتهاری گرفته کہ در شرح و بسط آن حاجت تکلف و تقریر و بیان و تحریر نیست . بہ شہور سنہ ست و سبعین و ستمائہ بہ جوار حق پیوست و در قصبہ فاروق بہ خانقاهی کہ بنائے اتابک ابوبکر بن سعد بودہ ، و اکنون موسوم و منسوب بہ حضرت او است مدفون است . و بعد از او برادرزادہ او امام زاهد شیخ شیوخ تاج الدین اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن مشہور بہ عمو اسمعیل ، قائم مقام گشتہ و در شہور سنہ ثمان و تسعین و ستمائہ وفات یافتہ ، و بعد از او خلف نامدار او شیخ الشیوخ عزالدین عبدالرحمن الملقب بہ عمو نمرود قائم مقام پدر گشت ، و بہ تاریخ سنہ ثمان و عشرین و سبعمائہ بہ جوار حق پیوست ، و در خانقاه مذکور بہ جوار پدر و عم پدر مدفون است .

۱- ح مواظبت ۲- ح حضرہ

العالم العامل و الامام الكامل المتكلم المتطبيب  
صاحب الاخلاق الحميدة والعقيدة السليمة كمال الدين  
ابوالخير بن مصلح المتطبيب

حکیمی متأله و طبیبی متدین بود، که در عصر خود نظیر نداشت و علوم شرعی و دینی استحضار کرده و اعتقادی عظیم در باره مشایخ عصر داشتی، و از انقباس ایشان استمداد می نمودی، شیخ الحکماء و صفوة الافاضل المتورعین زین الحکماء المتألهین شیخ زین الدین علی خاف نامدار شیخ الاسلام قطب الطریقه عزالدین مودود زرکوب الشیرازی به استجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد، و کلیات<sup>۲</sup> و بعضی از کامل الصناعه<sup>۳</sup> در خدمتش بخواند و به تاریخ سنه تسع و خمسين و ستمائند وفات یافتد و در بقعه باهالید مدفون است<sup>۴</sup>

۱- تذکره از شرح حال عرفاء در طبقه پنجم چاپی در (طبقه ششم نسخه جامع) شرح حال عارف مذکور نیامده که ما آن را در اینجا اضافه کردیم. شرح حال این عارف در صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹ آمده است.  
۲- منظور: کلیات فی الطب: سعیدالدین محمود معروف به ابن سنی و مشهور به ابن عباس (دک تعلیقات عنوان کتاب کلیات)  
۳- کامل الصناعه فی الطب المعروف بالعلی بن علی بن عباس المجوسی که برای عضدالدوله ساخته است (شف الطوبی)  
۴- شرح حال ابن سنی در نسخه حکمت نیامده بلکه در شدالازار و ترجمه آن به نام هاد هاد هم نیست. ترجمه فارسی در حاشیه شدالازار ص ۴۹۲ سطر ۱۴ از زبان قطب الدین محمود بن سعید شیرازی متوفی ۷۸۰ هجری قمری است و که کتاب کلیات قانون ابن سینا را نزد هموی خود سلطان الحکماء کمال الدین ابن الحسن المسامح الکازروبی شروع کردم . . .

## طبقه هفتم

در ذکر طایفه‌ای از اعیان ایمه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد  
مشایخ شیراز بوده‌اند و این ضعیف به صحبت مبارک ایشان مشرف گشته  
و حق استادی بر این ضعیف ثابت فرموده‌اند .

و منهم شیخی و خالی و من افتخر به فی جمیع احوالی ،  
شیخ الاسلام، مقتدی الانام عضد الطالبین ، کھف الواصلین ،  
مرشد السالکین ، افتخار زوار البیت الحرام و السایرین ،  
حاجی رکن الدین منصور بن المظفر بن محمد بن  
مظفر بن روزبهان بن طاهر نورالله تربته .

[۸۳ب]

فهرست شمایل و فضایل عالمیان ، و دیباجه مناقب و مآثر جهانیان  
بوده ، قریب هفتاد سال به ارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود که در طرز  
مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی بود و ابلاغ باشد، اهمال نفرمود ، و اجتهاده  
النافع فی إظهار الحجته و الإرشاد فی المحجته من المستفاض المشهور ، شرح  
شمه‌ای از فضیلت خاندان مبارک و قدمت دودمان شریف او در طبقه پنجم کرده  
آمد، و این ضعیف بعضی از صحیح بخاری به قرائت شیخ الشیوخ المتورعین، فخر  
المله و الدین ادام الله شرایف انفاسه القدسید ، از خدمتش استماع کرده و  
کتاب مصابیح از اول تا باب الترحل خوانده، و اجازات عالیه از او حاصل  
کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدان است، و در تاریخ سنه اربعین و سبعمائه  
وفات و در قبه‌ای که مرقد پدر بزرگوار او است مدفون است .

ومنهم الشيخ الامام العالم المرشد ملك المشايخ والافاضل  
المتورعين<sup>۱</sup> ظهير الملة والدين عبدالرحمن [بن]<sup>۲</sup>  
علی بن بزغش علیه الرحمه

از کبار مشایخ و ایمة عصر بوده، نباهت ذکر و وجاهت قدر او از آن  
روشن تر است که به مزید وضوحی حاجت افتد، و آثار مساعی و مقامات  
محمود او در صنوف احوال و صروف احوال از آن زیاده تر است که به بیان  
اقناعی مجری و مجزی گردد، و این ضعیف بعضی از کتاب عوارف در تاریخ  
سنه ثلاث عشرة و سبعمائه در حضرتش خوانده و به خط مبارک او اجازت  
حاصل کرده، و در تاریخ سنه اربع و عشر<sup>۳</sup> و سبعمائه وفات یافت و در جوار  
پدر نامدار مدفون است والله اعلم.

[۸۴ الف] و منهم الشيخ الامام العالم كهف الایمة المحدثین ،  
رکن الملة والدين بن الصدر الدين بن الامام السعيد شمس الملة  
والدين محمد<sup>۴</sup> بن صفی

بزرگوار دین و زبده اهل یقین، و مقتدای ایمة حدیث و تفسیر  
بوده، در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران بر سر آمده،  
این ضعیف کتاب کنز الخفی از مصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی  
در خدمتش خواندم، و کتاب مصابیح، من اوله الی آخره، بعضی بد سماع  
و بعضی به قرائت پیش خدمتش بحث کرده ام. در تاریخ سنه سبع عشرة و  
سبعمائه به جوار حق پیوست.

۱- ح: المتنومین ۲  
۲- ح: بن (شدالازار ص ۲۲۸: ظهير الدين عبدالرحمن بن علي  
۳- ح: عشرین، شدالازار ص ۲۲۹ ص ۷: متنومین  
۴- ح: بن (غلط است، بنا به تصحیح  
پسر شیخ نجیب الدین علی بن بزغش ص ۲۲۴) در حاشیه ۳ همان صفحه می نویسند: و این اخیر (یعنی)  
فی رمضان سنة ست عشرة و سبعمائه، مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ همان صفحه می نویسند: و این اخیر (یعنی)  
تاریخ ۷۲۴ ضبط نسخه چاپی) قطلاً سهو نسخ است.  
نسخه چاپی ص ۱۲۱، محمد بن صفی و شدالازار ص ۴۰۱، محمد بن صفی، نام جد عارف مورد بحث است.



### و منهم الامام العالم الربانی نورالدین محمد بن الحاج عثمان الخراسانی رحمة الله

اورع ایمة عصر و آژهد علماء ایام بود. از رقبه صباح تا رقبه رواح، به درس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی، و در اصول شرعیات و فقه دین استحضاری تام داشت. این ضعیف کتاب حاوی<sup>۲</sup> به تاریخ سنه<sup>۳</sup> عشرين و سبعمائه در خدمتش خواندم و مدتھا استفادت از آن جناب تقوی شعار نموده ام، و به تاریخ سنه اثنی و اربعین و سبعمائه وفات یافت و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدین فخرآور<sup>۴</sup> مدفون است.

### و منهم المولی الامام العلامة المجتهد، قدوة اعظم المجتهدین، قطب الدین ابوسعید محمد السیرافی

امام ایمة جهان و افضل فضلاء عصر بوده، و در فنون علوم و تقوی متبحر و در صنوف درس و فتوی متبرز<sup>۴</sup>. تصانیف او از تفسیر<sup>۵</sup> توضیح کشاف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید<sup>۶</sup> و غیرها در اکناف و اقطار جهان انتشار یافته. این ضعیف از اول کتاب توضیح کشاف تابعش، **يَسَاءُ لَوْ نَكَ** **عَنِ الْمَحِيضِ**<sup>۷</sup> استماع از آن حضرت کرده ام. و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و البیان بتمام در حضرتش خوانده ام، و بیه شهر سنه احدى و عشرين و سبعمائه به جوار حق پیوسته و پدر بزرگوارش؛ امام ایمة الدنيا، صاحب الحکم و الفتیا، صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح السیرافی، که

[۸۴ب]

۱- پ: عثمان (غلط است، شدالازار ص ۷۹: مولانا نورالدین محمد بن الحاج شرف الدین عثمان الخراسانی) [حاری] ۲- رك تملیقات عنوان [حاری] ۳- مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۸۶ شدالازار، می نویسد: «ما نتوانستیم بنحو قطع و یقین معلوم کنیم که این صاحب فخرالدین مشتهر به فخر آورده بوده است ولی به قرینه . . . گوئیم . . . بلاشک امیر ابوبکر فخرالدین ابوبکر بن ابونصر حوایجی وزیر معروف اتابك ابوبکر بن سعد زنگی است. . .» ۴- ح: متبرس ۵- شدالازار ص ۴۳۱ تهذیب الکشاف . ۶- رك تملیقات عنوان صیدیه. ۷- آه ۲۲۲ سورة البقرة

[۸۴ ب] او را در هر باب حاصل<sup>۱</sup> سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل و آداب او به گلگونه تقوی و تدین مزین ، بیرون از منصب درس و اجتهاد مدتی از طرف اتابک سعد کوچک ، وزارت مملکت فارس به وی مخصوص آمده ، و کتاب تنقیح کف ، به چهار مجلد از مصنفات او است . و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و به مصلی شیراز در جوار حضرت مولانا اعظم ، افضی القضاة ، السعید رکن الملة والدين یحیی ، مدفون گشته .

ومنهم الامام ناصر الاسلام ، مههد قواعد الاحکام ،  
استاذ الایمة ، ناصح الامة

تاج الملة والدين<sup>۲</sup> محمد بن الامام شرف الدين ابراهيم الزنجانی قدس سره امامی متورع و فقیهی متدین بود . مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر را ، علیه الرحمه ، از کتاب غایده القصوی ، و طوابع و منهاج و مصباح ، هر یکی را شرحی مفید معتبر نبشته ، و خود بسا وجود فضل و منصب تدریس<sup>۳</sup> و فتوی ، اعتقادی عظیم با طرف صالحاء و گوشه نشینان داشتی ، و خرقة طریقت از دست شیخ شیوخ حسن بلغاری پوشیده بود ؛ و این ضعیف کتاب منهاج و طوابع ، هر دو کتاب از اول تا بد آخر در حضرتش خوانده ام . و بد شهر سنه اثنی و عشرین [و سبعمائده] عزیمت سفر در با جزم فرمود ، و در شهر دلی بادلای پردرد وفات یافت . پدر بزرگوارش افضل ایمة المتورعین شرف الملة والدين ابراهيم بدر دروازه نونزدیان از ایشیخ

۱- ح : حویل ۲- ج : محمد . . . الدين مضافاً این که قبل از این محمد پسر سیدی-  
در شدالازار ص ۴۳۳ مصنفات شخص مورد بحث را نام می برد : التقریب فی التفسیر ، و توضیح الحاوی  
فی الفقه و شرح اللباب و شرح القصیده العمیدیه و الاغراب فی الاعراب . و باینرا ، گفته صاحبش از  
نامه منشوش به نظر می رسد قسمتی از نام کتاب پدرش یعنی [کشاف] را سابقش اول اسم کتاب پسر یعنی  
توضیح [از توضیح الحاری] را سرهم کرده مجموعاً اسم مجمول توضیح کشاف را سهواً یاد داشت کرده ،  
باینکه کتاب آنها را سهواً استنساخ نمود . ۳- ح : تدریس .

سوسی مدفون است .

ومنہم شیخ الاسلام صاحب الكشف و الالہام ملک الطریقة،  
عمدة [هداة الطرقات] قدوة مشایخ الطبقات سر اللہ  
فی الارضین ، امین الملة والدین ، محمد بن علی بن مسعود

سند المجتہدین ، محیی مآثر سید المرسلین ، شیخ شیوخ جهان ، و  
مقتدای اہل زمین و زمان بود ، طبقات ارباب طلبات و طوائف سلاک و اہل  
جذبات را در این عصر ملاز و ماجاء بہ غیر آن جناب نمی دانستند ، و بہ حسن  
ارشاد و کمال ارفاد او و جهانیان مزید استظہار و اعتضادی تمام داشتند .  
[۸۵ الف]  
مقامات متقدمان در طی لسان انداختہ ، ہم در طہارت ذات و کمال ولایت و  
علو درجات زبدۃ اقران آمدہ ، و ہم در غزارت فضل و لطافت طبع و رخصت  
خلق انگشت نمای جهان بودہ ، و ہم آوازہ کمالیت ذات و صیت<sup>۱</sup> حسن  
ارشاد و بزرگواری او جهانیان گشتہ . درویشان و اصحاب و مریدان او  
تا بہ حدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا بار تا بہ سقسین و بلغار بر  
حرمت [وجود]<sup>۲</sup> مبارک او جملہ معزز و مکرم اند ، و ہر یک پیشوا و مقتدای  
جهانی گردیدہ اند . خرقة طریقت از دست عم بزرگوار ، اوحد الدین عبداللہ بلیانی  
قدس سرہ ، پوشیدہ ، و در طریق مسافرت حجاز ، جمعی از اہل اللہ و ایامہ  
[را] دریافتہ ، و بہ اخلاق و آداب این طایفہ تاسی فرمودہ . و این ضعیف ،  
بہ کرات و مرات کہ بہ شرف صحبت مبارکش استسعاد نمودہ ام از کلمات و  
انفاس روح پرورش استفادہ کردہ ام ، و بہ سبیل استطراف مسموعات و لطائف  
تفسیر و احادیث نبوی و آثار مشایخ و اشعار ، در کتابی جمع کردہ ام ، و قدوة  
افعال و اقوال خود ساختہ ام ، و در تاریخ غرہ رمضان سنہ سبع عشرہ و

۱- ح : صیت ۲- ح : ندارد

سبعمائہ در کازرون تلقین ذکر از آن حضرت ستمدهام، و بدان معنی مستظہر  
و مفتخر گشتهام. وفاتش به تاریخ سنہ خمس و اربعین و سبعمائہ بودہ، و  
در خانقاهی کہ موسوم بہ آن حضرت است، قبر مبارکش اکنون مقبل اب  
طلب سالکان و صدیقان روی زمین گشت و السلام.

## خاتمة الكتاب به دو فصل ایراد کرده آمد

فصل اول : در ذکر طبقات سادات عظام و طایفه‌ای از اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت که به مرقد مبارک و مقدم متبرک ایشان زمین شیراز مطیب و مشرف گشته . [ ۸۵ ب ]

فصل دوم : در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ایمه و اعیانی کنه اسامی ایشان در افراه عوام شیراز ، به موجبی که از سلف به خلف رسیده ، والقاب و کنیت و اصل و انساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتدعلیه معلوم نگشته ، هم بدان موجب که اشتهار پذیرفته ، ایراد کرده می شود .

### اما فصل اول

در ذکر ایمة عظام و سادات و اعیانی که اعتزاء ۲ و انتساب ایشان به دودمان نبوت و خاندان طهارت بوده صلوات الله علیهم :

منهم الامام بن الامام، والمزن بن الغمام والسيف بن الصمصام  
و الشبل بن الضرغام . كشف الضر و البؤسی ،  
الامام احمد بن موسی علیه السلام

شرفات شرف آثار مزار مقدس و معالی رتبت ترب معطر امام زاده  
معصوم كالشمس الشارقة بین الكواكب والنجوم ، به مشهور و مکتوم از آن

۱- ح : + به ۲- ح : احترا

برتر است که به زبان قلم سر زده ، تحریر رود .

قَبِيلَ لِي لِمَ قَرَرْتُ بِمَدْحِ أَبِي مُوسَى      وَالْخِصَالِ الَّتِي تَجَمَعْنَ فِيهَا  
قُلْتُ لِأَهْتَدِي بِمَدْحِ إِمَامٍ      كَانَ جِبْرِيلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ  
وَقَدْ رَشَّحَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكِ مُتَّبِعًا كَالنَّوَاصِي الْمَلُوكِ وَمَقْسَمًا  
لِلْقَسَمِ عِنْدَ الْخُصُومَاتِ وَدَفَعَ الشُّكُوكَ فَكُلُّ مَرِيضٍ أَذْرَأَ عَلَيْهِ قَدَانْتَعَشَ ،  
وَكَأَنَّ مَخْلِصَ زَارِهِ فَبِحِلْيَةِ الصَّبْرِ<sup>۱</sup> انْتَقَشَ حَتَّى قَبِيلَ إِذَا قَبْرَ الْإِمَامِ  
أَحْمَدَ بْنَ مُوسَى قَرِيْبًا لِمَنْ لَدَغْتَهُ حَيْثُ الْبُؤْسَى

پدر نامدارش امام معصوم موسی کاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام  
محمد الباقر بن [ الامام علی بن زین العابدین و طهر الطاهرین بن امیر المؤمنین  
الحسین بن الحکیم الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه . در شهور سنه ثلاث  
و ثمانین و مائه در مدینه السلام بغداد وفات کرد . قبر مبارکش هم در آنجاست . [ ۱۸۶ الف ]  
در زمان خلافت هرون الرشید بوده ، و از لقب ابمه بدین موجب منقول افتاده  
که هفده پسر و نوزده دختر [ داشت ] . اسامی پسران نامدار او بدین موجب  
یافتند :

علی بن موسی ، حمزه بن موسی ، ابراهیم بن موسی ، عباس بن موسی ، اسمعیل بن  
موسی ، قاسم بن موسی ، جعفر بن موسی ، هرون بن موسی ، احمد بن موسی ، محمد بن  
موسی ، حسین بن موسی ، عبداللہ بن موسی ، عبید اللہ بن موسی ، اسحاق بن موسی ،  
[ زید النار ] بن موسی ، فضل اللہ بن موسی ، سلیمان بن موسی .

از این ایمة مذکور سد برادر در شهر شیراز اند و تربیت و تعلیم ایشان  
در این سرزمین مشهور و همین است ، و آثار و لایات و کرامات در مراتب  
ایشان بس تظاهر پیوسته و به تواتر انجامیده . اما قبر او مزار و مقبره  
امیر احمد بن موسی در میان شهر ، قریب مسجد نو افتاده امیر مقرب اللہ بن معبود

۱- ح : الحماد      ۲- ح : عن      ۳- ح : السید

بن بدر کہ از خاصگیان و مقربان اتابک [بن] ابوبکر بن سعد<sup>۱</sup> بوده عمارتی در خاطر داشت . و در آن جایگہ قبری یافتہ اند مکشوف گشتہ ، شخص مبارک او همچنان در حال اعتدال ، تغیر و تبدیل درو تأثیر ناکردہ . خاتمی کہ در انگشت مبارکش بود ، احتیاط فرمودہ اند؛ منقش ، بودہ بہ نام احمد بن موسی<sup>۲</sup> . ایمد و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گشتہ اند و تحقیق کردہ ، صورت در حضرت اتابک معروض داشتہ اند . اتابک ابوبکر مشہدی بر آنجا ساختمہ و عمارتی فرمودہ و بہ مرور زمان اشتهار یافتہ ، و خلق شیراز بعد از آنکہ بدکرات و مرآت در حالت فروماندگی و حیرت التجاء بدان جناب کردہ اند و استمداد نمودہ اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمدہ . بدین منوال آن مشہد مبارک اشتهار یافتہ تا در این وقت کہ بہ تاریخ سنہ اربع و اربعین و سبعمائتہ ، حضرت علیہ بلقیس عہد و زمان ، ناشرۃ المعدلۃ و الاحسان ، مؤسسۃ مبانی الخیرات ، مہمدۃ قواعد الحسنات، از فواضل و صدقات مقبول، بر سر روضہ مقدسہ او قبہای عالی بر آوردہ کہ در رفعت با چرخ چنبری برابر می کند و چہ جای آن است کہ اگر باقمر عرش و سطح کرسی ہمسری کند ، روا باشد . و مدرسہای رفیع با آن گنبد ملاحق کردہ ، و جماعتی تمام از صالحا و عباد و متصوفہ، و گروہی از علماء و ایمنہ عظام ہر یکی [علی] قدر حالہم و مراتبہم ، در آن بقعہ شریفہ مقرر فرمودہ ، و اکنون در مجموع مواضع و مشاہد بدین رونق مزارعی معتبر معمور کسی نشان ندادہ . امیدوارم اثر قبول این خیر بہ موقع بہ ایام دولت فرزند نامدار او شہنشاہ اسلام ،

۱- ج : اتابک سعد بن ابی بکر سعد و ح : اتابک سعد ابوبکر بن سعد . ولی صحیح اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود است کہ پدر اتابک سعد بن ابی بکر بودہ و مدت سی سال حکومت کرد و امیر مقرب الدین بنا بہ کفئۃ مستوفی [تاریخ گزیدہ ص ۵۰۵] بزرگترین امرای او بود نہ از خاصگیان پسرش اتابک سعد بن ابی بکر کہ : « بہ دوازده روز بعد از وفات پدر درگذشت » (تاریخ گزیدہ ص ۵۰۶) در ہزار مزار ص ۱۰ : امیر مقرب الدین مسعود بن بدر الدین ، ضبط شد . ۲- در ہزار مزار ص ۱۰ : و

نکین آن نقش بودہ : العزۃ لله عمیر احمد بن موسی الرضا .



فرمانفرمای هفت اقلیم ، اسکندر ثانی ، بانی مبانی جهانبنانی ظل الله علی الاطلاق ، جمال الدنيا والدين ، شیخ ابواسحق خلد ملکه برسد ، ان شاء الله تعالی وحده العزیز . و برادر او ، امام زاده به حق محمد بن موسی رضوان الله علیه ، برابر مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است . و یکی دیگر امام زاده معصوم الحسین بن موسی<sup>۱</sup> در محلت باغ قتلغ<sup>۲</sup> از مجلات شیراز افتاده ، و بد گنبد باغ قتلغ اشتهار دارد . در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت<sup>۳</sup> ، در ایام سلطنت اتابک بوده ، و بر سر قبر او گنبدی ساخته بود ، و بد مرور ایام از حال خود بگردید ، اما اسم گنبد بر آنجا برقرار باقی است .

و منهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة  
ام کلثوم بنت اسحق بن<sup>۴</sup> محمد بن زید بن امیر المؤمنین الحسین بن  
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

[۸۷ الف]

پدر نامدار او [را] اسحق کوکبی<sup>۵</sup> می گفتند ، و از مشاهیر ائمه و سردات حسنی بوده ، و در زمان تعدی ظلمت آخر عهد مروانیان بد شیراز آمده . چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد ائمه معصوم از دست مداووف خود جلاء وطن اختیار دانستند ، از بیم قتل و نهب<sup>۶</sup> و حرق و صاب و انواع بداد که بر خاندان عصمت و دودمان طهارت می رفت و در جمیع اصفهان و اطراف هر یک بد نوعی مستغرق گشتند . ام کلثوم علی<sup>۷</sup> فتنها المطهر دور و حینا المناس

۱- ج ، + علیه الصلوة والسلام . شرح حال حسین بن موسی بن جعفر الساجی ، در شذالازار ص ۲۶۰ آمده .  
۲- ج ، قتلغ ، ولی ضبط آن در شذالازار ص ۲۶۰ ، و این شذالازار در خود نسخه حکمت در ارا (فتلغ) یا [تا منقوط] آمده است [که تعلیفان عدوان و کوسی] .  
۳- شذالازار ص ۲۶۰ ضمن شرح حال این شخص ، زمان قتلغ را زمان ظهور امامی<sup>۸</sup> می داند .  
۴- ج ، - بن محمد ، در شذالازار ص ۱۶۱ : و هو ابن محمد بن زید بن علی المرتضی و هو قزوینی با فحس بلیغ خاص خود در حاشیه ۲ همان صفحه می نگارد که با احتمال بسیار دوی<sup>۹</sup> در اوایل عبارت متن چنین بوده : و هو ابن ابی محمد الحسن بن زید بن علی المرتضی و هو ابن ابی طالب آنچه که در عمدة الطالب فی اسباب آل ائمه است آمده ، زید بن حسن پسر علی مرتضی<sup>۱۰</sup> و کوسی در این حسن مکتبی بد ابو محمد بوده و بعد از او سهواً اسامی افتادگی حاصل شده است .  
۵- کوسی ، رک تعلیقات عدوان و کوسی . ج ، - نهب .

سلام الله به این زمین افتاد، و در آن عهد سلطنت شیراز به ایالت عمادالدوله  
تعلق، گرفته بود. و از مشاهیر مشایخ فارس، شیخ احمد بن الحسین، به تقدم  
تمکن یافته، چون از مقدم مبارک او وقوف یافت، مزید استبشار و استظهار  
نمود، و مراسم احترام و حقوق خدمتگاری خاندان به تقدیم می‌رسانید.  
گویند که ظلمه در جمیع اقطار استیلا داشتند حضرت آن مخدومه معصومه  
در موضعی از طرف شیراز قریب محلت باغ نو نزدیک خانه احمد بن الحسین  
چند روز مخفی گشت. چون ظلمه وقوف یافتند، تفحص و طلب کردند و  
او را بدیدند در گوشه‌ای خزیده. آن موضع را با زمین راست گردانیدند  
و این زمان همچنان بر سر او هم در آن زمین مبارک مدفون است.

ومنهم الامام بن الامام، الطود بن المنیر والبحرین البصیر  
والبدر بن الاثیر علی بن حمزة بن [الامام] موسی الکاظم بن  
[الامام] جعفر الصادق بن الامام [محمد الباقر بن] المعصوم  
[الامام] زین العابدین علی بن امیر المؤمنین الحسین بن  
[امیر المؤمنین] علی بن ابیطالب.<sup>۱</sup>

سَقَاهُم مِّنَ التَّنْزِيلِ كَمَا سَارَوْتَهُ      وَلَقَاهُمْ عِزًّا بَدَارِ اٰمَانٍ<sup>۲</sup>  
وَأَقَاهُمْ رَوْحًا وَرِيحًا دَاوِبَ هِجَةٍ      عَلَى الرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَّا

برادر پدر او علی بن موسی [را] در بغداد به تاریخ سنه ۴۰۰ و  
ماتین زهر دادند و رنجور گشت، و عزیمت طرف خراسان فرمود و در  
مشهد طوس هم بر آن تاریخ به جوار حق پیوست. علی بن حمزه نوخاسته بود  
و دور خلافت نبوت به مامون خلیفه رسیده، و ایذاء و قتل و صلب اولاد  
رسول عالمه السلام در خاطر داشت. از بغداد بگریخت و پیاده به شیراز آمد،

۱ ج : + صلوات الله عليهم (شرح حال این امامزاده در شدالازار ص ۳۶۶ و هزار مزار ص  
۱۲۶ آمده است) ۲ - ح : لقاهم الله عریداً بدار امان (که کاملاً غلط و ناموزون است)

عہد سلطنت مامون<sup>۱</sup> بود . حکم مامون متعاقب بد ایذاء و افناء امام زاده می رسید . جمعی از ملاءعین ظلمہ بر سر او تاختمند و او را شهید کردند . قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر بہ مشہدی کہ بہ علی حمزہ اشتہار دارد واقع گشتہ .

ومنہم العبدالمطواع والمنعام المطاع ، ابو الحسن زید اسود بن  
ابی اسمعیل ابراہیم بن ابی عبداللہ محمد بن القاسم الزینبی بن  
ابی ابراہیم بن اسمعیل بن ابراہیم بن الحسن المثنی بن  
امیر المؤمنین الحسن بن علی بن ابی طالب

از خاندان نبوت و دودمان عصمت و طہارت ، غصنی بود برومند از کبار ایامہ و سادات جہان بر سر آمدہ بد عہد ایالت و سلطنت عضدالدولہ بد شیراز آمد . عضدالدولہ خوابی دیدہ بود و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه او را نمودہ بودند موافق آمد از سر اعتقاد با آن حضرت تقرب نمود و دختر خود را بہ زنی بد او داد ، و اول فرزندى کہ از ایشان مولود گشت ابو عبد اللہ الحسین بن زید اسود بود ، و بعد از کمال باوغ و حصول رشد و ظهور نجابت ایالت و حکومت شرعیات و مناصب دینی شیراز علی الاطلاق بد جانب رفیع او محصص آمد ، و در زمان وفات ہم در آن موضع مدفون گشت ، و دختر عضدالدولہ کہ حایل او بود پہاوی قبر مبارک او را دفن کردند ، و این زمان ہر دو قبر در مشہد مقدس علی بن حمزہ افتادہ چنانچہ قدم زائران اولاد قبر ایشان ہر دو می رسد و آن گاہ بدان درون مشہد می رفتند .

ومنہم النقیب النقباء فی عصرہ ابی المعالی جعفر بن الحسن بن  
محمد بن زید بن الحسن بن زید اسود

از اسباط زید اسود بد کمال ورع و تقوی و علو قدر و سمو منزلت

۱ - ح : در عہد سلطنت عضدالدولہ بود . ( ابن عساکر بسا فاش ایالت ایامہ در عضدالدولہ

( تاریخ ۲۳۸ - ۲۷۲ ) . از زمان مامون مادہ منوفی ۲۶۸ معادن باشد .

بر سر آمده بود، وهم به اندرون مشهد کریم علی بن حمزه قبله گاه قبر مبارک او مدفونست .

**ومنهم المرتضى الامام السيد السعيد ، القاضى القضاة الولى ،  
قاضى شرف الملة والدين محمد بن عزالدين اسحق بن ابى المعالى**

چراغ دوده اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم ، و واسطه قلاده نبوت [۸۸ الف] و رسالت بود . و پنجاه سال در شهر شیراز حدایق شریعت را به ارقام اقلام فتوی آرای موشح و مرشح ساختند ، نبیره نقیب النقباء ابی المعالی جعفر بن الحسین بوده ، پدر نامدارش عزالدين اسحق ، نقیب النقباء ، مرتضى سعید مجدالدين اسمعیل که از اجداد کرام قاضی قضاة مرحوم سید قطب الدین محمد بود ، و قاضی شهاب الدین سه برادر بودند . احکام شرعیات و قضا و نقابت و احتساب در آن عهد تعلق به آن خاندان مبارک گرفته بود ، و ایمه و مشایخ و اعیان آن عصر مثل شیخ شیوخ روزبهان و امام<sup>۲</sup> ارشدالدين علی نیریزی و شیخ المشایخ نجم الدین عبدالرحمن بیضاوی و سند الطبقات الصوفیه ، خواجه عزالدين مودود زرکوب ، جمله بد خدمتش متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و به شهرورسنه احدی و اربعین و ستمائه<sup>۳</sup> وفات یافت ، و به مدرسه ای مشهور در سراجان مدفون است .

**السید الشریف النقیب الحسب ، نظام الدین احمد علوی**

مآثر و مفاخر حضرتش زیادت تر از آن است که در صدر بابی یا در

۱- ح : باز قایم ( ظ : صوت تحریف شده به ارقام است ) .  
شلالازار ص ۳۷۲ : الفقیه ارشدالدين ابوالحسن علی بن محمد بن علی النیریزی . تبریزی ،  
۲- ح : سنه عشرين . شلالازار ص ۲۹۳ : توفی فی سنه . . . و ستمائه ، مرحوم قزوینی در حاشیه ۴  
همان صفحه می نگارد : « جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه (شلالازار) مفید است » . ما آن را از روی  
نسخه جایی شیرازنامه ص ۱۵۴ در اینجا نقل کردیم .

دیباچه کتابی شرح توان داد . به شهور سنه ثلاثین و خمسمائه بدجوارحق پیوسته، و در بازار گیوه دوزان بدمجات بیراسته بد مدرسۀ شریفی مدفون است .

### و منهم المرتضى الرضى، والمجتبى الامام الولی، ناصر الدین ابى القاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی<sup>۱</sup>

از جمله اکابر سادات و ایمة عظام و نقباء، بد عام و تقوی اشتهار یافته بود، و به روایت احادیث نبوی و اسانید عالیه در عصر نظیر خود نداشت، و ایمة وقت اجازات و روایات خدمتش عظیم معتبر می داشتند، و در رباط مقاریضی بد جوار اسلاف و اجداد عظام خود مدفون است.

### و منهم الشریف العالم المتکلم المحدث حیدر بن المنور الهاشمی

از جملة سادات و ایمة زمان، بد فضل و تقوی و درس و فتوی مشهور و معروف بود، و در عصر اتابک سعد زنگی اشتهاری عظیم یافت، چنانچه [۸۸ب] مشارالیه گشت، و بد شهور سنه عشرة و ستمایه وفات یافته و بد مدرسۀ منکوبرسه در جوار مزار ام کلثوم مدفون است و الله اعلم.

### و منهم ابوالسایب بن اسحق الشامی

از سادات شام بوده و در اوایل عهد سلطنت عضدالدوله بد شهر آمد و شعراتی چند از فرق مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم از اجداد خود رسیده توارث یافته بود، با خود داشت، هنگام وفات وصیت فرمود تا آن شعرات در چشم او نهند و با او دفن کنند، آن مویدها بد او در خاک نهادند و این زمان

۱- ج : شرح حال ابن عارف با تعداد ( و هم چنین در شمال ایران ) مراد از این شهر است.  
بزرگوار شد) ۲- ج : ابوالسائین : شمال ایران ص ۱۳۵ : فالشیخ ابوالسائین من اولاد آل المقربین . قبل ان ابناء کان فاحراً بنشر المال ، کان له اسنان ، احمد معاصی الشافعی .

مزار مبارکش به در سلم به موی رسول الله اشتهار دارد.<sup>۱</sup>

ومنهم السيد العالم المتقى المتورع المحقق المتفرد  
[علی بن] ۲ عربشاه بن امیرانبه الحسینی

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده و با وجود کمال فضل در شیوۀ تفرید و طرز توحید دستی عظیم داشت، و مجلس حکم و قضا مدتی به رای او قایم بود، و در آخر عهد عزلت و انقطاع اختیار کرد. و به تاریخ سنہ خمس عشر و ستمائه وفات یافته و به در سلم مدفون است. شجرہ طہارت آثار و اصل کریم او به دو غصن انفصال یافته: از یک طرف مرتضی سعید عزالدین اسحق [بن] الامام العالم ضیاءالدین علی بن عربشاه که از جمله ایامه و وعاظ عصر بود به علم و تقوی برس آمده، و در محلت دشتک مدفون است. و از طریق دیگر: مرتضی سعید مغفور بهاءالدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه که به کمال زہادت و غزارت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از اکفا و اقران قصب السبق ر بوده بود. پدر نامدار تاج تارک علما و سادات زمان تاج الدین محمد<sup>۳</sup> که امروز مقتدای ایامه و وعاظ ممالکت است، [بود] اِنْ هَذَا لَوْلَدَ الْحُرِّيَّةِ تَدِي بِآبَائِهِ الْغُرِّ، نَدْعِي إِلَيْهِ شَرَائِفَ أَنْفُسِهِ الْمَقْدَسَةِ .

السيد العالم الزاهد الورع، قدوة الاوتاد، عصمة العباد،  
اصيل الدين عبدالله بن علي بن سعد العلوي

[۸۹ الف]

یگانہ عہد و مشارالیه زمان بوده، صاحب نقشف و ورع، و در متابعت احکام و شریعت نبوی به اقصی الغایہ کوشیدی، و اوقات شریفہ را بہ احیاء سنن مصطفوی صرف فرمودی. شعر:

۱- رک تملیقات عنوان موی رسول .  
۲- ج: فی الحق والدین علی بن عربشاه بن امیر  
انبه . ح: - علی بن . (شرح حال نوادہ این بزرگوار در شدالازار ص ۳۰۰ آمد)  
۳- ج: - تاج  
الدين محمد (شدالازار ص ۳۰۱: الامیر تاج الدین محمد بن حیدر) .

وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ

به تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف به محلات سراجان افتاده ، همچون تریاک دواء دل‌های غمناک است .

ومنهم الصارف عمره فی انواع القرايات ، المر تضى السعيد الولی ،  
نقیب النقباء تاج الدین جعفر بن ابراهیم بن الحسین النقیب

نقیب النقباء فارس بوده ، سن مبارکش بد هشتاد و ندر سال رسیده بود که بد غیر از تفقد و طریق مردم‌داری و مراقبت گوشه نشینان اختیار نفرمود ، و با وجود کمال منصب و علو مراتب ، عظیم معتقد صاجا و کونند نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتی با حضرت شیخ شیوخ الاسلام خواجه عزالدین زرکوب داشتی ، و خرقه طریقت از دست مبارک او پوشیده و بدان افتخار فرمودی . و بد تاریخ سنه ثلاث و سبعمائه وفات یافت ، و در طرفی از دارالسیاده شیراز که ملاحق مدرسه مرتضی اعظم سعید سید مجدالدین ابونعلی است مدفون است ، و مرقد مبارکش مزاری مجرب است .

## فصل دوم

از خاتمه در ذکر مزاراتی چند [ که ] در شیراز مشهور است ، و اسمی آن مزارات در زبان عوام افتاده و اشتهاری گرفته ، هر چند اسمی این مشایخ مدون و مشیت در کتابی و یا در مشیتهای محقق نگاشته ، بدان موجب که تا غایت بد استفاد و معاون گشته در حیز تحریر آورده می شود : [ ۸۹ الف ]

۱- ج : - و يك تعليقات : وليس ... ۲- ج : و ... (چون است در اصل و ان معمول است که قرائات جمع قرائت و اشاره به عام قرائت قرآن باشد) ۳- ج : و گفته



### ومنهم الشيخ زيدان بن عثمان<sup>۱</sup>

مزاری بزرگوار است و بهر حاجت که توجه به آن حضرت می نمایند، مقاصد بحصول پیوسته و ایمة سلف، آن مزار مبارك در استمداد همت عظیم معتبر دانسته اند، و اکثر طوایف بر آنند که از نسل امیر المؤمنین عثمان عفان بوده، آن مزار بزرگوار در محلت دشتك افتاده، و این زمان مفخر آل سلمان، فخرالدین عبدالرحیم سلمانی بر سر مرقد مبارك اوقبه ای رفیع بر کشیده، و بقعه ای ملاحق آن مزار کرده. قَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ .

### ومنهم الشيخ محمد بن الهيثم

از کبار مشایخ متقدم بوده، و مزار مبارك او در محلت پالان گران دشتك به علمدار رسول الله صلی الله علیه وسلم مشهور است. و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین<sup>۲</sup> حمزة زركوب قدس سره شنیده که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زركوب قدس سره که به تاریخ سنه ثلاث و اربعین [و ستمائه] فرموده بود که اولیاء و ابدال در شیراز از سر روضه شیخ محمد<sup>۳</sup> الهیثم غایب نمی کردند، باید که در آن مزار به ادب قدم نهند که مقام ارباب حضور است.

### ومنهم منذر بن قيس

آن مزار مبارك در مقبره باغ نو افتاده مجازی رباط ابو زرعه اردبیلی<sup>۴</sup>

۱- ج : زيدان . رك تعليقات عنوان (زيدان) ۲- ح : + احمد (غلط است چون نام خود مولف احمد بوده و نام پدرش ابوالخیر حمزة بن حسن می باشد . رجوع شود به مقدمه کتاب حاضر در قسمت شرح حال مولف) و نیز در شدالازار ص ۳۲۴ ضمن شرح حال الشيخ ابوسعید محمد بن الهیثم، می نویسد: « نقل عن الشيخ شهاب الدين الذهبي » ( یعنی زركوب ) ذکر احمد نشده است . ۳- ج ، و در شدالازار ص ۳۲۴ سطر ۷ : + بن ۴- الشيخ ابو زرعه (به ضم زاء) عبدالوهاب محمد بن ایوب اردبیلی متوفی ۴۱۵ (شدالازار ص ۲۲۳-۲۲۵)

و زیارت حضرت او عظیم منجیح و مفید است ، اما حقیقت احوال کماینبغی معلوم نگشت .

### ومنهم الشيخ ابراهيم الكرجي

مزار مبارك [ او ] در کـوچهای از محلات بالک افتاده ، و از قدماء افاضل و مشایخ عصر بوده بر صندوق او دیدم نبشته : قَتِيلٌ فِي سِنَةِ اِحْدَى وَ ثَمَانِيَةِ ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِخَبَائِصِ الْاُمُورِ .

### الشيخ دولت

مزاری معروف مشهور است ، و بر لوحی که بر سر او نهاده اند بر این [ ۹۰ الف ] نوع نبشته که از اولاد ابراهیم بن مالک اشتر بوده و حقیقت این خبر معلوم نگشتند .

### شيخ عروه

مزاری مشهور معتبر است ، و آن به حضرت شیخ اتسب دارد . بسیاری گویند که از صحابه بوده ، و بعضی بر آنند که از تابعین است ، و جمعی گویند یکی از علماء حدیث بوده ، و حقیقت این خبر معلوم نگشود [ ۹۱ الف ]

### ومنهم منذر بن عبد الله بن منذر

اشتر و انساب عوام بر آنند که از اولاد منذر قبس بوده ، و مناسبت آنرا به اختیار ترك فرموده ، و او را شاه منذر گویند . مزاری معتبر است ، و اینس است بر سر محلات دزک افتاده است ، و این ضعیف است ، و حقیقت این خبر بزرگ به حقیقت در هیچ کتاب ندیده ام .

### معاذ جبل

در شیراز موضعی معتبر از جماده واضح و مزارات مشهور است .

و اکثر عوام گویند که صحابی بوده و بدین معنی در غلط اند زیرا که معاذ جبل که از اکابر صحابه بود ، به شیراز نرسیده و در دیار شام به طاعون عمواس وفات کرده ، وهم در آنجا مدفون است . ظاهراً نام او موافق نام معاذ افتاده ، و یکی از جمله مشایخ بوده .

و در ذکر سلاطین و ایمه و مشایخ شیراز علی سبیل الایجاز به این مقدار اختصار کرده آمد **وَاللّٰهُ [اعلم] بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَالْمُتَوَلِّیْ اَصْلَاحِ الْجَمْعِ هُوَ . اعلم بالصواب والصدقة والسلام علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خیر الأنام .** تمام شد کتاب شیراز نامه در یوم الأربعاء ثانی عشرین رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه .

حواشی و تعلیقات

و

فہرستہا



ابن سريج : ابوالعباس احمد بن عمر بن سريج الفقيه الشافعی ، در شیراز منصب قضا  
 داشت و در حدود ۴۰۰ مجلد کتاب و رساله تألیف کرد که در جماعتی بجهت  
 تقویت مذهب شافعی پرداخت و به سال ۳۰۶ در بغداد در گذشت و در آنجا  
 مدفون شد ( ابن خلدن ج ۱ ص ۲۱ )

ابن مقله : مردی است خطاط که خط ثلث و توقیع و نسخ و ریحان و رقاع و مجموع  
 مخترعات اوست در ۳۱۰ هجری ( منتهی الارب - و نیز رجوع شود به مقله  
 ابوحیان التوحیدی ) ( متوفی در حدود ۴۰۰ هـ ) غایب بن محمد بن العباس التوحیدی ،  
 فیلسوف معتزلی در شیراز ( یا نیشابور ) متولد شد ، ابن جوزی گوید که برفه  
 اسلام سه نفرند : ابن راوندی ، توحیدی ، ابوالعباس عمری ، ابن راوندی  
 توحیدی است .

تألیفات او : المقدمات - الصادقة والمدین - الامور والاعمال -  
 الامتاع والموانع - الاشارات الالهیه - المعجزات والاعجاز - الفیوض  
 الجاحظ - مناقب اوزیرین .

منابع : طبقات السبکی ۲ : ۲ - نفیة الامم ۳۵۸ - ابن کثیر  
 ( یا معجم الادباء ) ۳۸ : ۵ و ۴۰۷ - میزان الاعتدال ۳ : ۳۵۵ - ابن کثیر  
 ۱ : ۱۸۸ - ابن المیزان ۶ : ۳۶۹ - امرأة الدین ۲۸۸ : ۵۴۵۰ - معجم ابن کثیر  
 ۱ : ۳۶۰ - مجلد المجمع العربی ۱ : ۱۲۹ ، ۲ : ۲۰۷ ، ۳ : ۲۶۹ - در نور الایمان  
 ۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵ ، کتاب ابوحیان التوحیدی ، سیرة ابن کثیر ، ابن کثیر  
 محی الدین ، الاعلام نور الدلی ۵ : ۱۵۵ .

ابو منصور: مراد ، ابو منصور بن عمادالدین الله (عزالملوک ابو کالنجر مرزبان) بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله بن عضدالدوله ، است که (مدت ۸ سال حکومت کرد و فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد در سنه ۴۴۸ و او را بگرفت و به قلعه محبوس کرد، همانجا درگذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد ، (تاریخ گزیده ص ۴۲۵)

ابونصر : مستوفی در تاریخ گزیده ، بخش دیالمه سه تن را به کنیه ابونصر ذکر می کند :

۱- ابونصر بویه بن رکن الدوله ملقب به مؤیدالدوله متوفی ۳۷۳ (ص ۴۱۶ - ۴۱۷)

۲- ابونصر بن عضدالدوله ملقب به بهاءالدوله متوفی ۴۰۴ (ص ۴۲۳)

۳- ابونصر بن عمادالدین الله بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله ملقب به مذک الرحیم متوفی حدود ۴۴۷ (ص ۴۲۵)

اما عبارت شیرازنامه در ذیل شرح سلطنت بهاءالدوله و جنگ او با باکالنجر : بدین صورت که: «ابونصر بگریخت ، کاملاً سهو است و صحیح آن «باکالنجر (مصمص الدوله) بگریخت» می باشد چون بهاءالدوله همان ابونصر است که با برادرش باکالنجر مخالفت و جنگ کرد و چنان که در شیرازنامه اندکی بالاتر از جمله مورد بحث به این قضیه اشاره شد و هم چنین در گزیده ص ۴۲۳ س ۱ با این عبارت توضیح داده می شود که : «عاقبت مصمص الدوله بگریخت» نه ابونصر (یا بهاءالدوله).

اکار: کشاورز و دهقان و برزگر . جامی در نفعات الانس ص ۲۸۶ همین لقب را آورده نیز در شدالازار ص ۴۹ آمده : الشیخ ابوعلی الحسین بن احمد بن احمد الاکار ولی در هزار مزار (که ترجمه شدالازار است) ص ۳۴ بازیار ضبط شده است که معنی آن در برهان قاطع مرادف با اکار است (تحقیقات مرحوم قزوینی در شدالازار حاشیه ص ۴۹)

اولاد امام موسی علیه السلام : حاج شیخ عباس قمی به نقل از شیخ مفید می نویسد که آنان سی و هفت نفر می باشند : ۱۸ تن ذکور و ۱۹ تن اناث و اسامی ایشان بدین طریق است : حضرت علی بن موسی (ع) ، ابراهیم ، عباس ، قاسم ، اسمعیل ،



جعفر ، هارون ، حسن ، احمد ، محمد ، حمزه ، عبدالله ، اسحاق ، عبیدالله ، زید ، حسین ، فضل ، سلیمان ... همو به نقل از عمدة الطالب به نقل از شیخ ابو-نصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدین گفت که اعقاب حضرت کاظم علیه السلام از ۱۳ فرزندش می باشد ... چهار نفر دیگر آن ها اولادشان نه بسیار بود و نه کم و ایشان ...

زیدالنار و عبدالله ... (المنتهی الامال ص ۱۴۹) بنابراین این ضبط نسخه چاپی شیراز نامه صحیح و ضبط نسخه حکمت غلط است .

ایوان : در متن به غلط ایران ضبط شد (هرچند در فارسنامه ابن بلخی نیز ص ۱۳۸ ایران ضبط شده است) چون ترجمه طربال است باید معنی آن ایوان باشد کما این که ابن بلخی می نویسد (ص ۱۳۸ س ۱۳) «و عرب آن را طربال گویند» و نیز لی سترنج می نویسد (ص ۲۷۵ س ۱۹-۲۱) : «در وسط شهر (فیروز آباد) تا قرن چهارم و بعد از آن عمارتی وجود داشت موسوم به طربال که در زبان پارسی به معنی ایوان است و این ایوان بر فراز تلی ساخته شده بود» طربال در لغت به معنی هر بنای بلند و برجی که از دور مشاهده می شود، جمع آن طرابیل (المنجد) .

باقلانی: قاضی ابوبکر محمد بن طیب بصری بغدادی که بر شیوه و پیره ابوالحسن اشعری و از مناظره کنندگان نام بردار است و در ۴۰۳ در گذشت. حریران منظره او با شیخ مفید و جهت شهرت او به باقلانی را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در هدیه الاحباب ص ۱۱۷ از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری نقل می کند که خلاصه اش این است که قاضی در برابر استدالات شیخ مفید عاجز شد و به هر چیزی تمسک می جست سرانجام خواست به کنایه شیخ را مازم کند که او را پیش حاضران شرمنده سازد لذا گفت: **الك في كل قدر مغرفة** ، یعنی آبر ترا ... هر دیگری کفگیری هست؟ شیخ در جواب گفت: **نعم ما تملكت باادوات ارباب** یعنی خوب کردی که به دیاک و کفگیر که از ادوات پند ، قلاب است تملک نمودی . باقلانی ملزم شد و اهل مجالس بر او خندیدند .

باکالیجار : مرحوم قزوینی در حواشی شد الازار ص ۵۳۰ استطراداً ضمن توضیح کلامه بنجیر می نگارد ، کلامانی نظیر بنجیر و شمگیر و باکالیجار ... از اعلام رساله بوده که به مرور استعمال آن مرسوم شده است . باید افزود که این کلامه به

صورت‌های با کالیجار ، و با کلنجار ، ابو کالنجار ضبط شده است .  
 بنجیر : به صورت بانجیر نیز آمده است ، شیخ با نجیر بن عبدالله الخوزی به ابن اسم معروف است (شذالازار ص ۲۹۶) مرحوم قزوینی تحقیق مبسوطی درباره این کلمه هم در حاشیه صفحه مذکور و هم در ص ۲۲۹ تا ص ۵۳۷ فراهم کرده است که در این مختصر نکتهد ، ناگفته نماند که آقای کریمی - مصحح شیراز نامه مغلوط از این تحقیق کاملاً بی خبر بودند والا در برابر کلمه بنجیر خوزی ، علامت استفهام نمی گذاشتند ؛ بد عقیده علامه قزوینی ، این کلمه نظیر و شمگیر از اعلام دیالمه است و مرکب از دو جزء می باشد : بن ، بان + جیر - گیر .  
 ثعالبی : علامه ابومنصور عبدالملک بن محمد اسمعیل نیشابوری (۳۵۰ - ۴۲۹) از آن روی ویرا ثعالبی گویند که از پوست‌های روباه پوستین کردی . وی از نامداران عالم ادب بوده ، نگارشهای او در شرق و غرب مشهور و متداول است و بزرگترین آن‌ها یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر ، است و دیگر فقه‌اللغه ، سحر البلاغه و سر البلاغه ... (نقل به اختصار از لغت نامه مرحوم دهخدا ذیل عنوان ثعالبی)  
 جغری بک : در نسخه حکمت جعفری بیک ضبط شد که قطعاً سهو کتابت است . در تاریخ کزیده ص ۳۵۵ ، ۳۹۸ ، ۴۲۷ ، ۴۵۳ همه جای به صورت جغری بک ضبط شده است ولی در تاریخ جهان آراء قاضی احمد غفاری ص ۱۰۷ ، جغری بیک ضبط و توضیح شد که اسم او داود و کنیه اش ابوسلیمان و لقبش جغری بیک (در نسخه بدل جعفر بیک) و برادر بزرگ طغرل بیک است و در ۴۵۱ در گذشت . در روضه الصفاح ص ۲۴۹ و ص ۲۶۳ (چقر بیک) ضبط شده است . در این که اسم مذکور مرکب از دو کلمه جغر (یا چغری) + بک = بیک است شکی نیست ولی به صورت جعفر بیک غلط است .

دیلمی : مراد شیخ ابوالحسن علی دیلمی معاصر با شیخ کبیر ابوعبدالله محمد بن خفیف (متوفی ۳۷۱) و صاحب کتاب مشیخه (در شرح حال شیخ کبیر و کرامات او) بود گفته‌هایش بسیار مورد استناد جنید شیرازی صاحب شذالازار قرار گرفت ، وی در مقدمه آن (ص ۴ س ۱) به عبارت : تذیلاً لِمَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ الدِّیْلَمِيُّ هدف از تالیف کتابش را که تعقیب بر نامه دیلمی و دیگر مشیخه نویسان بوده است بیان می کند .

زیدان : ضبط این کلمه در شیراز نامه چایی ص ۱۵۸ به غلط (رندان) آمده ، شذالازار

ص ۱۳۰: «الشیخ زیدان بن عثمان، گویند که وی از اولاد امیر المومنین عثمان بن عفان داماد رسول (ص) است. در کتاب المعارف ابن قتیبہ و دیگر کتب تتبع کردم ولی از میان فرزندان عثمان کسی را به نام (زید) یا (زیدان) نیافتم، گویند الف و نون در زیدان تشبیه است نه برای الحاق زیرا نام هم کور او (زید) است لذا آن دو را زیدان گویند.»

زیدانی: ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار به صورت (ز - ی - د - ا - ی) آمده در نسخه شیرازنامه حکمت به شکل فوق ولی بدون نقطه لکن در نسخه چاپی ص ۱۲۹ رملانی آمده، مرحوم قزوینی می نویسد (حاشیه ۶ ص ۴۴۵ شدالازار): و این بدون شک تصحیف همان کلمه زیدانی است جنید شیرازی در شدالازار ص ۴۴۴ می نویسد: «مولانا مظہر الدین ابوعلی الحسن بن محمود الزیدانی الشارح لاحادیث سید المرسلین ... و صنف فی کتب فن بالامل بیان ... توفی فی محرم ۶۶۲»

سالمه: بنابر تحقیق مرحوم قزوینی ادر حواشی شدالازار ص ۴۷۶ به بعد و حاشیه ۱ ص ۱۸۰ این کلمه فارسی است مرکب از سل + بد. یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود. آن چه در شیرازی نامه چینی ص ۱۰۰ آمده، ابوالحسن سالمه بن احمد بیضاوی، غلط است و باید ابوالحسن باشد. شدالازار ص ۵۴: «شیخ الشیوخ ابوالحسین، حواشی قزوینی ص ۴۷۶: ابوالحسین احمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالمه.»

سجاسی: شدالازار ص ۳۱۱ حاشیه ۱، به صورت های سجاسی، سجاسی، سجاسی آمده است و بنابر تحقیق عمیق و مبسوط مرحوم قزوینی، سجاسی از سجاس (س) منسوب به سجاس قصبه ای هست از محل زنجان و فسخ در ۶۰ کیلومتر جنوب مایل به شرق زنجان. مراد از عارف مذکور شیخ ابوالحسن سجاسی از عرفای قرن هفتم می باشد. تفصیل بیشتر در شدالازار ص ۳۱۱-۳۱۴. اما مرحوم قزوینی در یادداشت هایش ص ۳ ص ۱۶۲ می نویسد: «سجاسی یا سنجان یا سجاسی، شیخ رکن الدین سنجانی مائت به شاه سنجان که حرم صریحا گوید (نفعات ۳۷۴): «از ده سنجان خواب است.» امیر محمد سنجانی از احفاد رکن الدین محمود شاه سنجان (حمص السیر ص ۳ ص ۱۷۸)

سردوز : ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار (ص ۲۶۲) چنین است لکن در شیراز- نامه نسخه حکمت ، (سردوز) باشین ضبط شده ولی در نسخه چاپی که موافق است با نسخه مرحوم قزوینی و نسخه اوقاف مجموعه الیس که کتابخانه مرکزی آنرا خریداری کرده، سردوز ضبط شد. این کلمه شهرت شیخ نجم‌الدین محمود بن محمد بن ابی‌القاسم عارف وزاهد نامدار متوفی ۶۹۷ یا ۶۹۶ می‌باشد.

سلطان‌الدوله : (سلطان‌الدوله بن عضدالدوله - متن) این اشتباه است و باید صمصام - الدوله بن عضدالدوله باشد زیرا سلطان‌الدوله نام پسر بهاء‌الدوله بن عضدالدوله می‌باشد . شرح مفصل حالاتشان در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ تا ۴۲۳ آمده است. سیروانی : طبقات الصوفیه سلمی ص ۵۱ : «سمعت ابوالحسن السیروانی و...» در حاشیه همان صفحه ترجمه عبارت نفعات الانس (نسخه خطی دارالکتب مصری، شماره ۳۰ ورقه ۶۶) آورده شد : «علی بن جعفر بن داود ابوالحسن السیروانی الکبیر من سیروان المغرب، کان ینزل دمیاط...» ولی مرحوم قزوینی که هم از نفعات الانس نقل می‌کند، کنیه سیروانی را ابوالحسین ضبط کرد (رجوع شود به حواشی شدالازار ص ۴۷۸ حاشیه ۴)

صابی : ابواسحاق الصابی ، ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون متوفی به سال ۳۸۴ در بغداد. منشاء و پرورشگاه او شهر بغداد بود بعداً به خدمت عضدالدوله بویی و عزالدوله بختیار بیوست . (الکتاب التاجی) را در اخبار آل بویه تألیف کرد. او مردی دانشمند و ادیب و خوش قلم بود. رسائل صابی مشهور اهل علم و بنا به شرط نظامی عروضی در چهارمقاله ص ۲۲ برای دبیری مطالعه آن ضروری بود. (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مقاله آقای ویکتور الکک در مجله دانشکده ادبیات. سال، ۱۲، ش ۱، ص ۷۹)

صبوی : «به فتح صاد مهمله و فتح باء موحده و واو مکسوره و در آخر یاء نسبت ، در اصطلاح اهل شیراز به معنی (جهت شمال) یا (شمال شرقی) است که باد صبا از آن جهت می‌وزد و این اصطلاح در فارسنامه ناصری بسیار مکرر استعمال شده از جمله رجوع شود به ج ۲ ص ۲۱ سطر ۲ و ۳ که صریح است در این مطلب : و نیز ص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، و غیره و نیز وصاف ص ۳۵ س ۴ و فرهنگ آخر آن» (نقل از تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۱۷ شدالازار)

صیدلانی (ابوحفص) : منسوب به صیدلان (شهری است یا موضعی، منتهی‌الارب، اقرب-

الموارد (نقل از لغت نامه). و به معنی دارو فروش : «پس اصل کار الهام مریض است و الهام طبیب و این هردو الهام در دکان هیچ صیدلانی نیابند» (مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح اقبال، ص ۶۳، س ۱۵ و ۱۶).

اما از میان عرفاء و صوفیان که به صیدلانی معروف باشند، یکی ابوبکر صیدلانی معاصر شبلی و اهل فارس بود. شرح حالش در تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۲۱۵ و نفحات الانس ص ۱۸۶ و نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۴۴ آمده است. ناگفته نماند که جامی در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی بغدادی، شرح حالی آورده که غیر از صیدلانی فارسی است. دیگر ابوجعفر صیدلانی است که در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ شرح حالش آمده است که در قرن سوم هجری می زیست و استاد ابوالحسن صائغ دینوری (علی بن محمد بن سهل، نفحات ص ۱۶۲) می باشد. باید افزود که در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی آمده : «وی استاد ابوالحسن صائغ دینوری است. او بغدادی است». بدون شک کنیه ابوجعفر درست است زیرا جامی هم در ص ۱۶۲ س ۱۵ و هم در ص ۱۶۷ س ۸ به (ابوجعفر صیدلانی) تصریح کرده و نیز در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ (ابوجعفر) ذکر شده ابوبکر و نیز در شکوی الغریب ص ۲۲ : (ابوجعفر الصیدلانی) آمده است. اما آن چه در شیراز نامه به (ابوحفص صیدلانی) یاد شده است. در جایی به این کنیه دیده نشد. احتمال می رود که (حفص) ناشی از سهو دست باشد که (جعفر) را به صورت (حفص) خوانده و استنساخ کرد.

طاعون عمواس : ابن حماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۹ سال ۱۲ (هجری) می نویسد : در این سال طاعون عمواس که نام ناحیه ای از اردن بود و به همین نام مشهور شد، رخ داد. نظیر این طاعون در عصر اسلامی به گوش احدی نرسیده است. در این جریان ابوعبیده بن الجراح امیر الامراء شام در گذشت به سن ۵۸ سالگی. در این واقعه سلطان العلماء دانشمند ترین امت به حلال و حرام معنی معاذین جبل در گذشت، حدیث هست که در روز بازرسین دانشمندان بزرگ بر روی وی گرد آیند. حضرت رسول (ص) فرمود: «ما معاذ من ترا دوست می داریم، او کسی است که مسجد چند را در یمن بنا کرد. در سن ۳۸ سالگی در گذشت. حضرت رسول (ص) یمن را به پنج قسم کرد برای پنج بزرگمرد : خادبن سعید بن العاص را بر صنعا، مهاجر بن امیه را به کنده، زیاد بن امیه را به حضرموت،

معاذ بن جبل را بہ چند ، ابو موسی را بہ زبید و عدن و ساحل آن بگماشت .  
 طبقات سلمی : مراد کتاب طبقات الصوفیۃ ابو عبدالرحمن السلمی است . نامش محمد پسر  
 حسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سالم بن راویۃ بن سعید بن قبیصۃ بن  
 سراقہ (سیر اعلام النبلا، ج ۱۱ ص ۵۵) . شہرت وی بہ نسبت مادریش بہ قبیلۃ  
 سلیم است کہ در نیشابور صاحب مقام بودند . ابو عبدالرحمن تصانیف ارزندہ  
 فراوانی دارد نظیر حقایق التفسیر ، تاریخ الصوفیہ ، کتاب طبقات کہ در اواخر  
 قرن چہارم ہجری نگاشته شدہ است اہل فقر و معرفت را در پنج طبقہ یادآوری  
 کرد ، ابتدا از فضیل عیاض و انتہا بہ ابو عبداللہ محمد بن عبدالخالق الدینوری .  
 ابو عبدالرحمن در سال ۴۱۲ در گذشت ، کتاب طبقات بہ تحقیق نورالدین شریبہ  
 در مکتبۃ الخانجی مصر بہ سال ۱۹۵۳ چاپ شدہ است .

عمر و بن عثمان : ابو عبداللہ عمرو بن عثمان مکی معاصر جنید و از مخالفین جدی منصور  
 حلاج بودہ و او را لعنت می کردہ و می گفت اگر می توانستم او را می کشتم . در  
 سنہ ۲۹۷ در بغداد و بہ قولی در مکہ وفات یافت .

منابع : حلیۃ الاولیاء ۱۰ : ۱۹۱ - ۲۹۶ ، تاریخ بغداد ۸ : ۱۱۳ و  
 ۱۲۱ و ۱۲۵ و ج ۵۲ : ۲۲۳ - ۲۲۵ ، قشیری ۲۱ ، تذکرۃ الاولیاء ۲ : ۳۰  
 ، ۳۳ ، صفحات ۹۳ ، ۹۴ ، شد الازار ، حاشیہ ص ۴۴ ، ۴۵ ، تألیفاتی ہم در تصوف  
 دارد (اعلام زر کلی ج ۵ ص ۲۵۳) .

فرزندان عضدالدولہ : ۱ - ابو الفوارس شیر ذیل بن عضدالدولہ در کرمان سنہ ۳۷۲ بہ  
 پادشاهی نشست (گزیدہ ص ۴۲۲) .

۲ - صمصام الدولہ ابو کمالنجار مرزبان بن عضدالدولہ پادشاہ شد ولی  
 برادرش بہاءالدولہ با او مخالفت کرد و او بگریخت و پس از ۸ سال بہ دست  
 فرزندانش عزالدولہ در سنہ ۳۸۸ کشتہ شد (گزیدہ ص ۴۲۲ و ۴۲۳)

۳ - بہاءالدولہ ابو نصر شہنشاہ بن عضدالدولہ در ۳۸۰ پادشاہ شد و  
 پس از ۲۴ سال و سہ ماہ در ۴۰۴ در ارجان در گذشت (گزیدہ ص ۴۲۳)

فرزند دیگری بنام خسرو یا خسرو بن فیروز کہ بعد از عضدالدولہ  
 پادشاہ شود نبود و آن چہ در شیراز نامہ سہو آمدہ است .

قاورد : فارسنامہ ابن بلخی ص ۱۳۳ ص ۱۰ بہ ہمین صورت ضبط شد ، در تاریخ گزیدہ  
 ہمہ بہ صورت قاورد آمدہ . او فرزند جغریک و حاکم طبرس و کرمان بود

(گزیده ص ۴۲۹) و از طرف سلطان البارسلان مامور حرب با فضاویه شبانکاره  
 (گزیده ص ۴۳۳) و بعد ها در جنگ با سلطان ملکشاه که برادر زاده او بود  
 شکست خورده اسیر او گشت و به نقشه نظام الملک مسموم شد (گزیده ص ۴۳۴)  
**قطب الدین** : قطب الدین محمد ابوالخیر مسعود بن محمد ابی الخیر الفالی سیرافی در  
 سنه ۷۲۱ یا ۷۱۲ در گذشت وی عالم وزاهد و ادیب نامبردار بود . قصیده  
 اشکنوائیه یا عمیدیه را شرح کرد . قصیده مذکور در آخر معانی سبع سال  
 ۱۲۷۲ قمری در ۱۰۹ بیت به چاپ رسیده است . دو نسخه از شرح نامبرده  
 موجود است یکی نسخه کامل مورخ ۷۳۴ در مشهد ، دیگری آخر افتاده در  
 کتابخانه مجلس شورا در تهران (فهرست مشهد ج ۳ ص ۱۸۱ فهرست کتب  
 خطی کتابخانه مجلس تألیف اعتصامی ص ۲۳۸) شرح حال قطب الدین در منابع  
 ذیل آمده : تحفة العرفان : خطی کتابخانه مات ورق ۱۱۹ ، مجمع فصیح خوافی  
 حوادث سنه ۷۱۳ و کشف الظنون عنوان ، کشف و ایجاب . وصف ۱۷۵ (نقل از  
 تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شد الاثر ص ۴۲۲ - ۴۳۵ ، ۴۱۵)  
**کتاب شواهد** : (در کتاب شواهد منقول است - متن مراد کتاب الشواهد تألیف شیخ  
 محی الدین محمد بن علی بن عربی که به ابن عربی و به فقیر به محیی الدین  
 معروف است و وی عارفی بزرگ بوده ، رسائل او بسیار شهرت دارد جامی در  
 کشف الظنون ص ۱۴۳۱ نقل می کند که ابن عربی در شان این کتاب گوید :  
 کتابی هست که شهود حق و دل امر از غایب الهی و اندر زهای خدایند که بری در  
 آن آمده است .  
**کتاب کلیات** : مراد الکلیات فی الطب ، تألیف سدید الدین محمود بن عمر بن محمد بن  
 الطیب المعروف به ابن رقیقه متوفی سنه ۳۳۵ . (کشف الظنون ص ۱۰۰)  
**کوکبی** : مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۱۶۱ ص ۱۱ شد الاثر ، می نویسد :  
 کوکبی چون اعور بوده و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشت این کوکبی  
 مشهور شده است . وی معاصر هارون الرشید و از انبویان و جو سیراف بود .  
 بر ضد بنی اعمام خود از آل امی مطالب و جماعت لایری که بنام بنی اعمام  
 نامی او نزد هارون به قتل رسیده اند ، بالاخره خود را نیز مورد شکار برشت  
 واقع شده در حبس او افتاده و در همین حبس هلاک شد (عمد القاری ص ۲۹)  
**محبی السنه** : ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی مآثر و به محیی السنه از مشهور



علماء شافعیه و متوفی در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ . صاحب شرح السنه و مصابیح السنه و جمع بین الصحیحین، هر سه در حدیث و تهذیب در فقه و معالم التنزیل در تفسیر (حاشیه مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۲۹۶ ج ۶) (رجوع شود به ابن خلکان در ، حسین ، سبکی ۲۱۴:۴ - ۲۱۵) کشف الظنون عنوان مصابیح السنه . این کتاب (دو جزء در یک مجلد) در مصر ، مطبعه محمد علی صبیح چاپ شد. جزء اول شامل کتاب ایمان تا آخر کتاب الدعوات و جزء دوم از کتاب البیوع تا آخر کتاب الفتن را شامل است .

مدینی: شدالازار ص ۱۴۱ حاشیه ۶ : « ابو موسی محمد بن عمر بن احمد المدینی الاصفهانی الحافظ ، از مشاهیر علماء و محدثین قرن ششم در سنه ۵۸۱ در سن ۸۰ سالگی در اصفهان وفات یافت. مدینی در نسبت او منسوب است به مدینه اصفهان نه مدینه حضرت رسول و یا غیر آن ... برای تفصیل بیشتر به نشان فوق رجوع شود .

مرک قاضی : قاضی ناصرالدین ابوالخیر (ابوسعید) عبدالله بن عمر بن محمد بن علی بیضاوی صاحب تفسیر معروف به انوار التنزیل و نظام التواریخ (رک کشف الظنون حرف ن ، و الف) به قول مشهور در ۶۸۵ در تبریز وفات یافت و همان جا در گورستان چرنداب مدفون شد .

سنوات دیگر در مرک قاضی ضبط شد : ۶۸۲ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۵  
۶۹۶ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۱۹) مرحوم علامه قزوینی در حاشیه ۲ ص ۷۷ شدالازار محققاً منابعی مفصل برای پژوهندگان شرح حال قاضی بیضاوی ذکر کرده است . طالبان به آن رجوع کنند .

المقتدر بالله : « ابوالفضل بن جعفر بن معتضد بن موفق ... بن عباس در ۱۲ سالگی به وصیت برادر خلافت به او تعلق گرفت - ۲۴ سال و ۱۱ ماه خلافت کرد در ۲۷ شوال ۳۲۰ کشته شد » (گزیده ص ۳۳۸ تا ۳۴۱) چنان که ملاحظه می شود جمله ای که در نسخه حکمت آمد : « و محمد این قانون در سنه مائین در عهد المقتدر بالله بستند » بسیار مغلوط است و صحیح آن به کمک پاره ای از کلمات نسخه چاپی در متن بین [ ] آورده شده است .

مناور : مناور بن فرکوه دیلمی متوفی ۵۶۶ . مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۳ حاشیه ۴ و ص ۲۹۴ حاشیه ۷ تحقیق مبسوطی در باره این شخص کرده اند .

موسی خان بطنان : چنین است ضبط آن در نسخه حکمت ، نسخ دیگر این قسمت را فاقد است. برای جریبان موسی خان و علی پاشا رجوع شود به تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۲۲۳ تا ۲۲۶ در همین کتاب شخص نام برده چنین ضبط شد : موسی خان بن علی بن باید. و اما ضبط کلمه بطنان را عجالة در جایی ندیدم .

موی رسول : شهرت مقبره ابوالسائب ابن اسحق الشامی ، به این مناسبت است که پدر وی مرد تاجری بود پس از وفات پدر اموال او بین ابوالسائب و برادرش تقسیم گشت و از میان ترکه ، تار موئی از رسول ( اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ) بود. برادر بزرگتر گفت همه مالهای پدر بین خود تقسیم کردیم بجز این مو را و باید آن را با مقراض به دو نیمه کرد ، ابوالسائب مانع شد و قرار گذاشت از او بخرد. سرانجام همه ارثیه خود را به برادر داد و موی حضرت رسول پاره نکرد تا این که طبق وصیتش پس از مرگ او ، آن موی را در چشمانش گذاشته ، دفن کردند. روی این اصل مردم به احترام موی رسول اکرم ، به زیارت مقبره او رفتند و آن مزار بسیار مشهور گشت ( شد الازار ص ۱۳۵ ) .

المهلب ( ۷-۸۳ هـ ) : ( فاین المهلب من جوده - متن ) . منظور مهلب بن ابی صفره طالم بن سراق الازدی العتکی ، ابوسعید امیری بخشنده بود و عبدالله بن زبیر در شأن او گوید :

وی سید و سرور اهل عراق است . زادگاهش دبا بود و در بصره بزرگ شد و با پدرش در زمان عمر به مدینه آمد و در زمان عبدالملک بن مروان والی خراسان شد و در همان جا درگذشت . اخبار درباره او زیاد است .

منابع تحقیق : الاصابه + الوفيات ۲ : ۱۴۵ + رغبة الامل ۲ : ۲۰۱ ،

۲۰۴ ابن اثیر ۴ : ۱۸۳ : طبری ۸ : ۱۹۰ ... الاعلام زرکابی ج ۸ ص ۲۶۰

المهین : ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری در کتاب التخییر فی علم التمدار ( نسخه عکسی دانشگاه تهران شماره ۵۸۷ ) ، تحقیق مبسوطی دارد که بر حومه مانع آن چنین است :

مهین یکی از نامهای خداوند که در قرآن در هم آمده : المؤمن المهین ... در معنای آن اختلاف کردند . بعضی گفتند به معنی مراقب نگهباننده است . قول دیگر ، به معنی امین . التبرکد گوید : اصل آن مهین است که همزه قلب به ( ها ) شده مثل ارقط = هرقت و ارباک = هیک . بنابراین

این به معنی مومن است در اصل مومن می باشد. عباس بن عبدالمطلب در مدح نبی اکرم (ص) گوید :

حتی احتوی بیتک الدهیمن من خندق علیاء محتدها النطق  
در معنی آن گفته اند : حتی احتویبت انت ایها المومن . مهیمن در این

بیت به معنی امین است . .

وفات اتابك ابوبکر بن سعد : (در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسین و ستمائه .... متن)  
مستوفی در گزیده نیز همین سنه را ذکر می کند ولی مدت حکومت اتابك ابوبکر  
را سی سال می نویسد که ابتدایش از سال ۶۲۸ بود لکن صاحب شیراز نامه این  
مدت را ۳۶ سال می نگارد لذا ابتداء سلطنتش ۶۲۲ خواهد بود در حالی که  
سال وفات اتابك سعد : پدر اتابك ابوبکر را ۶۳۲ می نویسد و روی این حساب  
غلط است زیرا هر دو موافقاً سال ۶۵۸ را ذکر می کردند ولی حساب مستوفی  
مقرون به صواب است چون ۶۲۸ (سال وفات اتابك سعد و جلوس اتابك +  
۳۰ سال حکومت = ۶۵۸ ، لذا مدت ۳۶ سال حکومت به ضبط زر کوب  
سهو است .

وفات اتابك تكله : را مستوفی در تاریخ گزیده ص ۵۰۴ بسال ۵۹۰ می نویسد و گوید  
بیست سال حکومت کرد و اتابك زنگی در سال ۵۷۰ در گذشت در حالی که  
صاحب شیراز نامه بسال ۵۷۱ و مدت سلطنت اتابك تكله را ۲۳ می نگارد لذا  
سال وفاتش ۵۹۴ می شود، چنانکه ملاحظه می گردد بین این دو روایت تاریخی  
چهار سال اختلاف هست .

وفات امین الدین : وفات او (یعنی امین الدین کازرونی) در تاریخ سنه سبع و ستین  
و ختمائه بود - متن ، اگر وزیر نامبرده در سال ۵۶۷ یعنی چهار سال پیش از  
در گذشت اتابك زنگی و پادشاه شدن اتابك تكله ابن زنگی، وفات کرده بود،  
بنا بر این نمی توانست وزیر او باشد ، ظاهراً باید ۵۷۷ باشد نه ۵۶۷ .

## فرهنگ جغرافیائی

آب شیرین (قصبه) : ده کوچکی است از دهستان خنج بخش حومه شهرستان لار فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

ازرقان : « پنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است ... زرقان همان ازرقان است » (فارسنامه ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۱ و ۷ و ۳۳) . در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان زرقان به سه شرح آمده : یکی نام بخش ، دیگری نام دهستان سومی نام قصبه‌ای که مورد نظر ما است. این قصبه در ۳۵ کیلومتری شمال خاوری شیراز کنار شوسه به اصفهان واقع ، هوای آن معتدل و آب مشروب آن از قنات نامین می‌شود . سکنه آن مطابق آخرین آمار ۶۰۰۰ نفر ، زبان فارسی و مذهب تشیع و کشت زراعت و تجارت و صابون پزی و کرباس بافی دارند .

اقلید : ۵ فرسخ جنوبی آباده است در دامنه کوهی افتاده ، رودخانه‌ای از میان آن جاری است (ناصری گنگ ۲ ص ۱۶۹) . ضبط دیگر آن کلید است. همان ص ۱۷۰ ص ۳ . ابن بلخی کوید (ص ۱۲۴) : « اقلید شهری کوچک است و حصاری دارد و جامع و منبری دارد . هواء آن در سردسیر معتدل است و درخت آن آن خوش است و روان و میوه باشد از هر نوعی و غله بوم است .

در فرهنگ جغرافیائی (ج ۷) : قصبه مرکزی دهستان اقلید بخش

مرکزی شهرستان آباده ، ۳۲ کیلومتری آباده کنگر شوسه آباده به اقلید .

ایرا هستان : مستوفی در تزهة القلوب ص ۱۴۲ می‌نویسد : « ایران ، ایراهستان در بیابانی است و گرمسیر به ندرت چنان که ایستان آن جا چند معدودی چند باشد و آب روان و کاریز ندارد ، مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و پادشاه باشند .

همو در ص ۱۵۰ گوید : «ولایت ایراهستان از کوره اردشیر خوره است» نیز رجوع شود به معجم البلدان یا قوت ذیل کران و ایراهستان .

باغ قتلغ : گویند قتلغ نام امیری بود که بر اهل شیراز در روزگاری امارت کرد . باغی داشت که درختان بسیار و جوی های پر آب و دارای انواع میوه ها بود . باغبانی امین و دین دار بر آن گماشت او در شب های جمعه انوار می مشاهده می کرد که از تل میانه باغ ساطع بود . جریان را برای امیر تعریف کرد و خواست تا ملاحظه کند ولی امیر چیزی نمی دید . دستور داد آن تل را کنند ، جسد يك شخص با ابهت و چهره نورانی را دیدند که در يك دستش قرآن و در دیگر دستش شمشیر برانی دارد ، از روی علامات و نشانه ها او را شناختند (که سید حسن بن موسی بن جعفر الصادق (ع) می باشد ) ( ترجمه خلاصه از شدالازار ص ۲۶۰) . در هزار مزار که ترجمه شدالازار و مترجم پسر مؤلف آن است در ص ۱۱۷ ذیل عنوان امامزاده سید علاءالدین حسین بن موسی کاظم (ع) مطالب فوق را آورده است . از این جا مطلبی مکشوف می شود که گفته شیراز نامه «در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت ، در ایام سلطنت اتابک (همان اتابک ابوبکر بن سعد) بود» و در باره امیر احمد بن موسی نیز همین گفته است ، تکراری بوده و صحیح نیست والا هم جنید شیرازی و هم پسرش عیسی بن جنید به این مطلب اشاره می کردند زیرا هر دو معاصر با او و در قرن هشتم می زیستند و هدفشان نیز با هدف مؤلف شیراز نامه در تعیین مزار و قبور بزرگان یکی بوده است .

بالاکفت : (مجله) ناصری در فارسنامه کک ۲ ص ۶۲ گوید : اما یازده محله شیراز ، پنج محله آن را حیدری خانه گویند مانند محله اسحق بیک و بازار مرغ و بالا کفت و در شاهزاده ... » لذا بالا کفت از محلات حیدری شیراز و میان محله های مذکور است . اعیان و رجال نامبرداری در آن جا مقام داشتند (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۴۶ تا ۵۳) ولی ضبط فعلی آن بالا کت می باشد .

بالرود : (مجله) مزار خبری در این محله واقع شده . خبری یا خفری ( منسوب به قصه خضر) نام عارفانی مانند ابوبکر بن الحسین الخبری و پسر او ابوقاسم بن محمد بن الخبری و برادرش ابن سعد بن ابی محمد الخبری بوده . مقبره همگی

در محلہ مزبور واقع شدہ بود .

بالکت : رجوع شود به بالاگفت . بال ظاهراً مخفف بالا ( معادل علیاً ) می باشد .  
برم دلك : دلك = دلق، دو فرسخ شرقی شیراز در سینہ کوهی چهار صورت برسنگ  
نقش کرده اند، دو صورت درطاقچه ، دو صورت دیگر هم در طاقچه دیگر و در  
دامنه کوه نیزار و چشمه آب و چندین درخت پیدا است . « (ناصری کک ۲ ص  
۱۹۱ س ۱۶) لغت برم به فتح اول و سکون ثانی به معنی حفظ و از بر کردن  
و به یاد نگاهداشتن باشد و تالاب و استخر و چشمه آب را نیز گویند» (برهان  
قاطع) ظاهراً معنی اخیر مراد است.

بشاپور : ابن بلخی آن را بی شاپور ضبط کرده ، گویند: از اعمال پارس است این  
بیشاپور در اول طهمورث کرده بوده پیش از جمشید و آن را دین دلا گفتندی .  
پس اسکندر رومی آن را خراب کرد و این شاپور بن اردشیر آن را به حالت  
عمارت باز آورد و بی شاپور نام نهاد. اکنون (قرن ۵۰ هـ) بشاپور می خوانند .  
(فارسنامه ص ۶۳)

بوشکانات : (قاعد) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۵ : قاعده است محام و در دست سیاه  
میل بن بهرست است به حکم آنک مردی است نیک ، آن را در دست او ره کرد  
و از وی نستد و اکنون در دست او مانده است .

بیراسته : (مجله) نام مجله ای در میانه شهر شیراز که مدرسه قاضی جمال الدین مصری  
در آن جا واقع شد و نیز خانقاهی که داود بن محمد بن فریدالدین روبرهان  
متوفی ۶۷۱ بنا کرد هم در آن جا است. در نسخه حکمت در ده مورد به بی در  
ضمن شرح حال قاضی مصری و دیگری در ذکر مدفن داود روبرهان از این  
محل یاد شد لکن در نسخه چاپی هیچ ذکر نکشت خصوصاً در مورد اول به جای  
(بیراسته) چنین آورد . «در بازار کیوه دوزان میانه شهر شیراز» صاحب  
مزار ص ۲۸ . مقبره او را در نوبت اول مسجد عقیبی (مسجد جامع معینی) و  
حوالی آن ذکر می کند . بنابر این باید گفت در حوالی مسجد عقیبی ، مجله  
بیراسته بود که بازار کیوه دوزان در آن مجله قرار داشت . هم در آن جا هست  
که مدفن قاضی جمال الدین مصری می باشد. عالی التحقیق باید مجموع دو مدفن  
شیرازنامه (چاپی ص ۱۵۵ ، نسخه حکمت ص ۸۸) چنین باشد: نواب الدین

احمد علوی، «در بازار گیوه دوزان به محلت بیراسته به مدرسه شریفی مدفون است» .

پالان کران : (مجله) واقع در ناحیه دشتک بوده است ، به عنوان دشتک رجوع شود .  
 پهنندز : (قلعه) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۳ س ۸ «ابوغانم پسر عمیدالدوله چون بر قلعه پهنندز بود ، خراب کرد و چوب و آهن آن برداشت و به قلعه برد» مرحوم قزوینی تحقیقی مبسوط در حاشیه شدالآزار ص ۲۷۴ تا ۲۷۶ دارند که علی التحقیق پهنندز نمی باشد بلکه پهندر (ضبط ابن اثیر ج ۹ ص ۱۹۸) صحیح است که امروز آن را قلعه بتدر گویند و خیال مؤلف فارسنامه ناصری مبنی بر مرکب بودن کلمه از پهن + دز (قلعه) ، یوچ است و اساسی ندارد. عقیده مرحوم فرصت شیرازی بر این است که آن قلعه قهنندز است معرب کهن دژ به معنی قلعه کهن و این نام عام بر هر قلعه کهنه می باشد .

پل کوار یا بول (بولک) کواد : کواد به قول مؤلف فارسنامه ناصری (کک ۲ ص ۲۶ س ۲۹) همان قصبه کوار است و همان ص ۲۶۱ : بولک کوار : با آن که در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین از سپرد سیرات فارس است. آب بولک از رودخانه سیاح است که شاه بهمن پسر اسفندیار کیانی بندی بر این رودخانه بستد، آب را بر تمام دهات این بولک جز ناحیه فرستکان سوار کرده است «ظاهراً از پل کوار که در نسخه چاپی شیراز نامه آمده، پل این رودخانه می باشد و حدس دیگر با آشنائی به رسم الخط نسخه حکمت بر این است آن چه که به صورت بول (بولک) آمده صورت تحریف شده بولک کواد باشد.

تبر (قلعه) : رجوع شود به طبر (قلعه) .

تل بیضاء : در شش فرسخی شیراز در بولک بیضاء که میانه شمال و مغرب شیراز است واقع شد. (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۱۸۲ و ۱۸۳) در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ به ضبط Tol-beyzâ ده از دهستان بیضا بخش اردکان شهرستان شیراز ۶۳ کیلو متری جنوب خاور اردکان کنار راه فرعی زرقان به بیضا .

تنبور (قلعه) : رجوع شود به طیغور (قلعه)

تنک دنبه : ضبط دیگر آن زینه است (سرزمین های خلافت های شرقی ص ۳۱۰، نزهة - القلوب ص ۱۸۱) و نیز رجوع شود به رنبه و تنک رنبه .

تنک رنبه : ابن بلخی ص ۱۳۱ : در اندرین نواحی [یعنی دارابجرد] است و در میان



تنگ قلعه محکم است و ابراهیم بن ماما داشت و اکنون مردم کرمان دارند» به رنیه (قلعه) نیز رجوع شود.

جابر (رباط) : رباط جابر در تاریخ کزیده ص ۵۰۶ مظفری جابر ضبط شده است.  
جره : فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۲ ص ۱۹ « به پارسی کره گویند. شهری کوچک است و هوای آن گرم سیر» و در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان کره Gofre چنین آمده است: «ده از دهستان لیراوی بخش دیلم شهرستان بوشهر ۴۰ کیلومتر جنوب خاوردیلم نزدیک راه دیلم به کچساران. لکن در عنوان جره Jore ده مرکز دهستان جره بخش مرکزی شهرستان کازرون ۶۴ کیلومتر جنوب خاورد کازرون ..»

جعفر آباد: «فرسخی میانه جنوب و مشرق شیراز است» ناصری تک ۲ ص ۱۹۱ ص ۲۰۱  
جور : = کور - نام قدیمی فیروز آباد بود. در قرن چهارم به مسعت صلخر بود. هنگامی که عضدالدوله آهنگ رفتن به آن جا داشت، پرسید آمد ده کور. عضدالدوله به کور می رود لذا نام آن را تغییر داده فیروز آباد نامید. مقدسی در این حکایت و درباره این شهر شرحی دارد (سازمین های خلافت شرقی ص ۲۷۶-۲۷۷)

حاریبه (مجله): در زهد القلوب ص ۴۱ به ضبط حریبه آمده است. شهری مسو است و آن در جاه خورد و باغستان بسیار دارد. حقوق دیوانیش دو سوم و پنجاهم است. صدرینش است. این سترنج می نویسند «در بغداد در شمال دره زو ...» و در حریبه بود (مقابل مجله کرخ در جنوب شهر مدینه) و بعد از محمد بن عبدالکبیر بن بغداد باختری بود. بعد از آن که در آن وقت که در بغداد بود که دو نفر از ائمه شیعه امام موسی کاظم ... محمد تقی ... سپرده شدند» (سازمین های خلافت شرقی ص ۳۴)

حزوی: جایی هست در نجد در دیر نیم ... از حزوی گویند که اسم این ... بوده و من از آن جا یک گزشتیم. محمد بن ادیس بن ابی حنیفه که در ... دریمانه است (معجم البلدان بقوت)

حویه : این بلخی ص ۱۳۱ ص ۵ «ایک پروک ...»  
به شهری کردست ... ضبط دیگر آن حسیه است ...  
خرامه : در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۹ ...

وهوا معتدل و آب روان و میوه بسیار ...» همان ص ۱۶۲: «منزل سوم (از شیراز تا شیرجان) خرّمه هفت فرسنگ». در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان خرّمه: «قصبه از دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز، ۷۸ کیلو متری جنوب زرقان کنار راه فرعی شیراز به سهل آباد.»

خسویه: (قصبه) لی سترنج آن را خسویه ضبط کرده گوید، خسویه در عهد سلاجقه قلعه ایگ را به صورت شهری در آورد (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۱۰) لکن در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ فقط در تحت عنوان خسویه شرح داده شد: «مرکز دهستان خسویه از بخش داراب شهرستان فسا ۳۶ کیلومتری جنوب باختر داراب کنار راه فرعی داراب به جهرم ولار...» در متن شیراز نامه کرارا به ضبط (خسویه) آمده است.

خشت: فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ «خشت و کمارج دو شهرک اند» خشت در جنوب غربی شیراز واقع و از نواحی گرمسیر فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصولات آن جابرنج و گندم، پنجه، کنجد... است حاکم این بلوک سلسله خان خشتی است. بلوک خشت مشتمل است بر ۲۵ ده آباد. ناصری گ ۲ ص ۱۹۵ س ۲. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، نام دو ده ذکر شد که یکی مرکز دهستان خشت شهرستان کازرون، دیگری ده از دهستان اسکنان بخش گساوبندی شهرستان لار. ولی مراد از آن چه که در متن آمده ناحیه اول است.

دریابار: بر وزن پهنادار، دریای بزرگ را گویند، نام شهری هم هست، و ولایتی را نیز گویند که بر کنار دریا باشد (برهان قاطع). مرکب از دو کلمه دریا + بار (پسوند مکان) است. جانب جنوبی لارستان و کرمان را دریابار گویند (حاشیه معین بر برهان).

دریست و راهبان: ابن بلخی در فارسنامه ص ۱۴۵ تحت عنوان کازرون و نواحی آن می نویسد: «اصل کازرون، نودر، و دریست، و راهبان است. بنیاد آن هم طهمورث کرده بوده است و بعد از آن به عهد شاپور بن اردشیر چون عمارت کرد از مضافات بشاپور بوده است» در فارسنامه ناصری گفتار دوم (دریس) و نیز در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، دریس ضبط شد که در ۱۰ کیلومتری شمال باختر کازرون کنار شوسه کازرون به بوشهر. بلاشک منظور همان دریست می باشد

**دزك** : (مجله) از مجلات شیراز بوده و رباطی در آنجا ساخته شد و قبر شیخ عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریصی (متوفی ۴۶۷) در آن جا واقع گشت (شدالازار ۳۰۴) و نام يك ده می باشد در دو فرسخی شمال ناحیه ده دشت از بلوك كوه کیلویه واقع است (ناصری گک ۲ ص ۲۷۴)

**دزكلاب** : در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۱ ضمن وصف ریشهر، از دزكلاب نام برده شد ولی در متن به ضبط صحیح دزكالات آمده و در حاشیه ۴ همان صفحه از نسخه بدل، (كلاب) ذکر شده است. در نزهة القلوب ص ۱۵۶ س ۳ سر بجا دزكالات و نیز در سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۱ س ۱ بدون ذکر صورت دیگر فقط به ضبط (دزكالات) ذکر شد. محققاً (كلاب) ضبط نادرست بوده و صحیح همان كالات است که به معنی قلعه می باشد مثلاً در كالات نادری و کلمات دیگر.

**دشتك** : (مجله) ناصری در فارسنامه گک ۲ تحت عنوان دشتك شرح میسوطی دارد و علمای بنام آن ناحیه را نام می برد و نیز رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله تحقیق در مبداء آفرینش سال دوم شرح حال غیاث الدین منصور دشتکی.

در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، از دودشتك نام می برد یکی از قصبات دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز ۹۳ کیلومتری خاور اردکان. دیگری ده از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز ۱۰۶ کیلومتری جنوب باختری سروستان.

ولی از ذکر آن در متن شیراز نامه، منظور مجله ایست که دشتکیان و خانواده جلیل القدر دشتکی سکونت داشتند. نام یکی از مجله های این ناحیه «پالان کران» بوده است.

**دودمان**: «ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز ۲۰ کیلومتری جنوب خاوری شیراز» (فرهنگ جغرافیائی ج ۱۷).

**رامجرد** : (Ramjerd) نام یکی از دهستانهای بخش اردکان شهرستان شیراز در جنوب ابرج و کامفیروز و مغرب دهستان مرودشت و مشرق دهستان بوسه و شمال دهستان حومه زرقان (فرهنگ جغرافیائی ج ۷) این باختری در حدود ۱۴۸ کیلومتر می نویسد: «رامجرد ناحیتی است بر کنار آب دره و بندی بر آن بسته بودند تا دیهها را آب می دادند چون خرابی به حال بند رام یافت آن ولایت مستأمن گشت. انابك چاولی آن بند را عمارت کرده نیز رجوع شود به معجم البلدان

یا قوت عنوان را مجرد.

راهبان : رجوع شود به درست و راهبان

رنبه (قلعه): فارسنامه ابن بلخی ص ۱۵۹ س ۱۹-۲۰: «در تنگ رنبه است و قلعه است سخت استوار و بزرگوار، و حکم دارا بجزد آن کس دارد کی آن قلعه دارد...»  
ناصری در گک ۲ ص ۳۳۴ می نویسد: «قلعه رنبه چهار فرسخ مشرقی شهر داراب افتاده ابتدای آن تنگ کوهی است چون از او بگذرد جلگانی شود وسیع که از جوانب آن کوهها سر بر افلاک کشیده، آبش از قنات کوچکی است، فتح این قلعه بدشوار ممکن شود.»

زیدان (شهر): رجوع شود به زیدون. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ عنوان زیدان چنین آمده: «ده از دهستان بردخون بخش خور موج شهرستان بوشهر ۹۰ کیلومتری جنوب خور موج - جنوب کوه دیر در کنار خلیج فارس...»

زیدون: «قسمت دوم از سه ناحیه زیر کوه این بلوک است، هوای این ناحیه از حومه بهبهان به مراتب گرم تر است. در جانب جنوب و میانه جنوب و مغرب بهبهان است درازی آن از سیاه پوش تا غوله علیا ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد...» مردان این ناحیه در ۲۴۵ هـ از مرض طاعون عام بدرود زندگانی را نمودند در سال ۱۲۸۳ حسن سلوک نواب اشرف و الا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا مردمان دور و نزدیک دردهات خرابه این ناحیه جمع گشته بنای آبادانی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان معمور گردید که جائی برزراعت مردمان دیگر نبود (فارسنامه ناصری گک ۲ ص ۲۷۸).

سردزک (مجله): «از زمانی که حصار شیراز را کوچک نموده اند، مجله دشتک و مجله سردزک با یک مجله کرده و همه را سردزک گفتند، بلکه قدری از مجله دشتک را جزء مجله لب آب قرار دادند چنان که در وقفنامه مدرسه منصوریه نوشته اند: ده هزار ذرع زمین از مجله دشتک شیراز خریدند و مدرسه منصوریه را در آن ساختند. این مجله محدود است به مجله بازار مرغ و مجله سرباغ و مجله سک سیاه و حصار جنوبی شهر و مجله لب آب و شماره خانه های آن در سال ۱۳۰۱، ۷۹۸، ۳۴۴۸ مردمان آن ۳۴۴۸ مرد و پسر و ۵۰۰ زن و دختر است و کدخدای آن آقا علی محمد کدخداست و از اعیان این مجله سلسله سادات دشتکی شیراز است...» (فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۸۰)

سروستان : «میان سردسیرات و گرم سیرات فارس افتاده و چار فصلش در کمال اعتدال...»  
 ۱۵ فرسخ درازا و ۷ فرسخ پهنا ، محدود است از مشرق به فسا و از شمال به  
 کربال و از مغرب به کوار و از جنوب به خفر (فارسنامه ناصری گنگ ۲ ص ۲۲۱).  
 در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ :

«سروستان نام یکی از بخش‌های چهارگانه شهرستان شیراز است» اما آن چه که  
 از نوشته‌های فارسنامه ناصری نقل کردیم ، مطابق به دهستان سروستان است .  
 جای تذکر است که نام ده دیگری که از دهستان بوانات است سروستان می‌باشد.  
 سقین : بر وزن قزوین ، نام ولایتی است غیر معلوم (برهان قاطع) صاحب فرهنگ  
 رشیدی می‌نویسد که سقین به فتح اول و کسر دوم ، ولایتی است از ترکستان.  
 و بعضی سقین خوانده‌اند ، به سکون فا و تالی قرشت نظامی می‌گویند:

طرفداران زسقین تا سمرقند بنو بتگاه در گهش کمر بند

ابوالفداء گویند که این شهر در کنار Dniپر (طنابرس Tabers) واقع بود .  
 (نقل از تحقیق دکتر معین در حاشیه برهان قاطع ذیل کلمه سقین)  
 سکنوان (قلعه) : صورت دیگر آن سکنوان (Shankavan) است که به دو قلعه دیگر  
 رویهم سه کنبدان گویند (ایستراخج ص ۲۹۷) در روضة الصفا ج ۲ ص ۶۱۰  
 شعر ذیل از فردوسی نقل شد:

سه کنبدان و صطخر کرین بود جای شاهان ایران زمین

به ضبط‌های سکنوان و اشکنوان نیز آمده است .

سپاره (قلعه) : د کوهی است عظیم به چهار فرسنگی فیروز آباد و صورت بسیار  
 سعودیان کردند . (فارسنامه ابن بطیحا ص ۱۵۸)

سیراف : «نام شهری بود در کنار دریای فارس در جانب جنوب شیراز به مسافت ۶۰  
 فرسخ از شیراز دور افتاده و سال‌ها است که حراب گشته جز یک محله ایران شهر  
 به آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر طاهری گویند . (ذخیره  
 تنگان است) (ناصری گنگ ۲ ص ۲۲۵ ص ۱۱)

سکنوان : رجوع شود به سکنوان .

شول : «نه فرسخ میان شمال و مغرب شیراز است» (ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۴ ص ۱۶)  
 فرهنگ جغرافیائی ج ۷ از ۵ ده به نام شول یاد شده دو در بخش شهرستان  
 بوشهر و دو دیگر در بخش زرقان و یکی در بخش اردکان است

صالحان : در شدالازار ص ۱۳۹ حاشیه ۸ ذیل ترجمه حال الشیخ سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد الصالحانی الادیب ، مرحوم قزوینی می نگارد : « صالحان به تصریح سمعانی و یاقوت و شیراز نامه ص ۱۳۴ ، نام محله از محلات اصفهان بود و جمع کثیری از علماء و فضلاء از آن محله برخاسته اند که همه مشهورند به نسبت صالحانی. اسامی عده زیادی از ایشان در انساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی مذکور است »

طبر (قلعه) : همان قلعه تبر است که بعد از تصرف عربی تاء را به طاء تبدیل کرده اند (ناصری گ ۲ ص ۳۳۵) و ص ۳۳۳ : «قلعه تبر در بلوک چهارم هشت فرسخ مشرقی قصبه چهارم است. کوهی برج مانند از سیصد چهار صد تا پنجاه شصت ذرع بلندی و به فرسخی گرداگرد آن بر فراز پشته گذاشته و سر این کوه را رگ اول گویند ... در سال ۷۳ خورشید نام حاکم چهارم از محمد بن یوسف ثقفی والی ممالک فارس برادر حجاج بن یوسف طاعی گشته به قلعه تبر پناه برده ایمنی یافت و در سال ۴۵۸ قزلویه شبانکاره .. از سلطان البارسلان سلجوقی رسیده پناه به قلعه تبر برد . تا کنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است ۱۰۰ نفر سر باز برای کوتوالی قلعه تبر برقرار است »

طبرتو : ضبط آن در نسخه چاپی طبربو (که در فهرست اعلام هم ذکر شد) هست ولی هیچ يك از این دو ضبط درجائی دیده نشد و در لغت نامه دهخدا فقط طبرسو ذکر شد به نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۳ : دهی از دهستان حومه بخش کلاردشت شهرستان نوشهر ۴ هزار گزی جنوب خاوری حسن کیف و ۲ هزار گزی شوسه حسن کیف به مرزان آباد ..

در روضة الصفا ج ۴ ص ۶۱۳ آمده : « و چون هلاکو قلاع ملاحظه را را مفتوح گردانید، اتابک ابوبکر پسر خویش سعد را به رسم تهنیت به اردوی پادشاه روان ساخت و سعد ترحیب و نواخت یافته به وطن مألوف مراجعت نمود » از این عبارت حدسی پیدا می شود که شاید معنی طبرتو (یا طبربو) در عبارت شیراز نامه : « اتابک سعد در مستهل آن به حضرت هولاکو رفته بود به طبرتو » معادل تهنیت (که در روضة الصفا استعمال شد) باشد چون قطعاً طبرسو نمی تواند باشد زیرا اصلاً مسیر هولاکو از آن طرف نبود . ولی یک ضبط دیگر به صورت (طبریز) که در نواحی ساوه می باشد ( رجوع شود به نزهة القلوب

تصحیح لی سترنج) دیده لکن بر بنده معلوم نیست آیا در مسیر هولاکو قرار گرفته یا نه. خلاصه این که جای تحقیق است که آیا لغت است یا نام محل (جامع التواریخ فضل الله محتملا دیده شود)

طنبور (قلعه) : رجوع شود به طیفور (قلعه)

طیفور (قلعه) : «از قلاع اسماعیلیه در کوههای آن جا (یعنی ارجان) در ارغان) یکی قلعه طیفور و دیگری دزکلات بود» (لی سترنج ص ۲۹۱) و نیز در ترهة القلوب ص ۱۵۶ : «و در آن حدود (ارجان) قلاعی است چون قلعه طیفور و دزکلات» در حاشیه ۲

همان صفحه ضبطهای مختلف آن، چنین آمده : اطنبور، طنبور، طیفور، طنبور، غندجان : ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۲ : «به پارسی دشت باری گویند... در آن فرسنگ جره و ۱۲ فرسخی توج بوده است (لی سترنج ص ۲۸۰)

فاروق (قصبه) : ده از دهستان خفرک. بخش زرقان شهرستان شیراز ۵۶ کیلومتری شمال خاور زرقان کنار راه فرعی سیدان به محمودآباد خفرک... (فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

قال : ناصری گت ۲ ص ۲۲۷ : « = پاال در اصل پارسی به پای فارسی است، شهرها و نوابعی داشته و اکنون همه از توابع کلمهدار گشته اند در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ : «قال از دهستان کلمهدار بخش کنگان شهرستان بهاباد ۱۰۰ کیلومتری جنوب خاورکنگان - کنار راه فرعی لار به کاه»

فسا : = پس، لی سترنج ص ۳۱۱ ابن بلخی : ۱۱۵-۱۳۴-۱۳۹-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-۱۵۵۲-۱۵۵۳-۱۵۵۴-۱۵۵۵-۱۵۵۶-۱۵۵۷-۱۵۵۸-۱۵۵۹-۱۵۶۰-۱۵۶۱-۱۵۶۲-۱۵۶۳-۱۵۶۴-۱۵۶۵-۱۵۶۶-۱۵۶۷-۱۵۶۸-۱۵۶۹-۱۵۷۰-۱۵۷۱-۱۵۷۲-۱۵۷۳-۱۵۷۴-۱۵۷۵-۱۵۷۶-۱۵۷۷-۱۵۷۸-۱۵۷۹-۱۵۸۰-۱۵۸۱-۱۵۸۲-۱۵۸۳-۱۵۸۴-۱۵۸۵-۱۵۸۶-۱۵۸۷-۱۵۸۸-۱۵۸۹-۱۵۹۰-۱۵۹۱-۱۵۹۲-۱۵۹۳-۱۵۹۴-۱۵۹۵-۱۵۹۶-۱۵۹۷-۱۵۹۸-۱۵۹۹-۱۶۰۰-۱۶۰۱-۱۶۰۲-۱۶۰۳-۱۶۰۴-۱۶۰۵-۱۶۰۶-۱۶۰۷-۱۶۰۸-۱۶۰۹-۱۶۱۰-۱۶۱۱-۱۶۱۲-۱۶۱۳-۱۶۱۴-۱۶۱۵-۱۶۱۶-۱۶۱۷-۱۶۱۸-۱۶۱۹-۱۶۲۰-۱۶۲۱-۱۶۲۲-۱۶۲۳-۱۶۲۴-۱۶۲۵-۱۶۲۶-۱۶۲۷-۱۶۲۸-۱۶۲۹-۱۶۳۰-۱۶۳۱-۱۶۳



سلطانیه بماند سپس به جانب همدان مرکب رانده... آن زمان (۷۹۸) تیمور آهنگ دیار قبیچاق کرد و آن مملکتی است فراخ شامل بیابان های پهناور و نواحی وسیع فیح (جمع فیحاء = بیابان وسیع) که توقتامیش فرمان روای آن است. او نخستین پادشاهی است که در برابر تیمور دست به پیکار برآورد و شیوه دشمنی نمود و در بلاد ترکستان با وی برابر و بر و چیره شد و سید برکت به کمک تیمور بر خاست... بلاد دشت را به نام قبیچاق و دشت برکت نامند ص ۸۱ « و لفظ قبیچاق و برکت بر نام دشت اضافه کرد » در لغت به معنی متحرک و چست و تند و تیز در حرکت هم آمده است (برهان قاطع) قصر زرد : در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ آمده : به کوشک - زر رجوع شود - قصر زرد یا کوشک - زرد در سر راه شیراز به اصفهان واقع بوده و لسترنج حدس می زند که همان (قصر اعین) که اصطخری و مقدسی ذکر کردند، باشد. همو گوید، اولین جائی که نام کوشک زرد برده شد، فارسنامه ابن بلخی است که آن را بصورت (کوشک - زر) ذکر کرده است (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۰۲)

کارزیات : به کسر (راء) و سکون (زاء)، سمعانی گوید که آن دهی هست در فارس و جماعتی از علماء و شعراء از آن جا برخاستند (معجم البلدان یا قوت ج ۵ ص ۲۷) کتک = (Katak) : در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ نام سه ده به همین اسم برده شد : یکی از دهستان توابع ارسنجان بخش زرقان ۸۸ کیلومتری خاور زرقان - ۲ - از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان فیروز آباد به فاصله ۳۵ کیلومتری جنوب باختر - ۳ - از دهستان بیرم بخش گاو بندی شهرستان لار به فاصله ۵۰ کیلومتری شمال خاوری آن .

مرحوم قزوینی در حاشیه ۳ ص ۵۷ ذیل شرح حال شیخ معین الدین ابوزر عبدالله بن جنید کشکی، ضبط دیگر آن را که کتکی هست آورده می افزاید درست معلوم نشد که این نسبت کشکی یا کتکی به چه و یا به کجا است ولی قاعده باید منسوب باشد به کتک که فعلا با تاء دو نقطه تلفظ می شود و نام سه قریه است در سه بلوک از فارس (ارسنجان - فیروز آباد - لارستان - رجوع شود به فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۷۴ - ۲۴۴ - ۲۸۸) ولی کدام یک از این سه موضع ممکن است مقصود باشد باز معلوم نیست.

کران : رجوع شود به ایراهستان، نیز در نزهة القلوب ص ۵۲ ذیل اصفهان : «در اصل

چهار دیده بوده است: کران و کوشک و جوباره و در دشت با چند مزاعه ، نیز معجم البلدان ذیل عنوان کران . هیچ جا به صورت (کبران) ضبط نسخه چاپی شیراز نامه دیده نشد و درست همین صورت مذکور است یا قوت می نویسد: کران به ضم (ک) شهرکی هست در فارس از نواحی دارا بجرد نزدیک سیراف قریب ده فرسنگی آن . محمد بن سعدالکرانی منسوب به آن جا هست و نیز ابوطیب الفرحان بن شیرانالکرانی وزیر صمصام الدوله بن عضدالدوله و نیز ابواسحق الکرانی یکی از نویسندگان دستگاه عضدالدوله منسوب به همین ناحیه است گرم : و گرم و رونیز دو شهرک است در راه پسا (= فسا) هواء آن معتدل است ... به عهد اتابکی خراب شد.» (ابن بلخی ص ۱۳۰)

کمارج : ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ : « حشمت و کمارج دو شهرند » + « کمارج سه فرسخ میانه شمال و مشرق خشت است » (ناصری کک ۲ ص ۱۹۵ س ۱۳۴). در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ : « کمارج ده یکی از دهستان های سدگانه بخش خشت شهرستان کازرون و از آبادی تشکیل شده مرکز دهستان کمارج در ۲۱ کیلومتری خاور کنار تخته - ۳ کیلومتری شوسه کازرون به شهر (= کمهر - قصبه) : نام قدیمی آن کمهر (به ضم ک و کسر میم و ساکن هاء) بوده است و بنا بر رای صاحب آثار المعجم ص ۲۶۶ در اصل کوه مهر بوده در حقیقت در این ناحیه کوهی است که آن را کوه رحمت می نامند که تقریباً در حومه تحت اللفظی کوه مهر = کمهر است. کمین نام یکی از بلوچات سردسیر شمال شرقی شیراز به فاصله ۱۷ فرسخی آن واقع در (ازهه القلوب ص ۱۲۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹) فارسنامه ناصری ۲ : ۲۶۰ و آثار المعجم ص ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ بر شدالازار ص ۳۷۱)

کندهان (صحراء) : در فارسنامه ناصری بزرگ و رس (ک) ضبط شده و در فارسنامه یکی در نیم فرسخی میانه مغرب و مشرق قهر (جنوب شرقی) در کوه سمرقم واقع است (فارسنامه کک ۲ ص ۲۴۶) دیگری در ۱۲ فرسخ شمال غربی سمرقم (یکی از نواحی بلوک سرحدشش ناحیه) در فارسنامه ناصری (۲ ص ۲۲۰) در تاریخ کبکی کشای میرزا محمد باقر موسوی در جای صحرائی کندهان در چندین مورد چنین کندهان آمده است (ص ۳۳۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۸)

کوه رحمت : رجوع شود به کمین.

گچ پزان (محلّه) : در این محلّه در کوچهای نام سختویه ، مزار شیخ الاسلام قطب الدین ابو محمد عبدالله بن الحسین المکی واقع شد در شدالازار ص ۱۷۷ به عبارت (محلّه - الجصاصین) = محلّه گچ پزان ، یاد وقید شد که قبر فقیه صاین الدین حسین بن محمد بن سلمان در این محلّه است لکن در شیراز نامه ذیل شرح حال عارف مذکور آمده که به محلات معروف به بال کت در خانقاه مشهور مدفون است جای سوال است که محلّه گچ پزان غیر از بال کت بوده یا محتمل است که راسته‌ای از محلّه بال کت را گچ پزان می گفتند.

گرد فنا خسرو : یاقوت در معجم البلدان ج ۴ ص ۲۵۸ می نویسد: شهری هست در نیم فرسخی شیراز که نهر بزرگی از میان آن می گذرد و در اطراف آن باغ های وسیعی احداث شد و هر سال مردم در آن جا جمع شده و عیدی برپا می دارند و الآن (قرن هشتم) خراب است . مردم در آن جا به مدت هفت روز در بازارهایی که برای این منظور برپا شده بود مقیم می شدند.

مستوفی در نزهة القلوب ( که به سال ۷۴۰ تالیف شد ) آن را به صورت فنا خسرو کرد ضبط کرده ، گوید عوام آن جا را سوق الامیر می خوانند . بنا بر نوشته مستوفی ، این قصبه در سمت قبله شیراز برای لشکریان بنا شده بود .

«وهم در این سال (۳۶۳) در خارج دروازه درب سلم شیراز در جانب قبله قبرستان بزرگ شهری بنا فرمود آن را به مناسبت نام خود ، خسرو کرد فرمود برای آن که گره به معنی شهر است و سالها به آبادی بماند و قرنهای اثری از آن شهر باقی نمانده است» (فارسنامه ناصری گک ۱ ص ۱۸) کرد « به معنی شهر و مدینه هم هست» (برهان قاطع) . در پارسی باستان karta ، پهلوی kart ، قیاس شود با دارا بگرد (حاشیه معین بر برهان قاطع)

ماهی روبان (بندر) : ظاهراً همان مهر و بان است، به این عنوان رجوع شود.

محول : مستوفی در قرن هشتم در نزهة القلوب ص ۴۶ می نویسد: «شهرچه بی است بردو فرسنگی بغداد به جانب غربی بر طرف نهر عیسی افتاده ، باغستانش به باغات بغداد پیوسته و در او خلفا عمارات خوب ساخته اند و سرا و کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند جهت آن که در میان باغستان است، درو پشه بسیار می بود، به افسون پشه را بسته اند چنان که در آن عمارت يك پشه نمی باشد. حقوق دیوانی

محول داخل عمل نهر عیسی است» لسترنج می نویسد ، ربض دروازه محول در باختر شهر مدور بود که هم از دروازه کوفه و هم از دروازه شام به آن ربض می رسیدند و در آن جا تمام راهها به شاهراه غربی که از محول می گذشت و به انبار می رفت متصل می شد . (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۳ - ۳۴)

معبدیه : ضبط آن در نسخه شیرازنامه حکمت بعداز (ع) با دو دندان آمده که به احتمال باید اولی ب و دومی (ی) باشد بنابر تحقیق مبسوط مرحوم قزوینی در حاشیه ص ۱۲۷ شدالازار ، معبدیه صورت تحریف و تخفیف یافته ام عبیده است که قریه ای نزدیک بصره بوده . افزوده می شود که ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۶۷۶ س ۱۸ (معبدیه) هست در این جمله «سید ابوالوفاء به معبدیه به حدود واسط مدفون است.»

منج : چهار فرسخ و نیم مشرق سوربان (از بلوکات بوانات) است. ناصری گ ۲ ص ۱۸۱ مهروران : ضبط آن در فارسنامه ابن باخی ص ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۲ ، مهروبان آمده ، مخصوصاً در ص ۱۵۰ آمده: «مهروبان شهری است بر کنار دریا چنانک موج دریا بر کنار شهر می زند و هوای آن گرمی و عنوت و ناخوشی بتر (بدتر) از آن ریشهر است ...» و به نظر می رسد که ضبط ماهی رو بان همین مهروبان باشد چون به صورت مذکور جز در شیراز نامه دیده نشد. مهروبان: یاقوت در معجم البلدان نام دو موضع را یاد می کند یکی در کنار دریای بین عبادان و سیراف شهر کی است که یاقوت در قرن ۸ آنجا را دید گوید جزو قایم سوم است و دیگر نام ناحیه ای در همدان است که مشتمل بر چند قریه می باشد . بلاشک منظور از مهروبان که در متن شیراز نامه آمده همین ناحیه کنار دریای است .

میشکانات : حمدالله مستوفی و ابن باخی، ولایت خیرم را در این نام میشکانات خوانده اند (لی سترنج ص ۳۱۱)

نورد : ضبط این کلمه در فارسنامه ابن باخی ص ۱۵۰ نورد به تقدیم دریا آمده : «اصل کازرون ، نورد و دریست و راهبان است» و لی ضبط آن در معجم البلدان یاقوت (ج ۴ ص ۸۲۲) به سم (ن) و منج (و) مساوی (را) می باشد: «قصبه ای از نواحی کازرون در سرزمین فارس می باشد» .

نوبندجان : = نوبندگان : «نام یکی از دهستان های میشکانات بخش مرکزی شهرستان

فسا و قصبه مرکز آن دهی بنام نوبندکان می باشد ... « (فرهنگ جغرافیائی ج ۷). مستوفی در تزهة القلوب ص ۱۵۴ ذیل عنوان نوبنجان (= نوبندکان) می نویسد که در تلفظ نوبندکان است، شاپور بن اردشیر بابکان ساخت، شهری بزرگ بوده در ایام ابوسعید کازرونی خراب شد.

هرمان : به فتح اول و ضم ثانی و میم با الف کشیده، قلعه ایست در حدود مصر. (برهان قاطع) منظور همان اهرام سه گانه مصر می باشد.

## فہرست اعلام

ابن السالم ۱۲۷  
 ابن سعدان ۱۵۲  
 ابن سكينه بغدادی ۱۸۳  
 ابن المجاهد اشبیلی ۱۵۹  
 ابن المصالح البيضاوی رك: عبدالرحمن بن  
 ابی بكر | نجم الدين ...  
 ابن معبد ۱۵۹  
 ابن مقله ۳۴  
 ابن موسى ۱۹۷  
 ابن هندرك : ابوالحسن عبدالرحمن ...  
 عبدالدين عون القرشي  
 ابوابراهيم اسمعيل ۱۷۳  
 ابواحمد الصغير رك: الحسين بن ...  
 ابواحمد كسر رك: النصارين محمد  
 ابوالاظهر السخاوي | شيخ ...  
 ۱۵۱  
 ابواسحق ( : ثقت عويون ) ۱۵۳  
 ابواسحق | امير شيخ ... | ۱۱۷ ، ۱۳۵  
 ۱۹۹ ، ۱۷۶  
 ابواسحق ابواحمد ...  
 ۱۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶  
 ۱۶۷  
 ابواسحق اب ابي ...  
 الفيروز آبادی ۱۵۶ ، ۱۵۷  
 ابواسحق شيرازي رك : ابواسحق ابراهيم  
 بن علي بن يوسف الفيروز آبادی  
 ابواسحق كازروني ۱۳۲

## « آ »

آبش بنتسعد [ انايك ... ] ۱۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶  
 آشتو ، اشتوا ۹۹ ، ۱۰۰

## « الف »

ابا قاخان ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵  
 ابراهيم (ع) ۱۴۵  
 ابراهيم [ سيد شرف الدين ... ] ۸۹ ، ۹۰  
 ابراهيم [ شيخ جمال الدين ... ] ۱۰۰  
 ابراهيم [ ظهير الدين ... ] ۱۰۶  
 ابراهيم بن ادهم ۱۳۰  
 ابراهيم الزنجاني [ شرف الدين ... ] ۱۹۳  
 ابراهيم بن شهريار الكازروني : رك :  
 ابواسحق ...  
 ابراهيم بن مالك اشتر ابراهيم بن علي بن  
 يوسف الفيروز ابگري : ابواسحق  
 ۲۰۷  
 ابراهيم بن محمد الطيبي [ جمال الدين ... ]  
 ۹۹  
 ابراهيم بن ممانی ۶۱  
 ابراهيم بن موسى ۱۹۷  
 ابراهيم الكرجي ۲۰۷  
 ابسال ۷۸  
 ابن الجوزي رك : ابوالفرج بن علي جوزي

ابو اسحق بن محمود شاہ [جمال الدین...]  
 ۱۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳  
 ابوبکر [اتابک...]  
 ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۸۷، ۸۶، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۶۰، ۱۹۸، ۱۸۸  
 ابوبکر [فخر الدین...]  
 ۸۴  
 ابوبکر احمد بن سلمہ ۱۵۰  
 ابوبکر باقلانی ۴۹  
 ابوبکر بن ابی القاسم ۱۳۰  
 ابوبکر بن الحسن الخبیری ۱۵۰  
 ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود الساغری  
 [اتابک مظفر الدین قطلغ خان...]  
 ۱۸، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۱۶۳، ۱۸۸  
 ابوبکر بن عمر بن محمد ۱۵۵  
 ابوبکر بن نجم الدین بن شہاب الدین بن  
 ابی بکر [شہاب الدین...]  
 ۱۶۴  
 ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری  
 [جمال الدین...]  
 ۱۷۱  
 ابوبکر بیضاوی ۴۹  
 ابوبکر خواجہ ۹۵  
 ابوبکر خوارزمی ۵۲  
 ابوبکر شبلی ۱۲۸  
 ابوبکر علاف [شیخ...]  
 رک : ہبۃ اللہ بن  
 الحسن  
 ابوبکر ہبۃ اللہ بن الحسن : رک : ہبۃ اللہ بن  
 الحسن  
 ابوبکر ہمدانی ۱۸۷  
 ابوتراب [امیر سید عماد الدین...]  
 ۱۸، ۹۴، ۹۶  
 ابوالحسن احمد بن جعفر بن ابی بویہ : رک :  
 احمد بن جعفر بن ...  
 ابوالحسن اشعری ۱۳۸، ۱۲۶  
 ابوالحسن بصری ۱۲۹  
 ابوالحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراہیم بن  
 ابی عبداللہ محمد بن القاسم  
 الزینبی بن ... ۲۰۱  
 ابوالحسن سیروانی ۱۴۰  
 ابوالحسن عبداللہ بن احمد بن عبداللہ بن

عون القرشی رک : عبداللہ بن احمد بن  
 عبداللہ ...  
 ابوالحسن علی بن بویہ : رک : علی بن بویہ  
 ابوالحسن علی بن عبداللہ کردو : رک :  
 علی بن عبداللہ کردو  
 ابوالحسن کرد ۱۶۰  
 ابوالحسن مزین ۱۴۱، ۱۴۳  
 ابوالحسین بن احمد بن سالبہ بیضاوی ۱۴۸  
 ابوالحسین سیروانی ۱۴۸  
 ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
 ابوالحسین بن السلام بن عبدالصمد القلانسی:  
 رک : عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
 ابوالحسین علی بہ کواری : رک : علی  
 بہ کواری  
 ابو حفص صیدلانی ۱۴۲  
 ابو حفص عمر بن محمد بن عمویہ : رک :  
 عمر بن محمد بن عمویہ  
 ابو حیان التوحیدی بغدادی ۱۴۹، ۱۵۰  
 ابوالخیر اقبال بن عبداللہ بن الحسن  
 ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸  
 ابوالخیر بن مصلح المتطبب [کمال الدین...]  
 ۱۸۹  
 ابوالخیر زرکوب [شہاب الدین...]  
 ۱۵۰  
 ابوذر رک : محمد بن جنید بن روزبہ الکتکی  
 ابوذر کتکی [ملک معین الدین...]  
 ۱۹، ۱۷۰، ۱۸۴  
 ابوریح [عماد الدین...]  
 ۱۸۴  
 ابو زرعه عبدالوہاب رک : محمد بن  
 ایوب الأردبیلی  
 ابوالسایب بن اسحاق الشامی ۱۵۷، ۲۰۳  
 ابوسعید (بن محمد بن ممانی) ۲۹،  
 ۳۰، ۶۱  
 ابوسعید بن ابی محمد الخبیری ۱۵۰  
 ابوسعید بن عبدالملک بن علی [شیخ قوۃ  
 الدین...]  
 ۱۵۵  
 ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن  
 المقاریضی ۱۳۶



ابو عبدالله الحسين بن محمد البيطار ۱۳۰  
 ۱۳۱، ۱۳۲  
 ابو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي  
 ۱۹، ۲۹، ۷۳، ۱۰۳، ۱۲۵،  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،  
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۵، ۱۴۵،  
 ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵،  
 ۱۷۰، ۱۸۶  
 ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاريضي  
 ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵  
 ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبيدالله  
 ۱۳۸، ۱۳۹  
 ابو علي [الامام ...] ۱۵۳  
 ابو علي بن كيخسرو بن عز المندوك بن سلطان  
 الدولدين بنها الدوله ۱۸  
 ابو علي الحسين بن عبدالله المقاريضي  
 ۱۵۵  
 ابو علي دقاق ۱۸۶  
 ابو عمرو الاصطخري ۱۳۰  
 ابو غانم بن عبدالدوله ۱۳۰  
 ابو الفتح رك: عبدالسلام [سري ...] ۱۳۰  
 ابو الفتح [امام ...] ۱۳۰  
 ابو الفتح [سلطان ...] ۱۳۰  
 ابو الفتح بن ابي عبدالله محمد بن عبد الرحمن  
 المقاريضي ۱۳۶  
 ابو الفتح عبدالسلام بن ابي الحسن بن  
 احمد بن ساليه البيضاوي ۱۴۰  
 ۱۴۸  
 ابو الفتح ملكه رك: محمد بن  
 مسعود بن ملكشاه  
 ابو الفتح بن تقي [حكيم ...] ۱۳۰  
 ۱۶۰، ۱۷۴  
 ابو الفتح العجفي ۱۳۰  
 ابو الفرج بن علي بن محمد بن  
 ۱۸۲، ۱۸۶  
 ابو الفضل محمد بن محمد بن محمد بن  
 ۱۳۰  
 ابو الفوارس رك: شاذان بن بهاء الله  
 ابو قاسم رك: ابو محمد بن الحسن

ابو سعد الكمال الساوي [تاج السدين ...]  
 رك: تاج السدين ابي سعد الكمال  
 الساوي  
 ابو سعد محمود بن يعقوب رك: شمس الدين  
 ابي سعد محمود بن يعقوب  
 ابو السعود ۱۵۹  
 ابو سعيد رك: محمد السيرافي  
 ابو سعيد [سلطان ...] ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴  
 ابو سعيد بن ابي الخير [شيخ ...] ۱۳۸،  
 ۱۳۹، ۱۴۶  
 ابو سعيد بن صالح بن مؤيد [شيخ زين  
 الدين ...] ۱۳۱  
 ابو سعيد شبانكاره ۶۳  
 ابو شجاع رك: محمد بن سعدان المقاريضي  
 ابو شجاع [غيث الدين ...] ۶۵  
 ابو شجاع الحسين بن منصور ۱۳۷، ۱۳۸  
 ابو شجاع المقاريضي ۱۹، ۱۳۲، ۱۵۰  
 ابو شعيب ۱۵۹  
 ابو طالب محمد رك: طغرل  
 ابو طاهر ۱۴۱  
 ابو طاهر رك: محمد فزاري  
 ابو طاهر عبدالسلام بن ابي ربيع [عمد  
 الدين ...] رك: عماد الدين ابو طاهر  
 عبدالسلام بن ابي ربيع  
 ابو طاهر محمد بن ابي نصر الشيرازي ۱۵۸  
 ابو الطيب المتنبى ۲۹، ۴۸  
 ابو العباس احمد بن ابي الخير  
 ابو العباس بن سريح ۴۸  
 ابو العباس شيرازي [شيخ ...] ۱۲۵  
 ابو العباس النهاوندي ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۸۶  
 ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقاني  
 ۱۳۵، ۱۳۵  
 ابو عبدالرحمن السلمي ۱۵۲  
 ابو عبدالله احمد بن علي القمري الحربي  
 ۱۹، ۱۵۲، ۱۵۷  
 ابو عبدالله اسمعيل حاكم خراساني ۱۷۵  
 ابو عبدالله البويطي ۱۴۷  
 ابو عبدالله الحسن بن زيد اسود ۲۰۱

ابوالمعالی المظفر بن سعد الدین محمد بن  
المظفر [بن] روزبهان ۱۷۸، ۱۸۰  
ابوالمفاخر رك : مسعود [مقرب الدین  
ابوالمفاخر . . . ]  
ابوالمقاتل مناور الدیلمی (و نیز : مناور  
فرکوه) [عماد الدین . . . ] ۱۶۹ ،  
۱۷۴ ، ۱۸۵  
ابوالمکارم فضل الله النوقانی [نور الدین . . .]  
رك : نور الدین ابوالمکارم فضل الله  
النوقانی  
ابومنصور ۴۵  
ابومنصور : رك : بهرام [ابومنصور . . . ]  
ابومنصور : رك : محمد بن المظفر  
ابومنصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی  
الشرابی ۱۵۷  
ابومنصور فولادستون بن عز الملوك ۵۷  
ابوموسی اشعری ۲۴  
ابوموسی مدنی ۱۶۴  
ابوموسی مدینی [حافظ . . . ] ۱۶۸  
ابوالمیمون رك : رشید شاشی [کریم الدین  
ابوالمیمون . . . ]  
ابوالنجیب [ضیاء الدین . . . ] ۱۵۸  
ابونجیب سهروردی ۱۸۶  
ابونصر رك : جاری [خواجه امام . . . ]  
ابونصر ( : وزیر ) ۵۴  
ابونصر [خواجه عمید الدین . . . ] ۸۱  
ابونصر بن عضد الدوله ۵۵ ۵۶  
ابونصر الشرابی ۱۵۲  
ابونصر لالا ۶۵  
ابونصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی  
۱۴۷  
ابو الوقت رك : عبدالوهاب [ابو الوقت . . . ]  
( : بن ابوالمعالی المظفر بن  
سعد الدین )  
ابویزید بن عبدالملك ۱۴۲  
ابهری رك : حجت الدین ابهری  
احمد [سلطان . . . ] ۹۴

[ابوقاسم . . . ]  
ابوقاسم بن محمد ۱۲۵  
ابوقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان  
۱۵۱  
ابوقاسم خاوی [شیخ . . . ] ۱۶۰  
ابوقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی  
۱۸۸ ، ۱۸۵  
ابوقاسم محمود ۱۳۰  
ابوقاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی  
۲۰۳  
ابوالمبارك رك : عبدالعزیز ادمی  
[ابوالمبارك . . . ]  
ابوالمبارك ادمی رك : عبدالعزیز بن  
محمد بن منصور بن ابراهیم  
ابومحفوظ الکرخی ۱۲۹  
ابومحمد رك : رویم [شیخ ابو محمد . . . ]  
ابومحمد بن الخبری [ابوقاسم . . . ]  
۱۵۰  
ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری ۱۶۰  
ابومحمد بن مودود زرکوب شیرازی ۸۴  
ابومحمد جعفر الحذاء ۱۲۷ ، ۱۳۰ ،  
۱۸۰ ، ۱۹۹  
ابومحمد الحسن بن الحسین بن علی بن جشنام  
الخبری ۱۵۰  
ابومحمد حقائق شیرازی ۱۴۱ ، ۱۴۲  
ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی  
۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲  
ابومحمد رویم البغدادی ۱۲۹  
ابومحمد عبدالله رك : محمد بن احمد بن  
سلمان  
ابومحمد عبدالله بن الخفیف ۵۳ ، ۱۳۸  
ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی  
[قطب الدین . . . ] رك : قطب الدین  
ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین  
المکی  
ابومدین ۱۵۹  
ابوالمعالی رك : جعفر بن الحسین

۲۰۴  
اسحق کوکبی ۱۹۹  
اسرافیل بن سلجوق ۶۰  
اسعد [مجدالدین ...] ۹۸  
اسعد الفارسی [خواجه عمیدالدین  
ابونصر ...] ۷۸  
اسکندر ۲۷، ۲۸، ۱۱۵، ۱۲۰  
اسکندر ثانی ۱۹۹  
اسمعیل رک : مرتضی سعید مجدالدین  
اسمعیل  
اسمعیل ( : بن ابوالمعالی المظفر بن  
سعدالدین ... ) ۱۷۹  
اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن رک :  
عمو اسمعیل  
اسمعیل بن موسی ۱۹۷  
اسمعیل حاکم خراسانی رک : ابو عبد اللہ  
اسمعیل حاکم خراسانی ۱۷۵  
اسمعیل قحری [شیخ ...] ۱۶۰  
اسمعیل نیکروز الفالی [مجدالدین ...]  
۱۷۲، ۱۸۲  
الاسود رک : احمد بن الاسود  
اشرف بن تمورقاش بن جویان [مناک ...]  
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰  
۱۱۱  
اشرف ویاغسی ۱۸  
اشغانی [کودرز ...] ۲۳  
الامطخری رک : ابو عمر والامطخری  
امیال الدین : رک : محمد [السرازی]  
امیال الدین سرازی ۱۸۲  
افراسیاب ۱۰۷  
افریدون ۵۵  
افضل الدین : رک : ابو عبد اللہ  
افضل الدین محمد : رک : ابو عبد اللہ  
۱۶۹  
امبارک عبداللہ بن الحسین [ابوالحسن ...]  
۱۱۸، ۱۳۹، ۱۲۰، ۱۲۸  
الافغانی رک : عبدالرحمن بن محمد

احمد [قطب الدین ...] ۱۵۵  
احمد [مؤید الدولہ ...] ۴۶  
احمد [نجم الدین ابی الجناح ...]  
۱۳۲، ۱۸۲  
احمد بن ابی الخیر رک : ابوالعباس احمد بن  
ابی الخیر  
احمد بن الاسود ۱۲۹  
احمد بن جعفر بن ابی بویہ [ابوالحسن ...]  
۱۴۴  
احمد بن الحسین [شیخ ...] ۱۳۶،  
۱۵۸، ۲۰۰  
احمد بن علی القمری الحریصی رک : ابو  
عبد اللہ احمد بن علی القمری الحریصی  
احمد بن موسی (ع) ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸  
احمد بن یحیی ۱۲۵  
احمد علوی [نظام الدین ...] ۲۰۲  
احمد غزالی ۱۸۶  
احمد کبیر ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲  
ادیب صالحانی رک : محمود بن محمد بن  
الحسین  
اربه خان ۱۰۲  
اردشیر بابک ۲۳، ۲۷  
ارشاد الدین رک : علی بن محمد النیریزی  
ارشاد الدین نیریزی رک : علی بن محمد  
النیریزی  
ارغون [شاهزادہ ...] ۹۴، ۹۷  
ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن  
سعد بن زنگی [جلال الدین ...]  
۹۴، ۹۶  
الازرقانی رک : ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن  
جعفر الازرقانی  
ازرقانی رک : عبد اللہ بن جعفر الازرقانی  
ونیز : ابو عبد الرحمن عبد اللہ بن  
جعفر الازرقانی  
اسحق [عزالدین ...] ۲۰۲  
اسحق [بن] ضیاء الدین علی بن عربشاه  
[مرتضی سعید عزالدین ...]

بانیوہ ۱۴۵  
 بایدون گیخاتو ۹۹  
 بخاری رک : قوام الدین بخاری  
 بدرالدین [ ملک ... ] ۱۰۱  
 برغر رک : ابوبکر بن عمر بن محمد  
 بزابه [ اتابک ... ] ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱  
 بزغش [ نجیب الدین ... ] ۱۳۵  
 البغدادی رک : عبدالوہاب بن سکینۃ البغدادی  
 البقلی الفسوی رک : ابومحمد روزبہان  
 بن ابی نصر البقلی الفسوی  
 البلخی رک : الشقیق البلخی  
 بلغاری رک : حسن بلغاری  
 بلغان ، بولفان ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ،  
 بلقیس ۱۷۸ ، ۱۹۸  
 بلیانی رک : عبداللہ بن مسعود بن محمد  
 بلیانی  
 بندار بن الحسین [ شیخ ... ] ۱۲۸  
 بویہ ۴۶ ، ۵۸  
 بہاء الدولہ رک : خسرو فیروز بن عضد الدولہ  
 بہاء الدولہ یزدی ۱۶۰  
 بہرام [ ابومنصور ... ] ۵۷  
 بہرام گور ۴۶  
 بہ کواری رک : ابوالحسین علی بہ کواری  
 بہلول [ شیخ ... ] ۱۰۳  
 بہمن [ شاہ ... ] ۲۶ ، ۳۱  
 بہمن بن دارا ۶۳  
 البیضاوی رک : ابوالفتح عبدالسلام بن  
 ابی الحسین بن احمد بن سالبہ البیضاوی  
 البیضاوی رک : عمر بن فخر الدین ابی  
 عبداللہ محمد بن القاضی صدر الدین  
 علی البیضاوی  
 بیضاوی ابوالحسین بن احمد سالبہ رک :  
 ابوالحسین بن احمد بن سالبہ بیضاوی  
 بیطار رک : ابوسعید بن صالح بن مؤید  
 البیطار [ ابو عبداللہ الحسین ... ] رک :  
 ابو عبداللہ الحسین بن محمد البیطار

سعید الاقیلدی  
 الاکار : رک : الحسین ابو علی بن محمد الاکار  
 البارسلان بن محمد بن چغری بک بن میکائیل  
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۷۰ ،  
 ۷۱  
 الب ارسلان سلغری ۷۳  
 التاقجو ۸۹  
 الجایتوبن ارغون [ سلطان محمد ... ]  
 ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱  
 امام الحرمین ۱۴۷  
 ام کلثوم بنت اسحق بن محمد بن زید بن  
 الحسین بن علی بن ابی طالب ۶۵ ،  
 ۱۳۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳  
 امیرستی ۱۰۳  
 امیر سید عماد الدین رک : ابوتراب [ امیر  
 سید عماد الدین ... ]  
 امیر طغای [ نوئین اعظم ... ] ۱۰۳  
 امین الدین : رک : محمد [ امین الدین ... ]  
 ۱۸۷  
 امین الدین کازرونی ۷۴  
 انجو [ سید قطب الدین ... ] ۹۷  
 انکیانو ۹۰  
 انوشیروان ۳۱ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۷۴  
 اوحد الدین رک : عبداللہ بلیانی  
 [ اوحد الدین ... ]  
 اوحدین الدین کرمانی ۸۳ ، ۱۶۳ ، ۱۸۳  
 اویس القرنی ۱۳۰  
 ایلخان ۸۸ ، ۹۴  
 ایلک خان ۶۰  
 « ب »  
 باغ وبستان رک : المبارک بن محمد بن  
 المبارک  
 باکالنجان المرزبان [ صمصام الدولہ ... ]  
 ۲۵ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ،  
 ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱  
 باکویہ رک : ابو عبداللہ محمد بن عبداللہ بن  
 عبیداللہ

جعفر بن موسی ۱۹۷  
جعفر الحذاء رك : ابو محمد جعفر الحذاء  
جعفر الصادق (ع) ۱۲۹  
جلال الدوله رك : فيروز خسرو [جلال  
الدوله ... ]  
جلال الدين رك : ارقان بن ملخان بن محمد  
جلال الدين [سلطان ... بن سلطان محمد]

۷۶

جلال الدين [ملك ...] ۱۰۱، ۹۶  
جلال الدين چاولی [اتابك ...] ۱۸  
۲۳، ۲۶، ۳۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵

۷۷

جمال الدين رك : ابراهيم بن محمد الطيب  
جمال الدين رك : ابواسحق بن محمود شاه  
جمال الدين رك : محمد بن الامام المقرئ  
جمال الدين رك : يوسف بن ابي نعيم المصري  
جمال الدين [شيخ ...] رك : حسين ذكوي  
جمال الدين ابو الفتح نيريزي رك : ابو الفتح  
نيريزي

جمال الدين مستعرب [شيخ ...] ۹۹  
جمال الدين مصري [قاضي ...] ۱۷۱  
جمشيد، جم ۸، ۱۵، ۲۵، ۳۳  
جنيد بغدادی [شيخ ...] ۱۲۶، ۱۲۷  
۱۲۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶  
جوشی ۹۶، ۹۷، ۹۸

## « ح »

حاتم ( : طي ) ۱۶، ۱۵، ۱۴  
حاجي طفي ۱۰۳  
الحاشمي رك : حيدر بن الميمون الحاشمي  
حافظ رك : ابو موسى مدني [حاشمي]  
حبيب عجمي ۱۳۹  
حجاج بن يوسف ۲۳  
حجت الدين ابهری ۱۶۶، ۱۸۲  
حديري ۱۷۱  
حسام الدوله تاش ۲۹  
حسام الدين بن محمد علمي ۹۳  
حسام الدين مجددي عبدالله ( : بن علمي )

## « پ »

پادشاه خاتون ۹۱  
پرويز ( : خسرو پرويز ) ۴۱، ۲۱  
پير حسين ۱۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،  
۱۰۸  
پيرك رك : فخر الدين پيرك

## « ت »

تاج الدين رك : محمد [تاج الدين ...]  
تاج الدين ( : وزير ) ۶۶، ۶۸، ۶۹،  
۷۰  
تاج الدين رك : جعفر بن ابراهيم بن الحسين  
النقيب  
تاج الدين ابى سعد الكمال الساوى ۱۸۰  
تاش رك : حسام الدوله تاش  
تاش فراش ۴۲، ۵۵  
تركان ( : همشير پادشاه خاتون ) ۹۱  
تركان خاتون ۸۶، ۸۷، ۸۸  
تكله بن زنگی [اتابك ...] ۷۵، ۷۶  
توفياق ۹۰

## « ث »

ثعالبي ۸۶

## « ج »

جاری [خواجه امام ...] ۸۱  
جبرئيل ۱۰۹، ۱۹۷  
جرجانی [خواجه ...] ۱۴۰  
جشنام الخبزي [ابو محمد الحسن ...]  
رك : ابو محمد الحسن بن الحسين بن  
علمي بن جشنام الخبزي  
جعفر [شيخ ...] ۱۲۸  
جعفر بن ابراهيم بن الحسين النقيب [تاج  
الدين ...] ۲۰۵  
جعفر بن احمد [المقتدر بالله ...] ۴۵،  
۴۸  
جعفر بن الحسين [ابى المعالى ...]  
۲۰۱، ۲۰۲

حسین دزکی [شیخ جمال الدین ... ]  
۸۵

حسین کرد و [ شیخ ... ] ۱۸۸، ۱۸۵  
حقوق شیرازی رک : ابو محمد حقوق شیرازی  
حکم بن ابی العاص ۲۴  
حکیم رک : عمر بن المظفر  
حلالی [ کریم ... ] ۴۵

حمزہ بن موسیٰ ۱۹۷  
حمزہ زرکوب [ شهاب الدین ... ] ۲۰۶  
حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه ۲۰۴  
حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳

### « خ »

خاقانی ۳۸  
خسرو فیروز بن عضد الدولہ [ بہاء الدولہ ... ]  
۱۴۶، ۵۶، ۵۲

خضر (ع) ۳۸، ۹، ۶  
خفیف شیرازی رک : ابو عبد اللہ محمد بن  
خفیف شیرازی  
الخلیفہ رک : سراج الدین محمود بن  
خلیفہ بن عبد السلام بن احمد بن سالبہ  
خلیل ۳۸

خمار تکین [ رکن الدین ... ] ۶۳، ۶۲

### « د »

دارا ۴، ۲۶، ۱۲۰  
الداعی رک : موسیٰ بن یزید الداعی  
داود بن محمد بن فرید الدین روزبہان  
۱۸۰

داود طائی ۱۲۹  
دزکی رک : حسین دزکی  
دقاق نسائی رک : مسعود بن محمد بن علی بن  
احمد بن الشیخ علی الدقاق النسائی  
دلق ( : سرداری از ساسانیان ) ۴۱  
دمشق خواجه بن چوبان ۱۰۰  
دوکی [ شیخ ... ] ۱۵۵  
الدینوری [ مشاد ... ] ۱۲۹

الحسین المکی ( ۱۵۹ )

حسام قزوینی ۹۶  
حسن بلغاری ۱۹۳  
الحسن بن بویہ [ رکن الدولہ ابو علی ... ]  
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹  
حسن بن تمور تاش بن چوبان ( شیخ ... )  
۱۲۰

الحسن بن الحسین بن علی بن جشنام الخبری  
رک : ابو محمد الحسن بن الحسین  
بن علی بن جشنام الخبری  
الحسن بن زید اسود رک : ابو عبد اللہ  
الحسن بن زید اسود

حسن بن علی بن ابی طالب ۸۶  
حسن کیا [ شیخ ... ] ۱۵۳

حسویہ ۶۳، ۶۱  
حسین [ عماد الدین ... ] ۱۶۹  
الحسین ابو علی بن محمد الاکار ۱۳۰،  
۱۳۱

حسین بن ابو محمد مودود ۱۸۳  
حسین بن احمد بن الحسین ۱۴۵  
حسین بن سلمان الکوفجانی ۱۹، ۱۷۵،  
۱۸۵

الحسین بن عبد اللہ المقاریضی رک : ابو علی  
الحسین بن عبد المقاریضی

حسین بن علی (ع) ۲۱، ۱۲۹  
الحسین بن علی ( : ابو احمد صغیر ) ۱۳۳  
حسین بن محمد ( : سرده ) ۱۸۱  
حسین بن محمد بن سلیمان [ صابن الدین ... ]  
۱۷۴

الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان رک :  
ابو القاسم الحسین بن محمد بن عمر بن  
عبدان

الحسین بن محمد البيطار رک : ابو عبد اللہ  
الحسین بن محمد البيطار  
حسین بن منصور ۱۲۶

الحسین بن منصور رک : ابو شجاع الحسین بن  
منصور

حسین بن موسیٰ ۱۹۷، ۱۹۹



رویم [ شیخ ابو محمد ... ] ۱۲۶ ،  
۱۲۹

## « ز »

زاهده خاتون ۶۶ ، ۶۷

زردشت ۲۴ ، ۲۵

زرکوب رک : حسین بن ابو محمد مودود  
زرکوب رک : حمزہ زرکوب [ شہاب  
الدين ... ]

زرکوب شیرازی رک : مودود بن محمد بن  
معین الدین محمود [ عزالدین ... ]

زکریا ( پیغمبر ) ۲۲

الزکی بن عمر بن بہرام ۱۸۳

الزنجانی رک : محمد بن ابراہیم الزنجانی  
[ تاج الملقہ والدین ... ]

زنگی بن مودود [ اتابک ... ] ۱۲۳ ،  
۱۵۶ ، ۷۵

زیدان [ عماد الدین ... ] ۷۵

زیدان بن عثمان ۲۰۶

[ زیدالنار ] بن موسیٰ ۱۹۷

زین الدین رک : ابو سعید بن صالح بن مؤید

زین الدین رک : علی [ شیخ زین الدین ... ]

زین العابدین رک : علی بن الحسن

بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

## « س »

سیکنین ۴۸

سجاسی رک : رکن الدین سجاسی

سراج الدین [ خواجہ ... ] ۱۸۵

سراج الدین [ ... ]  
الدين ... ]

سراج الدین [ ... ]  
سالہ

سراج الدین [ ... ]

سراج الدین [ ... ]

سراج الدین [ ... ] ۹۵

سراج الدین محمود بن خاتون ... ]

بن احمد بن سالیہ ۱۳۰ ، ۱۵۵

## « ذ »

ذوالقرنین رک : اسکندر

## « ر »

رازی رک : فخرالدین ابی عبداللہ عمر  
رازی [ خواجہ امام ... ]

الراضی باللہ بن القاهر باللہ ۴۶ ، ۵۳ ،  
رستم ۴ ، ۱۰۷

رسول رک : محمد بن عبداللہ (ص)

رشیدشاهی [ کریم الدین ابوالمیمون ... ]  
۱۵۷ ، ۱۷۴ ، ۱۸۲

رکن الدولہ رک : حسن بن بویہ

رکن الدولہ ابوعلی رک : الحسن بن بویہ

رکن الدین رک : خمارتکین [ رکن الدین ... ]

رکن الدین رک : شہاب الدین بن نجم الدین

رکن الدین رک : عبداللہ بن عثمان القزوينی

رکن الدین [ ملک ... ] ۱۰۱

رکن الدین ( حاجی ... ) رک : منصور

( بن ابوالمعالی المظفر بن سعد الدین )

رکن الدین [ حاجی ... ] رک : منصور بن

المظفر بن محمد بن ... روزبہان بن

طاهر

رکن الدین سجاسی ۱۶۳ ، ۱۸۶

رکن الملقہ والسید بن الصدر الدین بن

محمد بن صفی ۱۹۱

روزبہان رک : داود بن محمد بن فرید الدین

روزبہان

روزبہان [ شیخ ... ] ۱۹ ، ۱۵۵ ،

۱۵۶ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۲

روزبہان ( فرید الدین ... ) ۱۶۵

روزبہان بن ابی نصر البقلمی الفسوی رک :

ابو محمد روزبہان بن ابی نصر البقلمی

الفسوی

روزبہان بن علی [ شہاب الدین ... ]

شہاب الدین روزبہان بن علی

روزبہان ثانی ۱۶۳



سلم [ شیخ ... ] ۱۵۸  
 سلمان فارسی ۲۲  
 سلیمان (ع) ۸، ۲۵، ۲۹، ۴۰، ۷۴،  
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،  
 ۱۴۴، ۱۷۳  
 سلیمان بن موسیٰ ۱۹۷  
 سنجر بن ملکشاہ ۶۱، ۶۴، ۶۵  
 سنقر [ اتابک ... ] ۷۳  
 سنقر بن مودود [ اتابک مظفرالدین ... ]  
 ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
 سوسی [ شیخ ... ] ۱۹۴  
 سوغونجاق نوئین ۹۰، ۹۱، ۹۲  
 سونجاق ۱۸  
 سیرافی [ محمد ... ] ۷۹  
 سیف الدین: رک : یوسف [ سیف الدین ... ]  
 « ش »  
 شاپور بن اردشیر بابک ۲۸  
 شاپور ذوالاکتاف ۴۰  
 شاشی رک : کریم الدین شاشی  
 الشافعی الشیرازی رک : ابونصر محمد بن  
 یحیی الشافعی الشیرازی  
 شاہ مندر : رک : مندر بن عبداللہ بن مندر  
 شبلی : رک : ابوبکر شبلی  
 الشرابی : رک : ابومنصور بن عبدالرحیم  
 بن محمد بن یحیی الشرابی  
 شرابی [ قاضی یحیی ... ] ۱۵۷  
 شرف الدولہ ابوالقوارس : رک : شیرزاد بن  
 عضدالدولہ  
 شرف الدین : رک : محمود شاہ بن محمد بن  
 فضل اللہ  
 شرف الدین ابراہیم زنجانی : رک : ابراہیم  
 الزنجانی  
 الشقیق البلخی ۱۳۰  
 شمس الدولہ ( : ملک یهود ) ۹۱، ۹۶،  
 ۹۷  
 شمس الدین : رک : محمد ( شمس الدین

سردہ رک : حسین بن محمد  
 السروستانی رک : ابوالقاسم عبدالرحیم بن  
 محمد السروستانی  
 السری بن السقطی ۱۲۹  
 سربیح رک : ابوالعباس بن سربیح  
 سعد بن بی بکر بن سعد بن زنگی  
 [ اتابک ... ] ۸۶  
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری [ اتابک  
 مظفرالدین ابوشجاع ... ] ۷۵،  
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۶۰،  
 ۱۶۱، ۲۰۳  
 سعد الدین رک : ادیب صالحانی  
 سعد الدین رک : محمد بن المظفر [ سعد  
 الدین ... ]  
 سعد بن الدین رک : محمود بن محمد بن الحسین  
 سعد الدین [ خواجہ ... ] رک : یحیی بن  
 عماد الدین الحسین بن محمود  
 الصالحانی  
 سعد الدین ابومنصور : رک : محمد بن  
 المظفر ۱۹۳  
 سعد کوچک [ اتابک ... ] ۱۹۳  
 سعد وقاص ۴۱  
 سعید رکن الدین ۱۷۳  
 سلامان ۷۸  
 سلجوق بن سلیمان ۵۹  
 سلجوق شاہ بن سلغرشاہ بن اتابک زنگی  
 ۸۷، ۸۸، ۸۹  
 سلطان ابوالفتح رک : مسعود [ سلطان  
 ابوالفتح ... ]  
 سلطان خاتون ۱۰۳  
 سلطان الدولہ رک : فنا خسرو بن بہاء  
 الدولہ بن عضدالدولہ  
 سلطان الدولہ [ بن بہاء الدولہ ... ] ۵۷  
 سلطان الدولہ بن عضدالدولہ ۵۲  
 سلغرشاہ [ مظفرالدین ... ] ۱۰۰  
 سلغم ۸۹

شیخ الاسلام رك : شهاب الدين روزبهان بن  
 علي  
 شيخ الاسلام رك : قطب الدين ابو محمد  
 عبدالله بن علي بن الحسين المكي  
 شيخ الشيوخ بيضاء رك : ابو الحسين بن  
 احمد بن ساليه بيضاوى  
 شيخ على الديلمى ۱۳۳  
 شيخ غازى رك : ابو اسحق ابراهيم بن  
 شهر يار الكازرونى  
 شيخ كبير رك : ابو عبدالله محمد بن  
 خفيف الشيرازى  
 شيخ مرشد ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹  
 شيرزاد بن بهاء الدوله [قوام الدوله ...]  
 ۵۶  
 شيرزاد بن عضد الدوله ( شرف الدوله  
 ابو النوارس ... ] ۵۲ ، ۵۳ ،  
 ۵۶  
 شيرويه ۵۱

## « ص »

صايبى ۶۹ ، ۷۰  
 صاحب ۶۹  
 صادق [امر ...] ۹۹  
 صالح شاه فيروزى ۱۳۱  
 صاين الدين رك : حسين بن محمد بن سنان  
 صاين قاضى [شمس الدين ...] ۱۰۶  
 صدر الدين رك : مظفر [صدر الدين ...]  
 صدر الدين اشتهى [مولانا ...] ۸۲  
 صدر الدين مظفر ۱۲۹  
 صفى [خواجه شمس الدين ...] ۱۶۶  
 صفى الدين [ ... ]  
 صغماه الدوله [ ... ]  
 صغماه الدوله [ ... ]  
 صغماه الدوله [ ... ]  
 صغلاى : رك : ابو جعفر صغلاى

## « ض »

ضياء الدين رك : ابو النجيب

امير ... )  
 شمس الدين رك : صاين قاضى  
 [ شمس الدين ... ]  
 شمس الدين رك : محمد [ ملك شمس-  
 الدين ... ]  
 شمس الدين رك : عمر مشهدى صلى  
 [ شمس الدين ... ]  
 شمس الدين رك : محمد بن الامام  
 شمس الدين [ خواجه ... ] رك : صفى  
 شمس الدين رك : محمد بن محمد الجوينى  
 شمس الدين ابى سعد محمود بن يعقوب  
 ۱۸۷  
 شمس الدين صاحب ديوان [ خواجه ... ]  
 ۹۶  
 شمس الدين محمد بن ركن الدين ۱۵۷  
 شمس الدين ملك ۹۲  
 شمس المعالى قابوس ۴۹  
 شمس الملہ رك : محمد بن صفى الدين  
 عثمان الكرمانى  
 شمس الملہ والدين ابو المفاخر رك : عمر بن  
 المظفر  
 شوانى رك : ابو نصر محمد بن يحيى الشافعى  
 الشيرازى  
 شهاب الدين رك : ابو بكر بن نجم الدين ...  
 شهاب الدين رك : ابو الخير زر كوب  
 شهاب الدين رك : حمزه زر كوب  
 شهاب الدين رك : محمد بن احمد البيضاوى  
 شهاب الدين روزبهان بن على ۱۵۹  
 شهاب الدين بن نجم الدين ۱۵۷  
 شهاب الدين توره بشتى [ امام ... ] ۸۲  
 شهاب الدين روزبهان بن على ( : بن ابو محمد  
 عبدالله الملكى ) ۱۵۹  
 شهاب الدين زر كوب ۱۳۵  
 شهاب الدين سهروردى ۱۶۳ ، ۱۶۶ ،  
 ۱۸۳  
 شهربانو ( : دختر پرويز ) ۲۱  
 شهر ك بن مرزبان ۲۴  
 شهر يار ۱۳۲ ، ۱۴۵

عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی  
[ابوالحسین ...] ۱۴۳  
عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن  
المقاریضی : رك : ابوسعید عبدالسلام بن  
محمد بن عبدالرحمن المقاریضی  
عبدالغزیز [ ملك عزالدین ... ] ۹۹ ،  
۱۰۰  
عبدالغزیز ادمی [ابوالمبارك...] ۱۸۵  
عبدالغزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم  
۱۵۶  
عبدالقادر جیلی ۱۵۸ ، ۱۶۰  
عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون القرشی  
[ابوالحسن ...] ۱۴۳  
عبدالله ازركانی [شيخ ...] ۱۳۵  
عبدالله انصاری ۱۰۱  
عبدالله بلیانی [اوحدالدین ...] ۱۹۴  
عبدالله بن جعفر الازرقانی رك : ابو-  
عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی  
عبدالله بن الخفیف رك : ابو محمد عبدالله بن  
الخفیف  
عبدالله بن عباس ۲۴  
عبدالله بن عثمان القزوینی [ركن الدین...] ۱۷۵  
عبدالله بن علی بن الحسین المکی [قطب-  
الدین ابو محمد ...] رك : قطب-  
الدین ابو محمد عبدالله بن علی بن  
الحسین المکی  
عبدالله بن علی بن سعد العلوی ۲۰۴  
عبدالله بن عمر ۱۸۲ ، ۱۹۳  
عبدالله بن مسعود بن محمد بلیانی ۱۸۶  
عبدالله بن عثمان القزوینی [ركن الدین...] ۱۷۵ ، ۱۷۶  
عبدالملك بن مروان ۴۳ ، ۴۴  
عبدالمهیمن ۱۶۸  
عبدالودود بن داود ۱۸۱  
عبدالوهاب [ابوالوقت ...] ( : بن  
ابوالمعالی المظفر بن سعد الدین )  
۱۷۹

## « ط »

الطائی [داود ...] ۱۳۰  
طاشمنكو ۹۳  
طاووس الحرمین رك : ابوالخیر اقبال بن  
عبدالله بن الحسین  
ظاهر ( : بن ابوالمعالی المظفر بن  
سعد الدین ) ۱۷۹  
طایع الله ( : خلیفه ) ۵۳  
طغاجار [امیر ...] ۹۲  
طغرل ( : ابی طالب محمد ) ۶۰  
طغرل [اتابك مظفرالدین ... بن اتابك  
سنقر] ۷۴  
طغی رك : حاجی طغی  
طهمورث ۲۸

## « ظ »

ظہیر الدین ابراهیم رك : ابراهیم  
[ظہیر الدین]

## « ع »

عباس بن موسی ۱۹۷  
عبدالرحمن (بن) ابی بکر [نجم الدین...] ۱۶۳  
عبدالرحمن [بن] علی بن بزغش ۱۹۱  
عبدالرحمن بن محمد بن سعید الاقلیدی  
۱۵۸  
عبدالرحمن بیضاوی ۲۰۲  
عبدالرحمن سلمی ۱۲۸  
عبدالرحمن المقلب [عزالدین...] ۱۸۸  
عبدالرحیم سلمانی [فخر الدین ...] ۲۰۶  
عبدالرقیب ۱۶۸  
عبدالسلام [شيخ ابو الفتح ...] ۱۴۹  
عبدالسلام بن ابی ربیع رك : عماد الدین  
ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ربیع  
عبدالسلام بن سالبه البیضاوی رك :  
ابو الفتح عبدالسلام بن ابی الحسین بن  
احمد بن سالبه البیضاوی

علی بن بزغش [ نجیب الدین ... ]

۱۹ ، ۱۷۷

علی بن بویہ [ ابوالحسن ... ]

۴۶ ، ۴۸

علی بن الحسین ( : پدر فضلویہ )

۶۱

علی بن الحسین بن امیر المؤمنین علی بن

ایطالب [ زین العابدین ... ]

۲۱ ، ۱۲۹

علی بن حمزہ ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲

علی بن عبداللہ کردو [ ابوالحسن ... ]

۱۷۴

[ علی بن ] عربشاد بن امیرانبدالحسینی

۲۰۴

علی بن محمد النیریزی [ ارشد الدین ... ]

۱۶۰ ، ۱۶۹ ، ۲۰۲

علی بن محمودشاہ ۱۱۶

علی بن مسعود بن نجم الدین محمد

۱۸۷

علی بن موسی (ع) ۱۲۹ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰

علی بد کواری [ ابوالحسن ... ]

۱۵۰ ، ۱۵۷

علی پادشاہ ۱۰۵

علی شلویہ ۱۵۱

علی لالا [ شیخ ... ]

۱۶۰

عماد الدولہ ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۵۷

۱۲۵ ، ۱۳۸ ، ۲۰۰

عماد الدولہ رک : قاورد [ عماد الدولہ ... ]

عماد الدین ابوتراب رک : ابوتراب

عماد الدین رک : ابوسرع [ عماد الدین ... ]

عماد الدین رک : حسن [ عماد الدین ... ]

عماد الدین رک : زریبان [ عماد الدین ... ]

عماد الدین [ سید ... ]

۹۵ ، ۹۲

عماد الدین ابوطاہر [ عماد الدین ... ]

۱۷۰

عماد الدین حسن [ عماد الدین ... ]

۱۶۹

عماد الدین مدانی ۲۸ ، ۸۲

عماد بن یاسر ۱۲۹

عمیر ( : بن ابوالمعالی المدظفر بن سعید

الدین ) ۱۲۹

عمیر بن خطاب ۲۵ ، ۱۳۰

عبدالوہاب بن سکینۃ البغدادی ۱۸۰

عبیداللہ بن موسی ۱۹۷

عثمان [ شیخ صفی الدین ... ]

۱۶۵

عثمان بن ابی العاص ۲۴

عثمان بن عفان ۲۴ ، ۴۱ ، ۲۰۶

عثمان کرمانی [ صفی الدین ... ]

۱۶۴ ، ۱۹۱ ، ۱۶۵

العجلی رک : ابوالفتوح العجلی

عجمی رک : حبیب عجمی

عندرا ۳۶

عروس رک : محمد بن یزید

عروہ [ شیخ ... ]

۲۰۷

عزالدین رک : اسحق [ عزالدین ... ]

عزالدین رک : عبدالرحمن المقلب

عزالدین رک : محمد بن فریدالدین

روزبہان

عزالدین رک : محمد بن فرید

عزالدین [ ملک ... ]

۱۰۱ ، ۱۰۰

عزالدین بنجرہ ۷۴

عزالدین زرکوب ۱۸۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶

عزالدین عبدالرحمن رک : عمو نمر

عزالدین قوہدی [ خواجہ ... ]

۱۰۰ ، ۱۰۲

عزالدین قیسی [ مولانا ... ]

۸۲

عزالدین یزدی ۱۸۵

عز الملوک رک : مرزبان بن سلطان الدولہ

عضد الدولہ ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۵۱

۵۲ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲

۵۳ ، ۵۵ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۱۲۵

۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳

عفیف الدین رک : محمد بن عبدالرحمن

عفیف الدین رک : محمد بن قطب الزمان

عبدالرحمن

علاء الدولہ [ اتابک ... ]

۸۷

علاف رک : ابوبکر ہبہ اللہ بن الحسن

العلوی رک : عبداللہ بن علی بن سعد العلوی

علی [ شیخ زین الدین ... ]

۱۸۹

علی بن ابی طالب [ امیر المؤمنین ... ]

۷۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

[ فخرالدين ... ]  
 فخرالدين [ امير ... ] ۱۷۶  
 فخرالدين [ ملك ... ] ۱۰۱  
 فخرالدين ابى عبدالله عمر رازى [ خواجه  
 امام ... ] ۱۶۰ ، ۷۸  
 فخرالدين پيرك ۱۰۴  
 فخرالدين فخرآور ۱۹۲  
 فريدالدين رك: روزبهان [ فريدالدين ... ]  
 فريدالدين ماضى [ خواجه ... ] ۱۶۶  
 فضل برمكى رك : فضل بن يحيى برمكى  
 الفضل بن محمد ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،  
 ۱۴۷  
 فضل بن يحيى برمكى ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵  
 فضل الله بن موسى ۱۹۷  
 فضلوويه شبانكاره ۲۶ ، ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ ،  
 ۶۲  
 فنا خسرو رك : عضدالدوله  
 فنا خسرو بن بهاءالدوله بن عضدالدوله  
 ۱۴۶ ، ۵۶  
 فولادگتون بن عزالملوك رك : ابومنصور  
 فولادستون بن عزالملوك  
 فهلوبن سام ۲۱  
 فهندر ( : از نسل هرمز ) ۴۰ ، ۴۱  
 الفيروز آبادى رك : ابواسحق ابراهيم بن  
 على بن يوسف الفيروز آبادى  
 فيروز آبادى [ يوسف ... ] ۱۴۶  
 فيروز خسرو [ جلال الدوله ... ] ۵۷  
 « ق »  
 قابوس ۵۱  
 قادر بالله بن المقتدر بن الرضى بالله ۵۶  
 قاسم بن موسى ۱۹۷  
 قاضى شرابى رك : شرابى  
 قاورد [ عمادالدوله ... ] ۵۷  
 قاهر بالله ۴۷  
 قباد بن فيروز ۸ ، ۳۱  
 قتلمش ۲۵ ، ۵۴  
 قراجة [ اتابك ... ] ۶۴ ، ۶۵

عمر بن عبدالعزيز ۴۳  
 عمر بن عبدالله ۱۷۷  
 عمر بن فخرالدين ابى عبدالله محمد بن  
 ابوالمفاخر [ ... ] ۱۷۹ ، ۱۸۰  
 ۱۸۲ ، ۹۱  
 عمر بن محمد بن عمويه [ ابو حفص ... ]  
 ۱۲۹  
 عمر بن المظفر [ شمس الملة و الدين  
 ابوالمفاخر ] ۱۷۹ ، ۱۸۰  
 عمر السهروردي ۱۲۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۲  
 عمر مباركى [ سراج الدين ... ] ۱۶۷  
 عمر مشهدى صلى [ شمس الدين ... ]  
 ۹۰  
 عمرو بن عثمان ۱۴۲  
 عمرو بن الليث ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵  
 عمو اسمعيل ۱۸۸  
 عمو نمر ۱۶۷ ، ۱۸۸  
 عميد ۱۷۶  
 عميدالدوله ۴۲ ، ۶۱  
 عميدالدين رك : ابونصر [ خواجه عميد  
 الدين ... ]  
 عميدالدين ابونصر [ خواجه ... ] رك :  
 اسعد الفارسى  
 عيسى (ع) ۱۵ ، ۳۹  
 « غ »  
 غازان محمود ۹۹  
 غياث الدين رك : ابوشجاع [ غياث  
 الدين ... ]  
 غياث الدين رك : كيخسرو [ امير  
 غياث الدين ... ]  
 غياث الدين [ سلطان ... ] ۸۰  
 « ف »  
 فارس بن فهلوبن سام بن نوح ۲۱  
 فخرالدوله ۴۹ ، ۵۲  
 فخرالدين ابوبكر رك : ابوبكر [ فخر-  
 الدين ... ]  
 فخرالدين رك : عبدالرحيم سلمانى

کردو رك : ابوالحسن على بن عبدالله  
 كردو  
 كردوجين ۱۰۳  
 كريم الدين ابوالميمون رك : رشيدشاشي  
 [كريم الدين ابوالميمون ... ]  
 ككجه ۸۰ ، ۹۰  
 كمال ( : شاعر ) ۱۳  
 كمال الدين رك : ابوالخير بن مصلح  
 المتطب  
 الكمال الساوي رك : تاج الدين ابى سعد  
 الكمال الساوي  
 الكوفجاني رك : حسين بن سلمان الكوفجاني  
 كيخاتواخان ۹۷  
 كيخسرو ۸ ، ۱۵ ، ۳۱ ، ۱۲۱  
 كيخسرو [امير غياث الدين ... ] ۱۰۲ ،  
 ۱۰۴ ، ۱۰۵  
 كيقياد ۱۱۲  
 كيومرث ۲۳

## « م »

ماني ۳۸  
 ماجوج ۱۱۵  
 مأمون ۲۵ ، ۱۴۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱  
 مؤمل بن محمد الجمال ۱۴۱ ، ۱۴۳ ،  
 ۱۴۳  
 مؤيدالدوله [ احمد ... ] ۲۸  
 المبارك بن محمد بن المبارك ۱۵۶  
 مبارك شاه [ فخر الدين ... ] ۹۷  
 مبارك كههري [ شيخ ... ] ۱۶۰ ،  
 ۱۶۶ ، ۱۷۵  
 المتنبي رك : ابوالطيب متيني ۲۹ ، ۲۸  
 مجد بن عبدالله رك : حمد الدين مجد بن  
 عبدالله ( : بن حسين المتيني )  
 ۱۵۹  
 مجد الدين رك : اسعد [ مجد الدين ... ]  
 مجد الدين رك : اسمعيل بيكروز الفالي  
 مجد الدين ابويعلی [ سيد ... ] ۲۰۵  
 مجد الدين رومي ۹۷  
 مجد الدين فرغانی ۱۸۷

القرشي رك : ابوالحسن عبدالله بن احمد بن  
 عبدالله بن عون القرشي  
 القرني رك : اويس القرني  
 قره محمد ۱۰۳  
 قزوینی رك : حسام قزوینی  
 القزوینی رك : عبدالله بن عثمان القزوینی  
 [ ركن الدين ... ]  
 قطان ۳۹  
 قطب الدين رك : محمد [ قطب الدين ... ]  
 قطب الدين رك : احمد [ قطب الدين ... ]  
 قطب الدين رك : ملك هرموز  
 قطب الدين [ سيد ... ] رك : انجو [ سيد  
 قطب الدين ... ]  
 قطب الدين [ مولانا ... ] رك : سيرافي  
 [ محمد ... ]  
 قطب الدين ابوسعيد رك : محمد السيرافي  
 قطب الدين ابو محمد عبدالله بن على بن  
 الحسين المكي ۱۵۸  
 قطب الدين ابهری ۱۸۶  
 القلانسی رك : ابوالحسن عبدالسلام بن  
 عبدالصمد القلانسی  
 قوام الدوله رك : بهاء الدوله خسرو فيروز بن  
 عضد الدوله ۵۶  
 قوام الدوله : رك : شيرزاد بن بهاء الدوله  
 قوام الدوله [ حاجي ... ] ۱۵ ، ۱۵۳  
 قوام الدين رك : قوام الدين بخاری  
 قوام الدين [ ملك ... ] ۱۰۱  
 قوام الدين بخاری ۹۲ ، ۹۳  
 قوۃ الدين [ شيخ ... ] رك : ابوسعدين  
 عبدالملك بن على  
 قوهدي رك : عز الدين قوهدي [ خواجده ... ]  
 قيسى رك : عز الدين قيسى [ مولانا ... ]

## « ك »

الکازرونی [ ابواسحق ابراهيم ... ]  
 رك : ابواسحق ابراهيم بن شهريار  
 الكازرونی  
 كبرى الخوارزمی رك : نجم الدين ابي  
 الجناح



- محمد بن رکن الدین رک : شمس الدین  
محمد بن رکن الدین  
محمد بن سعدان المقاریضی [ابوشجاع...]  
۱۵۶ ، ۱۵۴
- محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن سعد بن  
زنگی [ اتابک ... ] ۸۷ ، ۸۶  
محمد بن شیخ نجم الدین عبدالرحمن  
[ موفق الدین ... ] ۱۶۴  
محمد بن صفی الدین عثمان الکرمانی  
[ شمس الملة ... ] ۱۶۴ ،  
۱۶۵
- محمد بن عبدالرحمن [عفیف الدین ...]  
۱۶۷
- محمد بن عبدالرحمن المقاریضی رک :  
ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن  
المقاریضی ۱۳۵  
محمد بن عبدالله (ص) ۴ ، ۱۳۰ ، ۱۴۸ ،  
۱۶۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶
- محمد بن عبدالله بن عبیدالله رک : ابوعبدالله  
محمد بن عبدالله بن عبیدالله ۱۳۸  
محمد عزالدین اسحق بن ابی المعالی  
۲۰۴
- محمد بن علی بن محمد [نجیب الدین...]  
۱۸۵
- محمد بن علی بن مسعود ۱۹۴  
محمد بن فرید [ عزالدین ... ] ۱۶۵  
محمد بن فرید الدین روزبهان [عزالدین...]  
۱۶۶
- محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن  
[ عفیف الدین ... ] ۱۸۸  
محمد بن مالک [ ملک شمس الدین ... ]  
۹۱
- محمد بن محمد الجوینی [شمس الدین...]  
۹۹
- محمد بن محمود شاه [ امیر ... ] ۱۰۵  
محمد بن مسعود بن ملک شاه ۶۶  
محمد بن المظفر [سعد الدین ابو منصور...]  
۱۷۹ - ۱۸۰
- محمد بن المظفر بن المنصور [مبارز الدین...]

- محمد ( : بن ابوالمعالی المظفر بن سعد  
الدین ... ) ۱۷۹  
محمد ( : برادر سلطان ابوالفتح مسعود )  
۶۹
- محمد [ امیر ... ] ۱۰۵  
محمد [ افضل الدین ... ] ۱۶۹  
محمد [ سلطان ... ] الجایتو بن ارغون  
محمد [ امین الدین ... ] ۱۸۷  
محمد [ تاج الدین ... ] ۲۰۴ ، ۸۱  
محمد [ سلطان ... ] ( : بن مسعود بن  
ملک شاه ) ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ ،  
۷۵ ، ۹۹ - ۱۰۰
- محمد [ شمس الدین امیر ... ] ۱۰۲  
محمد [ قطب الدین ... ] ۲۰۲  
محمد [ مقدم الدین ... ] ۱۸۴  
محمد [ ملک شمس الدین ... ] ۱۰۱  
محمد الامین ۴۴ ، ۴۵ ، ۸۶  
محمد الباقر (ع) ۱۲۹
- محمد باکویه [ ابوعبدالله ... ] ۱۳۹  
محمد بن ابراهیم الزنجانی [ تاج الملة  
والدین ... ] ۱۹۳
- محمد بن ابی نصر الشیرازی رک : ابوطاهر  
محمد بن ابی نصر الشیرازی  
محمد بن احمد بن سلمان [ ابو محمد  
عبدالله ... ] ۵۳
- محمد بن احمد البیضاوی [ شهاب الدین  
ابوبکر ... ] ۱۵۷
- محمد بن الامام [خواجه شمس الدین ...]  
محمد بن الامام المقرئ [جمال الدین...]  
۱۸۴
- محمد بن ایوب الاردیلی [ ابوزیعه  
عبدالوهاب ... ] ۱۳۷  
محمد بن تکش [ سلطان ... ] ۱۷۵ ،  
۷۶
- محمد بن جنید بن روزبهان [کتکی  
ابوذر ... ] ۱۶۸
- محمد بن الحاج عثمان الخراسانی ۱۹۲  
محمد بن الحسین سرده ۱۸۱  
محمد بن الخلیل ۱۲۵



۱۷۸ ، ۱۲۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۵۵  
 محمود [ شیخ نجم‌الدین ... ] ۱۶۷  
 محیی‌السنة ۱۶۹ - ۱۷۱ ، ۱۷۵ ،  
 ۱۸۵  
 مرتضی سید عزالدین رك : اسحق [ بن ]  
 ضیاء‌الدین علی بن عربشاه  
 مرتضی سید مجدالدین اسمعیل ۲۰۲  
 المرتعش ۱۲۸  
 مرداویج ۴۷  
 مردوز رك : محمود بن محمود ۱۸۵  
 مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء‌الدوله  
 [ عماد‌الدین عز‌الملوك ... ] ۵۷  
 مرشد [ شیخ ... ] ۱۳۲  
 مریم ۳۷  
 مسافریك ۱۰۲ ، ۱۰۳  
 مستعرب رك : جمال‌الدین مستعرب  
 مستكفی [ خلیفه ... ] ۴۶  
 مسعود ( : بن ابوالمعالی القنبری  
 سعد‌الدین ... ) ۱۷۹  
 مسعود [ سلطان ابوالفتح ... ] ۶۹  
 مسعود [ مقرب‌الدین ابوالمناجر ... ]  
 ۸۵  
 مسعود بن بدر [ امیر مقرب‌الدین ... ]  
 ۱۹۷  
 مسعود بن سلطان محمود ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۱  
 ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۹  
 مسعود بن محمد ۶۹  
 مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن السیج  
 علم‌الدقاق السائی ۱۸۶  
 مسعود بن محمود بن ابوالفتح السیج  
 ۱۹۲  
 مسعود شاه [ حلال‌الدین ... ]  
 ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳  
 مسیح ۳۷  
 معری رك : جمال‌الدین معری  
 معظّمی رك : محمد بن عبدالمعظّم  
 مظفر [ حیدر‌الدین ... ] ۱۷۹  
 المظفر بن سعد‌الدین محمد بن المظفر [ بن ]  
 وزیرهان رك : ابوالمعالی المظفر بن

۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴  
 محمد بن معین [ الدین ... ] ۱۶۱  
 محمد بن ممانی ۶۱  
 محمد بن مودود زرکوب رك : ابوالفضل  
 محمد بن مودود زرکوب [ عماد  
 الدین ... ] ۱۷۰  
 ۱۷۰  
 محمد بن موسی ۱۹۷ ، ۱۹۹  
 محمد بن الهیثم ۲۰۶  
 محمد بن یحیی ۶۱  
 محمد بن یزید ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴  
 محمد بن یوسف ۱۷ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ،  
 ۴۳ ، ۴۴  
 محمدیك ۹۰  
 محمد خوارزمشاه [ سلطان ... ] ۷۸  
 محمد السیرافی [ قطب‌الدین ابوسعید ... ]  
 ۱۹۲  
 محمد شاه بن سلغرشاه بن اتابك سعد بن زنگی  
 [ اتابك ... ] ۸۷ ، ۸۸  
 محمد [ شیرازی ... ] [ اصیل‌الدین ... ]  
 ۱۸۶  
 محمد علاف بن اویس [ شیخ ... ] ۱۳۵  
 محمد علی لر ۹۳  
 محمد فزاری [ ابوطاهر ... ] ۱۵۱  
 محمد یزدی [ نجیب‌الدین ... ] ۸۳  
 محمود بن ... احمد بن سالبه [ سراج‌الدین ... ]  
 ۱۵۴  
 محمود بن سبکتکین ۴۸ ، ۶۰  
 محمود بن سلطان مسعود بن ملکشاه [ ابوالفتح  
 ملکشاه ... ] ۶۶  
 محمود بن محمد بن الحسین [ سعد‌الدین ... ]  
 ۱۶۸  
 محمود بن محمد القزوینی ۱۸۳  
 [ محمود ] بن محمود ۱۸۴  
 محمود بن ملکشاه بن اب ارسلان ۶۲  
 محمود بن یعقوب رك : شمس‌الدین ابی‌سعد  
 محمود بن یعقوب ۱۸۷  
 محمود شاه بن محمد بن فضل‌الله [ شرف  
 الدین ... ] ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۳ ،

سعدالدين محمد بن . . . مظفر بن  
 ياقوت ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۲۸  
 مظفر الدين رك : سنقر بن مودود [ اتابك  
 مظفر الدين ... ]  
 مظفر الدين رك : سلغرشاه [ مظفر الدين ... ]  
 مظفر الدين [ اتابك ... ] رك : طغرل  
 مظفر الدين ابوشجاع [ اتابك ... ] رك :  
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری  
 مظفر الدين قطلغ خان [ اتابك ... ] رك :  
 ابوبكر بن سعد بن زنگی بن مودود  
 السلغری  
 مظهر الدين زيدانی ۱۷۴  
 معاذ جبل ۲۰۷ ، ۲۰۸  
 معتضد ۴۴  
 معروف ۱۲۹  
 معن بن زائده ۱۳ ، ۱۵  
 معين رك : احمد بن ابی الخیر  
 معين الدين رك : ابودر كتكی [ ملك  
 معين الدين ... ]  
 معين الدين [ بن مودود زر كوب شیرازی ]  
 ۱۲۴  
 معين الدين كنگی ۱۲۹  
 معين الدين محمود ۱۶۲  
 المقاریضی رك : ابوسعید عبدالسلام بن  
 محمد بن عبدالرحمن المقاریضی  
 المقاریضی رك : ابو عبدالله محمد بن  
 عبدالرحمن المقاریضی  
 المقاریضی [ ابوعلی الحسین ... ] رك :  
 ابوعلی الحسین بن عبدالله المقاریضی  
 المقاریضی [ ابو الفتح ... ] ۱۳۶  
 المقتدر بالله رك : جعفر بن احمد  
 المقتدی بامر الله ۱۴۷  
 مقدم الدين رك : محمد [ مقدم الدين ... ]  
 مقرب الدين رك : مسعود بن بدر  
 مكرم بن ابی العلاء الفالی [ سراج الدين ... ]  
 ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴  
 المکی رك : قطب الدين ابو محمد عبدالله بن  
 علی بن الحسین المکی  
 ملكشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

سلطان ملكشاه بن البارسلان ۶۱ ،  
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۱  
 ملك شمس الدين رك : محمد بن مالك  
 ملك شمس الدين محمد بن مالك ۹۱ ،  
 ۹۶ ، ۹۷  
 ملك عز الدين رك : عبدالغریز [ ملك  
 عز الدين ... ]  
 ملك قاورد ۴۵  
 ملكه خاتون ( : دختر اتابك سعد بن  
 زنگی ) ۱۷۸ ، ۱۷۹  
 ملك هرموز [ قطب الدين ... ] ۱۷۹  
 ملك يهود رك : ملك شمس الدين محمد بن  
 مالك ، ونیز ، شمس الدوله  
 مناور الديلمی رك : ابوالمقاتل مناور الديلمی  
 مناور فر كوه رك : ابوالمقاتل مناور  
 فر كوه  
 منذر بن عبدالله بن منذر ۲۰۷  
 منذر بن عبدالله بن منذر ۲۰۷  
 منصور [ حاجی ركن الدين ... ] ( : بن  
 ابوالمعالی المظفر بن سعد الدين .. )  
 ۱۷۹  
 منصور [ بن ] ابی علی [ شیخ ... ] ۱۳۸  
 منصور بن المظفر بن محمد بن مظفر بن  
 روزبهان بن طاهر [ حاجی ركن  
 الدين ... ] ۱۷۹ ، ۱۹۰  
 منكو برس [ اتابك ... ] ۶۵ ، ۶۶  
 منوچهر ۵۵  
 مودود رك : حسین بن ابو محمد مودود  
 مودود [ امیر ... ] ۷۰  
 مودود بن محمد بن معين الدين محمود  
 [ عز الدين ... ] ۴ ، ۱۶۱ ، ۲۰۵  
 مودود زر كوب ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۲۹ ،  
 ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ،  
 ۱۸۹ ، ۲۰۲  
 مودود سلغری ۷۱ ، ۷۳  
 موسى (ع) ۹ ، ۳۹ ، ۱۲۲ ، ۱۴۵  
 موسى بن جعفر الصانق (ع) ۱۲۹ ،  
 ۱۹۷  
 موسى بن سلجوق ۶۰

سعدالدين محمد بن . . . مظفر بن  
 ياقوت ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۲۸  
 مظفر الدين رك : سنقر بن مودود [ اتابك  
 مظفر الدين ... ]  
 مظفر الدين رك : سلغرشاه [ مظفر الدين ... ]  
 مظفر الدين [ اتابك ... ] رك : طغرل  
 مظفر الدين ابوشجاع [ اتابك ... ] رك :  
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری  
 مظفر الدين قطلغ خان [ اتابك ... ] رك :  
 ابوبكر بن سعد بن زنگی بن مودود  
 السلغری  
 مظهر الدين زيدانی ۱۷۴  
 معاذ جبل ۲۰۷ ، ۲۰۸  
 معتضد ۴۴  
 معروف ۱۲۹  
 معن بن زائده ۱۳ ، ۱۵  
 معين رك : احمد بن ابی الخیر  
 معين الدين رك : ابودر كتكی [ ملك  
 معين الدين ... ]  
 معين الدين [ بن مودود زر كوب شیرازی ]  
 ۱۲۴  
 معين الدين كنگی ۱۲۹  
 معين الدين محمود ۱۶۲  
 المقاریضی رك : ابوسعید عبدالسلام بن  
 محمد بن عبدالرحمن المقاریضی  
 المقاریضی رك : ابو عبدالله محمد بن  
 عبدالرحمن المقاریضی  
 المقاریضی [ ابوعلی الحسین ... ] رك :  
 ابوعلی الحسین بن عبدالله المقاریضی  
 المقاریضی [ ابو الفتح ... ] ۱۳۶  
 المقتدر بالله رك : جعفر بن احمد  
 المقتدی بامر الله ۱۴۷  
 مقدم الدين رك : محمد [ مقدم الدين ... ]  
 مقرب الدين رك : مسعود بن بدر  
 مكرم بن ابی العلاء الفالی [ سراج الدين ... ]  
 ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴  
 المکی رك : قطب الدين ابو محمد عبدالله بن  
 علی بن الحسین المکی  
 ملكشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

[ ارشدالدين ... ]  
نيكروز الفالى رك : اسمعيل نيكروز  
الفالى

## « و »

وامق ۳۶  
وجين بنت اتابك آبش بنت سعد ۱۰۳  
وشمگير ۴۷  
ويا غيبستى [ اشرف ... ] رك : اشرف ويا  
غيبستى

## « ه »

الهاشمى رك : ابوالقاسم الناصر بن عمر بن  
ناصر الهاشمى  
هبتالله بن الحسين [ ابوبكر ... ] ۱۵۲  
هرمز ۴۰  
هرون بن موسى ۱۹۷  
هرون الرشيد ۱۹۷ ، ۲۴  
هشام بن عبدان ۱۴۲  
همدانى رك : ابوبكر همدانى  
هولاكو خان ۸۶

## « ي »

ياجوج ۱۱۵  
يا غيبستى بن جوبان ۱۱۲ ، ۱۱۴  
۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷  
ياقوت ( : سر مظفر ) ۲۷ ، ۱۴۴  
يحيى (ع) ۱۵ ، ۲۲  
يحيى ( : بن اديب صالحانى ) ۱۶۹  
يحيى بن اسمعيل ۱۷۳ ، ۱۹۳  
يحيى بن سعد الدين محمود بن محمد بن الحسين  
۱۶۹  
يحيى بن عماد الدين الحسين بن محمود  
الصالحانى ۱۶۹  
يزدجرد ۲۱ ، ۲۲  
يزدى رك : عزالدين يزدى  
يعقوب (ع) ۱۱۹  
يعقوب بن ارسلان ۷۰ ، ۷۲  
يعقوب بن سفيان ۱۳۵

موسى بن يزيد الداعى ۱۳۰  
موسى خان بطان ۱۰۴  
موفق الدين رك : محمد بن شيخ نجم الدين  
عبدالرحمن ۱۸۲  
موفق الدين كارزياتى ۱۸۲  
مهلب ۱۵  
ميرانى رك : عماد الدين ميرانى ۶۰  
ميكائيل بن سلجوق ( : چغرييك )

## « ن »

الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمى [ ناصر الدين  
ابى القاسم ... ] ۲۰۳  
ناصر الدين ابى القاسم رك : الناصر بن عمر بن  
ناصر الهاشمى  
ناصر الدين شرابى ۶۷  
نجم الدين رك : عبدالرحمن ( بن ) ابى بكر  
نجم الدين رك : محمود [ شيخ نجم الدين ... ]  
نجم الدين ابى الجناب رك : احمد  
[ نجم الدين ابى الجناب ... ]  
نجم الدين بن الامام  
نجم الدين كبرا ۱۶۰  
نجيب الدين رك : على بن بزغش  
نجيب الدين رك : محمد بن على بن محمد  
نجيب الدين رك : محمد يزدى  
نظام الدين رك : احمد علوى [ نظام الدين ... ]  
نظام الدين [ خواجه ... ] ۹۲ ، ۹۴ ،  
۹۶ ، ۹۷  
نظام الملك ۲۶ ، ۵۸  
نكودار ۹۱  
نمرد يحيى ۶۱  
نوئين اعظم رك : امير طغاي [ نوئين  
اعظم ... ]  
نوح بن منصور ۴۹  
نور الدين ابوالمكارم فضل الله النوقانى  
۱۷۴  
النوقانى رك : نور الدين ابوالمكارم فضل الله  
النوقانى  
النهاوندى رك : ابوالعباس النهاوندى  
النيريزى رك : على بن محمد النيريزى

یوسف بن ابی نعیم المصری ۱۸۴  
یونس بن سلجوق ۶۰

یوسف (ع) ۱۱۹  
یوسف [سیف الدین . . .] ، ۹۳ ، ۹۲  
۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵

## فہرست اماکن

### « ب »

- باباکوھی [مزار . . .] ۱۳۹  
 بازار گیوہ دوزان ۱۷۱ ، ۲۰۳  
 باغ طغایی ۱۰۳  
 باغ قطع [محنت . . .] ۱۷۵ ، ۱۸۵ ، ۱۹۹  
 باغ نو [محنت ، سفیرہ . . .] ۱۳۷  
 ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۶  
 بالکت [محنت . . .] ۷۸ ، ۱۷۵ ، ۲۰۷  
 باہلیہ [تعمیر . . .] ۱۸۹  
 بحرین [جزیرہ . . .] ۸۰  
 برم دلق رک : برم دلق  
 برم دلق [صحرا . . .] ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۸  
 بشابور ۲۸ ، ۶۳  
 بصرہ ۲۵ ، ۱۰۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۸ ، ۱۵۹  
 بغداد ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۶  
 ۳۷ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۶  
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۷ ، ۸۵ ، ۱۲۶ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱  
 ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰  
 ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۱۹۲ ، ۲۰۰  
 بلخ ۶۰  
 بلغار ۳۱ ، ۱۹۵  
 بلقان [قریب . . .] ۱۸۶  
 بندرکش ۹۳

### « آ »

- آب شیرین [قصبہ . . .] ۳۲  
 آذربایجان ۴۸  
 آرغان رک : کورہ قباد

### « الف »

- ابر قوہ ۲۲ ، ۸۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۴۰  
 ابی زرعہ [بقعہ . . .] ۱۳۷  
 ارجان ۲۳ ، ۲۴ ، ۵۶  
 ازرقان ۱۳۵  
 اشکنوان [قلعہ . . .] ۲۵  
 اصطخر ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۳۵  
 ۵۰ ، ۵۱ ، ۶۵ ، ۷۹ ، ۸۷ ، ۸۸  
 ۹۸ ، ۱۵۳ ، ۲۰۱  
 اصفہان ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷  
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۶۸  
 ۷۱ ، ۷۵ ، ۹۱ ، ۹۸ ، ۱۰۷ ، ۱۱۸  
 ۱۶۱ ، ۱۶۸  
 اقلید ۱۴۰  
 انجو ۱۰۱  
 ایران ۳۳  
 ایراہستان ۶۳

## « خ »

- خانقہ زرکوب ۱۶۳  
 خانقہ قریہ بلیان ۱۸۶  
 خراسان ۴ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۸۹ ، ۹۳ ،  
 ۱۳۴ ، ۲۰۰  
 خسویہ ۲۶  
 خشت ۲۸  
 خطا ۳۷  
 خوارزم ۱۶۰  
 خوزستان ۲۳ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۷۰ ، ۷۲

## « د »

- دارا بجر د رک : داراب گرد  
 داراب گرد ۲۳ ، ۲۶  
 دارا جرد ۵۵ ، ۶۳  
 درب اصطخر ۷۹  
 درب خویش ۱۵۶  
 درب خفیف ۱۴۸ ، ۱۷۰  
 درب خلج ۱۴۷  
 در عسلم ۱۵۸ ، ۱۶۴  
 دروازہ اصطخر ( : درب اصطخر ) ۵۱ ،  
 ۱۷۶ ، ۲۰۱  
 دروازہ دولت ۸۶  
 دروازہ سلم ۴۲ ، ۵۱  
 دروازہ کازرون ۱۸۵  
 دروازہ نو ۱۹۳  
 دزک [ محلت ... ] ۱۵۲ ، ۲۰۷  
 دزکلات ۳۲  
 دشت باری ۲۸  
 دشتک [ محلت ... ] ۲۰۴ ، ۲۰۶  
 دلہ ۱۰۱  
 دلّی ۱۹۳  
 دنبہ نوشت ۲۵  
 دودمان [ قریہ ... ] ۴۵ ، ۵۵  
 دیراب ۳۲ ، ۱۰۱  
 دیلم ۴۹  
 دینکان [ قریہ ... ] ۹۸

بندر ماہی رویان ۳۲

بہبان ۳۱

بیت المقدس ۳۴ ، ۱۴۴

بیراستہ [ محلت ... ] ۱۸۱ ، ۲۰۳

بیضا ۷۳ ، ۸۵ ، ۹۸ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱ ،

۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹

## « پ »

- پارس ۲۸  
 پالان گران [ محلت ... ] ۲۰۶  
 پول کواد ۹۰

## « ت »

- تبر [ قلعه ... ] ۲۶  
 تبریز ۸۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۸۲  
 تبوک [ بادیه ... ] ۱۴۲  
 تخر [ قریہ ... ] ۱۵۵  
 تشر ۱۶۰  
 تنگ دنبہ ۲۶

## « ج »

- جرجان ۴۹ ، ۵۲  
 جرہ ۲۴ ، ۲۸  
 جعفر آباد ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲  
 جور رک : فیروز آباد  
 جویم ۲۶  
 جہرم ۲۶  
 جیحون ۱۱۱

## « چ »

- چرانداب [ مقبرہ ... ] ۱۸۲  
 چہل منارہ ۲۵  
 چین ۴۱ ، ۱۹۴

## « ح »

- حبشہ ۱۳۹ ، ۱۴۰  
 حجاز ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۷ ،  
 ۱۶۳ ، ۱۹۴

۱۰۵ ، ۸۹ ، ۷۹  
سقسین ۱۹۴ ، ۳۶ ، ۳۱

سلطانیه ۱۱۷  
سلم [ مقبره ... ] ۱۶۹ ، ۱۶۴ ، ۸۵ ، ۲۰۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۵

سمرقند ۳۶  
سوق الامیر ۵۴  
سهاره [ قلعه ... ] ۲۸  
سه گنبدان رك : قلعه های اصطخر ، شکسته ، اشکنوان

سیراف ۶۲  
سیرجان ۷۵ ، ۲۳  
سیستان ۹۱

## « ش »

شابور ۶۱  
شام ۲۰۸ ، ۲۰۳ ، ۱۴۸ ، ۱۳۹ ، ۳۷

شعب بوان ۲۹ ، ۲۸  
شکسته [ قلعه ... ] ۲۵  
شهر زیدان ۳۲  
شیراز در اکثر صفحات

## « ص »

صرح ممر ۳۱

## « ط »

طبرستان ۶۰  
طور ۳۵  
طوس ۲۰۰  
طیغور [ قلعه ... ] ۳۲

## « ع »

عراق ۶۷ ، ۵۷ ، ۵۰ ، ۲۷ ، ۲۲  
۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۷  
۸۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۵۹  
۱۸۳  
عمان ۴۵

## « ر »

رامجرد ۶۴  
[را] مجردستان ۶۴  
راهبان ۲۸  
رباط ایش ۷۸  
رباط ابوزرعۀ اردبیلی ۲۰۶  
رباط تاج‌الدین ۷۰  
رباط جابر ۸۵  
رباط خفیف ۷۳  
رباط رزبان ۸۵  
رباط سعید رکن‌الدین ۱۷۳  
رباط شهرالله ۷۷  
رباط شیخ‌جمال‌الدین حسین دزکی ۸۵  
رباط شیخ کبیر ۱۷۰  
رباط فاروق ۱۴۷  
رباط کرك رك : رباط شهرالله  
رباط مجد رومی ۹۸  
رباط مشهد حریصی ۱۵۲  
رباط مظفری (دریطار) ۸۵  
رباط مظفری (درابرقوه) ۸۵  
رباط مقاریضی ۲۰۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۱  
رکناباد [آب... ] ۳۳ ، ۱۰ ، ۹ ، ۵  
۳۷  
روم ۳۹  
ری ۶۰

## « ز »

زاویۀ سرده ۱۸۱  
زنگبار ۳۹  
زو ۳۷

## « س »

سراجان [ محلت ... ] ۱۶۴ ، ۹۸ ، ۲۰۵ ، ۲۰۲  
سرخس ۶۰  
سروستان ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۰۵  
سره ۶۰  
سفید ، اسفید [ قلعه ... ] ۷۶ ، ۳۰





## « غ »

کمین [ قصبه ... ] ۱۶۷  
 کندمان [ صحرا ... ] ۷۱ ، ۷۰  
 کوار ۱۴۷  
 کوچه سختویه ۱۵۹  
 کوره قباد ۳۲ ، ۳۱  
 کوفه ۱۴۲ ، ۷۷ ، ۴۹  
 کوه کیلویه ۷۰  
 کوه مومیائی ۲۶

غزفین ۶۰  
 غندجان ۲۸

## « ف »

فارس در بیشتر صفحات  
 فاروق [ قصبه ... ] ۱۸۸ ، ۱۶۶  
 فال ۷۴  
 فرات [ رود ... ] ۳۷  
 فرامرز [ قلعه ... ] ۳۲  
 فسا ۱۴۳ ، ۱۱۵ ، ۹۸ ، ۶۳ ، ۲۶  
 فهندر [ قلعه ... ] ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۸ ، ۴۲  
 فیروزآباد ۲۸ ، ۲۷  
 فیلخانه عضد ۵۱

## « گ »

گچ پزان [ محلت ... ] ۱۵۹  
 گمهر رك : کمین [ قصبه ... ]  
 گنبد عضدی ۵۱  
 گیلان ۴۶

## « ل »

لرستان ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۰۵

## « م »

ماه : رك : جور رك : فیروزآباد  
 مدرسه امینی ۷۴  
 مدرسه بنجیر خوزی ۱۸۳  
 مدرسه تاجی ۷۰  
 مدرسه زاهده ۶۶  
 مدرسه سنقریه ۷۳ ، ۷۲  
 مدرسه شریفی ۲۰۳  
 مدرسه عضدیه ۸۷ ، ۸۶  
 مدرسه عمید ۷۹  
 مدرسه قاضی فراری ۶۴  
 مدرسه قراجه ۶۴  
 مدرسه لالا ۶۵  
 مدرسه مجد رومی ۹۸  
 مدرسه مقربی ۱۸۲ ، ۸۴  
 مدرسه منکو برسه ۲۰۳  
 مرغان [ چشمه ... ] ۱۴۴  
 مرو ۶۰  
 مزار ازرقان ۱۳۴  
 مزار باباکوهی ۱۳۹  
 مزار برغر ۱۵۶

## « ق »

قادسیه ۴۱  
 قصار [ سد ... ] ۶۴  
 قصر زرد ۴۷  
 قطیف [ جزیره ... ] ۸۰  
 قیس ۱۰۱  
 قیش [ جزیره ... ] ۸۰

## « ک »

کازرون ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۴ ، ۱۹  
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۱۳۱ ،  
 ۱۳۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۸۵ ، ۹۸۷ ،  
 ۱۹۵  
 کران ۶۳  
 کربال ۵۰  
 کربال زیرین ۶۴  
 کرد فنا خسرو ۵۴ ، ۵۲ ، ۴۴  
 کرمان ۷۵ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۴۵ ، ۲۳  
 ۱۶۵ ، ۹۱ ، ۷۶  
 کعبه ۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ،  
 ۱۶۴ ، ۱۵۱ ، ۱۴۶  
 کمارج ۲۸

## « ن »

نشابور رك : شهر شاپور ، كوره شاپور  
نوبنجان ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۸ ،  
۶۱ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۱۱۴  
نوبندجان رك : نوبنجان  
نورد ( ... كازرون ) ۲۸ ، ۱۴۵  
نھاوند ۴۱ ، ۱۳۹  
نیشابور ۱۳۸ ، ۱۵۲

## « ه »

هرمان ۳۶ ، ۳۱  
هرموز ۱۰۱  
همدان ۱۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۵  
هند ۸۰

## « ی »

یزد ۸۷ ، ۸۹

مزارالشیخ دولت ۲۰۷  
مزار شیخ منصور [بن] ابی‌علی ۱۳۸  
مسجد سلیمان ۱۴۴  
مسجد سنقر ۷۲  
مسجد عتیق ۶۷  
مسجد نو ۷۷  
مسجد یحیی ۱۶۹  
مشهد علی حمزه ۲۰۱  
مصر ۱۴ ، ۳۷  
مصلی شیراز ۵۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ،  
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳  
معبدیه ، معبدیه ۱۵۸ ، ۱۶۱  
مغرب ۱۱۱  
مقاریضی [ محلت ... ] ۱۳۱  
مکه ۱۴۰  
مناره تاجی ۷۰  
مناره سنقریه ۷۲  
میان‌تنگ دنبه [ قلعه .... ] ۲۶  
میشکانات ۲۶

**4296**